

حلّ تمرین‌های
مبادئ العربية جلد ۴

ویرایش حمید محمدی، بخش نحو

دکتر علی بیانلو
دکتر مجتبی محمدی مزرعه شاهی
سیده فاطمه خشت زر
سید علی حسینی



عنوان قراردادی	مبادئ العربية في الصرف والنحو. فارسی - عربی. برگزیده
عنوان و نام پدیدآور	حل تمرین‌های مبادئ العربية جلد ۴ (ویرایش حمید محمدی، بخش نحو) /تالیف علی بیانلو ... [و دیگران]؛ ویرایش حمید محمدی، بخش نحو.
مشخصات نشر	یزد: تفکر طلایی، ۱۴۰۴.
مشخصات ظاهری	۳۶۴ ص.
شابک	۴۵۰/۰۰۰ تومان، ۲- ۸۲- ۸۶۵۳- ۶۲۲- ۹۷۸
یادداشت	زبان: فارسی - عربی.
یادداشت	تالیف علی بیانلو، مجتبی محمدی مزرعه‌شاهی، سیده فاطمه خشت‌زر، سیدعلی حسینی.
یادداشت	کتاب حاضر راهنما و حل المسائل جلد چهارم کتاب "مبادئ العربية في الصرف والنحو" تالیف رشید شرتونی است.
موضوع	زبان عربی -- صرف و نحو Arabic language -- Morphosyntax
موضوع	زبان عربی -- صرف و نحو -- مسائل، تمرین‌ها و غیره (عالی)
موضوع	Arabic language -- Morphosyntax -- Problems, exercises, etc. (Higher)
موضوع	زبان عربی -- صرف و نحو -- آزمون‌ها و تمرین‌ها (عالی)
موضوع	Arabic language -- Morphosyntax -- Examinations, questions, etc. (Higher)
شناسه افزوده	بیانلو، علی
شناسه افزوده	محمدی، حمید، ۱۳۳۸ -
شناسه افزوده	شرتونی، رشید، ۱۸۶۴-۱۹۰۶ م. مبادئ العربية في الصرف والنحو. برگزیده
رده بندی کنگره	PJ۶۱۴۱
رده بندی دیویی	۴۹۲ /۷۵
شماره کتابشناسی	۱۰۴۱۲۹۶۴
ملی	

حلّ تمرین‌های مبادی‌العربیة جلد ۴ (ویرایش حمید محمدی، بخش نحو)

دکتر علی بیانلو

(عضو هیأت علمی دانشگاه یزد)

دکتر مجتبی محمدی مزرعه‌شاهی

(عضو هیأت علمی دانشگاه علوم و معارف قرآن کریم)

سیده فاطمه خشت‌زر

(کارشناس ارشد علوم قرآنی)

سید علی حسینی

(کارشناس ارشد علوم قرآنی)





حلّ تمرین‌های مبادی‌العربیة جلد ۴ (ویرایش حمید محمدی، بخش نحو)
■ علی بیانلو، مجتبی محمدی مزرعه‌شاهی، سیده فاطمه خشت‌زر، سید علی حسینی

■ ناشر: انتشارات تفکر طلایی

■ ناظر چاپ: حمید صادقی

■ لیتوگرافی، چاپ و صحافی: زیتون

■ نوبت چاپ: اول/۱۴۰۴

■ شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه

■ قیمت: ۴۵۰/۰۰۰ تومان

■ شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۸۶۵۳-۸۲-۲

کلیه حقوق مادی و معنوی اثر متعلق به نویسندگان می‌باشد.

تلفن مرکز پخش: ۰۹۱۳۲۷۳۲۲۱۳

فهرست مطالب

۱ مقدمه
۳ موضوع نحو
۵ باب فعل
۵ مواضع رفع و نصب فعل مضارع
۹ مواضع جزم فعل مضارع
۱۸ باب اسم
۱۸ مرفوعات
۱۸ فاعل
۲۵ نایب فاعل
۳۱ مبتدا و خبر
۳۵ مرتبه مبتدا و خبر
۳۷ وابستگی های خبر به مبتدا
۴۴ ملحقات مبتدا و خبر
۴۴ مبتدای وصفی
۴۸ وقوع نکره مشتق بعد از مبتدا و خبر
۵۰ حذف مبتدا و خبر
۵۴ ضمیر فصل یا عماد
۵۸ اسم کانّ و اخوات آن
۶۳ اسم کادّ و اخوات آن
۶۷ حروف شبیه به لیس
۷۰ خبر إنّ و اخوات آن
۷۶ لای نفی جنس
۸۲ تمرین های عمومی

منصوبات	۸۹
مفعول مطلق	۸۹
مفعولٌ به	۹۳
متعدی شدن فعل به بیش از یک مفعول	۹۹
افعالی که دو مفعول آن‌ها در اصل مبتدا و خبر بوده	۹۹
افعال سه مفعولی	۱۰۵
اسم فعل	۱۱۰
اسم فاعل و صیغه مبالغه	۱۱۴
اسم مفعول	۱۱۸
صفت مشبّهه	۱۲۰
مصدر	۱۲۴
أفعل تعجّب	۱۲۹
تحذیر و اغراء	۱۳۴
اختصاص	۱۳۷
اشتغال	۱۳۹
تنازع	۱۴۵
منادا	۱۵۱
استغاثه	۱۵۶
ندبه	۱۵۸
ترخیم	۱۶۰
مفعولٌ لِأجله یا لَهُ	۱۶۴
مفعولٌ فیهِ	۱۶۸
مفعولٌ معهُ	۱۷۱
سؤال‌های عمومی	۱۷۳
تمرین‌های عمومی	۱۷۵
حال	۱۸۲
اقسام حال و ارتباط آن با صاحب حال	۱۸۵
مرتبّه حال و صاحب آن و عامل آن	۱۹۰
تمییز	۱۹۸

حلّ تمرین‌های مبادی‌العربیة جلد ۴ (ویرایش حمید محمدی، بخش نحو) / ۳

۱۹۸	تمییز مفرد و تمییز نسبت.....
۲۰۱	تمییز کنایه‌های عدد.....
۲۰۷	أفعال تفضیل.....
۲۱۱	افعال مدح و ذم.....
۲۱۸	استثناء.....
۲۲۴	تمرین‌های عمومی.....
۲۳۲	مجرورات.....
۲۳۲	حروف جر.....
۲۳۵	اضافه.....
۲۳۵	اضافه معنوی.....
۲۳۵	آنچه به جمله اضافه می‌شود.....
۲۳۹	اضافه لفظی.....
۲۴۳	سؤال‌های عمومی.....
۲۴۸	تمرین‌های عمومی.....
۲۵۴	توابع.....
۲۵۴	نعت.....
۲۵۹	تأکید.....
۲۶۴	بدل.....
۲۶۷	عطف.....
۲۷۰	سؤال‌های عمومی.....
۲۸۱	تمرین‌های عمومی.....
۲۹۸	باب حرف.....
۲۹۸	معانی حروف جر.....
۳۰۴	حروف قسم.....
۳۰۷	حروف عطف.....
۳۱۱	حروف استفهام و جواب و نفی و ردع و استفتاح.....
۳۱۸	حروف تشبیه و تحضیض.....
۳۲۳	حروف شرط و تفصیل و مصدر.....

۴ / حلّ تمرین‌های مبادی‌العربیة جلد ۴ (ویرایش حمید محمدی، بخش نحو)

۳۲۸.....	حروف تفسیر و مفاجأة و استقبال
۳۳۲.....	حرف توقع و لامات و حروف زائد
۳۳۸.....	ملحقات نحو
۳۳۸.....	جمله
۳۳۸.....	سؤال‌های عمومی
۳۴۳.....	اعراب
۳۴۵.....	تمرین‌های عمومی
۳۶۱.....	منابع و مأخذ

مقدمه

یکی از کتاب‌های مهمی که در زمینه‌ی صرف و نحو نگاشته شده، کتاب «مبادئ العربیة» نگاشته‌ی رشیدالشرتونی می‌باشد که در چهار جلد تألیف شده است. جلد چهارم این کتاب، کتاب نسبتاً کاملی در زمینه‌ی صرف و نحو محسوب می‌شود، به گونه‌ای که بارها توسط انتشارات مختلف تجدید چاپ شده و در مراکز مختلف آموزشی به عنوان یکی از منابع مهم صرف و نحو تدریس می‌شود. این کتاب توسط جناب آقای حمید محمدی ویرایش شده و بیشتر تمرین‌های آن نیز توسط ایشان تغییر یافته و برای تمرین‌های آن نمونه‌هایی از آیات قرآن و احادیث مختلف ذکر شده است. تمرین‌های متن اصلی کتاب که متعلق به خود رشیدالشرتونی است توسط استادان مختلفی مورد تحلیل و بررسی قرار گرفته است، ولی تمرین‌های متن ویرایش شده‌ی کتاب توسط حمید محمدی که تمرین‌هایی از قرآن و حدیث است تاکنون حل نشده است. به همین دلیل برآن شدیم تمرین‌های بخش نحو این کتاب را مورد تحلیل و بررسی قرار دهیم تا هم به پیشرفت صرف و نحو در میان دانش‌پژوهان کمک کنیم و هم آنان را با مضامین آیات قرآنی و نیز احادیث و روایات بیشتر آشنا سازیم.

یکی از راه‌های یادگیری و تثبیت مطالب در مباحث درسی، تحلیل و بررسی نمونه‌ها دربار‌ی آن مبحث می‌باشد تا مشخص شود هر مبحث در کجا به کار رفته و چه کاربردهایی دارد و دانش‌پژوهان با توجه به این نمونه‌ها به درک و فهم اصل مطلب دست یابند. کتاب «مبادئ العربیة جلد ۴ ویرایش حمید محمدی» در راستای یادگیری و تعمیق مطالب علم نحو، تمرین‌های زیادی آورده است تا به دانش‌پژوهان در امر یادگیری مطالب کمک کرده باشد. برای این که دانش‌پژوهان بتوانند برای آشنایی بیشتر با نحو و نمونه‌های آن منبعی داشته باشند، به حل تمرین‌های «مبادئ العربیة جلد ۴ ویرایش حمید محمدی» پرداخته شد. این کتاب دارای نمونه‌هایی از قرآن و حدیث می‌باشد که علاوه بر تفهیم و تعمیق مباحث نحو، آشنایی دانش‌پژوهان را با منابع دینی، افزایش داده و ایشان را از اهمیت به‌سزایی که فراگیری مباحث ادبیات عرب در جهت درک و تفهیم بهتر منابع دینی دارد متذکر می‌سازد.

۲ / حلّ تمرین‌های مبادی‌العربیة جلد ۴ (ویرایش حمید محمدی، بخش نحو)

شیوه‌ی کار بدین صورت می‌باشد که ابتدا هر تمرین از هر درس همراه با ترجمه‌ی آن ذکر می‌شود و سپس قواعدی را که مربوط به درس می‌باشد و در آن تمرین آورده شده است مورد بررسی و حلّ قرار می‌گیرد.

موضوع نحو

تمرین ۱ - میز الألفاظ المعربة من المبنیة فی الآیات الکریمة و الروایات الشریفة.

ترجمه: الفاظ معرب را از مبنی در این آیات کریم و روایات شریف مشخص کن.

۱. القرآن الکریم: الم * ذَلِکَ الْکِتَابُ لَا رَیْبَ فِیْهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِیْنَ (بقره، ۱ و ۲).

ترجمه: الم (بزرگ است خداوندی که این کتاب عظیم را، از حروف ساده‌ی الفبا به وجود آورده) * این کتاب با عظمتی است که شکمی در آن راه ندارد و مایه‌ی هدایت پرهیزکاران است.
معرب: کتاب، هُدًى، متَّقِیْنَ.

مبنی: الم، ذَلِکَ، لَا، رَیْبَ، فِیْ، هِ، «لِ مجرور» در لِّلْمُتَّقِیْنَ.

۲. القرآن الکریم: هُوَ الَّذِی خَلَقَکُمْ مِنْ طِیْنٍ ثُمَّ قَضَىٰ أَجَلًا وَأَجَلٌ مُّسَمًّى عِنْدَهُ ثُمَّ أَنْتُمْ تَمْتَرُونَ (انعام، ۲).

ترجمه: او کسی است که شما را از گل آفرید سپس مدتی مقرر داشت (تا انسان تکامل یابد) و اجل حتمی نزد اوست (و فقط او از آن آگاه است). با این همه، شما (مشرکان در توحید و یگانگی و قدرت او)، تردید می‌کنید!

معرب: طِیْنٍ، أَجَلًا، أَجَلٌ، مُّسَمًّى، عِنْدَ، تَمْتَرُونَ.

مبنی: هُوَ، الَّذِی، خَلَقَ، کُمْ، مِّنْ، ثُمَّ، قَضَىٰ، حَرْفِ عَطْفِ «وَ»، ضَمِیرِ مُتَّصِلِ «هُ» در عِنْدَهُ، أَنْتُمْ.

۳. القرآن الکریم: وَإِنْ حَكَمْتَ فَأَحْکُمَ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ إِنَّ اللَّهَ یَحِبُّ الْمُقْسِطِیْنَ (مائده، ۴۲).

ترجمه: و اگر میان آن‌ها داوری کنی، با عدالت داوری کن، که خدا عادلان را دوست دارد.

معرب: بَیْنَ، قِسْطِ، اللَّهُ، مُقْسِطِیْنَ، یَحِبُّ.

مبنی: إِنَّ، حَكَمْتَ، فَ، أَحْکُمَ، ضَمِیرِ مُتَّصِلِ «هُم» در بَیْنَهُمْ، حَرْفِ جَرِّ «بِ» در بِالْقِسْطِ، إِنَّ،

۴. الإمام علی (علیه السلام): قِيلَ لَهُ: صِفْ لَنَا الْعَاقِلَ، فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: هُوَ الَّذِی یَصْعُقُ الشَّيْءَ مَوَاضِعَهُ فَقِيلَ: فَصِفْ لَنَا الْجَاهِلَ، فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: قَدْ فَعَلْتُ (حکیمی، ۱۳۸۰: ۱۶۳).

ترجمه: به حضرت علی (ع) گفته شد. عاقل را برای ما وصف کن! امام فرمود: عاقل کسی است که هر چیز را در جای خودش قرار می‌دهد. سپس گفتند: جاهل را برای ما وصف کن! آن امام فرمود: انسان جاهل را با وصف کردن انسان عاقل توصیف کرده‌ام.

معرب: الْعَاقِلُ، يَضَعُ، الشَّيْءَ، الْجَاهِلَ.

مبنی: قِيلَ، لَ، هُ، صِيفٌ، لَ، نَا، قَالَ، هُوَ، الَّذِي، ضَمِيرٌ مُتَّصِلٌ «ه» در مَوَاضِعُهُ، قِيلَ، صِيفٌ، قَدْ، فَعَلْتُ، ضَمِيرٌ مُتَّصِلٌ «ت» در فَعَلْتُ.

۵. الإمام الباقر (عليه السلام): لَا تَسْتَصْغِرَنَّ سَيِّئَةً تَعْمَلُ بِهَا فَإِنَّكَ تَرَاهَا حَيْثُ تَسُوؤُكَ (مجلسی، ۱۴۰۴: ۴۵۶).

ترجمه: کار بدی را که انجام می‌دهی کوچک نشمار، زیرا تو آن را جایی که بدی کرده‌ای خواهی دید.

معرب: سَيِّئَةً، تَعْمَلُ، تَرَاهَا، تَسُوؤُكَ.

مبنی: لَا، تَسْتَصْغِرَنَّ، بِهَا، فَإِنَّكَ، ضَمِيرٌ مُتَّصِلٌ «هأ» در تَرَاهَا، حَيْثُ، ضَمِيرٌ مُتَّصِلٌ «ك» در تَسُوؤُكَ.

۶. الإمام الصادق (عليه السلام): قِفْ عِنْدَ كُلِّ أَمْرٍ حَتَّى تَعْرِفَ مَدْخَلَهُ مِنْ مَخْرَجِهِ قَبْلَ أَنْ تَقَعَ فِيهِ فَتَنْدَمَ (حکیمی، پیشین: ۱۶۲).

ترجمه: هرکاری را تا این که راه ورود و خروجش را ندانی نسبت به انجام آن اقدام نکن، تا این که پشیمان نشوی.

معرب: عِنْدَ، كُلِّ، أَمْرٍ، تَعْرِفَ، مَدْخَلَهُ، مَخْرَجِهِ، قَبْلَ، تَقَعَ، تَنْدَمَ.

مبنی: قِفْ، حَتَّى، مِنْ، ضَمِيرٌ مُتَّصِلٌ «ه» در مَدْخَلَهُ، أَنْ، فِيهِ.

باب فعل

مواضع رفع و نصب فعل مضارع

تمرین ۱. میّز الفعل المضارع المرفوع من المنصوب و بین السبب الذی من أجله نُصِب الفعل المضارع.

ترجمه: فعل مضارع مرفوع را از منصوب مشخص کن و دلیل نصب فعل مضارع را مشخص کن.

۱. القرآن الکریم: وَ لَوْ لَا أَنْ تُصِيبَهُمْ مُصِيبَةٌ بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ فَيَقُولُوا رَبَّنَا لَوْ لَا أَرْسَلْتَ إِلَيْنَا رَسُولًا فَتُنَبِّئَ آيَاتِكَ وَ نَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ (قصص، ۴۷).

ترجمه: هر گاه (پیش از فرستادن پیامبری) مجازات و مصیبتی بر اثر اعمالشان به آنان می‌رسید، می‌گفتند: «پروردگارا! چرا رسولی برای ما نفرستادی تا از آیات تو پیروی کنیم و از مؤمنان باشیم؟!»

تُصِيبُهُمْ: فعل مضارع منصوب به «أن» ناصبه.

يَقُولُوا: فعل مضارع منصوب به «أن» مقدره، زیرا بعد از فاء سبب در جواب طلب محض (تحضيض) یعنی لولا آمده است.

تَنْبِئَ: فعل مضارع منصوب به «أن» مقدره، زیرا بعد از فاء سبب که در جواب طلب محض (تحضيض) است قرار گرفته.

نَكُونُ: معطوف به فعل مضارع منصوب «تَنْبِئَ».

۲. القرآن الکریم: وَ مَا كَانَ لِيَشْرَ أَنْ يَكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحِيًّا أَوْ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ أَوْ يَرْسِلَ رَسُولًا فَيُوحِي بآذَنِهِ مَا يَشَاءُ إِنَّهُ عَلِيُّ حَكِيمٌ (شوری، ۵۱).

ترجمه: و شایسته هیچ انسانی نیست که خدا با او سخن گوید، مگر از راه وحی یا از پشت پرده، یا رسولی می‌فرستد و به فرمان او آنچه را بخواهد وحی می‌کند چرا که او بلند مقام و حکیم است.

يَكَلِّمُهُ: فعل مضارع منصوب به «أن» ناصبه.

يَرْسِلُ: فعل مضارع منصوب، معطوف به فعل مضارع منصوب «يَكَلِّمُ».

یوحی: فعل مضارع منصوب، معطوف به فعل مضارع منصوب «یرسل».
یشاء: فعل مضارع مرفوع.

۳. الرسول الأعظم (صلی الله علیه و آله و سلم): أَمَّا عَلَامَةُ الْكُفْلَانِ فَأَرْبَعَةٌ يَتَوَانَى حَتَّى يَفْرُطَ وَ يَفْرُطُ حَتَّى يَضْبِعَ وَ يَضْبِعُ حَتَّى يَضْجَرَ وَ يَضْجُرُ حَتَّى يَأْتُمَ (ابن شعبه حرانی، ۱۴۰۴: ۲۲).

ترجمه: علامت و نشانه‌ی انسان‌های تبیل چهار چیز است، سهل‌انگاری می‌کنند تا افراط ورزند، افراط می‌کنند تا ضایع گردند، ضایع می‌شوند تا این که آزرده خاطر شوند، و آزرده خاطر می‌شوند تا این که گناهکار گردند.

یتوانی: فعل مضارع تقدیراً مرفوع.
یفرط: فعل مضارع منصوب به آن ناصبه مقدره بعد از «حتی جازه».
یفرط: فعل مضارع مرفوع.
یضیع: فعل مضارع منصوب به آن ناصبه مقدره بعد از «حتی جازه».
یضیع: فعل مضارع مرفوع.
یضجر: فعل مضارع منصوب به آن ناصبه مقدره بعد از «حتی جازه».
یضجر: فعل مضارع مرفوع.

یأتم: فعل مضارع منصوب به آن ناصبه مقدره بعد از «حتی جازه».
۴. الإمام علی (علیه السلام): مَا كَانَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لِيُفْتَحَ عَلَيَّ عَبْدٌ بِأَبِ الشُّكْرِ وَ يَغْلِقَ عَنْهُ بِأَبِ الزِّيَادَةِ وَ لَا لِيُفْتَحَ عَلَيَّ عَبْدٌ بِأَبِ الدُّعَاءِ وَ يَغْلِقَ عَنْهُ بِأَبِ الْإِجَابَةِ (نهج البلاغه، حکمت ۴۳۵).

ترجمه: خداوند در شکر و رحمت را بر بنده‌ای باز نمی‌کند، در حالی که در زیاده‌خواهی را بر او می‌بندد و در دعا را بر بنده‌ای باز نمی‌کند، در حالی که در اجابت را بر او می‌بندد.

یفتَح: فعل مضارع منصوب به «أن» مقدره، بعد از لام تعلیل و وجود.
یغلق: فعل مضارع منصوب، عطف بر یفتَح.
یفتَح: فعل مضارع منصوب به «أن» مقدره. بعد از لام تعلیل.
یغلق: فعل مضارع منصوب، عطف بر یفتَح.

۵. لَوْلَا عَلِيٌّ وَتُقْعِدُنِي عَنِ الْكِتَابَةِ لَمَا تَبَاطَأْتُ فِي مُرَاسَلَتِكَ.

ترجمه: اگر بیماری و ناتوانی من از نوشتن، نبود {پاسخگویی} به نامه‌هایت را به تأخیر نمی‌انداختم.

تُقْعِدُنِي: فعل مضارع منصوب، چون قبل از آن اسم جامد و حرف عطف «واو» قرار گرفته است؛ و فعل مضارع به همراه «أن» مقدره به تأویل مصدر می‌رود (قعودی) و عطف به مبتدا (علی) و محلاً مرفوع می‌شود.

۶. جِهَادٌ وَأَدْرِكُ الْمُنَى خَيْرٌ مِنْ رَاحَةٍ وَأَهْوَنُ عِنْدَ الْكِرَامِ.

ترجمه: جهاد و رسیدنم به آرزوها، بهتر است از راحتی و خوار شدنم نزد افراد سرشناس و بخشنده.

أَدْرِكُ: فعل مضارع منصوب، چون قبل از آن اسم جامد و حرف عطف «واو» قرار گرفته است و فعل مضارع به همراه «أن» مقدره به تأویل مصدر می‌رود (ادراکی) و عطف به مبتدا (جِهَادٌ) و محلاً مرفوع می‌شود.

أَهْوَنُ: فعل مضارع منصوب، چون قبل از آن اسم جامد و حرف عطف «واو» قرار گرفته است و فعل مضارع به همراه «أن» مقدره به تأویل مصدر می‌رود. (هَوْنِي) و عطف به رَاحَةٍ و محلاً مجرور می‌شود.

تمرین ۲. أصلح الجمل التالية:

ترجمه: جملات زیر را اصلاح کن.

۱. إِيَّاكُمْ وَالشَّرَّ فَتَنَدُمُوا شَرَّ النَّدَمِ.

ترجمه: از شر بهره‌یزید که بسیار پشیمان می‌شوید.

در این جمله اشکالی وجود ندارد. فَتَنَدُمُوا: فعل مضارع منصوب به «أن» مقدره، زیرا بعد از فاء سبب که در جواب طلب محض امر است قرار گرفته. (البته فعل امر محذوف است).

۲. عَلِمْتُ أَنْ تَكُونَ مَعْرَكَةً هَائِلَةً.

ترجمه: دانستم که جنگ هولناکی است.

تَكُونَ: فعل مضارع مرفوع؛ «أن» در این جا ناصبه نیست، بلکه مخففه از مَثَلَةٌ است، زیرا

قبل از آن فعلی که دلالت بر یقین دارد قرار گرفته است.

۳. دُونَكَ الْعُقَلَاءَ فَتَقْتَسِسَ مِنْ حِكْمِهِمْ مَا يَتَّقِيكَ الْعَثْرَاتِ.

ترجمه: همراه خردمندان باش تا از نظرات ایشان، آنچه که تو را از لغزش‌ها باز می‌دارد،

بیاموزی.

تَقْتَسِسَ: فعل مضارع مرفوع؛ فاء در این جا سببیه نیست، زیرا در جواب طلب محض قرار نگرفته است؛ (دُونَكَ: طلب غیر محض (اسم فعل) است).

۴. حَمَلًا عَلَى الْأَشْقِيَاءِ يَا أَرْبَابَ الْحُكْمِ فَتَكْفُوا الْأَمِينِ شَرَّ مَعَاصِيهِمْ.

ترجمه: ای صاحبان حکومت و قدرت بر مجرمان و افراد شرور بتازید تا از اعتماد کنندگان

در مقابل شرّ و تمرد و آشوب ایشان محافظت کنید.

تَكْفُونَ: فعل مضارع مرفوع، علامت رفع آن ثبوت نون؛ در این جا فاء سببیه نیست زیرا

قبل از آن طلب محض قرار نگرفته است.

۵. أَهْدَيْتُ إِلَى قَصِيدَةٍ عَصْمَاءَ لِأَحَدِ الْمَشَاهِيرِ الْأَعْلَامِ فَقُلْتُ إِذْنُ يُعَدُّ أَمِيرَ الشُّعْرَاءِ.

ترجمه: قصیده‌ای ارزشمند که متعلق به یکی از مشاهیر سرشناس بود به من هدیه شد،

در این هنگام گفتم: او { حتماً } امیرالشعراء به حساب می‌آید.

يُعَدُّ: فعل مضارع مرفوع؛ «إِذْنُ» در این جا ناصبه نیست زیرا در صدر جواب واقع نشده

است. (فَقُلْتُ إِذْنُ).

مواضع جزم فعل مضارع

تمرین ۱. عین المضارع المرفوع و المنصوب و المجزوم ذکرأ سبب النصب و الجزم:

ترجمه: مضارع مرفوع و منصوب و مجزوم را معین کن، و دلیل نصب و جزم را بیان کن.

۱. القرآن الکریم: إِنَّمَا يَرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا

(احزاب، ۳۳).

ترجمه: خداوند فقط می‌خواهد پلیدی و گناه را از شما اهل بیت دور کند و کاملاً شما را

پاک سازد.

یریدُ: فعل مضارع مرفوع.

يُذْهِبُ: فعل مضارع منصوب به «أن» مقدره، زیرا بعد از «لام تعلیل» قرار گرفته است.

يُطَهِّرُكُمْ: (عطف بر يذْهِبُ)، فعل مضارع و منصوب به «أن» مقدره.

۲. القرآن الکریم: وَ مَنْ يَطِيعِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ يَخْشِ اللَّهَ وَ يَتَّقِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ

(نور، ۵۲).

ترجمه: و هر کس خدا و پیامبرش را اطاعت کند، و از خدا بترسد و از مخالفت فرمانش

بپرهیزد، چنین کسانی همان پیروزمندان واقعی هستند!

يَطِيعُ: فعل مضارع مجزوم به «مَنْ» شرطیه، به عنوان فعل شرط.

يَخْشُ: (عطف بر يَطِيعُ)، فعل مضارع مجزوم به «مَنْ» شرطیه، و مجزوم به حذف حرف

عَلَّه.

يَتَّقِهِ: (عطف بر يَخْشُ)، فعل مضارع مجزوم.

۳. القرآن الکریم: قُلْ لِلَّذِينَ آمَنُوا يَغْفِرُوا لِلَّذِينَ لَا يُرْجُونَ أَيَّامَ اللَّهِ لِيَجْزِيَ قَوْمًا بِمَا

كَانُوا يَكْسِبُونَ (جاثیه، ۱۴).

ترجمه: به مؤمنان بگو: «کسانی را که امید به ایام الله [روز رستاخیز] ندارند مورد عفو

قرار دهند تا خداوند هر قومی را به اعمالی که انجام می‌دادند جزا دهد».

لايرجون: فعل مضارع مرفوع/ يجزي: فعل مضارع منصوب به أن ناصبه مقدر پس از لام

جازه/ يكسبون: فعل مضارع مرفوع.

۴. القرآن الکریم: مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهَا إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ * لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَى مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ (حدید، ۲۲ و ۲۳).

ترجمه: هیچ مصیبتی (ناخواسته) در زمین و نه در وجود شما روی نمی‌دهد مگر اینکه همه‌ی آن‌ها قبل از آنکه زمین را بیافرینیم در لوح محفوظ ثبت است و این امر برای خدا آسان است * این بخاطر آن است که برای آنچه از دست داده‌اید تأسف نخورید، و به آنچه به شما داده است دل‌بسته و شادمان نباشید و خداوند هیچ متکبر فخرفروشی را دوست ندارد!

نَبْرَأَهَا: فعل مضارع منصوب به «أن» ناصبه.

تَأْسَوْا: فعل مضارع منصوب به «کی» ناصبه.

تَفْرَحُوا: (عطف بر تَأْسَوْا)، فعل مضارع منصوب.

يُحِبُّ: فعل مضارع مرفوع.

۵. الإمام علی (علیه‌السلام): لَا يَزُجُونَ أَحَدٌ مِنْكُمْ إِلَّا رَبَّهُ وَلَا يَخَافَنَّ إِلَّا ذُنْبَهُ وَلَا يَسْتَحِينَنَّ إِذَا سُئِلَ عَمَّا لَا يَعْلَمُ أَنْ يَقُولَ لَا أَعْلَمُ وَلَا يَسْتَحِينَنَّ أَحَدٌ إِذَا لَمْ يَعْلَمْ الشَّيْءَ أَنْ يَتَعَلَّمَهُ (نهج‌البلاغه، حکمت ۸۲).

ترجمه: هیچ کس از شما جز به پروردگارش امیدوار نباشد، و جز از گناهش نترسد، و شرم و حیا نکند، آنگاه که از او در مورد آنچه که نمی‌داند بگوید می‌دانم، و آن‌گاه چیزی را که نمی‌داند از آموختن آن شرم و حیا نکند.

يَزُجُونَ: فعل مضارع مجزوم مبنی بر فتح، زیرا نون تأکید ثقیله گرفته است.

يَخَافَنَّ: فعل مضارع مجزوم مبنی بر فتح، زیرا نون تأکید ثقیله گرفته است.

يَسْتَحِينَنَّ: (عطف بر يَخَافَنَّ)، فعل مضارع مجزوم محلاً.

يَعْلَمُ: فعل مضارع مرفوع.

يَقُولُ: فعل مضارع منصوب به «أن» ناصبه.

أَعْلَمُ: فعل مضارع مرفوع.

يَسْتَحِينَنَّ: فعل مضارع مجزوم مبنی بر فتح، زیرا نون تأکید ثقیله گرفته است.

يَعْلَمُ: فعل مضارع مجزوم به لم جازمه.

يَتَعَلَّمُ: فعل مضارع منصوب به «أن» ناصبه.

۶. الإمام الصادق (عليه السلام): لَا تُشْعِرُوا قُلُوبَكُمْ الْإِشْتِغَالَ بِمَا قَدْ فَاتَ فَتَشْغَلُوا أَدْهَانَكُمْ عَنِ الْإِسْتِعْدَادِ لِمَا لَمْ يَأْتِ (حكیمی، پیشین: ۲۶۲/۱).

ترجمه: دل‌های خود را به آنچه از دست رفته مشغول نسازید، که در این صورت ذهن خود را از آماده شدن برای آنچه هنوز نیامده است باز خواهید داشت.

تُشْعِرُوا: فعل مضارع مجزوم به لای نهی.

تَشْغَلُوا: فعل مضارع منصوب به «أن» مقدره، زیرا بعد از فاء سبب که در جواب طلب

محض (نهی) آمده است.

يَأْتِ: فعل مضارع مجزوم به لم جازمه.

۷. الإمام الصادق (عليه السلام): إِذَا رَقَّ أَحَدُكُمْ فَلْيَدْعُ فَإِنَّ الْقَلْبَ لَا يَرِقُّ حَتَّى يَخْلُصَ (مجلسی، پیشین: ۳۴۵/۹۰).

ترجمه: اگر کسی از شما دلش نرم شد پس دعا کند، زیرا قلب نرم نمی‌شود مگر این که خالص شود.

يَدْعُ: فعل مضارع مجزوم به «لام امر».

يَرِقُّ: فعل مضارع مرفوع.

يَخْلُصَ: فعل مضارع منصوب بعد از حتی جازه به وسیله آن ناصبه مقدره.

تمرین ۲. دُلَّ عَلَى الْجَوَابِ الَّذِي دَخَلْتَهُ فَاءَ شَرْطٍ وَعَلَى الْجَوَابِ الَّذِي لَمْ تَدْخُلْهُ

وَأَذْكَرْ سَبَبَ الْوَجُوبِ وَالْجَوَازِ وَالْإِمْتِنَاعِ.

ترجمه: جواب شرطی که فاء شرط بر سر آن آمده است و جواب شرطی که فاء شرط بر سر آن

نیامده، را مشخص کن و دلیل واجب بودن و جایز بودن و ممنوع بودن فاء جواب شرط را ذکر کن.

۱. القرآن الكريم: فَإِنْ تُبْتُمْ فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَأَعْلَمُوا أَنَّكُمْ غَيْرُ مُعْجِزِي اللَّهِ

(توبه، ۳).

ترجمه: با این حال، اگر توبه کنید، برای شما بهتر است! و اگر سرپیچی نمایید، بدانید

شما نمی‌توانید خدا را ناتوان سازید (و از قلمرو قدرتش خارج شوید).

جواب شرط: فَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ، دخول فاء جزا بر جواب شرط واجب است زیرا جواب شرط جمله‌ی اسمیه است.

جواب شرط: فَأَعْلَمُوا، دخول فاء جزا بر جواب شرط واجب است، زیرا جواب شرط فعل طلب است.

۲. القرآن الكريم: وَ مَنْ يَهَاجِرْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يَجِدْ فِي الْأَرْضِ مُرَاعِمًا كَثِيرًا وَسَعَةً وَمَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكُهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ (نساء ۱۰۰).

ترجمه: کسی که در راه خدا هجرت کند، جاهای امن فراوان و گسترده‌ای در زمین می‌یابد؛ و هر کس بعنوان مهاجر به سوی خدا و پیامبر او، از خانه‌ی خود بیرون رود، سپس مرگش فرارسد، پاداش او بر خداست.

جواب شرط: يَجِدْ، دخول فاء جزا بر جواب شرط جایز است زیرا جواب شرط فعل مضارع مثبت است.

جواب شرط: فَقَدْ وَقَعَ، دخول فاء جزا بر جواب شرط واجب است زیرا جواب شرط فعل ماضی متصرف مقرون به قد است.

۳. القرآن الكريم: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ وَذَرُوا الْبَيْعَ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (جمعه، ۹).

ترجمه: ای کسانی که ایمان آورده‌اید! هنگامی که برای نماز روز جمعه اذان گفته شود، به سوی ذکر خدا بشتابید و خرید و فروش را رها کنید که این برای شما بهتر است اگر می‌دانستید.

جواب شرط: فَاسْعَوْا، دخول فاء جزا بر جواب شرط واجب است زیرا جواب شرط فعل طلب است.

۴. القرآن الكريم: وَإِنْ يَرَوْا كُلَّ آيَةٍ لَا يُؤْمِنُوا بِهَا وَإِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الرُّشْدِ لَا يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا وَإِنْ يَرَوْا سَبِيلَ العَمَىٰ يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا (اعراف، ۱۴۶).

ترجمه: آن‌ها چنانند که اگر هر آیه و نشانه‌ای را ببینند، به آن ایمان نمی‌آورند، اگر راه هدایت را ببینند، آن را راه خود انتخاب نمی‌کنند و اگر طریق گمراهی را ببینند، آن را راه خود انتخاب می‌کنند.

حلّ تمرین‌های مبادئ العربیة جلد ۴ (ویرایش حمید محمدی، بخش نحو) / ۱۳

جواب شرط: لَا يُؤْمِنُوا، دخول فاء جزا بر جواب شرط ممتنع است زیرا جواب شرط فعل مضارع منفی با «لا» است.

جواب شرط: لَا يَتَّخِذُوهُ، دخول فاء جزا بر جواب شرط ممتنع است زیرا جواب شرط فعل مضارع منفی با «لا» است.

جواب شرط: يَتَّخِذُوهُ، دخول فاء جزا بر جواب شرط جایز است زیرا جواب شرط فعل مضارع مثبت است.

۵. الإمام علي (عليه السلام): مَنْ ذَمَّ نَفْسَهُ أَصْلَحَهَا وَمَنْ مَدَحَ نَفْسَهُ [فَقَدْ] ذَبَحَهَا (تمیمی، ۱۴۱۰: ۷۱۳).

ترجمه: هرکس نفسش را سرزنش کند آن را اصلاح کرده و هر کس آن را اصلاح کند حقیقتاً آن را ذبح و قربانی کرده است.

جواب شرط: أَصْلَحَهَا، دخول فاء جزا بر جواب شرط ممتنع است زیرا جواب شرط فعل ماضی متصرف بدون قد است.

جواب شرط: ذَبَحَهَا، دخول فاء جزا بر جواب شرط واجب است زیرا جواب شرط فعل ماضی متصرف مقرون به قد است.

۶. الإمام علي (عليه السلام): مَنْ وَصَعَ نَفْسَهُ مَوَاضِعَ التُّهْمَةِ فَلَا يَلُومَنَّ مَنْ أَسَاءَ بِهِ الظَّنَّ (نهج البلاغه، حکمت ۱۵۹).

ترجمه: هرکس خودش را در جایگاه‌های تهمت قرار دهد کسی را که به او گمان بد برد سرزنش نکند.

جواب شرط: فَلَا يَلُومَنَّ، دخول فاء جزا بر جواب شرط واجب است زیرا جواب شرط فعل طلب است.

۷. الإمام الرضا (عليه السلام): مَنْ لَمْ يَقْدِرْ عَلَى مَا يُكْفِّرُ بِهِ ذُنُوبَهُ فَلْيَكْثِرْ مِنَ الصَّلَاةِ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ فَإِنَّهَا تَهْدِمُ الذُّنُوبَ هَدْمًا (مجلسی، پیشین: ۴۷/۹۱).

ترجمه: هر کس نتواند گناهانش را محو کند باید بسیار بر محمد و اهل بیت او صلوات بفرستد زیرا صلوات گناهان را از بین می برد.

جواب شرط: فَلْيَكْثِرْ، دخول فاء جزا بر جواب شرط واجب است زیرا جواب شرط فعل طلب است.

۸. **إِنْ خَرَجَتِ الْكَلِمَةُ مِنَ الْقَلْبِ دَخَلَتْ فِي الْقَلْبِ وَإِنْ تَخْرُجَ مِنَ اللِّسَانِ لَمْ تَتَجَاوَزِ الْأَذَانَ.**

ترجمه: اگر سخن از قلب بیرون تراود در قلب نفوذ می‌کند و اگر از زبان بیرون آید فراتر از گوش نمی‌رود.

جواب شرط: دَخَلَتْ، دخول فاء جزا بر جواب شرط ممتنع است زیرا جواب شرط فعل ماضی متصرف بدون قد است.

جواب شرط: لَمْ تَتَجَاوَزِ، دخول فاء جزا بر جواب شرط ممتنع است زیرا جواب شرط فعل مضارع منفی و مجزوم به «لَمْ» است.

تمرین ۳. **أصلح الجمل التابعة:**

ترجمه: جملات زیر را اصلاح کن.

۱. **إِنْ قُمْتَ بِهَذَا الْمَسْعَى الْمَحْمُودِ فَوَاللَّهِ تُلَهَّجُ الْأَلْسِنَةُ بِذِكْرِكَ.**

ترجمه: اگر به این کوشش و تلاش پسندیده همت گماری، به خدا سوگند، زبان‌ها همواره به نیکی از تو یاد می‌کنند.

تُلَهَّجُ: فعل مضارع مرفوع، جواب قسم، زیرا در این جا قسم متأخر از شرط و همراه «فاء» است.

۲. **مَنْ يُؤَلِّفَ بَيْنَ الْقَوْمِ إِذَا هُوَ مِنْ خَيْرَةِ الْفَضَلَاءِ.**

ترجمه: هر کس میان قوم الفت و پیوند برقرار کند پس او از بهترین عالمان و فرهیختگان است. يُؤَلِّفُ: فعل مضارع مجزوم به عنوان فعل شرط و علامت جزم آن سکون است.

فَهُوَ مِنْ خَيْرَةِ الْفَضَلَاءِ: در این جا ربط میان فعل شرط و جواب آن، «فاء» است؛ «إِذَا» نمی‌تواند ربط میان فعل شرط و جواب آن باشد؛ چون ادات شرط در این جا غیر از «إِنْ» و «إِذَا» می‌باشد.

۳. **كَيْفَمَا تَتَوَجَّهْ تُصَادِفُ خَيْرًا.**

ترجمه: هرگونه رو کنی، با خیر مواجه می‌شوی.

حلّ تمرین‌های مبادئ العربیة جلد ۴ (ویرایش حمید محمدی، بخش نحو) / ۱۵

تُصَادِفُ: چون فعل مضارع مثبت و مجزوم به عنوان جواب شرط و علامت جزم آن سکون است.

۴. وَحَيَاتِكَ إِن تَفَارُقْنِي تَتَعَكَّرَ مَوَارِدَ عَيْشِي.

ترجمه: قسم به جانم اگر مرا ترک گویی زندگیم را تیره و تار می‌سازی.

تَتَعَكَّرُ: فعل مضارع مرفوع، جواب قسم، زیرا قسم قبل از شرط قرار گرفته و قبل از قسم نیز اسمی

که نیازمند خبر باشد قرار نگرفته است، بنابراین جواب شرط ترجیحاً محذوف است.

۵. مَنْ يَزِرُ الْفِتْنَ إِذَا هُوَ يَحْصُدُ شَرًّا مَا زَرَعَ.

ترجمه: کسی که فتنه بکارد در نتیجه بدی آنچه را که کاشته، درو می‌کند.

فَهُوَ يَحْصُدُ: در این جا رابط میان فعل شرط و جواب آن، «فاء» است؛ و «إِذَا» نمی‌تواند

رابط میان فعل شرط و جواب باشد، چون ادات شرط در این جا غیر از «إِن» و «إِذَا» است.

۶. أَحْوَكُ وَاللَّهِ إِن يَنْصَبَ عَلَى الْعِلْمِ يَحْرِزُ شُهْرَةً بَعِيدَةً.

ترجمه: برادرت - به خدا قسم - اگر با جدیت به یادگیری علم بپردازد، شهرت بسیاری به

دست می‌آورد.

يُحْرِزُ: فعل مضارع مجزوم، جواب شرط؛ زیرا قبل از قسم و شرط، اسمی قرار گرفته که

نیازمند خبر است.

تمرین ۴. أعرب الجمل التابعه:

ترجمه: جملات زیر را ترکیب کن.

۱. القرآن الكريم: وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ (طلاق، ۱).

ترجمه: و هر کس از مقررات خدا [پای] فراتر نهد، قطعاً به خودش ستم کرده است.

مَنْ: مبتدا و محلاً مرفوع.

يَتَعَدَّ: فعل مضارع و فاعل آن ضمیر مستتر هُوَ و فعل شرط و مجزوم و علامت جزم آن

حذف حرف عله.

حُدُودٌ: مفعول به و منصوب.

اللَّهُ: مضاف إليه و مجرور.

فَ: حرف جزا.

قَدْ: حرف تحقیق.

ظَلَمَ: فعل ماضی.

نَفْسَهُ: مفعولُ به و منصوب.

هُ: مضافٌ الیه و محلاً مجرور. جمله شرط و جواب شرط خبر و محلاً مرفوع.

جمله (فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ): جواب شرط محلاً مجزوم.

۲. القرآن الکریم: ذُرُّهُمُ يَأْكُلُوا وَيَتَمَتَّعُوا وَيُلْهِمُ الْأَمْلُ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ (حجر، ۳).

ترجمه: بگذارشان تا بخورند و برخوردار شوند و آرزو [ها] سرگردشان کند، پس به زودی خواهند دانست.

ذُرُّ: فعل امر مبنی علی سکون و فاعل آن أَنْتَ مستتر.

هُم: مفعولُ به و محلاً منصوب.

يَأْكُلُوا: فعل مضارع و فاعل آن ضمیر بارز (واو) و فعل مجزوم در جواب طلب محض و

علامت جزم آن حذف نون.

وَ: حرف عطف.

يَتَمَتَّعُوا: فعل مضارع معطوف به يَأْكُلُوا.

وَ: حرف عطف.

يُلْهِمُ: فعل مضارع معطوف به يَأْكُلُوا.

هِم: مفعولُ به و محلاً منصوب.

الْأَمْلُ: فاعل و مرفوع.

فَ: حرف نتیجه.

سَوْفَ: حرف استقبال.

يَعْلَمُونَ: فعل مضارع و فاعل آن ضمیر بارز (واو).

۳. (الرسول الأعظم صلی الله علیه و آله و سلم): من أَحَبَّ أَنْ يُسْتَجَابَ دُعَاؤُهُ

فَلْيَطِّبْ مَطْعَمَهُ وَ مَكْسَبَهُ (مجلسی، پیشین: ۳۷۲/۹۰).

ترجمه: هرکس دوست دارد که دعایش مستجاب شود پس باید غذا و کسب و کارش را

پاک کند.

مَنْ: مبتدا و محلاً مرفوع.

أَحَبَّ: فعل ماضی و فعل شرط محلاً مجزوم.

أَنَّ: حرف ناصبه.

يُسْتَجَابُ: فعل مضارع مجهول و منصوب.

دُعَاؤُ: نایب فاعل و مرفوع

هُ: مضافٌ الیه و محلاً مجرور.

فَ: حرف جزا.

لَ: لام امر.

يُطَيَّبُ: فعل مضارع و جواب شرط و فاعل آن ضمیر مستتر (هُوَ) و محلاً مرفوع.

مَطْعَمٌ: مفعولٌ به و منصوب.

هُ: مضافٌ الیه و محلاً مجرور.

وَ: حرف عطف.

مَكْسَبٌ: معطوف به مَطْعَمٌ و منصوب.

هُ: مضافٌ الیه و محلاً مجرور.

جمله شرط و جواب شرط خبر و محلاً مرفوع.

باب اسم

مرفوعات

فاعل

تمرین ۱. دلّ علی الفاعل و میزبین الفاعل الصریح والمؤول بالصریح فی الجمل
التابعة:

ترجمه: فاعل صریح را از فاعل مؤول به صریح بعد از مشخص کردن فاعل در این
جملات بیان کن.

۱. القرآن الکریم: وَ لَتَنْظُرُنَّ نَفْسٌ مَّا قَدَّمَتْ لِغَدٍ (حشر، ۱۸).

ترجمه: و هر کس باید بنگرد تا برای فردایش چه چیز از پیش فرستاده.

تَنْظُرُنَّ: فعل، نَفْسٌ: فاعل و مرفوع (فاعل صریح).

قَدَّمَتْ: فعل و ضمیر مستتر «هی» فاعل و محلاً مرفوع (فاعل صریح).

۲. القرآن الکریم: اِنْ تَبُدُّوا الصَّدَقَاتِ فَنِعِمَّا هِيَ (بقره، ۲۷۱).

ترجمه: اگر انفاق‌ها را آشکار کنید، خوب است.

تَبُدُّوا: فعل و ضمیر متصل «او» فاعل و محلاً مرفوع (فاعل صریح).

نِعِمَّ: فعل و فاعل آن ضمیر مستتر «هو» و محلاً مرفوع (فاعل صریح).

۳. القرآن الکریم: قَالَتْ رُسُلُهُمْ اَفِی اللّٰهِ شَكٌّ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَ الْاَرْضِ (ابراهیم، ۱۰).

ترجمه: رسولان آن‌ها گفتند: «آیا در خدا شک است؟! خدایی که آسمان‌ها و زمین را آفریده.»

قَالَتْ: فعل، رُسُلٌ: فاعل و مرفوع (فاعل صریح).

فَاطِرِ: اسم فاعل و فاعل آن ضمیر مستتر «هو» و محلاً مرفوع (فاعل صریح).

۴. القرآن الکریم: وَ اللّٰهُ اَعْلَمُ بِاَعْدَائِكُمْ وَ كَفٰی بِاللّٰهِ وٰلِیًا وَ كَفٰی بِاللّٰهِ نَصِیْرًا (نساء، ۴۵).

ترجمه: خدا به دشمنان شما آگاه‌تر است (ولی آن‌ها زبانی به شما نمی‌رسانند)؛ و کافی

است که خدا ولیّ شما باشد و کافی است که خدا یاور شما باشد.

كَفٰی: فعل، اللّٰهُ: فاعل و لفظاً مجرور به حرف جر زائد و محلاً مرفوع. (فاعل صریح).

۵. القرآن الكريم: مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ إِلَّا يَأْذِنُ اللَّهُ (تغابن، ۱۱).

ترجمه: هیچ مصیبتی رخ نمی‌دهد مگر به اذن خدا.

أَصَابَ: فعل، مُصِيبَةٌ: فاعل و لفظاً مجرور به حرف جر زائد و محلاً مرفوع. (فاعل صریح).

إِذْنٌ: مصدر، اللّهُ: فاعل لفظاً مجرور و محلاً مرفوع. (فاعل صریح).

۶. القرآن الكريم: أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ (حدید، ۱۶).

ترجمه: آیا وقت آن نرسیده است که دل‌های مؤمنان در برابر ذکر خدا و آنچه از حق نازل

کرده است خاشع گردد.

يَأْنٌ: فعل و جمله «أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ» به تأویل مصدر، فاعل و محلاً مرفوع (فاعل غیر

صریح).

ءَامَنُوا: فعل و فاعل آن ضمیر بارز «واو» و محلاً مرفوع (فاعل صریح).

۷. الرسول الأعظم (صلى الله عليه وآله وسلم): مَنْ جَاءَهُ أَجَلُهُ وَهُوَ يَطْلُبُ الْعِلْمَ

لِيُحْيِيَ بِهِ الْإِسْلَامَ لَمْ يَفْضَلْهُ النَّبِيُّونَ إِلَّا بِدَرَجَةٍ (مجلسی، ۱۴۰۴: ۴۶۶).

ترجمه: کسی که مرگش فرارسد در حالی که برای احیای دین طلب علم می‌کند انبیاء بر

او برتری ندارند مگر به یک درجه.

جَاءَ: فعل، أَجَلٌ: فاعل و مرفوع (فاعل صریح).

يَطْلُبُ: فعل و فاعل آن ضمیر مستتر «هو» و محلاً مرفوع (فاعل صریح).

يُحْيِي: فعل و فاعل آن ضمیر مستتر «هو» و محلاً مرفوع (فاعل صریح).

يَفْضَلُهُ: فعل، النَّبِيُّونَ: فاعل و مرفوع (فاعل صریح).

۸. عَلَيْكَ بِصَلَاةِ اللَّيْلِ.

ترجمه: بر تو باد نماز شب.

عَلَيْكَ: اسم فعل و فاعل آن ضمیر مستتر «أنت» محلاً مرفوع (فاعل صریح).

۹. أَيُّهَا الْكَرِيمُ نَسَبُهُ.

ترجمه: ای کسی که نسبتت بزرگوار است.

الْكَرِيمُ: صفت مشبّهه: نَسَبٌ: فاعل و مرفوع برای صفت مشبّهه (فاعل صریح).

۱۰. حَزَنْتُ لِيُعَدِّ الصَّدِيقِ.

ترجمه: به خاطر دور شدن دوست اندوهگین شدم.

حَزَنْتُ: فعل و ضمیر بارز «ت» فاعل و محلاً مرفوع. (فاعل صریح).

بُعِدَ: مصدر، الصَّدِيقِ: فاعل لفظاً مجرور و محلاً مرفوع. (فاعل صریح).

تمرین ۲. دلّ علی الفاعل و المواضع التي تجوز أو تمتنع أو تجب فيها التاء مع الفعل ذاکراً السبب.

ترجمه: فاعل و جایگاه‌های جواز یا امتناع یا وجوب تاء تأنیث همراه با فعل را با ذکر دلیل بیان کن.

۱. القرآن الکریم: مَا دَلَّهْمُ عَلَى مَوْتِهِ إِلَّا دَابَّةُ الْأَرْضِ تَأْكُلُ مِنْسَأَتَهُ (سبأ، ۱۴).

ترجمه: کسی آن‌ها را از مرگ وی آگاه نساخت مگر جنبنده‌ی زمین [موریانه] که عصای او را می‌خورد (تا شکست و پیکر سلیمان فرو افتاد).

دَلَّهْمُ: فعل و ضمیر متصل «هم» مفعول به، دَابَّةٌ: فاعل و مرفوع، زمانی که بین فعل و فاعل مؤنث با «إلا» فاصله شود مختار این است که فعل خالی از «تاء» باشد.

تَأْكُلُ: فعل و فاعل آن هِیَ مستتر است. الحاق «تاء تأنیث» به فعل واجب است؛ زیرا فاعل ضمیر مستتری است که مرجع آن اسم مؤنث است.

۲. القرآن الکریم: سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ (رعد، ۲۴).

ترجمه: (و به آنان می‌گویند) سلام بر شما به خاطر صبر و استقامتان! چه نیکوست سرانجام آن سرای جاویدان!

صَبَرْتُمْ: فعل و فاعل آن ضمیر متصل «تم»، الحاق «تاء تأنیث» به فعل ممتنع است؛ زیرا «تم» ضمیر فاعلی مذكر است.

نِعْمَ: فعل، عُقْبَى الدَّارِ: فاعل و مرفوع، هر چند که فاعل مؤنث آمده اما فعل به صورت مذكر آمده است؛ زیرا زمانی که فعل جامد باشد مختار این است که فعل خالی از «تاء» باشد.

۳. القرآن الکریم: إِنْ تَمَسَسَكُمْ حَسَنَةٌ تَسُؤْهُمْ وَإِنْ تُصِبْكُمْ سَيِّئَةٌ يَفْرَحُوا بِهَا (آل

عمران، ۱۲۰).

ترجمه: اگر نیکی به شما برسد، آن‌ها را ناراحت می‌کند و اگر حادثه‌ی ناگواری برای شما

رخ دهد، خوشحال می‌شوند.

تَمَسَّسْكُمْ: فعل و ضمیر متصل «كُم» مفعولُ به، حَسَنَةً: فاعل و مرفوع، زمانی که بین فاعل مؤنث با فعلش به وسیله‌ی چیزی به غیر از اِلَّا فاصله بیفتد، مختار این است که فعل «تاء» تانیث بگیرد.

تَسُوهُمُ: فعل و ضمیر متصل «هُم» مفعولُ به و فاعل آن ضمیر مستتر «هِيَ» و محلاً مرفوع، الحاق «تاء تانیث» به فعل واجب است؛ زیرا فاعل ضمیر مستتری است که مرجع آن اسم مؤنث است.

تَصَبَّكُمُ: فعل و ضمیر متصل «كُم» مفعولُ به، سَيِّئَةً: فاعل و مرفوع، زمانی که بین فاعل مؤنث با فعلش به وسیله چیزی به غیر از اِلَّا فاصله بیفتد، مختار این است که فعل «تاء» تانیث بگیرد. يَفْرَحُوا: فعل و ضمیر متصل «واو» فاعل و مرفوع محلاً، الحاق «تاء تانیث» به فعل ممتنع است؛ زیرا «واو» ضمیر فاعلی مذکر است.

۴. الإمام علی (علیه‌السلام): لَوْ خَلَصَتْ النَّيِّاتُ لَزَكَتِ الْأَعْمَالُ (تمیمی، پیشین: ۶۰۳).

ترجمه: اگر نیت‌ها خالص باشد اعمال پاک می‌شود.

خَلَصَتْ: فعل، النَّيِّاتُ: فاعل و مرفوع، الحاق «تاء تانیث» به فعل جایز است، زیرا فاعل مؤنث مجازی است.

زَكَتْ: فعل، الْأَعْمَالُ: فاعل و مرفوع، الحاق «تاء تانیث» به فعل جایز است، زیرا فاعل مؤنث مجازی است.

۵. الإمام علی (علیه‌السلام): مَنْ أَتَى غَنِيًّا فَتَوَاضَعَ لَهُ لِيَغْنَاهُ ذَهَبٌ ثُلُثًا دِينَهُ (نهج‌البلاغه، حکمت ۲۲۸).

ترجمه: هر کس انسان ثروتمندی را دید و در برابر او به خاطر ثروتش تواضع و خشوع نشان داد، یک سوم دینش را از دست داده است.

أَتَى: فعل و فاعل آن ضمیر مستتر (هُوَ) و محلاً مرفوع، الحاق «تاء تانیث» به فعل ممتنع است؛ زیرا «هو» ضمیر فاعلی مذکر است.

تَوَاصَعَ: فعل و فاعل آن ضمیر مستتر (هُوَ) و محلاً مرفوع، الحاق «تاء تانیث» به فعل ممتنع است؛ زیرا «هو» ضمیر فاعلی مذکر است.
ذَهَبَ: فعل و فاعل آن ثُلُثًا، الحاق «تاء تانیث» به فعل ممتنع است؛ زیرا «فاعل» مذکر است.

تمرین ۳: بَیِّن موارد تقدیم الفاعل علی المفعول وجوباً و تقدیم المفعول علی الفاعل أو علی الفعل و الفاعل وجوباً:

ترجمه: موارد وجوب تقدیم فاعل بر مفعول و وجوب تقدیم مفعول بر فاعل یا وجوب تقدیم مفعول بر فعل و فاعل را بیان کن.

۱. القرآن الکریم: وَ إِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ وَرَفَعْنَا فَوْقَكُمُ الطُّورَ (بقره، ۹۳).

ترجمه: و (به یاد آورید) زمانی را که از شما پیمان گرفتیم و کوه طور را بالای سر شما برافراشتیم.

أَخَذْنَا: فعل و فاعل آن ضمیر متصل «نَا» و محلاً مرفوع، مِيثَاقَكُمْ: مفعول به و منصوب، (تقدیم فاعل بر مفعول واجب است زیرا فاعل ضمیر متصل و مفعول به اسم ظاهر است).
رَفَعْنَا: فعل و فاعل آن ضمیر متصل «نَا» و محلاً مرفوع، الطُّورَ: مفعول به و منصوب، (تقدیم فاعل بر مفعول واجب است زیرا فاعل ضمیر متصل و مفعول به اسم ظاهر است).

۲. القرآن الکریم: أَيُّمَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى (اسراء، ۱۱۰).

ترجمه: هر کدام را بخوانید، (ذات پاکش یکی است و) برای او بهترین نام‌هاست!
تَدْعُوا: فعل و فاعل آن ضمیر متصل «واو»، أَيُّمَا: مفعول به، (تقدیم مفعول بر فعل و فاعل واجب است زیرا مفعول از اسما صدارت طلب است).

۳. القرآن الکریم: إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ (فاطر، ۲۸).

ترجمه: از میان بندگان خدا، تنها دانشمندان از او می‌ترسند.
يَخْشَى: فعل، الْعُلَمَاءُ: فاعل و مرفوع، اللَّهَ: مفعول به و منصوب، (تقدیم مفعول بر فاعل واجب است زیرا فاعل محصور به «إِنَّمَا» شده است).

۴. القرآن الکریم: وَقَالَ شُرَكَائُهُمْ مَا كُنْتُمْ إِلَّا نَا تَعْبُدُونَ (یونس، ۲۸).

ترجمه: و معبودهایشان (به آن‌ها) می‌گویند: «شما (هرگز) ما را عبادت نمی‌کردید!».

تَعْبُدُونَ: فعل و فاعل آن ضمیر متصل «واو»، إِيَّانَا: مفعولُ به و منصوب، (تقدیم مفعول بر فعل و فاعل واجب است زیرا مفعول ضمیر منفصل است).

۵. القرآن الکریم: فَأَمَّا الْيَتِيمَ فَلَا تَقْهَرْ * وَأَمَّا السَّائِلَ فَلَا تَنْهَرْ (ضحی، ۹ و ۱۰).

ترجمه: حال که چنین است یتیم را تحقیر مکن، و سؤال‌کننده را از خود مران.

تَقْهَرْ: فعل و فاعل آن ضمیر مستتر «أنت»، الْيَتِيمَ: مفعولُ به و منصوب، تقدیم مفعول بر فعل و فاعل واجب است زیرا عامل مفعول، مقرون به فاء جزاء و در جواب «أَمَّا» تفصیلیه می‌باشد و فعل معمول دیگری غیر از مفعول ندارد.

تَنْهَرْ: فعل و فاعل آن ضمیر مستتر «أنت»، السَّائِلَ: مفعولُ به و منصوب، (تقدیم مفعول بر فعل و فاعل واجب است زیرا عامل مفعول، مقرون به فاء جزاء و در جواب «أَمَّا» تفصیلیه می‌باشد و فعل معمول دیگری غیر از مفعول ندارد).

۶. الرسول الأعظم (صلی الله علیه و آله و سلم): مَنْ يَرْغَبْ فِي الدُّنْيَا فَطَالَ فِيهَا أَمَلُهُ أَعْمَى اللَّهُ قَلْبَهُ عَلَى قَدْرِ رَغْبَتِهِ فِيهَا وَمَنْ زَهَدَ فِيهَا فَقَصَرَ فِيهَا أَمَلُهُ أَعْطَاهُ اللَّهُ عِلْمًا بغيرِ تَعَلُّمٍ وَهُدًى بغيرِ هِدَايَةٍ وَأَذْهَبَ عَنْهُ الْعَمَى وَجَعَلَهُ بَصِيرًا (مجلسی، پیشین: ۱۶۵/۷۷).

ترجمه: هرکس به دنیا میل داشته باشد، و در این دنیا آرزویش طولانی باشد، خداوند قلبش را کور می‌کند نسبت به مقدار آرزوهایش در دنیا، و هر کس که در دنیا بی‌اعتنا باشد نسبت به دنیا و آرزوهایش را کوتاه کند، خداوند علمی را به او می‌دهد که بدون یادگیری باشد، و هدایتی می‌کند او را بدون هدایت یافتن، و می‌برد از او کوری را و او را بینا قرار می‌دهد.

أَعْطَاهُ: فعل و ضمیر متصل (هُ) مفعولُ به و منصوب، اللَّهُ: فاعل و مرفوع، (تقدیم مفعول بر فاعل واجب است زیرا مفعول ضمیر متصل و فاعل اسم ظاهر است).

أَذْهَبَ: فعل و فاعل آن ضمیر مستتر «هُوَ»، الْعَمَى: مفعولُ به و منصوب (تقدیم فاعل بر مفعول واجب است زیرا فاعل ضمیر مستتر «هُوَ» که ضمیر مستتر در حکم ضمیر متصل است).

۷. الإمام علی (علیه‌السلام): مَنْ كَسَاهُ الْحَيَاءُ ثَوْبَهُ لَمْ يَرِ النَّاسَ عَيْبَهُ (نهج‌البلاغه،

حکمت ۲۲۳).

ترجمه: هر کس که حیا و عفت بر او لباسی بپوشاند، مردم عیبش را نمی‌بینند.

۲۴ / حلّ تمرین‌های مبادی‌العربیة جلد ۴ (ویرایش حمید محمدی، بخش نحو)

کَسَاءٌ: فعل و ضمیر متصل (ه) مفعولُ به و منصوب، الْحَيَاءُ: فاعل و مرفوع، (تقدیم مفعول بر فاعل واجب است زیرا مفعول ضمیر متصل و فاعل اسم ظاهر است).

نایب فاعل

تمرین ۱. دلّ علی الفاعل و نائب الفاعل واذکر حکم عاملهما من جهة التذکیر و التانیث:

ترجمه: فاعل و نایب فاعل را مشخص کن و حکم عامل آن‌ها را از جهت مذکر و مؤنث بودن ذکر کن.

۱. القرآن الکریم: إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَّتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ (انفال، ۲).

ترجمه: مؤمنان، تنها کسانی هستند که هر گاه نام خدا برده شود، دل‌هاشان ترسان می‌گردد و هنگامی که آیات او بر آن‌ها خوانده می‌شود، ایمانشان فزونتر می‌گردد و تنها بر پروردگارشان توکل دارند.

ذُكِرَ: فعل مجهول، اللهُ: نائب فاعل، (الحاق «ت» تانیث به فعل ممتنع است، زیرا نائب فاعل مذکر است).

وَجِلَّتْ: فعل، قُلُوبٌ: فاعل و مرفوع، (الحاق «ت» تانیث به فعل جایز است زیرا فاعل مؤنث مجازی است).

تُلِيَتْ: فعل مجهول، آيَاتٌ: نائب فاعل، (چون بین فعل و نائب فاعل فاصله ایجاد شده، به وسیله «عَلَيْهِمْ» و این فاصله غیر از «إِلَّا» می‌باشد بهتر این است که به فعل علامت تانیث الحاق شود).

زَادَتْ: فعل و فاعل آن ضمیر مستتر «هِيَ» و محلاً مرفوع. (الحاق «ت» تانیث به فعل واجب است، زیرا فاعل ضمیری است که به مؤنث باز می‌گردد).

يَتَوَكَّلُونَ: فعل و فاعل آن ضمیر متصل «وَأُو» و محلاً مرفوع. (الحاق «ت» تانیث به فعل ممتنع است زیرا فاعل مذکر است).

۲. الرسول الاعظم (صلّى الله عليه و آله و سلم): خَيْرُ أُمَّتِي مَنْ إِذَا سُفِّهَ عَلَيْهِمْ أَحْتَمَلُوا وَإِذَا جُنِيَ عَلَيْهِمْ غَفَرُوا وَإِذَا أُذُوا صَبَرُوا (ابن ابی فراس، بی تا: ۲۶۳).

ترجمه: بهترین امت من کسی است، که هنگامی که یک بی ادبی بر آن‌ها شود، تحمل

می‌کنند و هرگاه گناهی علیه آن‌ها مرتکب شدند، می‌آمرزند و هرگاه مورد آزار و اذیت قرار گیرند صبر پیشه می‌کنند.

سُفِهَ: فعل مجهول، عَلَيْهِمْ: جار و مجرور متعلق به «سُفِهَ» نائب فاعل، (الحاق «ت» تانیث به فعل ممتنع است زیرا فاعل مذکر است).

اِحْتَمَلُوا: فعل و فاعل آن ضمیر متصل «واو»، (الحاق «ت» تانیث به فعل ممتنع است زیرا فاعل مذکر است).

جُنِيَ: فعل مجهول، عَلَيْهِمْ: جار و مجرور متعلق به «جُنِيَ» نائب فاعل، (الحاق «ت» تانیث به فعل ممتنع است زیرا فاعل مذکر است).

أُوذُوا: فعل مجهول و نائب فاعل آن ضمیر متصل «واو»، (الحاق «ت» تانیث به فعل ممتنع است زیرا فاعل مذکر است).

صَبَرُوا: فعل و فاعل آن ضمیر متصل «واو»، (الحاق «ت» تانیث به فعل ممتنع است زیرا فاعل مذکر است).

۳. الإمام الصادق (عليه السلام): الْبَيَاتُ حَسَنَاتٌ وَالْبُتُونُ نِعَمٌ وَالْحَسَنَاتُ يُثَابُ عَلَيْهَا وَالتَّعَمُّ مَسْؤُولٌ عَنْهَا (مجلسی، پیشین: ۲۰۶/۸۷).

ترجمه: دختران نیکو هستند و پسران نعمت، به خاطر خوبی‌ها ثواب داده می‌شود و نعمت‌ها مورد سؤال قرار می‌گیرند.

يُثَابُ: فعل مجهول، عَلَيْهَا: جار و مجرور متعلق به يُثَابُ و نائب فاعل، (الحاق «ت» تانیث به فعل ممتنع است زیرا نائب فاعل مؤنث مجرور است).

مَسْؤُولٌ: اسم مفعول، عَنْهَا: جار و مجرور متعلق به مَسْؤُولٌ و نائب فاعل، (الحاق «ت» تانیث به فعل ممتنع است زیرا نائب فاعل مؤنث مجرور است).

تمرین ۲. احذف الفاعل في الجمل التابعة و اجعل المفعول نائباً عنه:

ترجمه: در جملات زیر، فاعل را حذف و مفعول را نائب فاعل قرار ده.

۱. شَرَحَ اللّاهُوتِيُّونَ آيَاتِ الْكِتَابِ الْمُنَزَّلِ.

ترجمه: مردان‌الاهی، آیات کتاب نازل شده را شرح کردند.

شُرِّحَتْ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُنَزَّلِ.

۲. نَصَحْتُ أَخَوَيْكَ أَنْ يُقْلِعَا عَنِ الْعَادَاتِ السَّيِّئَةِ.

ترجمه: دو برادرت را نصیحت کردم که از عادات زشت دست بردارند.

نُصِحَ أَخَوَاكَ أَنْ يُقْلِعَا عَنِ الْعَادَاتِ السَّيِّئَةِ.

۳. لَا يَبْلُغُ الْمَرْءُ الْمَنَاصِبَ الرَّفِيعَةَ بِدُونِ جَهْدٍ وَمَشَقَّةٍ.

ترجمه: بدون سعی و سختی، انسان، مقام‌های بالا را به دست نمی‌آورد.

لَا يُبْلَغُ / لَا تَبْلُغُ الْمَنَاصِبَ الرَّفِيعَةَ بِدُونِ جَهْدٍ وَمَشَقَّةٍ.

۴. طَبَعَ الْمُؤَلَّفُ كُتُبَهُ عَلَى نَفَقَةِ أَحَدِ أَصْدِقَائِهِ الْمُثْرِيِّ.

ترجمه: مؤلف کتاب‌هایش را به خرج یکی از دوستان ثروتمندش، به چاپ رسانید.

طُبِعَتِ كُتُبُ الْمُؤَلَّفِ عَلَى نَفَقَةِ أَحَدِ أَصْدِقَائِهِ الْمُثْرِيِّ.

۵. حَدَّمَ الْمُضَيِّفُ أَضْيَافَهُ عَلَى الْمَائِدَةِ وَأَدَارَ عَلَيْهِمُ الْمُرَطَّبَاتِ.

ترجمه: میزبان از مهمانانش بر سر سفره پذیرایی کرد و نوشیدنی‌ها را برای ایشان گردانید.

حُدِّمَتْ أَضْيَافُ الْمُضَيِّفِ عَلَى الْمَائِدَةِ وَأُدِيرَتْ عَلَيْهِمُ الْمُرَطَّبَاتُ.

تمرین ۳. صحح العبارات الآتية:

ترجمه: عبارات زیر را اصلاح کن.

۱. ذُهَبَتْ بِالْفَتَاةِ إِلَى الْمَدْرَسَةِ.

ترجمه: دختر به مدرسه برده شد.

ذُهَبَ: زمانی که جار و مجرور مؤنث، نائب فاعل قرار گیرد، فعل مذکر است.

۲. أُرْشِدَ الْفَتَاةُ إِلَى مَا فِيهِ خَيْرُهَا.

ترجمه: دختر جوان، به آن چه که خیرش در آن بود، هدایت شد.

أُرْشِدَتْ: فعل وجوباً مؤنث است، زیرا نائب فاعل (الْفَتَاةُ) مؤنث حقیقی و متصل به فعل

است.

۳. قَامَتْ وَقَعَدَتْ لِهَذَا النَّبِّ الصَّحَّافِيُونَ.

ترجمه: روزنامه‌نگاران برای این خبر بلند شدند و نشستند.

قَامَ وَقَعَدَ: فعل وجوباً مذکر است، زیرا فاعل (الصَّحَّافِيُونَ) مذکر است.

۴. عاقَبَ مَوْلَاهُ الخَادِمَ لِتَفْرِيطِهِ فِي وَاِحْبَاتِهِ.

ترجمه: آقا، خادمش را به خاطر کوتاهی کردن در وظایفش مجازات کرد.
عاقَبَ الخَادِمَ مَوْلَاهُ: باید مرجع ضمیر مقدم شود، در واقع بازگشت ضمیر به متأخر لفظی و رتبی جایز نیست.

۵. مَا أُدْرِجَتْ فِي الصُّحُفِ السِّيَّارَةِ غَيْرُ هَذِهِ المَقَالَةِ.

ترجمه: در روزنامه‌های سیار، چیز دیگری غیر از این مقاله، درج نشده است.
أُدْرِجَ: فعل وجوباً مذكر است، چون نائب فاعل (غیر) مذكر است.

۶. هَذَا الكَنْزُ مَدْفُونٌ مِنْ أَبِي فِي حَقْلِنَا مِنْ سِنِينَ طَوَالٍ.

ترجمه: این گنج، از سالیان دراز از جانب پدرم در مزرعه‌ی ما مدفون است.
هَذَا الكَنْزُ دَفَنَهُ أَبِي فِي حَقْلِنَا مِنْ سِنِينَ طَوَالٍ: فعل معلوم است، چون آنچه که بیان‌گر فاعل است، در جمله ذکر شده است.

۷. لَوْ تَقَصَّدَ بِأَبِكِ المُحْتاجُونَ وَ هُمْ جِيَاعٌ مَا عَسَاكَ أَنْ تَفْعَلَ.

ترجمه: اگر نیازمندان به در خانه‌ی تو آمدند، در حالی که گرسنه‌اند، بی درنگ کاری انجام بده.

لَوْ يَقْصُدُ: فعل وجوباً مذكر است، چون فاعل (المحتاجون) مذكر است.

تمرین ۴. أعرب الجمل التابعة:

ترجمه: جملات زیر را ترکیب کن.

۱. القرآن الكريم: ضَرِبَتْ عَلَيْهِمُ الدَّلَّةُ أَيْنَ مَا تُقْفُوا (آل عمران، ۱۱۲).

ترجمه: هر جا یافت شوند، مهر ذلت بر آنان خورده است.

ضَرِبَتْ: فعل ماضی مجهول.

عَلَيْهِمْ: جارّ و مجرور و متعلق به ضَرِبَتْ.

الدَّلَّةُ: نائب فاعل و مرفوع.

أَيْنَ: مفعولٌ فيه و محلاً منصوب.

ما: زائده.

تُقْفُوا: فعل ماضی مجهول و نائب فاعل آن ضمیر بارز (واو) و محلاً مرفوع.

حلّ تمرین‌های مبادی‌العربیة جلد ۴ (ویرایش حمید محمدی، بخش نحو) / ۲۹

۲. القرآن الکریم: فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَنْ تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (نور، ۶۳).

ترجمه: پس آنان که فرمان او را مخالفت می‌کنند، باید بترسند از اینکه فتنه‌ای دامنه‌شان را بگیرد، یا عذابی دردناک به آن‌ها برسد!

ل: لام امر

يَحْذَرُ: فعل مضارع مجزوم.

الَّذِينَ: فاعل و محلاً مرفوع.

يُخَالِفُونَ: فعل مضارع و فاعل آن ضمیر بارز (واو) و محلاً مرفوع و به عنوان صله‌ی

موصول محلی از اعراب ندارد.

عَنْ أَمْرِهِ: جارّ و مجرور متعلق به يُخَالِفُونَ.

ه: مضاف‌إلیه و محلاً مجرور.

أَنْ: حرف ناصبه و مبنی بر سکون.

تُصِيبُ: فعل مضارع منصوب و علامت نصب آن فتحه.

هُمْ: مفعولٌ به و محلاً منصوب.

فِتْنَةٌ: فاعل و مرفوع.

أَوْ: حرف عطف.

يُصِيبُ: فعل مضارع معطوف به تُصِيبُ.

هُمْ: مفعولٌ به و محلاً منصوب.

عَذَابٌ: فاعل و مرفوع.

أَلِيمٌ: صفت برای عَذَابٌ و مرفوع.

أَنْ تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ: مفعولٌ به برای يَحْذَرُ و محلاً منصوب.

۳. الإمام الصادق (عليه السلام): مَنْ ذَهَبَ حَقُّهُ عَلَى غَيْرِ بَيِّنَةٍ لَمْ يُوجَزْ (کلینی،

۱۳۸۸: ۲۹۸).

ترجمه: هرکس حقش بدون دلیل از بین رود اجر او داده نمی‌شود.

مَنْ: مبتدا و محلاً مرفوع.

ذَهَبَ: فعل ماضی و فعل شرط محلاً مجزوم.

حَقُّ: فاعل و مرفوع.

هُ: مضافٌ إليه و محلاً مجرور.

على غَيْرٍ: جارٌّ و مجرور و متعلقٌ به ذَهَبَ.

بَيِّنَةٌ: مضافٌ إليه و مجرور.

لَمْ: حرف نفی و جزم.

يُوجِزُ: فعل مضارع مجزوم به لَمْ و مجهول و نائب فاعل آن ضمير مستتر (هُوَ) و محلاً

مرفوع، لَمْ يُوجِزَ: جواب شرط و محلاً مجزوم.

مجموعه فعل شرط و جواب شرط، خبر مَنْ و محلاً مرفوع.

مبتدا و خبر

تمرین ۱. دلّ علی المبتدا و الخبر فی الجمل التالیة:

ترجمه: مبتدا و خبر را در جملات زیر مشخص کن.

۱. القرآن الکریم: وَ اتَّقُوا اللَّهَ الَّذِیْ اَنْتُمْ بِهِ مُؤْمِنُونَ (مائده، ۸۸).

ترجمه: و از (مخالفت) خداوندی که به او ایمان دارید، بپرهیزید.

اَنْتُمْ: مبتدا و محلاً مرفوع / مُؤْمِنُونَ: خبر و مرفوع با واو.

۲. القرآن الکریم: وَ اَنْ تَصَدَّقُوا خَیْرٌ لَّكُمْ اِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (بقره، ۲۸۰).

ترجمه: (و در صورتی که برستی قدرت پرداخت را ندارد) برای خدا به او ببخشید بهتر

است اگر (منافع این کار را) بدانید!

اَنْ تَصَدَّقُوا (تَصَدَّقُكُمْ): مبتدا و محلاً مرفوع / خَیْرٌ: خبر و مرفوع.

۳. الرسول الأعظم (صلی الله علیه و آله و سلم): أَفْضَلُ الشَّفَاعَةِ اَنْ تَشْفَعَ بَیْنَ

اِثْنِیْنِ فِی النَّكَاحِ (متقی هندی، ۱۴۰۹: ۲۶۸).

ترجمه: بهترین شفاعت، شفاعتی است که میان دو نفر در امر ازدواج باشد.

أَفْضَلُ: مبتدا و مرفوع / اَنْ تَشْفَعَ (شَفَاعَتُكَ): خبر و محلاً مرفوع.

۴. الإمام علی (علیه السلام): مَنْ دَعَاكَ اِلَى الدَّارِ الْبَاقِیَةِ وَاَعَانَكَ عَلَی الْعَمَلِ لَهَا

فَهُوَ الصَّدِیْقُ الشَّفِیْقُ (تمیمی، پیشین: ۶۸۱).

ترجمه: هر که تو را به سرای باقی (قیامت) فرا خواند و تو را در عمل کردن به آن یاری

نماید، پس او دوست دلسوز است.

مَنْ: مبتدا و محلاً مرفوع / مجموعه جمله شرط و جزا: خبر و محلاً مرفوع.

هُوَ: مبتدا و محلاً مرفوع / الصَّدِیْقُ: خبر و مرفوع.

۵. الإمام علی (علیه السلام): الْعَفَافُ زِیْنَةُ الْفَقْرِ وَالشُّكْرُ زِیْنَةُ الْغِنَى (نهج البلاغه،

حکمت ۳۴۰).

ترجمه: پاکدامنی زینت فقر است، و شکرگزاری زینت بی‌نیازی (ثروتمندی) است.

الْعَفَافُ: مبتدا و مرفوع / زِیْنَةُ: خبر و مرفوع.

الشُّكْرُ: مبتدا و مرفوع/ زِينَةُ الْعَنَى: خبر و مرفوع.

۶. هَذَا هُوَ الْخَطِيبُ الَّذِي كَلَامُهُ يَسْحَرُ الْأَلْبَابَ.

ترجمه: این همان خطیبی است که کلامش، خردها را مسحور می‌کند.

هذا: مبتدا و محلاً مرفوعاً/ الخطيبُ: خبر و مرفوع.

كَلَامُهُ: مبتدا و مرفوع/ يَسْحَرُ: جمله فعلیه متشکل از فعل و فاعل مستتر «هُوَ» خبر و محلاً

مرفوع.

۷. اِبْتَعْتُ أَرْضًا فِيهَا دُرٌّ مَكْنُوزَةٌ.

ترجمه: زمینی را که در آن دُرّ و گوهرهای مخفی پنهان شده بود، خریدم.

دُرٌّ: مبتدای مؤخر و مرفوع/ فیها: خبر مقدم و محلاً مرفوع.

۸. هَذِهِ الْمَدِينَةُ شَوَارِعُهَا فَسِيحَةٌ.

ترجمه: این شهر خیابان‌های بزرگی دارد.

هَذِهِ: مبتدا و محلاً مرفوعاً/ شَوَارِعُهَا فَسِيحَةٌ: جمله اسمیه، خبر و محلاً مرفوع.

شَوَارِعُ: مبتدا و مرفوع / فَسِيحَةٌ: خبر و مرفوع.

تمرین ۲. اذکر السبب الذي لأجله جاز الإبتداء بالنكرة:

ترجمه: دلیل جواز ابتدا به نکره را بیان کن.

۱. القرآن الكريم: هَلْ فِي ذَلِكَ قَسَمٌ لِذِي حِجْرٍ (فجر، ۵).

ترجمه: آیا در آنچه گفته شد، سوگند مهمّی برای صاحبان خرد نیست؟

مبتدا «قَسَمٌ» نکره‌ای است که بعد از استفهام قرار گرفته است و نکره‌ی عام محسوب

می‌شود.

۲. القرآن الكريم: وَ لَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ لَقَضِيَ بَيْنَهُمْ فِيمَا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ

(یونس، ۱۹).

ترجمه: و اگر فرمانی از طرف پروردگارت (درباره‌ی عدم مجازات سریع آنان) از قبل

صادر نشده بود، در میان آن‌ها در آنچه اختلاف داشتند داوری می‌شد (و سپس همگی به

مجازات می‌رسیدند).

مبتدا «كَلِمَةٌ» نکره‌ای است که بعد از (لولا) قرار گرفته است.

حلّ تمرین‌های مبادی‌العربیة جلد ۴ (ویرایش حمید محمدی، بخش نحو) / ۳۳

۳. القرآن الکریم: وَآیَةٌ لَهُمُ الْأَرْضُ الْمَیْتَةُ أَحْیَیْنَاهَا وَأَخْرَجْنَا مِنْهَا حَبًّا فَمِنْهُ یَأْكُلُونَ (یس، ۳۳).

ترجمه: زمین مرده برای آن‌ها آیتی است، ما آن را زنده کردیم و دانه‌های (غذایی) از آن خارج ساختیم که از آن می‌خورند.
مبتدا «آیة» نکره‌ای است که به وسیله‌ی گرفتن صفت (عَظِیْمَةٌ که حذف شده است) مختصّ شده است.

۴. القرآن الکریم: سَلَامٌ عَلَیْ إِبْرَاهِیْمَ (صافات، ۱۳۰).

ترجمه: سلام بر ابراهیم.

مبتدا (سَلَامٌ) نکره‌ای است که دلالت بر دعا دارد.

۵. الإمام علی (علیه‌السلام): حَقُّ عَلَی الْعَاقِلِ أَنْ یُضِیْفَ إلی رَأِیهِ رَأَی الْعُقَلَاءِ وَ یُضُمَّ إلی عِلْمِهِ عُلُومَ الْحُكَمَاءِ (تمیمی، پیشین: ۳۸۴).

ترجمه: حق عاقل این است که اندیشه‌ی عاقلان را به اندیشه‌ی خودش، و علوم حکیمان را به علم خودش اضافه نماید.

مبتدا (حَقُّ) نکره‌ی مختصه‌ی عامله در عَلَی الْعَاقِلِ می‌باشد.

۶. الإمام الصادق (علیه‌السلام): أَيُّمَا رَجُلٍ مِنْ أَصْحَابِنَا اسْتَعَانَ بِهِ رَجُلٌ مِنْ إِخْوَانِهِ فِی حَاجَةٍ - فَلَمْ یُبَالِغْ فِیهَا بِكُلِّ جُهدِهِ فَقَدْ خَانَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ الْمُؤْمِنِیْنَ (مجلسی، پیشین: ۱۷۵/۷۲).

ترجمه: هر شخصی از یاران ما که شخصی از برادرانش در حاجتی از او درخواست کمک کند، و او تمامی تلاشش را در آن به کار نگیرد قطعاً به خدا و رسولش و مؤمنان خیانت کرده است.

مبتدا (أَيُّمَا) نکره‌ی مختصه به اضافه (رَجُلٍ) می‌باشد.

۷. الإمام العسکری (علیه‌السلام): مَا مِنْ بَلِیَّةٍ إِلَّا وَ لِلَّهِ فِیهَا نِعْمَةٌ تُحِیْطُ بِهَا (ابن شعبه حرانی، ۴۸۹).

ترجمه: هیچ سختی و بلایی نیست مگر این که خداوند در آن بلا، نعمتی قرار داده است.

مبتدا (نِعْمَةٌ) نکره‌ای است که بعد از مجرور به حرف جرّ قرار گرفته است.

۸. تَفَّاحَةٌ أَلْدُّ مِنْ إِجَاصَةٍ.

ترجمه: سیب لذیذتر از گلابی است.

مبتدا (تَفَّاحَةٌ) نکره‌ای است که دلالت بر عموم دارد.

۹. حَيْثُكَ وَ زَهْرَةٌ فِي يَدِي.

ترجمه: نزد تو آمدم در حالی که شکوفه‌ای در دستم بود.

مبتدا (زَهْرَةٌ) نکره‌ای است که در صدر جمله‌ی حالیه قرار گرفته است.

۱۰. لِكُلِّ اجْتِمَاعٍ مِنْ خَلِيلَيْنِ فُرْقَةٌ وَ كَلُّ الَّذِي دُونَ الْفِرَاقِ قَلِيلٌ.

ترجمه: برای هر اجتماعی (گروهی) که از دو نفر تشکیل شده است، جدایی و فراق است

و کسانی که بدون فراق اند اندک‌اند.

مبتدا (فُرْقَةٌ) نکره‌ای است که بعد از مجرور به حرف قرار گرفته است.

مرتبۀ مبتدا و خبر

تمرین ۱. اذکر الموجب لتقدیم المبتدا، و الموجب لتقدیم الخبر:

ترجمه: دلیل وجوب تقدیم مبتدا و خبر را بیان کن.

۱. القرآن الکریم: کَم مِّن فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللَّهِ (بقره، ۲۴۹).

ترجمه: چه بسیار گروه‌های کوچکی که به فرمان خدا، بر گروه‌های عظیمی پیروز شدند!

مبتدا «کَم» واجب التقدیم است، زیرا از اسماء صدارت طلب است.

۲. القرآن الکریم: وَ لَدَاؤِ الْأَخِرَةِ خَيْرٌ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا أَفَلَا تَعْقِلُونَ (یوسف، ۱۰۹).

ترجمه: و سرای آخرت برای پرهیزکاران بهتر است! آیا فکر نمی‌کنید؟

مبتدا «لَدَاؤِ» واجب التقدیم است، زیرا مقرون به لام ابتدا می‌باشد.

۳. القرآن الکریم: فَأَيْنَ تَذْهَبُونَ * إِنَّ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ * لِمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ أَنْ

يَسْتَقِيمَ (تکویر، ۲۶-۲۸).

ترجمه: پس به کجا می‌روید؟! * این قرآن چیزی جز تذکری برای جهانیان نیست، * برای

کسی از شما که بخواهد راه مستقیم در پیش گیرد.

مبتدا «هُوَ» واجب التقدیم است، زیرا خبر (ذِكْرٌ) محصور واقع شده است.

۴. القرآن الکریم: فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَإِنَّمَا عَلَى رَسُولِنَا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ (نغابن، ۱۲).

ترجمه: و اگر روی‌گردان شوید، رسول ما جز ابلاغ آشکار وظیفه‌ای ندارد.

خبر «عَلَى رَسُولِنَا» واجب التقدیم است، زیرا مبتدا (الْبَلَاغُ) محصور واقع شده است.

۵. القرآن الکریم: يَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَاهَا (نازعات، ۴۲).

ترجمه: و از تو درباره‌ی قیامت می‌پرسند که در چه زمانی واقع می‌شود؟!

خبر «أَيَّانَ» واجب التقدیم است، زیرا از اسماء صدارت طلب است.

۶. الرسول الأعظم (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ): مَا لِي لَا أَرَى عَلَيْكُمْ حَلَاوَةَ

الْعِبَادَةِ؟ قَالُوا: وَ مَا حَلَاوَةُ الْعِبَادَةِ؟ قَالَ التَّوَاضُّعُ (ابن ابی‌فراس، پیشین: ۱۶۶).

ترجمه: چه شده است که من شیرینی عبادت را در شما نمی‌یابم، گفتند شیرینی عبادت

چیست؛ فرمود: فروتنی.

خبر «مَا اسْتَفْهَمِيه» واجب التقدیم است، زیرا از اسماء صدارت طلب است.
۷. الإمام علی (علیه‌السلام): أَيْنَ الْعَمَالِقَةُ وَأَبْنَاؤُ الْعَمَالِقَةِ أَيْنَ الْفِرَاعِنَةُ وَأَبْنَاؤُ
الْفِرَاعِنَةِ أَيْنَ أَصْحَابِ مَدَائِنِ الرَّسِّ الَّذِينَ قَتَلُوا النَّبِيِّينَ (نهج البلاغه، خطبه ۱۸۲).

ترجمه: کجايند عمالقه و فرزندان آن‌ها؟ کجايند فرعونيان و فرزندان آن‌ها؟ کجايند
صاحبان کاخ‌های مستحکم که پیامبران را به قتل رساندند.

خبر «أَيْنَ» واجب التقدیم است، زیرا از اسماء صدارت طلب است.
۸. الإمام الصادق (علیه‌السلام): لِكُلِّ شَيْءٍ وَجْهٌ وَوَجْهٌ دِينِكُمُ الصَّلَاةُ (مجلسی،
پیشین: ۳۱۰/۷۹).

ترجمه: هر چیزی صورتی دارد و صورت دین شما نماز است.
خبر «لِكُلِّ شَيْءٍ» واجب التقدیم است، زیرا خبر جارّ و مجرور و مبتدا (وَجْهٌ) نکره می‌باشد.
۹. الإمام العسکری (علیه‌السلام): مَا أَقْبَحَ بِالْمُؤْمِنِ أَنْ تَكُونَ لَهُ رَغْبَةٌ تُذِلُّهُ (ابن
شعبه حرانی، پیشین: ۴۸۹).

ترجمه: چه زشت است برای مؤمن؛ تمایل به چیزی که مایه‌ی خواری او است.
مبتدا «مَا تَعْجَبِيهِ» واجب التقدیم است، زیرا از اسماء صدارت طلب است.

وابستگی‌های خبر به مبتدا

تمرین ۱. عین انواع الخبر و بین انواع الروابط التي تربط الخبر بالمبتدا.

ترجمه: انواع خبر را معین کن، و انواع رابطه میان مبتدا و خبر را بیان کن.

۱. القرآن الکریم: يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ (فتح، ۱۰).

ترجمه: دست خدا بالای دست آن‌هاست.

فَوْقَ: خبر شبه جمله «ظرف»، رابط: ضمیر مستتر «هُوَ» در موجود محذوف که به مبتدا

(يَدٌ) باز می‌گردد.

۲. القرآن الکریم: قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ (اخلاص، ۱).

ترجمه: بگو قطعاً خداوند، یکتا و یگانه است.

اللَّهُ أَحَدٌ: جمله‌ی اسمیه خبر و محلاً مرفوع.

نیازی به رابط نیست، زیرا جمله‌ی خبریه، عین معنای مبتدا است.

۳. القرآن الکریم: أَلْحَاقَةٌ * مَا أَلْحَاقَةٌ * وَ مَا أَدْرَاكَ مَا أَلْحَاقَةٌ (حاقه، ۱-۳).

ترجمه: (روز رستاخیز) روزی است که مسلماً واقع می‌شود! * چه روز واقع شدنی! * و تو

چه می‌دانی آن روز واقع شدنی چیست؟!

مَا أَلْحَاقَةٌ: جمله‌ی اسمیه خبر و محلاً مرفوع.

رابط میان مبتدا و خبر، تکرار لفظ مبتدا در جمله‌ی خبر می‌باشد.

۴. القرآن الکریم: فَقَالُوا هَذَا لِلَّهِ بِزَعْمِهِمْ وَ هَذَا لِشُرَكَائِنَا (انعام، ۱۳۶).

ترجمه: گفتند: «این مال خداست! و این هم مال شرکای ما [یعنی بت‌ها] است!».

لِلَّهِ: شبه جمله، جار و مجرور متعلق به عامل مقدر، خبر.

رابط میان مبتدا و خبر، ضمیر مستتر (هُوَ) در موجود محذوف که به (هَذَا) باز می‌گردد.

لِشُرَكَائِنَا: شبه جمله، جار و مجرور متعلق به عامل مقدر، خبر.

رابط میان مبتدا و خبر، ضمیر مستتر (هُوَ) در موجود محذوف که به (هَذَا) باز می‌گردد.

۵. الرسول الأعظم (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ): الدُّنْيَا لَا تَصْفُو لِمُؤْمِنٍ كَيْفَ وَهِيَ

سِجْنُهُ وَبَلَاؤُهُ (متقی هندی، پیشین: ۱۸۸/۳).

ترجمه: دنیا برای مؤمن زلال نیست، چگونه زلال باشد در حالی که زندان و بلای اوست.

لَا تَصْفُو: جمله‌ی فعلیه، خبر و محلاً مرفوع.

رابط میان مبتدا و خبر، ضمیر مستتر هِی در (تَصْفُو) می‌باشد.

سَجُنْ: خبر مفرد.

نیازی به رابط نیست، زیرا خبر، مفرد جامد است.

۶. الإمام علی (علیه‌السلام): الْعِلْمُ يُرْشِدُكَ إِلَى مَا أَمَرَكَ اللَّهُ بِهِ وَالزُّهْدُ يُسَهِّلُ لَكَ الطَّرِيقَ إِلَيْهِ (تمیمی، پیشین: ۷۵).

ترجمه: علم تو را به آن چه خدا تو را بدان امر کرده است راهنمایی می‌کند، و زهد و ترک

دنیا راه به سوی آن را برای تو هموار می‌کند.

يُرْشِدُكَ: جمله‌ی فعلیه، خبر و محلاً مرفوع.

رابط میان مبتدا و خبر، ضمیر مستتر هُوَ در (يُرْشِدُكَ) می‌باشد.

يُسَهِّلُ: جمله‌ی فعلیه، خبر و محلاً مرفوع.

رابط میان مبتدا و خبر، ضمیر مستتر هُوَ در (يُسَهِّلُ) می‌باشد.

۷. الإمام علی (علیه‌السلام): الْمُؤْمِنُ نَفْسُهُ مِنْهُ فِي تَعَبٍ وَالنَّاسُ مِنْهُ فِي رَاحَةٍ (مجلسی، پیشین: ۵۳/۷۲).

ترجمه: مؤمن خودش را در سختی می‌اندازد، در حالی که مردم از دست او راحت‌اند.

فِي تَعَبٍ: شبه جمله (جار و مجرور)، خبر و محلاً مرفوع.

رابط میان مبتدا و خبر ضمیر مستتر (هِيَ) در موجود محذوف.

فِي رَاحَةٍ: شبه جمله (جار و مجرور)، خبر و محلاً مرفوع.

رابط میان مبتدا و خبر ضمیر مستتر «هُوَ» در موجود محذوف.

۸. الإمام السّجّاد (علیه‌السلام): يَا مَنْ هُوَ فِي مُلْكِهِ مُقِيمٌ، يَا مَنْ هُوَ فِي سُلْطَانِهِ قَدِيمٌ يَا مَنْ هُوَ فِي جَلَالِهِ عَظِيمٌ، يَا مَنْ هُوَ عَلَى عِبَادِهِ رَحِيمٌ (قمی، ۱۳۸۷: ۱۸۵).

ترجمه: ای کسی که در پادشاهی‌اش ثابت است، ای کسی که در سلطنتش قدیم است،

ای کسی که در شکوه و جلالش بزرگ است، ای کسی که نسبت به بندگانش مهربان است.

واژه‌های مُقِيمٌ، قَدِيمٌ، عَظِيمٌ، رَحِيمٌ: خبر مفرد و مشتق / رابط: ضمیر مستتر «هُوَ» در واژه‌های ذکر شده.

۹. كَثْرَةُ الصَّحْحِ تَذْهَبُ الْهَيْبَةَ.

ترجمه: خنده‌ی زیاد، هیبت را از بین می‌برد.

تَذْهَبُ الْهَيْبَةُ: جمله‌ی فعلیه، خبر و محلاً مرفوع.

رابط میان مبتدا و خبر، ضمیر مستتر هِیَ در فعل (تَذْهَبُ) می‌باشد.

۱۰. مَنْ كَتَمَ سِرَّهُ بَلَغَ مُرَادَهُ.

ترجمه: هرکس رازش را پنهان کند به خواسته‌اش می‌رسد.

جمله‌ی شرط و جواب شرط، خبر و محلاً مرفوع.

رابط میان مبتدا و خبر، ضمیر مستتر در «كَتَمَ» و «بَلَغَ» می‌باشد.

۱۱. أَحْسَنُ مَا تَلْفَظُونَ بِهِ الدُّنْيَا غَرَارَةٌ.

ترجمه: بهترین چیزی که تلفظ می‌کنید این است که دنیا فریبنده است.

الدُّنْيَا غَرَارَةٌ: جمله‌ی اسمیه، خبر و محلاً مرفوع.

نیازی به رابط نیست، چون معنی مبتدا در جمله‌ی خبر وجود دارد.

غَرَارَةٌ: خبر مفرد و مشتق.

رابط میان مبتدا و خبر، ضمیر مستتر هِیَ در (غَرَارَةٌ) می‌باشد.

۱۲. آخِرُ مَا أُخَاطِبُكُمْ بِهِ الْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ.

ترجمه: آخرین چیزی که تو را بدان خطاب می‌کنم این است که عاقبت نیک از آن

پرهیزکاران است.

الْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ: جمله‌ی اسمیه، خبر و محلاً مرفوع.

نیازی به رابط نیست، چون معنی مبتدا در جمله‌ی خبر وجود دارد.

لِلْمُتَّقِينَ: خبر شبه جمله (جار و مجرور).

رابط میان مبتدا و خبر ضمیر مستتر (هِیَ) در موجود محذوف.

۱۳. الْكِتَابُ نِعَمَ الْأَنْبِيِّ فِي سَاعَةِ الْوَحْدَةِ

ترجمه: کتاب، هنگام تنهایی، چه دوست خوبی است.

نِعَمَ الْأَنْبِيِّ: جمله‌ی فعلیه، خبر و محلاً مرفوع.

رابط میان مبتدا و خبر، دلالت خبر بر مفهوم عامی است که مبتدا را هم شامل می‌شود.

۱۴. سُوءُ الْخُلُقِ يُعْدِي.

ترجمه: بد خلقی اثر بد می‌گذارد.

يُعْدِي: جمله‌ی فعلیه، خبر و محلاً مرفوع.

رابط میان مبتدا و خبر، ضمیر مستتر هُوَ در «يُعْدِي» است.

۱۵. الَّذِي يُنْشِطُ عَلَى الْهَرَاتِ وَيَرْدَعُ عَنِ السَّيِّئَاتِ فَإِنَّ الْأَلْسِنَةَ تَلْهَجُ بِذِكْرِ الْغَيُورِ.

ترجمه: کسی که {دیگران را} به انجام نیکی‌ها تشویق می‌کند و مانع بدی‌ها می‌شود، به

راستی که زبان‌ها همواره به نیکی از انسان غیور، یاد می‌کنند.

إِنَّ الْأَلْسِنَةَ تَلْهَجُ بِذِكْرِ الْغَيُورِ: جمله‌ی اسمیه، خبر و محلاً مرفوع.

رابط میان مبتدا و خبر تکراری معنای مبتدا در جمله‌ی خبر می‌باشد، زیرا غیور همان کسی

است که دیگران را به نیکی‌ها تشویق می‌کند و از بدی‌ها باز می‌دارد.

تمرین ۲. هل يجوز إدخال الفاء على الأخبار التالية:

ترجمه: آیا وارد کردن «فاء» بر سر خبرهای زیر جایز است؟

۱. كُلُّ رَجُلٍ يَتَّقِي اللَّهَ سَعِيدٌ.

ترجمه: هر مردی که از خدا بترسد، خوشبخت است.

كُلُّ: مبتدا اضافه به اسم نکره‌ی موصوفه‌ی غیر مفرده شده است، و جمله‌ی بعد از مبتدا،

مستقل المعنی است، بنابراین جایز است «فاء» بر سر خبر آن قرار بگیرد.

فَسَعِيدٌ: خبر مفرد.

۲. الَّذِي يَتَّقِي اللَّهَ جَزَاؤُهُ النَّعِيمُ.

ترجمه: کسی که تقوای خدا پیشه کند، پاداشش بهشت است.

الَّذِي: مبتدا (اسم موصول، و کلام بعد از مبتدا، مستقل المعنی است، بنابراین جایز است

فاء بر سر خبر آن قرار بگیرد).

فَجَزَاؤُهُ النَّعِيمُ: خبر جمله‌ی اسمیه.

۳. مَنْ يَأْتِينِي لَا أُخْرِجُهُ خَارِجًا.

ترجمه: کسی که نزد من آید او را بیرون نمی‌کنم.

مَنْ: مبتدا (اسم موصول، و کلام بعد از مبتدا، مستقل المعنی است، بنابراین جایز است

فاء بر سر خبر آن قرار بگیرد).

فَلَا أُخْرِجُهُ خَارِجًا: جمله‌ی فعلیه، خبر.

۴. لَعَلَّ الَّذِي يَأْتِيكَ لَهُ مِنْكَ إِكْرَامٌ.

ترجمه: شاید به کسی که نزد تو می‌آید، احترام بگذاری.

(جایز نیست بر سر خبر «فاء» قرار بگیرد، چون قبل از اسم موصول، ادات ناسخه‌ی لعلّ

قرار گرفته است).

لَهُ: جار و مجرور، متعلق به خبر محذوف برای «لعلّ».

۵. السَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ اقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا.

ترجمه: دستان مرد و زن سارق را قطع کنید.

السَّارِقُ: مبتدا (صله برای اسم موصول «ال» می‌باشد، بنابراین جایز است «فاء» بر سر

خبر آن قرار بگیرد).

فاقْطَعُوا: خبر، جمله‌ی فعلیه.

۶. كُلُّ عَالِمٍ يَنْفَعُ النَّاسَ لَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ.

ترجمه: هر عالمی که به مردم سود رساند، ثواب زیادی به او تعلق می‌گیرد.

كُلُّ: مبتدا اضافه به اسم نکره‌ی موصوفه‌ی غیر مفرده شده است، بنابراین جایز است «فاء»

بر سر خبر آن قرار بگیرد.

فَلَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ: جمله‌ی اسمیه، خبر.

۷. وَمَا أَصَابَكُمْ يَوْمَ التَّقِي الْجَمْعَانِ بِإِذْنِ اللَّهِ.

ترجمه: آن چه که در روز برخورد با آن دو گروه، به شما رسید، به اذن خدا بود.

مَا: مبتدا (اسم موصول است، بنابراین جایز است «فاء» بر سر خبر آن قرار بگیرد، چون

کلام بعد از مبتدا می‌تواند مستقل‌المعنی باشد).

فياذن الله: جار و مجرور متعلق به خبر محذوف برای مبتدای محذوف (فَهُوَ كَائِنٌ بِإِذْنِ اللَّهِ...)

تمرین ۳. اختر خمس جمل من التمرينين السابقين وأعر بهما.

ترجمه: پنج جمله از دو تمرین گذشته انتخاب و ترکیب کن.

۱. مَنْ كَتَمَ سِرَّهُ بَلَغَ مُرَادَهُ.

مَنْ: اسم شرط، مبنی بر سکون، مبتدا و محلاً مرفوع.

كَتَمَ: فعل ماضی، مبنی بر فتح؛ فاعل آن ضمیر مستتر «هُوَ» و محلاً مرفوع؛ كَتَمَ: فعل شرط

و محلاً مجزوم.

سِرَّةٌ: مفعولٌ به، منصوب به فتحه‌ی ظاهری؛ «ه»: مضافٌ الیه و محلاً مجرور.

بَلَغَ: فعل ماضی، مبنی بر فتح؛ فاعل آن ضمیر مستتر «هُوَ» و محلاً مرفوع. بَلَغَ: جواب

شرط و محلاً مجزوم.

مُرَادَهُ: مفعولٌ به و منصوب به فتحه‌ی ظاهری؛ «ه»: مضافٌ الیه و محلاً مجرور.

كَتَمَ سِرَّةً بَلَغَ مُرَادَهُ: جمله‌ی متشکل از فعل شرط و جواب شرط، خبر برای «مَنْ» و محلاً مرفوع.

۲. سُوءُ الْخُلُقِ يُعَدِي.

سُوءٌ: مبتدا و مرفوع به ضمه‌ی ظاهری.

الْخُلُقِ: مضافٌ الیه و مجرور به کسره‌ی ظاهری.

يُعَدِي: فعل مضارع، تقدیراً مرفوع؛ فاعل آن ضمیر مستتر «هُوَ» و محلاً مرفوع؛ جمله‌ی

فعلیه (يُعَدِي) خبر برای (سُوءُ الْخُلُقِ) و محلاً مرفوع.

۳. الْحَاقَّةُ مَا الْحَاقَّةُ.

الْحَاقَّةُ: مبتدا و مرفوع به ضمه‌ی ظاهری.

مَا: اسم استفهام، مبنی بر سکون، خبر مقدم و محلاً مرفوع.

الْحَاقَّةُ: مبتدای مؤخر و مرفوع.

جمله‌ی اسمیه (مَا الْحَاقَّةُ) خبر برای (الْحَاقَّةُ) و محلاً مرفوع.

۴. كُلُّ رَجُلٍ يَتَّقِي اللَّهَ سَعِيدٌ.

كُلُّ: مبتدا و مرفوع به ضمه‌ی ظاهری.

رَجُلٌ: مضافٌ‌إلیه و مجرور به کسره‌ی ظاهری.

يَتَّقِي: فعل مضارع تقدیراً مرفوع؛ فاعل آن ضمیر مستتر جوازاً «هُوَ» و محلاً مرفوع.

اللَّهِ: مفعولٌ‌به و منصوب به فتحه‌ی ظاهری.

سَعِيدٌ: خبر و مرفوع به ضمه‌ی ظاهری.

۵. السَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ اقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا.

السَّارِقُ: مبتدا و مرفوع به ضمه‌ی ظاهری.

وَ: حرف عطف، مبنی بر فتح.

السَّارِقَةُ: عطف به مبتدا و مرفوع به ضمه‌ی ظاهری.

اقْطَعُوا: فعل امر، مبنی بر حذف نون، فاعل آن ضمیر متصل (واو) و محلاً مرفوع.

أَيْدِيَهُمَا: مفعولٌ‌به و منصوب به فتحه‌ی ظاهری؛ مضافٌ‌إلیه و محلاً مجرور.

ملحقات مبتدا و خبر

مبتدای وصفی

تمرین ۱. میز المبتدأ الوصفی مما لیس بوصفی:

ترجمه: مبتدای وصفی و غیر وصفی را معین کن.

۱. القرآن الکریم: قَالَ أَرَأَيْتَ أَنْتَ عَنْ آلِهَتِي يَا إِبْرَاهِيمُ لَئِن لَّمْ تَنْتَه لَأَرْجُمَنَّكَ وَ أَهْجُرُنِي مَلِيًّا (مریم، ۴۶).

ترجمه: گفت: «ای ابراهیم! آیا تو از معبودهای من روی گردانی؟! اگر (از این کار) دست برنداری، تو را سنگسار می‌کنم! و برای مدتی طولانی از من دور شو».

أ: همزه‌ی استفهام / رَأَيْتَ: مبتدای وصفی (اسم فاعل) / أَنْتَ: فاعل برای (رَأَيْتَ) و سَدَّ مسدّد خبر است.

۲. القرآن الکریم: لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةٌ وَ لَدَارُ الْآخِرَةِ خَيْرٌ وَلَنِعْمَ دَارُ الْمُتَّقِينَ (نحل، ۳۰).

ترجمه: برای کسانی که نیکی کردند، در این دنیا نیکی است و سرای آخرت از آن هم بهتر است و چه خوب است سرای پرهیزگاران.

لِلَّذِينَ: خبر مقدم / حَسَنَةٌ: مبتدای مؤخر. (مبتدای غیر وصفی).

دَارُ: مبتدای غیر وصفی / خَيْرٌ: خبر.

۳. الرسول الأعظم (صلی الله علیه و آله و سلم): حَلَّتَانِ كَثِيرٌ مِنَ النَّاسِ فِيهِمَا مَقْتُونٌ الصَّحَّةَ وَ الْفِرَاقُ (ابن شعبه حرانی، پیشین: ۳۶).

ترجمه: دو ویژگی در میان مردم زیاد است که آن دو باعث فتنه می‌شود، تندرستی و بیکاری.

حَلَّتَانِ: مبتدای غیر وصفی / كَثِيرٌ: خبر.

فِيهِمَا: خبر مقدم / مَقْتُونٌ: مبتدای مؤخر (مبتدای غیر وصفی).

۴. الرسول الأعظم (صلی الله علیه و آله و سلم): أَشَقَى الْأَشْقِيَاءِ مَنْ اجْتَمَعَ عَلَيْهِ فَقْرُ الدُّنْيَا وَ عَذَابُ الْآخِرَةِ (متقی هندی، پیشین: ۴۷۰).

ترجمه: بدبخت‌ترین افراد کسی است که فقر دنیا و عذاب آخرت در او جمع شود.

أَشَقَى: مبتدای غیر وصفی / مَنْ: خبر.

حلّ تمرین‌های مبادی‌العربیة جلد ۴ (ویرایش حمید محمدی، بخش نحو) / ۴۵

۵. الرسول الأعظم (صلی الله علیه و آله و سلم): شِرَارُكُمْ عَزَابُكُمْ وَاَرَادِلُ مَوَاتِكُمْ عَزَابُكُمْ (همان: ۱۸۰/۳).

ترجمه: بدترین افراد شما بی‌همسران شمایند، و پست‌ترین مردگان شما نیز بی‌همسران شمایند.

شِرَارُكُمْ: مبتدای غیر وصفی / عَزَابُكُمْ: خبر.

أَرَادِلُ: مبتدای غیر وصفی / عَزَابُكُمْ: خبر.

۶. الإمام علی (علیه السلام): يَا نَوْفُ أَرَاقِدُ أَنْتَ أَمْ رَامِقٌ؟ فَقُلْتُ: بَلْ رَامِقٌ، قَالَ: يَا نَوْفُ طُوبَى لِلرَّاهِدِينَ فِي الدُّنْيَا، الرَّاهِبِينَ فِي الْآخِرَةِ (نهج البلاغه، حکمت ۱۰۴).

ترجمه: ای نوف! آیا خواب هستی یا بیدار گفتم البته بیدارم فرمود: ای نوف خوشا به حال کسانی که در دنیا زاهدند و به آخرت تمایل دارند.

أ: همزه‌ی استفهام / رَاقِدٌ: مبتدای وصفی (اسم فاعل) / أَنْتَ: فاعل برای (رَاقِدٌ) و سَدَّ مَسَدٌ خبر است.

طُوبَى: مبتدای غیر وصفی / لِلرَّاهِدِينَ: خبر.

۷. الإمام علی (علیه السلام): السَّيِّئُ الْخُلُقِ كَثِيرُ الطَّيِّبِ مُنْعَصُ الْعَيْشِ (تمیمی، پیشین: ۶۱).

ترجمه: انسان بداخلاق، پرهیجان و دارای زندگی تیره است.

السَّيِّئُ: مبتدای غیر وصفی / كَثِيرٌ: خبر.

۸. الإمام علی (علیه السلام): سِيَاَسَةُ النَّفْسِ أَفْضَلُ سِيَاَسَةِ وَرِئَاَسَةِ الْعِلْمِ أَشْرَفُ وَرِئَاَسَةِ (همان: ۴۳۴).

ترجمه: سیاست نفس برترین سیاست و ریاست علم شریفترین ریاست است.

سِيَاَسَةُ: مبتدای غیر وصفی / أَفْضَلُ: خبر.

رِئَاَسَةُ: مبتدای غیر وصفی / أَشْرَفُ: خبر.

۹. مَا مُتَّبِعَةُ أَحْوَاكَ لِلْعَوَاقِبِ.

ترجمه: دوبرادرت، متوجه عاقبت کار نیستند.

ما: حرف نفی / مُنْتَبِهٌ: مبتدای وصفی (اسم فاعل) / أَخَوَاكَ: فاعل برای (منتبه) و سدّ مسدّ خبر است.

۱۰. هَلْ أَنْجَعُ فِي قَلْبِ الْأَحْدَاثِ التُّصْحُ مِنْهُ فِي قَلْبِ الشُّبَّانِ.

ترجمه: آیا نصیحت در قلب جوانان مفیدتر از نصیحت در قلب نوجوانان است.

هل: اسم استفهام / أَنْجَعُ: مبتدای وصفی (افعل تفضیل) / التُّصْحُ: فاعل برای (أَنْجَعُ) و سدّ مسدّ خبر است.

۱۱. أَخَائِفُونَ أَنْتُمْ مِمَّا يَتَوَعَّدُونَكُمْ بِهِ؟

ترجمه: آیا شما از آنچه تهدیدتان کرده‌اند، می‌ترسید.

أ: همزه‌ی استفهام / خَائِفُونَ: خبر مقدم (اسم فاعل) / أَنْتُمْ: مبتدای مؤخر (مبتدای غیر وصفی).

(در این جا مبتدای وصفی نیست، زیرا مبتدا با مرفوعش در جمع مطابق است).

۱۲. غَيْرُ عَاقِلِينَ هَذَانِ الشَّابَّانِ.

ترجمه: این دو نوجوان، غیر عاقل هستند.

غَيْرُ: خبر مقدم (اسم به منظور نفی است) / عَاقِلِينَ: مضافٌ إليه (اسم فاعل) / هَذَانِ الشَّابَّانِ: مبتدای مؤخر.

(«غَيْرُ عَاقِلِينَ» با مرفوعش در تثنیه مطابق است، بنابراین مبتدای وصفی نمی‌تواند باشد).

۱۳. أَمْحَرُّوْمُونَ أَنْتُمْ نِعْمَةَ الْحُرِّيَّةِ.

ترجمه: آیا شما از نعمت آزادی محروم هستید.

أ: همزه‌ی استفهام / مَحْرُومُونَ: خبر مقدم (اسم مفعول) / أَنْتُمْ: مبتدای مؤخر (مبتدای غیر وصفی).

(«مَحْرُومُونَ» با مرفوعش در جمع مطابق است، بنابراین مبتدای وصفی نمی‌تواند باشد).

۱۴. كَيْفَ قَانِعٌ إِخْوَتُكَ بِنَصِيحَتِهِمْ؟

ترجمه: چگونه برادرانت به سهمشان راضی شدند.

کیف: اسم استفهام / قَانِعٌ: مبتدای وصفی (اسم فاعل) / إِخْوَتُكَ: فاعل برای (قَانِعٌ) و سدّ مسدّ خبر است.

۱۵. أَذَوُّوْ أَدَبٍ هُوَلَاءُ الْأَغْنِيَاءُ؟

ترجمه: آیا این ثروتمندان مؤدب هستند؟

أ: همزه‌ی استفهام/ ذَوُّوْ: خبر مقدم / هُوَلَاءُ الْأَغْنِيَاءُ: مبتدای مؤخر (مبتدای غیر وصفی).
(«ذَوُّوْ» با مرفوعش در جمع مطابق است، بنابراین مبتدای وصفی نمی‌تواند باشد).

۱۶. خَلِيلِيَّ مَا وَاْفٍ بِعَهْدِي أَنْتُمْ.

ترجمه: ای دو دوست من، شما به عهد خود وفادار نبودید.

ما: حرف نفی/ وَاْفٍ: مبتدای وصفی (اسم فاعل)/ أَنْتُمْ: فاعل برای (وَاْفٍ) و سَدَّ مَسَدَّ خَيْرِ است.

۱۷. هَلْ هَاشِمِيَّ أَجْدَادُكُمْ.

ترجمه: آیا اجداد شما هاشمی هستند.

هَلْ: اسم استفهام/ هَاشِمِيَّ: مبتدای وصفی (اسم فاعل)/ أَجْدَادُ: فاعل برای (هاشمِيَّ) و سَدَّ مَسَدَّ خَيْرِ است.

وقوع نکره مشتق بعد از مبتدا و خبر

تمرین ۱. صحّ هذه الجملة إن رأيت غلطاً و شكّلتها:

ترجمه: اگر اشتباهی در جملات زیر یافتی، آن را اصلاح کن و جملات را حرکت‌گذاری کن.

۱. لِإِنْسَانٍ ثَوْبٌ.

ترجمه: انسان، جامه‌ای دارد.

لِإِنْسَانٍ غَرِيبٍ ثَوْبٌ. (زمانی که مبتدا، نکره‌ی محض باشد، خبر می‌تواند جار و مجرور و یا

شبه جمله قرار بگیرد، به شرط این که مختص باشد در غیر این صورت مفید فایده نیست).

الثوبُ لِإِنْسَانٍ (مبتدا باید معرفه یا نکره‌ی مسوغه باشد).

۲. رَجُلٌ مِّنَ النَّاسِ زَارِنًا.

ترجمه: مردی از مردم به دیدار ما آمد.

رَجُلٌ مِّنَ الْأَصْدِقَاءِ زَارِنًا (مبتدا زمانی که نکره‌ی مختصه قرار می‌گیرد، باید إفاده‌ی

تخصیص کند).

۳. فَبَعِيدٌ عَنْكُم مَّا تَتَوَقَّعُونَ.

ترجمه: آنچه که انتظار دارید دور از دسترس شماست.

مَّا تَتَوَقَّعُونَ فَبَعِيدٌ عَنْكُم (زمانی که خبر مقرون به «فاء» است، تقدیم مبتدا واجب است).

۴. يَتَعَلَّمُ مَن يَدْرُسُ.

ترجمه: هرکس درس بخواند، یاد می‌گیرد.

مَن يَدْرُسُ يَتَعَلَّمُ (مبتدا واجب‌التقدیم است، زیرا از اسماء صدارت طلب است).

۵. تَلَامِدَةٌ فِي الْمَدْرَسَةِ مُجْتَهِدُونَ.

ترجمه: دانش‌آموزان کوشایی در مدرسه هستند.

فِي الْمَدْرَسَةِ تَلَامِدَةٌ مُجْتَهِدُونَ (ابتدا به نکره جایز نیست).

۶. الْمُجْتَهِدُ حَقًّا سَعِيدُونَ.

ترجمه: افراد کوشا حقیقتاً خوشبختند.

الْمُجْتَهِدُونَ حَقًّا سَعِيدُونَ / الْمُجْتَهِدُ حَقًّا سَعِيدٌ (مبتدا و خبر باید در افراد و تشبیه و جمع،

با هم مطابقت داشته باشند).

حلّ تمرین‌های مبادئ العربیة جلد ۴ (ویرایش حمید محمدی، بخش نحو) / ۴۹

۷. فی الدَّارِ لُصُّ الشَّقِيِّ.

ترجمه: در خانه دزد بدبخت است.

لُصُّ الشَّقِيِّ فی الدَّارِ (خبرِ شبه جمله در صورتی مقدم می‌شود که مبتدا نکره باشد).

حذف مبتدا و خبر

تمرین ۱. بین ما حذف فيه المبتداً أو الخبر وجوباً أو جوازاً:

ترجمه: حذف وجوبی یا جوازی مبتدا یا خبر را بیان کن.

۱. القرآن الکریم: وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ مَاذَا أُنزِلَ رَبُّكُمْ قَالُوا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ (نحل، ۲۴).

ترجمه: و هنگامی که به آن‌ها گفته شود: «پروردگار شما چه نازل کرده است؟» می‌گویند:

«اینها (وحی الهی نیست) همان افسانه‌های دروغین پیشینیان است!».

در عبارت (أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ) مبتدا (هَذَا) جوازاً حذف شده است، زیرا قرینه‌ای آن را

مشخص می‌سازد.

۲. القرآن الکریم: أَفَمَنْ يُلْقَى فِي النَّارِ خَيْرٌ أَمْ مَنْ يَأْتِي آمِنًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ (فصلت، ۴۰).

ترجمه: آیا کسی که در آتش افکنده می‌شود بهتر است یا کسی که در نهایت امن و امان

در قیامت به عرصه‌ی محشر می‌آید؟!

در این آیه‌ی شریفه خبر مبتدای دوم (مَنْ) یعنی «خَيْرٌ» به علّت وجود قرینه جوازاً حذف

شده است.

۳. القرآن الکریم: وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتٌ بَلْ أَحْيَاءٌ وَلَكِنْ لَا

تَشْعُرُونَ (بقره، ۱۵۴).

ترجمه: و به آن‌ها که در راه خدا کشته می‌شوند، مرده نگویند! بلکه آنان زنده‌اند، ولی شما

نمی‌فهمید!

مبتدای (أَحْيَاءٌ) یعنی ضمیر (هُم) به علّت وجود قرینه جوازاً حذف شده است.

۴. القرآن الکریم: وَ اذْكُرْ اسْمَ رَبِّكَ وَ تَبَتَّلْ إِلَيْهِ تَبْتَلًا * رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ لَا إِلَهَ

إِلَّا هُوَ فَاتَّخِذْهُ وَكِيلاً (مزمّل، ۸ و ۹).

ترجمه: و نام پروردگارت را یاد کن و تنها به او دل ببند! * همان پروردگار شرق و غرب که

معبودی جز او نیست، او را نگاهبان و وکیل خود انتخاب کن.

مبتدای (رَبُّ) یعنی ضمیر (هُوَ) به علّت وجود قرینه جوازاً حذف شده است.

۵. القرآن الکریم: قُلْ لِمَنْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ قُلْ لِلَّهِ كَتَبَ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ (انعام، ۱۲).

ترجمه: بگو: «آنچه در آسمان‌ها و زمین است، از آن کیست؟» بگو: «از آن خداست رحمت (و بخشش) را بر خود، حتم کرده.»
مبتدای (لِلَّهِ) یعنی عبارت (مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ) به علّت وجود قرینه جوازا حذف شده است.

۶. القرآن الکریم: صُمُّ بُكُمْ عُمَى فَهُمْ لَا يَزِجُون (بقره، ۱۸).

ترجمه: آن‌ها کران، گنگ‌ها و کورانند لذا (از راه خطا) بازنمی‌گردند!
مبتدای (صُمَّ... صُمَّ) یعنی ضمیر (هُم) به علّت وجود قرینه جوازا حذف شده است.

۷. القرآن الکریم: سَيَقُولُونَ ثَلَاثَةً رَأَيْبُعُهُمْ كَلْبُهُمْ (کهف، ۲۲).

ترجمه: گروهی خواهند گفت: «آن‌ها سه نفر بودند، که چهارمین آن‌ها سگشان بود!»
مبتدای (ثَلَاثَةً) یعنی ضمیر (هُم) به علّت وجود قرینه جوازا حذف شده است.

۸. سُئِلَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ): مَا الْإِيمَانُ؟ قَالَ: الصَّبْرُ (نوری، ۴۲۵: ۱۴۰۸).

ترجمه: از پیامبر (ص) سؤال شد ایمان چیست؟ فرمود: صبر و تحمل.

مبتدای (الصَّبْرُ) یعنی (الْإِيمَانُ) به علّت وجود قرینه جوازا حذف شده است.

۹. الإمام علی (علیه السلام): لَوْلَا الْحُجَّةُ لَسَاخَتْ الْأَرْضُ بِأَهْلِهَا (مجلسی، پیشین: ۱۳۷).

ترجمه: امام علی (ع) فرمود: اگر حجت خدا نبود قطعاً زمین به همراه اهلس فرو می‌رفت.
خبر (الْحُجَّةُ) یعنی (مَوْجُودٌ) در جواب لولا وجوباً حذف شده است.

۱۰. الإمام علی (علیه السلام): نَعَمْ قَرِينُ الْإِيمَانِ الرَّضَا (تمیمی، پیشین: ۷۷۱).

ترجمه: خشنودی چه خوب همدمی برای ایمان است.

اگر (الرَّضَا) را خبر بگیریم مبتدای آن یعنی ضمیر (هُوَ) وجوباً حذف شده است.

۱۱. سئل الإمام علی بن الحسین (علیه السلام): عَنْ جَمِيعِ شَرَائِعِ الدِّينِ فَقَالَ: قَوْلُ الْحَقِّ وَ الْحُكْمُ بِالْعَدْلِ وَ الْوَفَاءُ بِالْعَهْدِ (صدوق، ۱۳۶۲: ۱۱۳).

ترجمه: از امام سجاد (ع) در مورد همه‌ی سرچشمه‌های دین سؤال شد: امام فرمود: سخن حق، قضاوت به عدالت، وفای به عهد.

مبتدای (قَوْلُ) به علّت وجود قرینه جوازاً حذف شده است.

۱۲. الْفَصْلُ الرَّابِعُ.

ترجمه: فصل چهارم.

مبتدا یعنی (هَذَا) به علّت وجود قرینه جوازاً حذف شده است.

۱۳. كُلُّ امْرِيٍّ وَ مَا فَعَلَ.

ترجمه: هر انسانی همراه با آن چیزی است که انجام داده است.

خبر یعنی (مُقْتَرِنَانِ) وجوباً حذف شده است زیرا اسمی (مَا) به وسیله‌ی واو مصاحبت به مبتدا (كُلُّ) عطف شده است.

۱۴. آتَسْنِي الْأَصْدِقَاءَ بِلَطَائِفِهِمْ وَلَا سِيِّمًا فُؤَادًا.

ترجمه: دوستان مرا با لطایف خود مانوس ساختند، به خصوص فؤاد.

پس از لاسیما مبتدا یعنی (هُوَ) وجوباً حذف شده است.

۱۵. خَيْرٌ عَمَلٍ أَنْزَلْتُ بِهِ إِلَى اللَّهِ مُحْسِنًا إِلَى الْفُقَرَاءِ.

ترجمه: بهترین عملی که به وسیله‌ی آن به خداوند نزدیک می‌شوم (حاصل است) درحالی که به فقیران نیکی می‌کنم.

خبر یعنی (حاصِلٌ) وجوباً حذف شده است، زیرا حالی که شایستگی خبر شدن را ندارد (مُحْسِنًا) جانشین آن شده است.

۱۶. كُلُّ امْرِيٍّ وَالْمَوْتُ يَلْتَقِيَانِ.

ترجمه: هر انسانی و مرگ با هم روبه‌رو می‌شوند.

خبر یعنی (يَلْتَقِيَانِ) ذکر شده است زیرا واو نصّ در مصاحبت نیست.

۱۷. لَعَمْرُكَ إِنِّي لِأَجِبُ دَارًا تَحِلُّ بِهَا سَكِينَةٌ وَالرَّبَابُ (عبدالرحیم، ۱۴۱۲: ۱۱۶).

حلّ تمرین‌های مبادئ‌العربیة جلد ۴ (ویرایش حمید محمدی، بخش نحو) / ۵۳

ترجمه: به جان تو سوگند من خانه‌ای را دوست دارم که سکینه و رباب در آن فرود می‌آیند.
خبر یعنی «قَسَمی» در جواب قسم صریح (لعمرك) وجوباً حذف شده است.

ضمیر فصل یا عماد

تمرین ۱. دلّ علی ضمیر الفصل:

ترجمه: ضمیر فصل را مشخص کن.

۱. القرآن الکریم: إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ (کوثر، ۳).

ترجمه: (و بدان) دشمن تو قطعاً بریده نسل و بی عقب است!

ضمیر فصل: «هُوَ».

۲. القرآن الکریم: إِنَّ تَعَدُّهُمْ فَإِنَّهُمْ عِبَادُكَ وَإِنْ تَغْفِرْ لَهُمْ فَإِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ

(مائده، ۱۱۸).

ترجمه: (با این حال) اگر آن‌ها را مجازات کنی، بندگان تو اند. (و قادر به فرار از مجازات تو نیستند) و اگر آنان را ببخشی، توانا و حکیمی! (نه کیفر تو نشانه‌ی بی حکمتی است، و نه بخشش تو نشانه‌ی ضعف!).

ضمیر فصل: «أَنْتَ».

۳. الرسول الأعظم (صلی الله علیه و آله و سلم): الْبَنَاتُ هُنَّ الْمُشْفِقَاتُ الْمَجْهَرَاتُ

الْمُبَارَكَاتُ (متقی هندی، پیشین: ۳۹۹/۹).

ترجمه: دختران همان دلسوزان مجهز و مبارک‌اند.

ضمیر فصل: «هُنَّ».

۴. الإمام علی (علیه السلام): اتَّقُوا مَعَاصِيَ اللَّهِ فِي الْخَلَوَاتِ فَإِنَّ الشَّاهِدَ هُوَ

الْحَاكِمُ (مجلسی، پیشین: ۷۵/۷۰).

ترجمه: بپرهیزید از معصیت کردن خدا در خلوت‌ها، زیرا شاهد همان حکم‌کننده است.

ضمیر فصل: «هُوَ».

۵. الإمام علی (علیه السلام): الْيَمِينُ وَالشَّمَالُ مَضَلَّةٌ وَالطَّرِيقُ الْوَسْطَى هِيَ الْجَادَّةُ

...وَالْيَهَا مَصِيرُ الْعَاقِبَةِ (نهج البلاغه، خطبه ۱۶).

ترجمه: راست و چپ گمراه‌کننده است، و راه میانه، راه درست است، و بر تو واجب است

که به سرنوشت عاقبت به خیری حرکت کنی.

ضمیر فصل: «هِيَ».

حلّ تمرین‌های مبادی‌العربیة جلد ۴ (ویرایش حمید محمدی، بخش نحو) / ۵۵

۶. الإمام الكاظم (عليه السلام): إِذَا وَعَدْتُمْ الصَّغَارَ فَأَوْفُوا لَهُمْ فَإِنَّهُمْ يَرَوْنَ أَنَّكُمْ أَنْتُمْ الَّذِينَ تَرْزُقُونَهُمْ (مجلسی، پیشین: ۱۰۱/۷۳).

ترجمه: هرگاه به کودکان وعده دادید، به آن‌ها وفادار باشید زیرا کودکان می‌بینند که شما کسانی هستید که به آن‌ها روزی می‌دهید.

ضمیر فصل: «أَنْتُمْ».

تمرین ۲. أدخل ضمير الفصل بين المبتدأ والخبر حيث يجوز ذلك:

ترجمه: هرکجا جایز است، ضمیر فصل را، میان مبتدا و خبر قرار بده.

۱. أَوْلَيْكَ الصَّادِقُونَ.

ترجمه: ایشان همان راستگویانند.

أَوْلَيْكَ هُمُ الصَّادِقُونَ (چون مبتدا و خبر معرفه هستند، ضمیر فصل می‌تواند بین آن دو

قرار گیرد).

۲. الْأَحْمَقُ لَا يَجِدُ لَذَّةَ الْحِكْمَةِ.

ترجمه: احمق، قادر به درک لذت حکمت نیست.

مبتدا (الأحمق) معرفه و خبر (لا يَجِدُ) جمله‌ی فعلیه است، بنابراین بین مبتدا و خبر،

ضمیر فصل قرار نمی‌گیرد.

۳. أَخْوَكُ مُطَّلِعٌ عَلَى حَقِيقَةِ الْحَالِ.

ترجمه: برادرت از حقیقت ماجرا آگاه است.

مبتدا «أَخْوَكُ» معرفه و خبر (مُطَّلِعٌ) نکره است، بنابراین بین مبتدا و خبر، ضمیر فصل

قرار نمی‌گیرد.

۴. عِدَّةُ الْكَرِيمِ نَقْدٌ وَعِدَّةُ اللَّئِيمِ تَسْوِيفٌ.

ترجمه: وعده‌ی شخص سخاوتمند، نقد است و وعده‌ی شخص دون‌مایه، تعلل و تعویق

است.

مبتدا «عِدَّةُ الْكَرِيمِ» معرفه، و خبر «نَقْدٌ» نکره است، بنابراین بین

مبتدا و خبر، ضمیر فصل قرار نمی‌گیرد).

۵. أَنْتَ تَخْشَى النَّاسَ وَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ.

ترجمه: تو از مردم می‌ترسی در حالیکه خداوند {از هر کسی} سزاوارتر است که از او

بترسی.

اللَّهُ هُوَ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ (مبتدا «اللَّهُ» معرفه، و خبر (أَحَقُّ) در حکم معرفه است).

تمرین ۳. أعرب الجمل التابعة:

ترجمه: جملات زیر را ترکیب کن.

۱. كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ (مدثر، ۳۸).

ترجمه: (آری) هر کس در گرو اعمال خویش است.

كُلُّ: مبتدا و مرفوع.

نَفْسٍ: مضافٌ إليه و مجرور.

بِما: جازّ و مجرور و متعلّق به خبر (رَهِينَةٌ).

كَسَبَتْ: فعل ماضی و فاعل آن ضمیر مستتر «هی» و محلاً مرفوع، و به عنوان صله موصول

محلی از اعراب ندارد.

رَهِينَةٌ: خبر و مرفوع.

۲. فَهَلْ عَلَى الرَّسُلِ إِلَّا الْبُلَاغُ (نحل، ۳۵).

ترجمه: ولی آیا پیامبران وظیفه‌ای جز ابلاغ آشکار دارند؟

هَلْ: حرف استفهام و مبنی بر سکون.

عَلَى الرَّسُلِ: جازّ و مجرور و متعلّق به خبر مقدم.

إِلَّا: ادات حصر.

الْبُلَاغُ: مبتدای مؤخر و مرفوع.

۳. أَفْضَلُ الشَّفَاعَةِ أَنْ تَشْفَعَ بَيْنَ اثْنَيْنِ فِي التَّكَاحِ (محمدی ری‌شهری، ۱۳۸۶: ۱۱۰).

ترجمه: بهترین شفاعت، شفاعتی است که بین دو نفر در امر ازدواج باشد.

أَفْضَلُ: مبتدا و مرفوع.

الشَّفَاعَةُ: مضافٌ إليه و مجرور.

أَنْ: حرف ناصبه و مبنی بر سکون.

تَشْفَعُ: فعل مضارع منصوب و فاعل آن ضمیر مستتر (أنت) و محلاً مرفوع.

بَيْنَ: مفعولٌ فيه و منصوب.

اثْنَيْنِ: مضافٌ إليه و مجرور به وسیله‌ی یاء.

فِي النَّكَاحِ: جارٌّ و مجرور و متعلق به تَشْفَعُ.

أَنْ تَشْفَعُ: مؤولٌ به مصدر، خبر و محلاً مرفوع.

اسم کان و اخوات آن

تمرین ۱. میز الإسم عن الخبر وذكر السبب الذي أوجب تقديم الخبر على الإسم أو العكس و ما يجوز فيه الوجهان

ترجمه: اسم و خبر را مشخص کن و دلیل و جوب یا جواز تقدیم خبر بر اسم و تقدیم اسم بر خبر را ذکر کن.

۱. القرآن الكريم: ثُمَّ انظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكْذِبِينَ (انعام، ۱۱).

ترجمه: سپس بنگرید سرانجام تکذیب‌کنندگان آیات الهی چه شد؟

کَيْفَ: خبر مقدم برای کان/ کَانَ: فعل ناقصه / عَاقِبَةُ: اسم کان.

تقدیم خبر و جویی است، زیرا خبر، از اسماء صدارت طلب است.

۲. القرآن الكريم: وَلَا يَزَالُ الَّذِينَ كَفَرُوا تُصِيبُهُمْ بِمَا صَنَعُوا قَارِعَةٌ (رعد، ۳۱).

ترجمه: و پیوسته بلاهای کوبنده‌ای بر کافران بخاطر اعمالشان وارد می‌شود.

لَا يَزَالُ: فعل ناقصه / الَّذِينَ: اسم برای لَا يَزَالُ / تُصِيبُهُمْ بِمَا صَنَعُوا: جمله‌ی فعلیه خبر برای

لَا يَزَالُ

تقدیم اسم لَا يَزَالُ بر خبرش، و جویی است زیرا خبر فعل و رافع ضمیری است که مرجع

آن ضمیر، اسم مقدم می‌باشد.

۳. القرآن الكريم: قَالُوا تَاللَّهِ تَفْتُنُوا تَذَكُرُ يُوسُفَ حَتَّى تَكُونَ حَرَضًا أَوْ تَكُونَ مِنَ

الْهَالِكِينَ (يوسف، ۸۵).

ترجمه: گفتند: «به خدا تو آن قدر یاد یوسف می‌کنی تا در آستانه‌ی مرگ قرار گیری، یا

هلاک گردی!».

تَفْتُنُوا: فعل ناقصه / ضمیر مستتر أَنْتَ در تَفْتُنُوا اسم آن / تَذَكُرُ: خبر برای تَفْتُنُوا.

تقدیم اسم تَفْتُنُوا بر خبرش و جویی است، زیرا اسم آن ضمیر مستتر است.

تَكُونَ: فعل ناقصه / ضمیر مستتر أَنْتَ در تَكُونَ اسم آن / حَرَضًا: خبر برای تَكُونَ.

تقدیم اسم تَكُونَ بر خبرش و جویی است، زیرا اسم آن ضمیر مستتر است.

تَكُونَ: فعل ناقصه: ضمیر مستتر أَنْتَ در تَكُونَ اسم آن / مِنَ الْهَالِكِينَ: خبر برای تَكُونَ.

تقدیم اسم تَكُونَ بر خبرش و جویی است، زیرا اسم آن ضمیر مستتر است.

حلّ تمرین‌های مبادی‌العربیة جلد ۴ (ویرایش حمید محمدی، بخش نحو) / ۵۹

۴. الرسول الأعظم (صلی الله علیه و آله و سلّم): أَبْغَضُ الْعِبَادِ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى مَنْ كَانَ ثَوْبَاهُ خَيْرًا مِنْ عَمَلِهِ، أَنْ تَكُونَ ثِيَابُهُ ثِيَابَ الْأَنْبِيَاءِ وَعَمَلُهُ عَمَلَ الْجَبَّارِينَ (متقی هندی، پیشین: ۴۷۲/۳).

ترجمه: بدترین بندگان نزد خداوند کسی است که لباس‌های او بهتر از عملش باشند، این که لباس او لباس انبیاء باشد و عمل او عمل زورگویان باشد.

کان: فعل ناقصه/ ثوباً: اسم کان/ خيراً: خبر برای کان.
تکون: فعل ناقصه/ ثياب: اسم تکون/ ثياب: خبر برای تکون.
در هر دو مورد واجب است اسم بر خبر مقدم شود.

۵. الرسول الأعظم: لَا يُزَالُ هَذَا الدِّينُ قَائِمًا حَتَّى يَكُونَ عَلَيْكُمْ اثْنَا عَشَرَ خَلِيفَةً (همان، ۲۱۵/۳).

ترجمه: همواره این دین پابرجاست تا این که دوازده خلیفه بر شما آید.

لا يزال: فعل ناقصه/ هذا: اسم لا يزال/ قائماً: خبر برای لا يزال.
يكون: فعل ناقصه/ عليكم: جار و مجرور خبر مقدم يكون/ اثنا عشر: اسم مؤخر برای يكون.
تقديم خبر يكون بر اسم آن واجب است، زیرا اسم آن نکره است.

۶. الرسول الأعظم (صلی الله علیه و آله و سلّم): مَنْ طَلَبَ الدُّنْيَا بِعَمَلِ الْآخِرَةِ فَلَيْسَ لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ نَصِيبٍ (همان: ۷۵/۳).

ترجمه: هر کس باعمل آخرت دنیا را طلب کند، برای او در آخرت بهره‌ای نیست.
ليس: فعل ناقصه/ له: خبر مقدم/ من نصيب: اسم مؤخر که به وسیله‌ی حرف جرّ زائد من لفظاً مجرور شده است.

خبر و جواباً بر اسم مقدم شده است، زیرا خبر جار و مجرور و اسم نکره است.

۷. الإمام علی (علیه السلام): خُذِ الْحِكْمَةَ أَنَّى كَانَتْ (نهج البلاغه، حکمت ۷۹).

ترجمه: حکمت را بگیر هر جا که باشد.

أنّى: خبر مقدم برای کانت/ کانت: فعل ناقصه/ ضمیر مستتر هي اسم آن.
تقديم خبر واجب است، زیرا خبر از اسماء صدارت طلب است.

۸. لَا يَبِيْتُ مُطْمَئِنِّ الْبَالِ إِلَّا الْقَنُوعُ.

ترجمه: تنها قانع اطمینان خاطر دارد.

لایبیت: فعل ناقص / مُطْمَئِنٌّ: خبر برای لایبیت / الْقَنُوعُ: اسم مؤخر لایبیت.

تقدیم خبر وجوبی است، زیرا اسم یبیت محصور واقع شده است.

۹. كَانَ فِي الدَّارِ بَانِيهَا يَوْمَ دَخَلَهَا اللَّصُوصُ.

ترجمه: روزی که دزدان وارد خانه شدند، سازنده‌ی خانه آنجا بود.

کان: فعل ناقصه / فِي الدَّارِ: جار و مجرور خبر مقدم کان / بانی: اسم مؤخر کان.

تقدیم خبر کان وجوبی است، زیرا در اسم آن ضمیری است که مرجع آن ضمیر به

متعلقات خبر، بر می‌گردد.

۱۰. وَإِنْ كَانَتْ الْأَبْدَانُ لِلْمَوْتِ أَنْشِئَتْ فَتَقْتُلُ امْرِئًا بِالسَّيْفِ فِي اللَّهِ أَفْضَلُ

(عبدالرحیم، پیشین: ۳۹۲).

ترجمه: اگر بدن‌ها برای مرگ ایجاد شده‌اند پس کشته شدن انسان به شمشیر در راه خدا

بهتر است.

کانت: فعل ناقصه / الْأَبْدَانُ: اسم کانت / أَنْشِئَتْ: خبر کانت.

تقدیم اسم کانت بر خبرش وجوبی است، زیرا خبر فعل و رافع ضمیری است که مرجع

آن ضمیر، اسم مقدم می‌باشد.

۱۱. وَإِنْ نَالَ النَّفُوسَ مِنَ الْمَعَالِي فَلَيْسَ لِنَيْلِهَا طَيْبُ الْمَسَاغِ (همان: ۱۴۶).

ترجمه: اگر مردم بخواهند به بزرگی برسند، برای رسیدن به آن خوشی و آسایشی نیست. (برای

رسیدن به این بزرگی راهی در کار نیست بلکه باید سختی تحمل کنند تا به بزرگی برسند).

لَیس: فعل ناقصه / لِنَيْلِ: جار و مجرور خبر مقدم لَیس / طَيْبُ: اسم مؤخر لَیس.

تمرین ۲. أَصْلَحَ الْجَمَلِ التَّابِعَةَ حَيْثُ تَرَى مَوْجِبًا لِلْإِصْلَاحِ.

ترجمه: غلط‌های به کار رفته در جمله‌های زیر را با ذکر دلیل، اصلاح کن.

۱. لَمْ يَكُ الْجَوْ صَافِيًا.

ترجمه: هوا صاف نبود.

(از خصوصیات کان حذف نون مضارعش است زمانی که مجزوم باشد و پس از آن ضمیر

متصل و یا همزه‌ی وصل قرار نگرفته باشد).

صحیح جمله: لَمْ يَكُنِ الْجَوْ صَافِيًا
۲. كُنْتُ شُكُورًا وَلَمْ أَزَلْ.

ترجمه: پیوسته شکرگزار بوده‌ام.

جمله صحیح است.

۳. أَلَيْسَ تَدْبِيرٌ لِكُلِّ وَقْتٍ.

ترجمه: آیا برای هر زمانی، تدبیر و اندیشه‌ای نیاز نیست؟

أَلَيْسَ لِكُلِّ وَقْتٍ تَدْبِيرٌ (تقدیم خبر در اینجا وجوبی است، زیرا اسم لَيْسَ، نکره‌ی غیر

مسوغه، و خبر، جار و مجرور است).

۴. مَا لَمْ يَكُنْ لَهُ أُسٌّ فَمَهْدُومٌ:

ترجمه: آنچه پایه‌ای نداشته باشد، ویرانه است.

(تقدیم خبر لَمْ يَكُنْ در اینجا وجوبی است، زیرا اسم آن نکره غیر مسوغه، و خبر، جار و

مجرور است).

۵. سَتَكُونُ جَمَاهِيرٌ عِنْدَكُمْ غَدًا.

ترجمه: فردا جمعیت زیادی نزد شما خواهند بود.

سَتَكُونُ عِنْدَكُمْ جَمَاهِيرٌ غَدًا (تقدیم خبر در اینجا وجوبی است، زیرا اسم سَتَكُونُ نکره

غیر مسوغه، و خبر ظرف است).

۶. أُحِبُّكَ إِنْ غَضِبَانَ وَإِنْ رَاضِيًا.

ترجمه: تو را دوست دارم، چه عصبانی باشی و چه راضی.

(حذف كَانَ به همراه اسمش، زمانی که بعد از لَوْ یا إِنْ شرطیه قرار گیرد جایز است).

۷. لَا أَكَلِمَكَ مَادَامَ يَزُورُكَ عَدُوِّي.

ترجمه: تا زمانی که دشمنم با تو رابطه دارد، با تو سخن نمی‌گویم.

لَا أَكَلِمَكَ مَادَامَ عَدُوِّي يَزُورُكَ (تقدیم اسم «مَادَامَ» بر خبرش وجوبی است، زیرا خبر فعل

و رافع ضمیری است که مرجع آن ضمیر، اسم مقدّم می‌باشد).

۸. مَابَاتٌ إِلَّا الرَّعَاعُ يُثِيرُونَ الْفِتْنَ.

ترجمه: تنها ارازل، فتنه‌انگیزی می‌کنند.

مَابَاتٌ يُثِيرُونَ الْفِتْنَ إِلَّا الرَّعَاعُ (تقدیم خبر «بات» و جویی است زیرا اسم آن محصور به
إلا شده است).

۹. مَا زَالَ نَافِعًا إِلَّا سِتْحَامًا بِالْمَاءِ الْبَارِدِ.

ترجمه: دائماً استحمام با آب سرد، سودمند است.

(در این جمله تقدیم و تأخیر خبر جوازی و بدون مانع است).

۱۰. كَانَ الْمُؤَدَّبُ اخْتَبَرَ أَخْلَاقَ تَلَامِيذِهِ بِالْفَرَاثَةِ.

ترجمه: مربی، با فراست و هوشمندی، اخلاق دانش‌آموزان را آزمود.

كَانَ الْمُؤَدَّبُ قَدْ اخْتَبَرَ... (زمانی که خبر «كان» فعل ماضی باشد جایز است مقرون به قَدْ

باشد).

اسم کادّ و اخوات آن

تمرین ۱. میز الإسم عن الخبر و وسط الخبر بین الإسم و الناسخ حیث یصح ذلك:

ترجمه: اسم و خبر را مشخص کن، و هرکجا صحیح است، خبر را میان اسم و فعل مقاربه

قرار بده.

۱. جَعَلَ الْمَلِكُ يَدْعُو النَّاسَ إِلَى طَاعَتِهِ.

ترجمه: پادشاه شروع به وادار کردن مردم نسبت به فرمانبرداری اش کرد.

جَعَلَ: فعل مقاربه/ الْمَلِكُ: اسم «جَعَلَ» / يَدْعُو: خبر «جَعَلَ».

جَعَلَ يَدْعُو النَّاسَ إِلَى طَاعَتِهِ الْمَلِكُ (تقدیم خبر جَعَلَ) بر اسم آن جایز است، زیرا خبر،

فعل مضارع بدون آن است.

۲. أَخَذَ السَّفِيهُ يَشْتُمُ الْأَدْبَاءَ بَوَاقِحَةٍ.

ترجمه: انسان نادان با گستاخی، شروع به دشنام دادن ادیبان کرد.

أَخَذَ: فعل مقاربه/ السَّفِيهُ: اسم «أَخَذَ» / يَشْتُمُ الْأَدْبَاءَ: خبر «أَخَذَ».

أَخَذَ يَشْتُمُ الْأَدْبَاءَ بَوَاقِحَةٍ السَّفِيهُ (تقدیم خبر «أَخَذَ» بر اسم آن جایز است، زیرا خبر، فعل

مضارع بدون «أن» است).

۳. يُوشِكُ عَقْلُهُ أَنْ يَذْهَبَ مِنْ فَرَطِ الْمُصِيبَةِ.

ترجمه: از شدت مصیبت، نزدیک است عقلش از بین برود.

يُوشِكُ: فعل مقاربه/ عَقْلُهُ: اسم «يُوشِكُ» / أَنْ يَذْهَبَ: خبر «يُوشِكُ».

يُوشِكُ أَنْ يَذْهَبَ مِنْ فَرَطِ الْمُصِيبَةِ عَقْلُهُ (تقدیم خبر يُوشِكُ بر اسم آن جایز است، زیرا

سه فعل عَسَى، إِخْلَوْلَقَ، أَوْشَكَ احکام خاصی دارند و از جمله‌ی آن احکام این است: زمانی

که خبر این افعال مقرون به آن است، اسم آن‌ها می‌تواند مؤخر شود، در چنین صورتی تام یا

ناقص بودن این افعال جایز است).

۴. أَنْشَأَ الْمُعَلِّمُ يُمْلِي عَلَى تَلَامِيذِهِ الرِّسَالَةَ بَدَاهَةً.

ترجمه: معلم فی‌البداهه شروع به املا کردن مقاله به دانش‌آموزانش کرد.

أَنْشَأَ: فعل مقاربه/ الْمُعَلِّمُ: اسم «أَنْشَأَ» / يُمْلِي: خبر «أَنْشَأَ».

أَنْشَأَ يَمْلِئُ عَلَى تَلَامِيذِ الرِّسَالَةِ بَدَاهَةَ الْمُعَلِّمِ (تقديم خبر «أَنْشَأَ» بر اسم آن جایز است، زیرا خبر، فعل مضارع بدون «أَنْ» است).

۵. هَبَّ الْوَلَدُ يُنْشِدُ الشُّعْرَ بَيْنَ الْوَفِّ مِنْ جَهَابِذَةِ الْعُلَمَاءِ.

ترجمه: فرزند شروع به خواندن شعر میان هزاران نفر از دانشمندان ماهر کرد.

هَبَّ: فعل مقاربه/ الْوَلَدُ: اسم «هَبَّ»/ يُنْشِدُ: خبر «هَبَّ».

هَبَّ يُنْشِدُ الشُّعْرَ بَيْنَ الْوَفِّ مِنْ جَهَابِذَةِ الْعُلَمَاءِ الْوَلَدُ (تقديم خبر «هَبَّ» بر اسم آن جایز است، زیرا خبر، فعل مضارع بدون «أَنْ» است).

۶. لَمَّا تَوَرَّطَ الْقَوْمُ فِي هَذِهِ الْمَعَاصِي انْتَبَرَى الْعُقَلَاءُ يَخْطُبُونَ فِيهِمْ تَبَصُّرَةً وَتَذَكُّرَةً لَهُمْ.

ترجمه: زمانی که قوم گرفتار این معصیت‌ها شدند، خردمندان به منظور اطلاع و آگاهی ایشان شروع به وعظ کردن آن‌ها کردند.

انْتَبَرَى: فعل مقاربه/ الْعُقَلَاءُ: اسم «انْتَبَرَى»/ يَخْطُبُونَ: خبر انْتَبَرَى.

لَمَّا تَوَرَّطَ الْقَوْمُ فِي هَذِهِ الْمَعَاصِي انْتَبَرَى الْعُقَلَاءُ يَخْطُبُونَ فِيهِمْ تَبَصُّرَةً وَتَذَكُّرَةً لَهُمْ (تقديم خبر انْتَبَرَى بر اسم آن جایز است، زیرا خبر، فعل مضارع بدون أَنْ است).

۷. عَسَى الضَّلُولُ أَنْ يَمْسِيَ عَلَى الصِّرَاطِ الْمُسْتَقِيمِ.

ترجمه: امید است که گمراه به راه راست رهنمون شود.

عَسَى: فعل مقاربه/ الضَّلُولُ: اسم «عَسَى»/ أَنْ يَمْسِيَ: خبر «عَسَى».

عَسَى أَنْ يَمْسِيَ عَلَى الصِّرَاطِ الْمُسْتَقِيمِ الضَّلُولُ (تقديم خبر عَسَى بر اسم آن جایز است، زیرا سه فعل عسى، اخلولق، اوشك احكام خاصى دارند و از جمله‌ی آن احكام این است: زمانی که خبر این افعال مقرون به أَنْ است، اسم آن‌ها می‌تواند مؤخر شود، در چنین صورتی تام یا ناقص بودن این افعال جایز است).

تمرین ۲. صَحَّحِ الْغَلَطَ الْوَاقِعَ فِي بَعْضِ الْأَمْثَلَةِ:

ترجمه: غلط‌های به کار رفته در برخی از جملات را اصلاح کن.

۱. هَبَّتِ تَبْكِي الطِّفْلَةَ فِي السَّرِيرِ.

ترجمه: کودک شروع به گریه کردن در رختخواب کرد.

هَبَّتِ الطِّفْلَةَ تَبْكِي فِي السَّرِيرِ (جایز نیست میان خبر فعل مقاربه و متعلقات آن، با اسم

فعل مقاربه فاصله ایجاد شود).

۲. طَالَعْتُ كِتَابَكَ فَلَمْ يَكِدْ يَنْفَعُنِي شَيْءٌ مِنْهُ.

ترجمه: کتابت را مطالعه کردم و حتی بهره‌ی کمی از آن نبردم.
جمله‌ی فوق صحیح است،

۳. عَسَتْ أَنْ تَعُودَ أُخْتِي مِنْ رَحَلَتِهَا الطَّوِيلَةِ

ترجمه: امید است خواهرم از سفر طولانی‌اش بازگردد.
جمله‌ی فوق صحیح است.

۴. أَنْتَ يَكَادُ أَخُوكَ يَتَمَيَّزُ مِنَ الْغَيْظِ إِذَا نَصَحْتَهُ.

ترجمه: هرگاه برادرت را نصیحت کنی نزدیک است از خشم بخروشد.
يَكَادُ أَخُوكَ يَتَمَيَّزُ مِنَ الْغَيْظِ إِذَا نَصَحْتَهُ.

۵. كَرَبْتُ تَهْرَمُ الْجُنُودُ عِنْدَمَا صُوبَتْ إِلَيْهِمُ الْبِنَادِقُ.

ترجمه: هنگامی که تفنگ‌ها به سوی سربازها نشانه گرفته شد نزدیک بود شکست بخورند.

جمله‌ی فوق صحیح است.

۶. مَتَى تَطْفُقُ تُرَاجِعُ دُرُوسَكَ وَ قَدْ حَانَ مِيعَادُ الْفَحْصِ.

ترجمه: کی شروع به دوره‌ی درس‌هایت می‌کنی در حالی که زمان امتحان فرارسیده است.
(از آنجایی که افعال مقاربه غیر از كَادَ و أَوْشَكَ جامد هستند و تنها به صورت ماضی استعمال می‌شوند؛ تَطْفُقُ در اینجا تامه و غیر ناقص است).

۷. أَخَذْتُ أَنْ أَهْدِدَهُم بِالْعِقَابِ إِذَا لَمْ يَنْتَهُوا عَنِ الْمُنْكَرِ.

ترجمه: اگر از کارهای ناشایست دست بر ندارند شروع به تهدید کردن ایشان به مجازات، می‌کنم.

أَخَذْتُ أَنْ أَهْدِدَهُم بِالْعِقَابِ... (خبر فعل مقاربه «أخذ» و جواباً بدون «أن» می‌باشد).

۸. تِلْكَ الْمَدْرَسَةُ تَوْشِكُ أَنْ تَنْجَحَ طُلَابُهَا فِي جَمِيعِ الْمَعَارِفِ.

ترجمه: دانش‌آموزان آن مدرسه در آستانه‌ی موفقیت در همه‌ی علوم هستند.

يُوشِكُ أَنْ يَنْجَحَ طُلَّابُ تِلْكَ الْمَدْرَسَةِ ... (يوشِكُ فعل تامه و جمله‌ی أَنْ يَنْجَحَ طُلَّابُ تِلْكَ الْمَدْرَسَةِ به تأویل مصدر می‌رود و فاعل برای يوشِكُ می‌شود).

يُوشِكُ طُلَّابُ تِلْكَ الْمَدْرَسَةِ أَنْ يَنْجَحُوا... (يوشِكُ فعل ناقصه است و مقدم شدن اسمش بر خبرش وجوبی است).

حروف شبیه به لیس

تمرین ۱. صحح الجمل الآتية إذا رأيت فيها خطأً.

ترجمه: اگر در جمله‌های زیر اشتباهی یافتی، آن را اصلاح کن.

۱. إن هو إلا شريراً.

ترجمه: تنها او پلید است.

شَرِيْرٌ (زیرا خبر «إن» با «إلا» نقض شده بنابراین «إن» مهمل و تنها به منظور نفی است؛

شَرِيْرٌ: خبر برای مبتدا و مرفوع است).

۲. لَاتَ الْخَطِيْبُ مُتَكَلِّمًا.

ترجمه: خطیب سخنگو نیست.

مُتَكَلِّمٌ (زیرا «لَات» زمانی عامل و شبیه به «لیس» است که اسم و خبرش از اسماء زمان

باشد، در غیر این صورت مهمل و تنها به منظور نفی است).

۳. لا امرأة في الدار لكن رجلاً.

ترجمه: یک زن در خانه نیست ولی یک مرد هست.

رَجُلٌ (معطوف به خبر «لا» واجب الرفع است، زیرا حرف عطف، «لكن» است).

۴. ما هو إلا رسولٌ خلت من قبله الرُّسُلُ.

ترجمه: او فقط فرستاده‌ی خداست؛ پیش از او، فرستادگان دیگری نیز بودند.

جمله‌ی فوق صحیح است.

۵. نَدِمَ الْبُغَاةُ وَلَاتَ سَاعَةَ مَنَدِمٍ وَالْبَغِيُّ مَرَّتَعٌ مُبْتَغِيهِ وَخَيْمٌ.

ترجمه: تجاوزگران پشیمان شدند و دیگر زمان پشیمانی نیست، و صحنه‌ی نبرد طالب

ستم، مهلك و ناگوار است.

جمله‌ی فوق صحیح است.

۶. تَعَزَّ فَلَآ شَيْئًا عَلَى الْأَرْضِ بَاقِيَا وَلَا وَرَزَّ مِمَّا قَصَى اللَّهُ وَاقِيَا.

ترجمه: صبر اختیار کن (تأمل کن)، چیزی بر روی زمین باقی نمی‌ماند و پناهگاهی

محافظ و بازدارنده از آن چه خداوند مقدر فرموده، نیست.

فلا شئٌ (زیرا «لا») عامل و شبیه به «لیس» است و شیءٌ به عنوان اسم آن مرفوع می‌شود.

تمرین ۲. ماذا أوجب ابطال عمل (لا)، أو (إن) أو (ما) في الأمثلة الآتية.

ترجمه: دلیل ابطال عمل حروف لا، إن، ما، را در مثال‌های زیر بیان کن.

۱. القرآن الكريم: لَا فِيهَا غَوْلٌ وَلَا هُمْ عَنْهَا يُنْزَفُونَ (صافات، ۴۷).

ترجمه: شرابی که نه در آن مایه‌ی تباهی عقل است و نه از آن مست می‌شوند.

دلیل ابطال عمل «لا»، فاصله میان «لا» و اسم آن و عدم رعایت ترتیب است.

۲. القرآن الكريم: لَا الشَّمْسُ يَنْبَغِي لَهَا أَنْ تُدْرِكَ الْقَمَرَ وَلَا اللَّيْلُ سَابِقُ النَّهَارِ وَكُلٌّ

فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ (یس، ۴۰).

ترجمه: نه خورشید را سزااست که به ماه رسد، و نه شب بر روز پیشی می‌گیرد و هر کدام

در مسیر خود شناورند.

دلیل ابطال عمل «لا»، معرفه بودن اسم آن است.

۳. ما إن أبوك كريمٌ.

ترجمه: پدرت بخشنده نیست.

دلیل ابطال عمل «ما»، وجود «إن» زائده بعد از آن است.

۴. ما رسالتك أبوك مطالعٌ.

ترجمه: پدرت نامه‌ات را مطالعه نکرده است.

دلیل ابطال عمل «ما»، تقدیم معمول خبر «ما» بر اسمش است.

۵. وما الناس إلا راحلٌ بعد راحلٍ.

ترجمه: مردم تنها کوچ‌کننده‌ای در پی کوچ‌کننده‌ی دیگر، هستند.

دلیل ابطال عمل «ما»، نقض خبرش توسط «إلا» است.

۶. ما هذا رجلٌ إلا رجلٌ لا يحفلُ بهِ.

ترجمه: او تنها مردی است که مورد توجه قرار نمی‌گیرد.

دلیل ابطال عمل «ما»، نقض خبرش توسط «إلا» است.

حلّ تمرین‌های مبادی‌العربیة جلد ۴ (ویرایش حمید محمدی، بخش نحو) / ۶۹

۷. بَنِي غَدَانَةَ مَا إِنْ أَنْتُمْ ذَهَبٌ وَلَا صَرِيفٌ وَ لَكِنْ أَنْتُمْ خَزَفٌ.

ترجمه: ای بنی غدانه شما سکه‌ی زر نیستید و نقره و سیم ناب هم نیستید بلکه شما ظرف سفالی هستید.

دلیل ابطال عمل «ما»، وجود «إِنْ» زائده بعد از آن است.

خبر إنّ و اخوات آن

تمرین ۱. مَبْرُؤُ الْإِسْمِ مِنَ الْخَبْرِ وَ إِذْكَرَ سَبَبَ تَقْدِيمِ الْخَبْرِ عَلَى الْإِسْمِ وَجُوباً أَوْ جَوَازاً: ترجمه: اسم و خبر را مشخص کن و دلیل و جوب یا جواز تقدیم خبر بر اسم را ذکر کن. ۱. القرآن‌الکریم: إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لِّأُولِي الْأَبْصَارِ (آل عمران، ۱۳).

ترجمه: در این، عبرتی است برای بینایان!

فِي ذَلِكَ: خبر مقدم «إِنَّ» / لَعِبْرَةٌ: اسم مؤخر «إِنَّ»

تقدیم خبر بر اسم واجب است، زیرا اسم مقرون به لام تاکید است.

۲. القرآن‌الکریم: إِنَّ لَدَيْنَا أَنْكَالًا وَجَحِيمًا (مزل، ۱۲).

ترجمه: قطعاً نزد ما غل و زنجیرها و (آتش) دوزخ است.

لَدَيْنَا: خبر مقدم «إِنَّ» / أَنْكَالًا: اسم مؤخر «إِنَّ».

تقدیم خبر بر اسم واجب است، زیرا خبر ظرف، و اسم نکره‌ای است که ابتداء به آن جایز نیست.

۳. القرآن‌الکریم: قَالَ فَادْهَبْ فَإِنَّ لَكَ فِي الْحَيَاةِ أَنْ تَقُولَ لَا مِسَاسَ وَإِنَّ لَكَ مَوْعِدًا لَنْ تُخْلَفَهُ وَانْظُرْ إِلَى إِلْهِكَ الَّذِي ظَلْتَ عَلَيْهِ عَاكِفًا لَنُحَرِّقَنَّهُ ثُمَّ لَنَنْسِفَنَّهُ فِي الْيَمِّ نَسْفًا (طه، ۹۷).

ترجمه: (موسی) گفت: برو، که بهره‌ی تو در زندگی دنیا این است که (هر کس به تو نزدیک شود) بگویی «با من تماس نگیر!» و تو میعادی (از عذاب خدا) داری، که هرگز تخلف نخواهد شد! (اکنون) بنگر به این معبود که پیوسته آن را پرستش می‌کردی! و ببین ما آن را نخست می‌سوزانیم سپس ذرات آن را به دریا می‌پاشیم!

لَكَ: خبر مقدم «إِنَّ» / أَنْ تَقُولَ (قَوْلُكَ): اسم مؤخر «إِنَّ».

تقدیم خبر بر اسم جایز است، زیرا خبر، جار و مجرور و اسم، معرفه است.

لَكَ: خبر مقدم «إِنَّ» / مَوْعِدًا: اسم مؤخر «إِنَّ».

تقدیم خبر بر اسم واجب است، زیرا خبر جار و مجرور، و اسم نکره‌ای است که ابتداء به آن جایز نیست.

۴. الرسول‌الأعظم (صلی الله علیه و آله و سلم): إِنَّ فِي طَلَبِ الدُّنْيَا إِضْرَارًا بِالْآخِرَةِ وَفِي طَلَبِ الْآخِرَةِ إِضْرَارًا بِالْدُّنْيَا فَأَضِرُّوا بِالْدُّنْيَا فَإِنَّهَا أَحَقُّ بِالْإِضْرَارِ (مجلسی، پیشین: ۶۱/۷۰).

ترجمه: همانا در طلب دنیا نسبت به آخرت انسان دچار ضرر و زیان‌هایی می‌شود، و در طلب آخرت هم نسبت به دنیا دچار ضرر و زیان می‌گردد، پس به یقین ضرر و زیان در دنیا سزاوارتر است.

فِي طَلَبِ خَيْرٍ مُّقَدِّمٍ «إِنَّ» / إِضْرَارًا: اسم مؤخر «إِنَّ».

تقدیم خبر بر اسم جایز است، زیرا خبر جار و مجرور و اسم نکره‌ای است که ابتدا به آن جایز است و در مابعدش عمل کرده است.

هَذَا: اسم «إِنَّ» / أَحَقُّ: خبر «إِنَّ».

۵. الإمام علی (علیه‌السلام): إِنَّ مِنْ مَّكَارِمِ الْأَخْلَاقِ أَنْ تَصِلَ مَنْ قَطَعَكَ وَتُعْطَى مَنْ حَرَمَكَ وَتَعْفُوَ عَمَّنْ ظَلَمَكَ (تمیمی آمدی، پیشین: ۲۳۳).

ترجمه: همانا از مکارم اخلاق این است که به کسی که از تو بریده پیوندی، و به کسی که تو را محروم کرده عطا کنی، و کسی را که نسبت به تو ستم روا داشته است ببخشی.

مِنْ مَّكَارِمٍ: خبر مقدم «إِنَّ» / أَنْ تَصِلَ (صِلْتَكَ): اسم مؤخر «إِنَّ».

تقدیم خبر بر اسم جایز است، زیرا خبر، جار و مجرور و اسم معرفه است.

۶. الإمام الصادق (علیه‌السلام): إِنَّ مِنَ التَّوَاضُعِ أَنْ يَجْلِسَ الرَّجُلُ دُونَ شَرَفِهِ (کلینی، پیشین: ۱۰۰/۲).

ترجمه: از نشانه‌های فروتنی این است که یک مرد پایین‌تر از شرفش بنشیند.

مِنَ التَّوَاضُعِ: خبر مقدم «إِنَّ» / أَنْ يَجْلِسَ (جلوس): اسم مؤخر «إِنَّ».

تقدیم خبر بر اسم جایز است، زیرا خبر جار و مجرور و اسم معرفه است.

۷. وَلَا تَيَاسُ فَإِنَّ الْيَاسَ كُفْرٌ لَعَلَّ اللَّهَ يُغْنِيَ عَنْ قَلِيلٍ

ترجمه: ناامید مباش، قطعاً ناامیدی کفر است، چه بسا خداوند تو را با مقدار کمی بی‌نیاز کند.

الْيَاسُ: اسم «إِنَّ» / كُفْرٌ: خبر «إِنَّ».

اللَّهُ: اسم «لَعَلَّ» / يُغْنِيَ: خبر «لَعَلَّ».

تمرین ۲. بین سبب موارد جواز دخول اللام علی اسم (إن) و خبرها:

ترجمه: سبب جایز بودن وارد شدن لام بر اسم و خبر «إِنَّ» را بیان کن.

۱. القرآن‌الکریم: إِنَّ اللَّهَ لَعَفُوٌّ غَفُورٌ (حج، ۶۰).

ترجمه: یقیناً خداوند بخشنده و آمرزنده است.

جایز است بر سر خبر «إِنَّ»، لام داخل شود، زیرا خبر مؤخر و مثبت است.

۲. القرآن‌الکریم: وَإِنَّ لَكَ لَأَجْرًا غَيْرَ مَمْنُونٍ (قلم، ۳).

ترجمه: و برای تو پاداشی عظیم و همیشگی است!

جایز است بر سر اسم «إِنَّ»، لام داخل شود، زیرا اسم مؤخر و خبر مقدم شده است.

۳. القرآن‌الکریم: إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْقَصَصُ الْحَقُّ (آل عمران، ۶۲).

ترجمه: این همان سرگذشت واقعی (مسیح) است.

جایز است بر سر ضمیر فصل، لام داخل شود.

۴. القرآن‌الکریم: إِنَّ عَلَيْنَا لَلْهُدَى (لیل، ۱۲).

ترجمه: به یقین هدایت کردن بر ماست.

جایز است بر سر اسم «إِنَّ»، لام داخل شود، زیرا اسم مؤخر و خبر مقدم شده است.

۵. القرآن‌الکریم: ... إِنَّ مِنَ الْحِجَارَةِ لَمَا يَتَفَجَّرُ مِنْهُ الْأَنْهَارُ وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَشَّقُّ فَيَخْرُجُ مِنْهُ

الْمَاءُ وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَهْبِطُ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ (بقره، ۷۴).

ترجمه: چرا که پاره‌ای از سنگ‌ها می‌شکافد، و از آن نهرها جاری می‌شود و پاره‌ای از

آن‌ها شکاف برمی‌دارد، و آب از آن تراوش می‌کند و پاره‌ای از خوف خدا (از فراز کوه) به زیر

می‌افتد (اما دل‌های شما، نه از خوف خدا می‌تپد، و نه سرچشمه‌ی علم و دانش و عواطف

انسانی است!) و خداوند از اعمال شما غافل نیست.

جایز است بر سر اسم «إِنَّ»، لام داخل شود، زیرا اسم مؤخر و خبر مقدم شده است.

۶. الرسول‌الأعظم (صلی الله علیه و آله و سلم): اتَّقُوا الدُّنُوبَ فَإِنَّهَا مَمْحَقَةٌ لِلْخَيْرَاتِ إِنَّ

العَبْدَ لِيُذِنَبُ الدَّنْبَ فَيَنْسَى بِهِ الْعِلْمَ الَّذِي كَانَ قَدْ عَلِمَهُ (مجلسی، پیشین: ۳۷۷/۷۰).

ترجمه: از گناهان پرهیز زیرا گناهان نیکی‌ها را از بین می‌برند، همانا بنده‌ای که گناهی

مرتکب می‌شود، با انجام دادن آن گناه علمی که آموخته است را فراموش می‌کند.

جایز است بر سر خبر «إِنَّ»، لام داخل شود، زیرا خبر مضارع و مثبت است.

تمرین ۳. أدخل اللّام على الإسم أو الخبر حيث يصح لك ذلك.

ترجمه: هر جا صحیح است، بر اسم یا خبر لام وارد کن.

۱. إِنَّكَ نِعَمَ الصَّدِيقِ.

ترجمه: همانا تو چه دوست خوبی هستی.

إِنَّكَ لَنِعَمَ الصَّدِيقِ (زیرا خبر ماضی جامد است).

۲. إِنَّ مَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ.

ترجمه: همانا آنچه در نزد خداوند است باقی است.

إِنَّ مَا عِنْدَ اللَّهِ لَبَاقٍ (زیرا خبر مؤخر مثبت است).

۳. إِنَّمَا الدُّنْيَا نَعِيمٌ وَشَقَاءٌ.

ترجمه: قطعاً دنیا دارای نعمت و بدبختی است.

۴. إِنَّ الشَّعْرَ يَسْمُو عَلَى النَّثْرِ.

ترجمه: همانا شعر برتر از نثر است.

إِنَّ الشَّعْرَ لَيَسْمُو... (زیرا خبر فعل مضارع مثبت است).

۵. إِنَّ خَيْرَ الْكَلَامِ مَا قَلَّ وَدَلَّ.

ترجمه: قطعاً بهترین سخن آن است که کوتاه و برگزیده باشد.

۶. أَلَا إِنَّ كُلَّ شَيْءٍ مَا خَلَا اللَّهَ فَانٍ.

ترجمه: هان، قطعاً هر چیزی غیر از خدا فانی است.

أَلَا إِنَّ كُلَّ شَيْءٍ مَا خَلَا اللَّهَ لَفَانٍ (زیرا خبر مؤخر مثبت است).

تمرین ۴. اذكر الموجب لفتح همزة (إِنَّ) أو كسرهما أو المجيز الأمرين.

ترجمه: دلیل وجوب فتح و یا کسر و یا جواز آن را، در همزه‌ی اِنَّ بیان کن.

۱. القرآن الكريم: أَنَّهُ مَنْ عَمِلَ مِنْكُمْ سُوءًا بِجَهَالَةٍ ثُمَّ تَابَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَصْلَحَ فَأَنَّهُ

عَفُوٌّ رَحِيمٌ (انعام، ۵۴).

ترجمه: هر کس از شما کار بدی از روی نادانی کند، سپس توبه و اصلاح (و جبران)

نماید، (مشمول رحمت خدا می‌شود چرا که) او آمرزنده‌ی مهربان است.

همزه‌ی «اَنَّ» در اَنَّهُ وجوباً مفتوح است، زیرا به همراه اسم و خبرش به عنوان بدل از (الرَّحْمَةُ) است.

همزه‌ی «اَنَّ» در فَاَنَّهُ وجوباً مفتوح است، زیرا به همراه اسم و خبرش، خبر برای مبتدای محذوف است.

۲. القرآن‌الکریم: قَالُوا يَا أَبَانَا مَا لَكَ لَا تَأْمَنَّا عَلَىٰ يُوسُفَ وَإِنَّا لَهُ لَنَاصِحُونَ (یوسف، ۱۱).
ترجمه: (و برای انجام این کار، برادران نزد پدر آمدند و) گفتند: «پدرجان! چرا تو دربارهی (برادرمان) یوسف، به ما اطمینان نمی‌کنی؟! در حالی که ما خیر خواه او هستیم».

همزه‌ی «اِنَّ» در اِنَّا وجوباً مکسور است، زیرا در ابتدای جمله‌ی حالیه واقع شده است.
۳. القرآن‌الکریم: قُلْ أَوْحَىٰ إِلَيَّ أَنَّهُ اسْتَمَعَ نَفَرٌ مِّنَ الْجِنِّ فَقَالُوا إِنَّا سَمِعْنَا قُرْآنًا عَجَبًا (ج، ۱).

ترجمه: بگو: به من وحی شده است که جمعی از جنّ به سخنانم گوش فرا داده‌اند، سپس گفته‌اند: «ما قرآن عجیبی شنیده‌ایم».

همزه‌ی «اَنَّ» در اَنَّهُ وجوباً مفتوح است، زیرا به همراه اسم و خبرش، به تأویل مصدر می‌رود، به عنوان نائب فاعل برای فعل اَوْحَىٰ.

همزه‌ی «اِنَّ» در اِنَّا وجوباً مکسور است زیرا پس از قول و مشتقات آن واقع شده است.
۴. الإمام علی (علیه‌السلام): مِّنْ هَوَانِ الدُّنْيَا عَلَىٰ اللّٰهِ أَنَّهُ لَا يُعْصَىٰ إِلَّا فِيهَا وَلَا يُنَالُ مَا عِنْدَهُ إِلَّا بِتَرْكِهَا (نهج‌البلاغه، حکمت ۳۸۵).

ترجمه: از خواری‌های دنیا بر خداوند این است که معصیت نمی‌شود جزء در آن و به آنچه در نزد خداست رسیده نمی‌شود جزء با ترک دنیا.

همزه‌ی «اَنَّ» در اَنَّهُ وجوباً مفتوح است، زیرا به همراه اسم و خبرش محلاً مرفوع است به عنوان مبتدای مؤخر.

۵. الإمام علی (علیه‌السلام): مَنْ عَلِمَ أَنَّ كَلَامَهُ مِنْ عَمَلِهِ قَلَّ كَلَامُهُ إِلَّا فِيمَا يَعْنِيهِ (نهج‌البلاغه، حکمت ۳۸۵).

ترجمه: هر کس بداند که سخنانش برگرفته از اعمال اوست، سخن را کم می‌کند مگر در آن چیزی که به او مربوط است.

همزه‌ی «انّ» در أنّ کلامهً وجوباً مفتوح است، زیرا همراه با اسم و خبرش مفعولٌ به برای فعل عَلِمَ می‌باشد.

۶. لَا جَرَمَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ عِبَادَهُ الظَّالِمِينَ مِنَ الصَّالِحِينَ.

ترجمه: البته خداوند بندگان تبهکارش را از بندگان صالح بازمی‌شناسد.

همزه‌ی «انّ» جایز الفتح و الكسر است، زیرا بعد از لَا جَرَمَ قرار گرفته است.

۷. أَبَتِي إِنَّ الرِّزْقَ مَكْفُولٌ بِهِ فَعَلَيْكَ بِالْإِحْمَالِ فِيمَا تَطْلُبُ.

ترجمه: ای فرزند من همانا رزق و روزی ضمانت زندگی توست، پس باید در آنچه طلب می‌کنی حد را رعایت کنی و قانع باشی.

همزه‌ی «انّ» مکسور است، زیرا در ابتدای کلام واقع شده است.

۸. لَيْسَ الْيَتِيمَ الَّذِي قَد مَاتَ وَالِدُهُ إِنَّ الْيَتِيمَ يَتِيمُ الْعَقْلِ وَالْحَسَبِ.

ترجمه: یتیم کسی نیست که پدرش فوت شده است، بلکه یتیم کسی است که عقل و شرفش را از دست می‌دهد.

همزه‌ی «انّ» وجوباً مکسور است، زیرا در ابتدای کلام واقع شده است.

۹. أَلَا إِنَّ السَّبَاقِ سِبَاقِ زُهْدٍ وَمَا فِي غَيْرِ ذَٰلِكَ مِنْ سِبَاقِ (عبدالرحیم، پیشین: ۱۵۲).

ترجمه: آگاه باشید که همانا مسابقه، مسابقه‌ی زهد و پارسایی است، و غیر از آن مسابقه‌ای نیست.

همزه‌ی «انّ» وجوباً مکسور است، زیرا بعد از ألا استفتاحیه قرار گرفته است.

۱۰. مَنْ ظَنَّ أَنَّ النَّاسَ يُغْنُونَهُ فَلَيْسَ بِالرَّحْمَنِ بِالرَّائِقِ (همان: ۱۰۵).

ترجمه: هر کس گمان کند که مردم نیاز او را بر طرف می‌کنند، نسبت به خداوند امیدوار نیست.

همزه‌ی «انّ» وجوباً مفتوح است، زیرا همراه با اسم و خبرش مفعولٌ به برای ظَنَّ محسوب

می‌شود.

لای نفی جنس

تمرین ۱. میز الإسم من الخبر و بین مواضع التی عمل لا النافیة للجنس مع تعیین نوع اسمها.

ترجمه: اسم و خبر را مشخص کن و مواضعی که لای نفی جنس عمل نموده است را همراه با تعیین نوع اسم آن بیان کن.

۱. القرآن‌الکریم: لا الشمسُ یبغی لها أن تُدرک القمرَ ولا اللیلُ سابقُ النهارِ (یس، ۴۰).

ترجمه: نه خورشید را سزاست که به ماه رسد، و نه شب بر روز پیشی می‌گیرد.

لا: نفی و غیر عامل / الشمسُ، اللیلُ: مبتدا و مرفوع.

در این جا «لا»، نفی جنس نیست، زیرا شرط در اسم و خبر لای نفی جنس این است که

هر دو نکره باشند ولی اسم بعد از «لا» معرفه است.

۲. القرآن‌الکریم: لا فیها غولٌ ولا هم عنها ینزفونَ (صافات، ۴۷).

ترجمه: شرابی که نه در آن مایه‌ی تباهی عقل است و نه از آن مست می‌شوند!

لا در لا فیها غولٌ: نفی و غیر عامل / در اینجا «لا» نفی جنس نمی‌تواند باشد، زیرا شرط

اعمال «لا» نفی جنس این است که میان لا و اسمش فاصله‌ای نباشد.

لا در لا هم عنها ینزفونَ: نفی و غیر عامل / زیرا شرط در اسم و خبر لای نفی جنس این

است که هر دو نکره باشند، ولی اسم بعد از «لا» یعنی ضمیر هم، معرفه است.

۳. القرآن‌الکریم: قال لا تثریب علیکم الیومَ (یوسف، ۹۲).

ترجمه: (یوسف) گفت: امروز ملامت و توبیخی بر شما نیست.

لا: حرف نفی جنس / تثریب: اسم لای نفی جنس، مفرد و مبنی بر فتح و محلاً منصوب /

علیکم: خبر لا و مرفوع.

۴. القرآن‌الکریم: یا ایها الذین آمنوا أنفقوا ممّا رزقناکم من قبل أن یأتی یوم لا بیع

فیه ولا حلة ولا سفاة والکافرون هم الظالمون (بقره، ۲۵۴).

ترجمه: ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از آنچه به شما روزی داده‌ایم، انفاق کنید! پیش از آنکه

روزی فرا رسد که در آن، نه خرید و فروش است (تا بتوانید سعادت و نجات از کیفر را برای خود

خریداری کنید)، و نه دوستی (و رفاقت‌های مادی سودی دارد)، و نه شفاعت (زیرا شما شایسته‌ی

شفاعت نخواهید بود.) و کافران، خود ستم‌گرند (هم به خودشان ستم می‌کنند، هم به دیگران).
لا در عبارت لا یَبِيعُ فِيهِ لای نفی جنس نیست بلکه لای شبیه به لیس است و یَبِيعُ به عنوان اسم آن مرفوع شده است.

لا در عبارت لا خُلَّةٌ وَلَا شَفَاعَةٌ حرف زائد برای تأکید نفی است.
۵. القرآن‌الکریم: قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ (بقره ۳۲).

ترجمه: فرشتگان عرض کردند: «منزهی تو! ما چیزی جز آنچه به ما تعلیم داده‌ای، نمی‌دانیم تو دانا و حکیمی».

لا: حرف نفی جنس / عِلْمٌ: اسم لای نفی جنس، مفرد و مبنی بر فتح و محلاً منصوب /
لَنَا: خبر «لا» و مرفوع.

۶. القرآن‌الکریم: وَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِقَوْمٍ سُوءَ آفَلًا مَرَدَّ لَهُ وَمَا لَهُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَالٍ (رعد، ۱۱).
ترجمه: و هنگامی که خدا اراده‌ی سوئی به قومی (بخاطر اعمالشان) کند، هیچ چیز مانع آن نخواهد شد و جز خدا، سرپرستی نخواهند داشت!
لا: حرف نفی جنس / مَرَدَّ: اسم لای نفی جنس، مفرد و مبنی بر فتح و محلاً منصوب / لَهُ:
خبر «لا» و مرفوع.

۷. الرسول‌الأعظم (صلی الله علیه و آله و سلم): يَا عَلِيُّ إِنَّهُ لَا فَقْرَ أَشَدُّ مِنَ الْجَهْلِ وَلَا مَالَ أَعْوَدُ مِنَ الْعَقْلِ وَلَا وَحْدَةَ أَوْحَشُ مِنَ الْعُجْبِ وَلَا مُظَاهَرَةَ أَحْسَنُ مِنَ الْمُشَاوَرَةِ وَلَا عَقْلَ كَالْتَدْبِيرِ وَلَا حَسَبَ كَحُسْنِ الْخُلُقِ وَلَا عِبَادَةَ كَالْتَفَكُّرِ (ابن شعبه حرانی، پیشین: ۶).

ترجمه: ای علی به درستی که هیچ فقری شدیدتر از نادانی نیست و هیچ مالی ماندگارتر از عقل، و هیچ تنهایی وحشتناک‌تر از خودپسندی، و هیچ پشتیبانی بهتر از مشورت و هیچ عقلی همچون تدبیر کردن، و هیچ اصل و نسبی همچون خوش اخلاقی، و هیچ عبادتی همچون تفکر کردن نیست.

لا: حرف نفی جنس / فَقْرٌ: اسم لای نفی جنس، مفرد و مبنی بر فتح و محلاً منصوب /
أَشَدُّ: خبر لا و مرفوع.

مَالَ: اسم لای نفی جنس، مفرد و مبنی بر فتح و محلاً منصوب/ أَعُوذُ: خبر لا و مرفوع.
 وَحَدَّةٌ، مُظَاهَرَةٌ، عَقْلٌ، حَسَبٌ، عِبَادَةٌ/ اسم لای نفی جنس، مفرد و مبنی بر فتح و محلاً
 منصوب/ أَوْحَشُ، أَحْسَنُ، كَالْتَدْبِيرِ، كَحُسْنِ، كَالْتَفَكْرِ: خبر لا و مرفوع.
 ۸. الإِمامُ عَلِيٌّ (عليه السلام): لَا قُوَّةَ أَقْوَى مِمَّنْ قَوِيَ عَلَى نَفْسِهِ فَمَلَكَهَا، لَا عَاجِزَ
 أَعْجَزُ مِمَّنْ أَهْمَلَ نَفْسَهُ فَأَهْلَكَهَا (تمیمی آمدی، پیشین: ۸۵۸).

ترجمه: هیچ قدرتی قوی‌تر از قدرتی نیست که انسانی بر نفس خود تسلط داشته باشد، و
 آن را نگه دارد و هیچ عجزی ناتوان‌تر از آن نیست، که انسان در تسلط بر نفس خود سستی
 کند، پس این عجز و ناتوانی او را به هلاکت کشاند.

لا: حرف نفی جنس/ قَوِيَ: اسم لای نفی جنس، مفرد و مبنی بر فتح و محلاً منصوب/
 أَقْوَى: خبر لا و تقدیراً مرفوع.

لا: حرف نفی جنس/ عَاجِزٌ: اسم لای نفی جنس، مفرد و مبنی بر فتح و محلاً منصوب/
 أَعْجَزُ: خبر لا و مرفوع.

۹. قَضِيَّةٌ وَلَا أَبَا حَسَنِ حَلَالًا لَهَا.

ترجمه: این دستوری است که هیچ انسان نیکویی هم نمی‌تواند آن را حل کند.
 لا: حرف نفی جنس/ أَبَا حَسَنِ: اسم لای نفی جنس، مضاف و منصوب/ موجودٌ محذوف: خبر
 ۱۰. لَا رَجُلٌ وَلَا زَيْدٌ فِي الدَّارِ.

ترجمه: نه مردی و نه زید در خانه نیست.
 لا در لَا رَجُلٌ: لای شبیه به لیس و اسم آن رَجُلٌ، و خبر آن موجوداً محذوف است.
 لا در لَا زَيْدٌ: حرف زائد برای تأکید نفی.

۱۱. لِأَخْيَرِ فِي حُسْنِ الْجُسُومِ إِذَا لَمْ يَزِنِ حُسْنَ الْجُسُومِ عُقُولُ. وَطُولُهَا

ترجمه: هیچ خوبی و خیری در جسم خوب و طول قد نیست، هنگامی که عقل‌ها
 جسم‌های خوب را زینت نبخشند.

لا: حرف نفی جنس/ خَيْرٌ: اسم لای نفی جنس، مفرد و مبنی بر فتح و محلاً منصوب/ فی
 حُسْنِ: خبر لا و مرفوع.

تمرین ۲. شکل الأسماء و النعوت الواقعة بعد (لا).

ترجمه: اسم‌ها و نعت‌های پس از لا را حرکت‌گذاری کن.

۱. لاِبَاسٌ عَلَيْنَا.

ترجمه: هیچ ایرادی بر ما نیست.

بَاسٌ: اسم لای نفی جنس، مفرد و مبنی بر فتح.

۲. حِثُّ بِلا سِلاح.

ترجمه: بدون سلاح آمدم.

لا: در معنای «دون» محلاً مجرور به وسیله‌ی حرف جرّ/ سِلاح: مضافٌ‌إلیه لا و مجرور.

۳. لا زَادَ الْيَوْمَ عِنْدَنَا.

ترجمه: امروز هیچ توشه‌ای نداریم.

زَادَ: اسم لای نفی جنس، مفرد و مبنی بر فتح.

۴. صَه لا أُمَّ لَكَ وَ لا أَب.

ترجمه: ساکت شو، ای کسی که نه مادر و نه پدر داری.

صَه لا أُمَّ لَكَ وَ لا أَب (اعمال هر دو لای نفی جنس).

صَه لا أُمَّ لَكَ وَ لا أَب (اعمال لای اول، و الغای لای دوم).

صَه لا أُمَّ لَكَ وَ لا أَب (الغای لای اول، و اعمال لای دوم).

صَه لا أُمَّ لَكَ وَ لا أَب (الغای هر دو لا).

۵. لا تَلْمِذٌ مُّجْتَهَدٌ عِنْدِي.

ترجمه: هیچ دانش‌آموز کوشایی نزد من نیست.

لا تَلْمِذٌ مُّجْتَهَدٌ عِنْدِي.

لا تَلْمِذٌ مُّجْتَهَدٌ عِنْدِي.

لا تَلْمِذٌ مُّجْتَهَدٌ عِنْدِي.

۶. لا عِنْدَنَا قَلَمٌ وَ لا كِتَابٌ.

ترجمه: در نزد ما قلم و کتابی نیست.

عِنْدَنَا: ظرف و متعلق به خبر مقدم محذوف.

۷. فَلَا لَغْوٌ وَلَا تَأْتِيْمٌ فِيهَا.

ترجمه: در آنجا نه لغو و بی‌هوده‌ای است و نه سخنان گناه‌آلود.

فَلَا لَغْوٌ وَلَا تَأْتِيْمٌ فِيهَا (اعمال هر دو لای نفی جنس).

فَلَا لَغْوٌ وَلَا تَأْتِيْمٌ فِيهَا (اعمال لای اول، و الغای لای دوم).

فَلَا لَغْوٌ وَلَا تَأْتِيْمٌ فِيهَا (الغای لای اول، و اعمال لای دوم).

فَلَا لَغْوٌ وَلَا تَأْتِيْمٌ فِيهَا (الغای هر دو لا).

۸. لَا أَحْوَكٌ وَلَا أَبُوكَ مُسَافِرٌ.

ترجمه: نه برادر و نه پدرت مسافر هستند.

لا: نفی و غیر عامل است، زیرا اسم بعد از آن معرفه است.

أَحْوَكٌ: مبتدا و مرفوع و علامت رفع آن «واو» است/ أَبُوكَ: عطف به مبتدا و مرفوع و

علامت رفع آن «واو» است.

۹. لَا سَابِغَاتٍ نَفِيٍّ مِنَ الْمَوْتِ.

ترجمه: زره‌های تمام {انسان را} از مرگ حفظ نمی‌کند.

سَابِغَاتٍ: اسم لای نفی جنس، مفرد و مبنی بر فتح.

۱۰. لَا نَاطِمٌ شِعْرٍ مُّجِيدٌ يَقْصِدُكُمْ.

ترجمه: هیچ سراینده‌ی خوبی شما را قصد نمی‌کند.

نَاطِمٌ: اسم لای نفی جنس، مضاف و منصوب.

لَا نَاطِمٌ شِعْرٍ مُّجِيدٌ يَقْصِدُكُمْ

لَا نَاطِمٌ شِعْرٍ مُّجِيداً يَقْصِدُكُمْ

۱۱. لَا الْعَصَا وَالْتَّوْبِيخُ يَفْعَلَانِ فِيهِ.

ترجمه: نه چماق و نه توبیخ در او اثری ندارد.

لا: نفی و غیر عامل/ الْعَصَا: مبتدا و تقدیراً مرفوع.

در این جا «لا»، به منظور نفی جنس نیست، زیرا شرط در اسم و خبر لای نفی جنس این

است که هر دو نکره باشند.

حلّ تمرین‌های مبادئ العربیة جلد ۴ (ویرایش حمید محمدی، بخش نحو) / ۸۱

۱۲. أَلَا ارْعَوَاءَ لِمَنْ وَلَّتْ شَيْبَتُهُ وَأَذَنْتَ بِمَشِيْبٍ بَعْدَهُ هَرْمٌ.

ترجمه: آیا برای کسی که جوانی‌اش روی‌گردان شده و از پیری خبر داده که پس از آن سال‌خوردگی شدید است هیچ بیداری نیست.
ارْعَوَاءَ: اسم لای نفی جنس، مفرد و مبنی بر فتح.

تمرین‌های عمومی

تمرین ۱. میز الإسم من الخبر و اذکر نوع الإسم و الخبر.

ترجمه: اسم و خبر را مشخص کن و نوع اسم و خبر را ذکر کن.

۱. القرآن الکریم: إِنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يُؤْمِنُونَ (هود، ۱۷).

ترجمه: آن حق است از پروردگارت! ولی بیشتر مردم ایمان نمی‌آورند!

ضمیر متصل «ه»: اسم «إِنَّ» و محلاً منصوب/الحقّ: خبر «إِنَّ» و مرفوع. نوع خبر: مفرد.

أكثر: اسم «لَكِنَّ» و منصوب/لا يؤمنون: خبر «لَكِنَّ» و محلاً مرفوع. نوع خبر: جمله‌ی فعلیه.

۲. القرآن الکریم: قَالَ رَبِّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ أَنْ أَسْأَلَكَ مَا لَيْسَ لِي بِهِ عِلْمٌ وَإِلَّا تَغْفِرْ لِي

وَتَرْحَمَنِي أَكُنْ مِنَ الْخَاسِرِينَ (هود، ۴۷).

ترجمه: عرض کرد: «پروردگارا! من به تو پناه می‌برم که از تو چیزی بخواهم که از آن

آگاهی ندارم! و اگر مرا نبخشی، و بر من رحم نکنی، از زیانکاران خواهم بود!».

ضمیر متصل «ی»: اسم «إِنَّ» و محلاً منصوب/أعوذُ بك: خبر «إِنَّ» و محلاً مرفوع. نوع

خبر: جمله‌ی فعلیه.

لی: جار و مجرور متعلق به عامل مقدر خبر برای «لیس»/علمٌ: اسم «لیس» و مرفوع.

نوع خبر: شبه جمل

ضمیر مستتر «أنا»: اسم برای «أَكُنْ» و محلاً مرفوع/مِنَ الْخَاسِرِينَ: جار و مجرور متعلق

به عامل محذوف خبر أَكُنْ. نوع خبر: شبه جمله.

۳. القرآن الکریم: قَالَ تَاللَّهِ إِنْ كِدَتْ لَتُرْدِينَ (صافات، ۵۶).

ترجمه: می‌گوید: «به خدا سوگند نزدیک بود مرا (نیز) به هلاکت بکشانی!».

ضمیر متصل «ت»: اسم «كَادَ» و محلاً مرفوع/لَتُرْدِينَ: خبر كَادَ و محلاً منصوب. نوع

خبر: جمله‌ی فعلیه.

۴. القرآن الکریم: فَعَسَى رَبِّي أَنْ يُؤْتِيَنِي خَيْرًا مِنْ جَنَّتِكَ وَيُرْسِلَ عَلَيْهَا حُسْبَانًا مِنَ

السَّمَاءِ فَيُصْبِحَ صَعِيدًا زَلَقًا (کهف، ۴۰).

ترجمه: شاید پروردگارت بهتر از باغ تو به من بدهد و مجازات حساب شده‌ای از آسمان

بر باغ تو فروفرستد، بگونه‌ای که آن را به زمین بی‌گیاه لغزنده‌ای مبدل کند.

حلّ تمرین‌های مبادی‌العربیة جلد ۴ (ویرایش حمید محمدی، بخش نحو) / ۸۳

رَبَّ: اسم «عسی» و تقدیراً مرفوع/ أَنْ يُؤْتَيْنِ: خبر عَسَى و محلاً منصوب. نوع خبر: جمله‌ی فعلیه.

ضمیر مستتر «هی»: اسم برای «تُصْبِحُ» و محلاً مرفوع/ صَعِيداً و زَلَقاً: خبر اول و دوم تُصْبِحُ و منصوب. نوع خبر: مفرد.

۵. القرآن‌الکریم: وَمَا صَاحِبُكُمْ بِمَجْنُونٍ (تکویر، ۲۲).

ترجمه: و صاحب شما [پیامبر] دیوانه نیست.

صَاحِبٌ: اسم «ما شبیه به لیس» و مرفوع/ بِمَجْنُونٍ: لفظاً مجرور به حرف جرّ زائد و در محلّ نصب به عنوان خبر ما. نوع خبر: مفرد.

۶. القرآن‌الکریم: إِنَّا أَنْذَرْنَاكُمْ عَذَاباً قَرِيباً يَوْمَ يَنْظُرُ الْمَرْءُ مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ وَيَقُولُ الْكَافِرُ يَا لَيْتَنِي كُنْتُ تُرَاباً (نبا، ۴۰).

ترجمه: و ما شما را از عذاب نزدیکی بیم دادیم! این عذاب در روزی خواهد بود که انسان آنچه را از قبل با دست‌های خود فرستاده می‌بیند و کافر می‌گوید: «ای کاش خاک بودم (و گرفتار عذاب نمی‌شدم)!».

ضمیر متصل «نا»: اسم «إِنَّ» و محلاً منصوب/ أَنْذَرْنَاكُمْ: خبر «إِنَّ» و محلاً مرفوع. نوع خبر: جمله‌ی فعلیه.

ضمیر متصل «ی»: اسم «لَيْتَ» و محلاً مرفوع/ كُنْتُ تُرَاباً: خبر «لَيْتَ» و محلاً منصوب. نوع خبر: جمله‌ی فعلیه.

ضمیر متصل «تُ»: اسم «كَانَ» و محلاً مرفوع/ تُرَاباً: خبر «كَانَ» و منصوب. نوع خبر: مفرد.

۷. الإمام علی (علیه‌السلام): إِنَّ كَلَامَ الْحُكَمَاءِ إِذَا كَانَ صَوَاباً كَانَ دَوَاءً وَإِذَا كَانَ خَطَأً كَانَ دَاءً (نهج‌البلاغه، حکمت ۲۶۵).

ترجمه: همانا سخن اندیشمندان اگر درست باشد دارو و اگر نادرست باشد درد است. کَلَامٌ: اسم «إِنَّ» و منصوب/ إِذَا كَانَ صَوَاباً كَانَ دَوَاءً: خبر «إِنَّ» و محلاً مرفوع. نوع خبر: جمله‌ی فعلیه.

ضمیر مستتر «هُوَ»: اسم برای «كَانَ» و محلاً مرفوع/ صَوَاباً: خبر «كان» و منصوب. نوع خبر: مفرد.

ضمیر مستتر «هُوَ»: اسم برای «كَانَ» و محلاً مرفوع/ دَوَاءً: خبر «كان» و منصوب/ نوع خبر: مفرد.

۸. الإمام علی (علیه‌السلام): مَا الْمُجَاهِدُ الشَّهِيدُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَعْظَمِ أَجْرًا مِمَّنْ قَدَرَ فَعَفَّ لِكَأَدِ الْعَفِيفِ أَنْ يَكُونَ مَلَكًا مِنَ الْمَلَائِكَةِ (نهج‌البلاغه، حکمت ۴۷۴).

ترجمه: هیچ مجاهد شهیدی در راه خدا پاداشش بیشتر از کسی که توانا باشد و عفت بورزد نیست هر آینه نزدیک است فرد عقیف فرشته‌ای از فرشتگان باشد.

المُجَاهِدُ: اسم برای مای شبیه به لیس و مرفوع/ أَعْظَمَ: لفظاً مجرور و محلاً منصوب به عنوان خبر برای ما. نوع خبر: مفرد.

العَفِيفُ: اسم «کاد» و مرفوع/ أَنْ يَكُونَ: خبر «کاد» و محلاً منصوب. نوع خبر: جمله‌ی فعلیه. ضمیر مستتر «هُوَ»: اسم برای «يَكُونَ» و محلاً مرفوع/ مَلَكًا: خبر «يَكُونَ» و منصوب. نوع خبر: مفرد.

۹. الإمام علی (علیه‌السلام): لَا خَيْرَ فِي الصَّمْتِ عَنِ الْحُكْمِ كَمَا أَنَّهُ لَا خَيْرَ فِي الْقَوْلِ بِالْجَهْلِ (نهج‌البلاغه، حکمت ۱۸۲).

ترجمه: هیچ خیری در سکوت کردن از روی یقین نیست همان طوری که هیچ خیری در سخن گفتن از روی نادانی نیست.

خَيْرَ: اسم لای نفی جنس مبنی بر فتح و محلاً منصوب/ فِي الصَّمْتِ: جار و مجرور متعلق به عامل مقدر و خبر لا. نوع خبر: شبه جمله.

ضمیر متصل «-ه»: اسم «إِنَّ» و محلاً منصوب/ لَا خَيْرَ فِي...: خبر «إِنَّ» و محلاً مرفوع. نوع خبر: جمله‌ی اسمیه

خَيْرَ: اسم لانفی جنس مبنی بر فتح و محلاً و منصوب/ فِي الْقَوْلِ: جار و مجرور متعلق به عامل مقدر و خبر لا. نوع خبر: شبه جمله

۱۰. وَصَارَ قَلِيلُهَا حَرَجًا عَسِرًا تَشَبَّتْ بَيْنَ أَثْيَابِ السَّبَاعِ (عبدالرحیم، پیشین: ۱۴۶).

ترجمه: اندک آن به شدت سخت گردید چنان که در میان دندان‌های درندگان قرار گرفته است.

حلّ تمرین‌های مبادی‌العربیة جلد ۴ (ویرایش حمید محمدی، بخش نحو) / ۸۵

قلیل: اسم «صَارَ» و مرفوع/ حَرَجاً و عَسِيراً: خبر اول و دوم «صَارَ» و منصوب. نوع خبر: مفرد.

۱۱. عَسَى اللّٰهُ أَنْ يَرْتَاخَ لِلْخَلْقِ إِنَّهُ إِلَى كُلِّ قَوْمٍ دَائِمٌ اللَّحْظَاتِ

ترجمه: امید است که خداوند برای مردم راحتی بفرستد همانا که او دائماً بر هر قومی نظر می‌افکند.

اللّٰهُ: اسم «عَسَى» و مرفوع/ أَنْ يَرْتَاخَ: خبر «عَسَى» و محلاً منصوب. نوع خبر: جمله‌ی فعلیه. ضمیر متصل «ه»:: اسم «إِنَّ» و محلاً منصوب/ دَائِمٌ: خبر «إِنَّ» و مرفوع. نوع خبر: مفرد.

۱۲. وَلَا خَيْرَ فِي وُدِّ امْرِئٍ مُتَلَوِّنٍ إِذَا الرِّيحُ مَالَتْ مَالَ حَيْثُ تَمِيلُ

ترجمه: در دوستی انسان منافق هیچ خیری نیست، زیرا او حرکت می‌کند هر جایی که باد حرکت می‌کند.

خَيْرٌ: اسم لای نفی جنس مبنی بر فتح و محلاً منصوب/ فِي وُدِّ: خبر لا و محلاً مرفوع. نوع خبر: شبه جمله.

تمرین ۲. عین أنواع المرفوعات واذکر سبب رفعها:

ترجمه: انواع مرفوعات و دلیل رفعشان را ذکر کن.

۱. الرسول الأعظم (صلی الله علیه و آله و سلّم): الحِفظُ زینةُ الرّوایة (مجلسی،

پیشین: ۳۱/۷۴).

ترجمه: حفظ کردن، زینت نقل کردن است.

الحِفظُ: مبتدا و مرفوع/ زینةُ: خبر و مرفوع.

۲. الرسول الأعظم (صلی الله علیه و آله و سلّم): قِتالُ المسلمِ أخاه کُفراً، و سبأُهُ

فُسوقٌ (متقی هندی، پیشین: ۱۵/۲).

ترجمه: جنگ مسلمان با برادرش کفر است، و دشنام دادنش گناه است.

قِتالُ: مبتدا و مرفوع/ کُفراً: خبر و مرفوع.

سبأُ: مبتدا و مرفوع/ فُسوقٌ: خبر و مرفوع.

۳. الرسول‌الأعظم (صلی الله علیه و آله و سلم): أَمَرْنَا أَنْ نُكَلِّمَ النَّاسَ عَلَى قَدْرِ عُقُولِهِمْ (همان: ۴/۱۴۵).

ترجمه: ما مأمور شدیم که با مردم به اندازه‌ی عقل‌هایشان سخن بگوییم.

ضمیر متصل «نا» نائب فاعل و محلاً مرفوع/ ضمیر مستتر «نَحْنُ» فاعل و محلاً مرفوع.

۴. الإمام علی (علیه‌السلام): الْحِدَّةُ ضَرَبٌ مِنَ الْجُنُونِ لِأَنَّ صَاحِبَهَا يَنْدَمُ فَإِنْ لَمْ يَنْدَمْ فَجُنُونُهُ مُسْتَحْكِمٌ (نهج‌البلاغه، حکمت ۲۵۵).

ترجمه: تندخویی بی‌مورد نوعی دیوانگی است، زیرا که تندخو پشیمان می‌شود و اگر

پشیمان نشد پس دیوانگی او پایدار است.

الْحِدَّةُ: مبتدا و مرفوع/ ضَرَبٌ: خبر و مرفوع.

يَنْدَمُ: خبر آن و محلاً مرفوع.

جُنُونٌ: مبتدا و مرفوع/ مُسْتَحْكِمٌ: خبر و مرفوع.

۵. الإمام علی (علیه‌السلام): كُنَّا إِذَا احْمَرَ الْبَأْسُ اتَّقَيْنَا بِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَلَمْ يَكُنْ أَحَدٌ مِنَّا أَقْرَبَ إِلَى الْعَدُوِّ مِنْهُ.

ترجمه: چون کارزار دشوار می‌شد، ما به رسول خدا پناه می‌بردیم چنانکه هیچ‌یک از ما

از وی به دشمن نزدیک‌تر نبود.

ضمیر متصل «نا»: اسم «كان» محلاً مرفوع.

الْبَأْسُ: فاعل و مرفوع.

أَحَدٌ: اسم یکن و مرفوع.

۶. الإمام علی (علیه‌السلام): وَلَا تَكُنْ عَبْدَ غَيْرِكَ وَقَدْ جَعَلَكَ اللَّهُ حُرًّا وَمَا خَيْرُ خَيْرٍ لَا يُنَالُ إِلَّا بِشَرٍّ وَيُسْرٌ لَا يُنَالُ إِلَّا بِعُسْرٍ (نهج‌البلاغه، نامه ۳۱).

ترجمه: بنده‌ی دیگری مباش درحالی که خدا تو را آزاد آفریده و خیری که جز شر نتیجه‌ای

ندارد خیر نیست و آسانی که جز سختی نتیجه ندارد آسانی نیست.

ضمیر مستتر «أنت»: اسم «تَكُنْ» و محلاً مرفوع.

اللَّهُ: فاعل و مرفوع.

مَا: خبر مقدم / خَيْرٌ: مبتدای مؤخر و مرفوع

ضمیر مستتر هُوَ نائب فاعل یُنَالُ و مرفوع.

۷. الإمام علی (علیه‌السلام): لَا مَرْحَبًا بِوُجُوهِ لَا تُرَى إِلَّا عِنْدَ كُلِّ سَوَاءٍ (نهج البلاغه، حکمت ۲۰۰).

ترجمه: مبارک مباد، چهره‌هایی که جز به هنگام زشتی‌ها دیده نمی‌شوند.

ضمیر مستتر «هی» نائب فاعل تُرَى و محلاً مرفوع.

تمرین ۳. أعرب الجمل التابعة:

ترجمه: جملات زیر را ترکیب کن.

۱. القرآن الکریم: إِنَّهُ كَانَ تَوَّابًا (نصر، ۳).

ترجمه: او بسیار توبه‌پذیر است!

إِنَّ: حرف مشبّهة بالفعل و مبنی بر فتح.

ه: اسم إِنَّ و محلاً منصوب.

كَانَ: فعل ناقصه و اسم آن ضمیر مستتر هُوَ و محلاً مرفوع.

تَوَّابًا: خبر کان و منصوب

كَانَ تَوَّابًا: خبر إِنَّ و محلاً مرفوع.

۲. القرآن الکریم: فَعَسَىٰ أَوْلَٰئِكَ أَن يَكُونُوا مِنَ الْمُهْتَدِينَ (توبه، ۱۸).

ترجمه: امید است چنین گروهی از هدایت‌یافتگان باشند.

عَسَىٰ: فعل مقاربه.

أَوْلَٰئِكَ: اسم عَسَىٰ و محلاً مرفوع.

أَن: حرف ناصبه و مبنی بر سکون.

يَكُونُوا: فعل ناقصه و اسم آن ضمیر بارز «واو» و محلاً مرفوع، فعل مضارع منصوب به

حذف نون.

مِنَ الْمُهْتَدِينَ: جار و مجرور و خبر برای یکون و محلاً منصوب.

أَن يَكُونُوا: خبر عَسَىٰ و محلاً منصوب.

۳. الرسول‌الأعظم (صلی الله علیه و آله و سلّم): كَادَ الْحَسَدُ أَنْ يَسْبِقَ الْقَدَرَ (مجلسی، پیشین: ۲۵۳/۷۳).

ترجمه: نزدیک است که حسادت قضا و قدر را جلو بیندازد.

کاد: فعل مقاربه.

الحسد: اسم کاد و مرفوع.

أن: حرف ناصبه و مبنی بر سکون.

یسبق: فعل مضارع منصوب و فاعل آن ضمیر مستتر هو و محلاً مرفوع.

القدر: مفعول به و منصوب.

أن یسبق القدر: خبر و محلاً منصوب برای کاد.

۴. الرسول‌الأعظم (صلی الله علیه و آله و سلّم): إِنَّهُ لَا فَقْرَ أَشَدُّ مِنَ الْجَهْلِ (این شعبه حرانی، پیشین: ۶).

ترجمه: به درستی که شأن این است که هیچ فقری شدیدتر از نادانی نیست.

إنّ: حرف مشبّهة بالفعل و مبنی بر فتح.

ه: اسم إنّ و محلاً منصوب.

لا: حرف نفی جنس.

فقر: اسم لای نفی جنس مبنی بر فتح و محلاً منصوب.

أشدّ: خبر لا و مرفوع.

من الجهل: جار و مجرور و متعلق به أشدّ.

لا فقر أشدّ من الجهل: خبر إنّ و محلاً مرفوع.

منصوبات

مفعول مطلق

تمرین ۱. عین المفعول المطلق و عامله فی الجمل التالیة:

ترجمه: در جمله‌های زیر مفعول مطلق و عامل آن را معین کن.

۱. القرآن‌الکریم: وَءَاتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ وَالْمِسْكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ وَلَا تُبَذِّرْ تَبْذِيرًا (اسراء، ۲۶).

ترجمه: و حقّ نزدیکان را بپرداز، و (همچنین حق) مستمند و وامانده در راه را! و هرگز اسراف و تبذیر مکن.

تَبْذِيرًا: مفعول مطلق تأکیدی / عامل: تَبْذُر.

۲. القرآن‌الکریم: وَإِنَّ السَّ لَايْتَةَ فَاصْفَحِ الصَّفْحَ الْجَمِيلَ (حجر، ۸۵).

ترجمه: و ساعت موعود [قیامت] قطعاً فرا خواهد رسید (و جزای هر کس به او می‌رسد)! پس، از آن‌ها به طرز شایسته‌ای صرف نظر کن (و آن‌ها را بر نادانی‌هایشان ملامت ننما).

الصَّفْحَ: مفعول مطلق نوعی / عامل: اِصْفَح.

۳. القرآن‌الکریم: مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْتَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (نحل، ۹۷).

ترجمه: هر کس کار شایسته‌ای انجام دهد، خواه مرد باشد یا زن، در حالی که مؤمن است، او را به حیاتی پاک زنده می‌داریم و پاداش آن‌ها را به بهترین اعمالی که انجام می‌دادند، خواهیم داد.

حَيَاةً: مفعول مطلق نوعی / عامل: نُحْيِيَنَّهٗ.

۴. القرآن‌الکریم: قَالَ اذْهَبْ فَمَنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ فَإِنَّ جَهَنَّمَ جَزَاؤُكُمْ جَزَاءً مَّوْفُورًا (اسراء، ۶۳).

ترجمه: فرمود: برو! هر کس از آنان از تو تبعیت کند، جهنم کیفر شماست، کیفری است فراوان!

جَزَاءً: مفعول مطلق نوعی / عامل: جَزَاءُ.

۵. القرآن‌الکریم: وَإِنْ مِنْ قَرْيَةٍ إِلَّا نَحْنُ مُهْلِكُوهَا قَبْلَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ أَوْ مُعَذِّبُوهَا عَذَابًا شَدِيدًا كَانَ ذَلِكَ فِي الْكِتَابِ مَسْطُورًا (اسراء، ۵۸).

ترجمه: هیچ شهر و آبادی نیست مگر اینکه آن را پیش از روز قیامت هلاک می‌کنیم یا (اگر گناهکارند)، به عذاب شدیدی گرفتارشان خواهیم ساخت این، در کتاب الهی [لوح محفوظ] ثبت است.

عَذَابًا: مفعول مطلق نوعی / عامل: مُعَذِّبُوا.

۶. الرسول‌الأعظم (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ): مَنْ مَاتَ وَهُوَ لَا يَعْرِفُ إِمَامَهُ مَاتَ مَيِّتَةً جَاهِلِيَّةً (مجلسی، پیشین: ۲۳/۷۶).

ترجمه: هر کس بمیرد در حالی که امامش را نمی‌شناسد، در جاهلیت مرده است.
مَيِّتَةً: مفعول مطلق نوعی / عامل: مَاتَ.

۷. الرسول‌الأعظم (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ): كُونُوا كَالسَّابِقِينَ قَبْلَكُمْ وَالْمَاضِينَ أَمَامَكُمْ قَوُّوْا مِنَ الدُّنْيَا تَقْوِيصَ الرَّاحِلِ وَطَوُّوْهَا طَيَّ الْمَنَازِلِ (همان: ۶۷/۷۸).

ترجمه: همچون پیشگامان قبل از شما و گذشتگان پیش رویتان باشید که همچون کوچ‌کننده در دنیا بار سفر بستند و همچون طی کردن منازل آن را درنوردیدند.

تَقْوِيصَ: مفعول مطلق نوعی / عامل: قَوُّوْا.

طَيَّ: مفعول مطلق نوعی / عامل: طَوُّوْهَا.

۸. قَالَ لِقَمَانُ لِإِنِّهِ: يَا بُنَيَّ كُنْ ذَا قَلْبَيْنِ قَلْبٍ تَخَافُ بِهِ اللَّهَ خَوْفًا لَا يُخَالِطُهُ تَفْرِيطٌ وَقَلْبٍ تَرْجُو بِهِ اللَّهَ رَجَاءً لَا يُخَالِطُهُ تَغْرِيزٌ (ابن ابی فراس، پیشین: ۴۱).

ترجمه: لقمان به پسرش گفت: ای فرزند عزیزم، دارای دو قلب باش: یکی که به وسیله‌ی آن از خدا می‌ترسی، ترسی که آمیخته با تفریط نیست، و قلبی که به وسیله‌ی آن به خداوند امید داری، امیدی که آمیخته با فریفته شدن نیست.

خَوْفًا: مفعول مطلق نوعی / عامل: تَخَافُ.

رَجَاءً: مفعول مطلق نوعی / عامل: تَرْجُو.

۹. إِنِّي أُحِبُّكَ مَقَّةً شَدِيدَةً.

ترجمه: من تو را بسیار دوست دارم.

مَقَّةً: نائب مفعول مطلق و منصوب/ عامل: أُحِبُّ.

۱۰. مَعَاذَ اللَّهِ مِنْ هَذِهِ الدَّاهِيَةِ.

ترجمه: از این مصیبت به خدا پناه می‌برم.

مَعَاذَ: مفعول مطلق برای فعلی که وجوباً حذف شده (سماعی است)؛ و در حقیقت اَعُوذُ

بِاللَّهِ مَعَاذًا بوده است.

۱۱. أَقْبَلْتُ إِلَيْكَ سَعِيًّا مِنْ أَقْصَى الْمَدِينَةِ.

ترجمه: از دورترین قسمت شهر به تو روی آوردم.

سَعِيًّا: نائب مفعول مطلق/ عامل: أَقْبَلْتُ

۱۲. فَصَبْرًا فِي مَجَالِ الْمَوْتِ صَبْرًا.

ترجمه: در میدان مرگ بسیار شکمیا باش.

فَصَبْرًا: مفعول مطلق برای فعلی که وجوباً محذوف است، (اصبر) زیرا مصدر دلالت بر

طلب (امر) دارد.

صَبْرًا: مفعول مطلق تأکیدی.

تمرین ۲. آیا شیء ناب عن المفعول المطلق المؤكّد أو المبيّن في الجمل التالية.

ترجمه: در جمله‌های زیر چه چیزی جانشین مفعول مطلق تأکیدی یا نوعی شده است؟

۱. القرآن الكريم: وَلَنْ تَسْتَطِيعُوا أَنْ تَعْدِلُوا بَيْنَ النِّسَاءِ وَلَوْ حَرَصْتُمْ فَلَا تَمِيلُوا كُلَّ

الْمَيْلِ (نساء، ۱۲۹).

ترجمه: شما هرگز نمی‌توانید (از نظر محبت قلبی) در میان زنان، عدالت برقرار کنید، هر

چند کوشش نمایید! ولی تمایل خود را بکلی متوجه یک طرف نسازید.

كُلٌّ: نائب مفعول مطلق که به مصدر یعنی المیل اضافه شده است.

۲. القرآن الكريم: ... وَالذَّاكِرِينَ اللَّهَ كَثِيرًا وَالذَّاكِرَاتِ (احزاب، ۳۵).

ترجمه: و مردانی که بسیار به یاد خدا هستند و زنانی که بسیار یاد خدا می‌کنند.

كثيراً: وصف، نائب مفعول مطلق.

۳. القرآن الكريم: سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَا الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ (اسراء، ۱).

ترجمه: پاك و منزّه است خدایى كه بنده‌اش را در يك شب، از مسجدالحرام به مسجدالأقصى - كه گرداگردش را پربركت ساخته‌ايم - برد.

سُبْحَانَ: اسم مصدر، نائب مفعول مطلق كه عامل آن يعنى فعل أُسْبِحُ حذف شده است. در واقع سبحان جانسین تسبیح شده است.

۴. القرآن الكريم: ... فَمَنْ يَكْفُرْ بَعْدُ مِنْكُمْ فَإِنِّي أُعَذِّبُهُ عَذَابًا لَا أُعَذِّبُهُ أَحَدًا مِنَ الْعَالَمِينَ (مائده، ۱۱۵).

ترجمه: پس هر كس از شما بعد از آن كافر گردد (و راه انكار پويد)، او را مجازاتى مى‌كنم كه احدى از جهانيان را چنان مجازات نكرده باشم!

ضمير (ه) در لا أُعَذِّبُهُ، نائب مفعول مطلق.

عَذَابًا: نائب مفعول مطلق، عَذَابًا اسم مصدر است كه با فعل أُعَذِّبُ هم‌ريشه است.

۵. فَرِحْتُ ذَلِكَ الْفَرَحَ.

ترجمه: آن چنان شاد شدم.

ذَلِكَ: اسم اشاره، نائب مفعول مطلق.

۶. رَغِبْتُ فِي الْمُطَالَعَةِ كُلِّ الرَّغْبَةِ.

ترجمه: با تمام ميل به مطالعه پرداختم.

كُلٌّ: نائب مفعول مطلق كه به مصدر يعنى الرَّغْبَةُ اضافه شده است.

۷. لَأَجْهَدَنَّ فِيمَا دَفَعُ وَاقِعَةً ----- تُنْخَشِي وَإِمَّا بُلُوغَ السُّؤْلِ وَالْأَمَلِ.

ترجمه: به خدا قسم بسيار تلاش مى‌كنم يا بر حادثه‌اى كه از آن ترسيده مى‌شود غالب مى‌شوم و يا به خواسته و آرزويم مى‌رسم.

دَفَعُ وَ بُلُوغُ: مفعول مطلق براى فعلى كه وجوباً محذوف است (زيرا عامل مفعول مطلق،

به منظور تفصيل عاقبت ماقبلش پس از إِمَاى تفصيليّه ذكر شده است).

مفعول به

تمرین ۱. عین الفاعل و المفعول به و عامله و اذکر وجه تقدیم المفعول علی الفاعل
أو علی الفاعل و الفعل معاً.

ترجمه: فاعل و مفعول به و عامل آن را مشخص کن و وجه تقدیم مفعول بر فاعل یا تقدیم
مفعول بر فعل و فاعل را ذکر کن.

۱. القرآن الکریم: إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لِّهَا لِنَبْلُوهُمْ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا* وَإِنَّا
لَجَاعِلُونَ مَا عَلَيْهَا صَعِيدًا جُرُزًا (کهف، ۷-۸).

ترجمه: ما آنچه را روی زمین است زینت آن قرار دادیم، تا آن‌ها را بیازماییم که کدامینشان
بهتر عمل می‌کنند!*(ولی) این زرق و برق‌ها پایدار نیست، و ما (سرانجام) قشر روی زمین
را خاک بی‌گیاهی قرار می‌دهیم!

جَعَلْنَا: فعل و فاعل آن ضمیر متصل «نَا» و محلاً مرفوع، ما: مفعول به اول، زِينَةً: مفعول به دوم.
نَبْلُوهُمْ: فعل و فاعل آن ضمیر مستتر «نَحْنُ» و محلاً مرفوع، هُمْ: مفعول به و محلاً منصوب.
جَاعِلُونَ: شبه فعل و فاعل آن ضمیر مستتر «نَحْنُ» و محلاً مرفوع، ما: مفعول به اول،
صَعِيدًا: مفعول به دوم.

۲. القرآن الکریم: ...وَنُقَلِّبُھُمْ ذَاتَ الْيَمِينِ وَذَاتَ الشَّمَالِ وَكَلْبُهُمْ بَاسِطٌ ذِرَاعَيْهِ
بِالْوَصِيدِ (کهف، ۱۸).

ترجمه: و ما آن‌ها را به سمت راست و چپ می‌گردانیم (تا بدنشان سالم بماند) و سگ
آن‌ها دست‌های خود را بر دهانه‌ی غار گشوده بود (و نگهبانی می‌کرد).

نُقَلِّبُھُمْ: فعل و فاعل آن ضمیر مستتر «نَحْنُ» و محلاً مرفوع، هُمْ: مفعول به و محلاً منصوب.
بِالْوَصِيدِ: اسم فاعل و فاعل آن ضمیر مستتر «هُوَ»، ذِرَاعَيْهِ: مفعول به و منصوب.

۳. القرآن الکریم: وَمَا أَهْلَكْنَا مِنْ قَرْيَةٍ إِلَّا وَلَهَا كِتَابٌ مَّعْلُومٌ* مَا تَسِقُ مِنْ أُمَّةٍ أَجَلَهَا
وَمَا يَسْتَأْخِرُونَ (حجر، ۴-۵).

ترجمه: ما اهل هیچ شهر و دیاری را هلاک نکردیم مگر اینکه اجل معین (و زمان
تغییر ناپذیری) داشتند! *هیچ گروهی از اجل خود پیشی نمی‌گیرد و از آن عقب نخواهد افتاد!

أَهْلَكْنَا: فعل و فاعل آن ضمیر متصل «نَا» و محلاً مرفوع، قَرِيْبَةً: لفظاً مجرور به حرف جرّ زائد و محلاً منصوب به عنوان مفعولُ به.

تَسْبِيْحٌ: فعل، أُمَّةٌ: لفظاً مجرور به حرف جرّ زائد و محلاً مرفوع به عنوان فاعل، أَجَلٌ، مفعولُ به و منصوب.

يَسْتَأْخِرُونَ: فعل و فاعل آن ضمیر متصل «واو» و محلاً مرفوع.

۴. القرآن‌الکریم: أَفَأَمِنُوا مَكْرَ اللَّهِ فَلَا يَأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ (اعراف، ۹۹).

ترجمه: آیا آن‌ها خود را از مکر الهی در امان می‌دانند؟! در حالی که جز زیانکاران، خود را از مکر (و مجازات) خدا ایمن نمی‌دانند!

أَفَأَمِنُوا: فعل و فاعل آن ضمیر متصل «واو» و محلاً مرفوع، مَكْرٌ: مفعولُ به و منصوب.

يَأْمَنُ: فعل، الْقَوْمُ: فاعل و مرفوع، مَكْرٌ: مفعولُ به مقدم و منصوب.

(تقدیم مفعول بر فاعل واجب است زیرا فاعل محصور به «إِلَّا» شده است).

۵. القرآن‌الکریم: رِجَالٌ لَا تُلْهِهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَن ذِكْرِ اللَّهِ (نور، ۳۷).

ترجمه: مردانی که نه تجارت و نه معامله‌ای آنان را از یاد خدا غافل نمی‌کند.

تُلْهِهِمْ: فعل و ضمیر متصل هم مفعولُ به و منصوب، تِجَارَةٌ: فاعل و مرفوع.

(تقدیم مفعول بر فاعل واجب است زیرا مفعول ضمیر متصل و فاعل اسم ظاهر است).

۶. القرآن‌الکریم: قُلِ ادْعُوا اللَّهَ أَوْ ادْعُوا الرَّحْمَنَ أَيُّمَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى

(اسراء، ۱۱۰)

ترجمه: بگو: «اللَّهُ» را بخوانید یا «رحمان» را، هر کدام را بخوانید، (ذات پاکش یکی

است و) برای او بهترین نام‌هاست!

ادْعُوا: فعل و فاعل آن ضمیر متصل «واو» و محلاً مرفوع، اللَّهُ: مفعولُ به و منصوب.

ادْعُوا: فعل و فاعل آن ضمیر متصل «واو» و محلاً مرفوع، الرَّحْمَنُ: مفعولُ به و منصوب.

أَيُّاً: مفعولُ به مقدم و منصوب، تَدْعُوا: فعل و فاعل آن ضمیر متصل «واو» و محلاً مرفوع.

(تقدیم مفعول بر فعل و فاعل واجب است زیرا مفعول از اسماء صدارت طلب است).

۷. القرآن‌الکریم: وَلَا تَشْتَرُوا بِآيَاتِي ثَمَنًا قَلِيْلًا وَإِيَّايَ فَاتَّقُونِ (بقره، ۴۱).

ترجمه: آیات مرا به بهای ناچیزی نفروشید! (و به خاطر درآمد مختصری، نشانه‌های

قرآن و پیامبر اسلام را، که در کتب شما موجود است، پنهان نکنید!) و تنها از من (و مخالفت دستورهایم) بترسید (نه از مردم).

تَشْتَرُوا: فعل و فاعل آن ضمیر متصل «واو» و محلاً مرفوع، ثَمَّنَا: مفعول به و منصوب.
إِيَّايَ: مفعول به مقدم و منصوب، فَاتَّقُونَ: فعل و فاعل آن ضمیر متصل «واو» و محلاً مرفوع.
(تقدیم مفعول بر فعل و فاعل واجب است زیرا مفعول ضمیر منفصل است).

۸. القرآن الکریم: أَفَكُلَّمَا جَاءَكُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَىٰ أَنفُسُكُمْ اسْتَكْبَرْتُمْ فَفَرِيقًا كَذَّبْتُمْ وَفَرِيقًا تَقْتُلُونَ (بقره، ۸۷).

ترجمه: آیا چنین نیست که هر زمان، پیامبری چیزی بر خلاف هوای نفس شما آورد، در برابر او تکبر کردید (و از ایمان آوردن به او خودداری نمودید) پس عده‌ای را تکذیب کرده و جمعی را به قتل رساندید.

جَاءَكُمْ: فعل و ضمیر متصل کُم مفعول به و منصوب، رَسُولٌ: فاعل و مرفوع.
(تقدیم مفعول بر فاعل واجب است زیرا مفعول ضمیر متصل و فاعل اسم ظاهر است).
تَهْوَىٰ: فعل، أَنفُسُ: فاعل و مرفوع.

استکبرتم: فعل و فاعل آن ضمیر متصل «تُم» و محلاً مرفوع.
فَرِيقًا: مفعول به مقدم و منصوب، كَذَّبْتُمْ: فعل و فاعل آن ضمیر متصل «تُم» و محلاً مرفوع.
فَرِيقًا: مفعول به مقدم و منصوب، تَقْتُلُونَ: فعل و فاعل آن ضمیر متصل «واو» و محلاً مرفوع.
(تقدیم مفعول بر فعل و فاعل جایز است؛ زیرا مفعول جوازا بر فعل و فاعل مقدم شده است).
۹. الرسول الأعظم (صلی الله علیه و آله و سلم): خِيَارُكُمْ مَن ذَكَرَكُمْ بِاللَّهِ رُؤْيِيَّتَهُ وَزَادَ عِلْمَكُمْ مَنْطِقَهُ وَرَعَبَكُمْ فِي الْآخِرَةِ عَمَلُهُ (متقی هندی، پیشین: ۱/ ۲۴۴).

ترجمه: بهترین شما کسی است که دیدنش شما را به یاد خدا بیندازد و سخنش بر علم شما بیفزاید و عملش شما را به آخرت علاقه‌مند سازد.

ذَكَرَكُمْ: فعل و ضمیر متصل کُم مفعول به و منصوب، رُؤْيِيَّتَهُ: فاعل و مرفوع.
(تقدیم مفعول بر فاعل واجب است زیرا مفعول ضمیر متصل و فاعل اسم ظاهر است).
زَادَ: فعل، عِلْمٌ: مفعول به مقدم، مَنْطِقٌ: فاعل و مرفوع.

(تقدیم مفعول بر فاعل واجب است زیرا فاعل دارای ضمیری است که به مفعول بر می‌گردد).

رَغَبَكُمْ: فعل و ضمیر متصل کُم مفعولُ به و منصوب، عَمَلٌ: فاعل و مرفوع.

(تقدیم مفعول بر فاعل واجب است زیرا مفعول ضمیر متصل و فاعل اسم ظاهر است).

۱۰. الرسول الأعظم (صلی الله علیه و آله و سلم): إِنَّ الْمَلِكَ لَيَصْعَدُ بِعَمَلِ الْعَبْدِ مُبْتَهَجًا بِهِ فَإِذَا صَعَدَ بِحَسَنَاتِهِ يَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ اجْعَلُوهَا فِي سَجِّينٍ إِنَّهُ لَيْسَ بِإِيَّايَ أَرَادَ بِهِ (مجلسی، پیشین: ۲۸۷/۶۹).

ترجمه: پیامبر (ص) می‌فرماید: فرشته خوشحال و شاداب عمل بنده را به عرش بالا می‌برد، هنگامی که نیکی‌های او را بالا می‌برد خداوند عزّوجلّ می‌فرماید: آن را در سجّین قرار دهید زیرا به وسیله‌ی آن مرا در نظر نگرفته است.

يَصْعَدُ: فعل و فاعل آن ضمیر مستتر «هُوَ».

صَعَدَ: فعل و فاعل آن ضمیر مستتر «هُوَ».

يَقُولُ: فعل، اللهُ: فاعل و مرفوع.

اجْعَلُوا: فعل و فاعل آن ضمیر متصل «واو»، هَا: مفعولُ به و محلاً منصوب.

إِيَّايَ: مفعولُ به مقدم و منصوب، أَرَادَ: فعل و فاعل آن ضمیر مستتر «هُوَ».

(تقدیم مفعول بر فعل و فاعل واجب است زیرا مفعول ضمیر منفصل است).

۱۱. الإمام علي (عليه السلام): لَا تَسْتَصْغِرَنَّ عِنْدَكَ الرَّأْيَ الْخَطِيرَ إِذَا أَتَاكَ بِهِ الرَّجُلُ الْحَقِيرُ (تمیمی، پیشین: ۸۰۸).

ترجمه: هنگامی که انسان حقیر اندیشه‌ی ارزشمند را به نزد تو می‌آورد، آن را نزد خودت کوچک شمار.

تَسْتَصْغِرَنَّ: فعل و فاعل آن ضمیر مستتر «أنت»، الرَّأْيَ: مفعولُ به و منصوب.

أَتَاكَ: فعل و ضمیر متصل «ک» مفعولُ به و محلاً منصوب، الرَّجُلُ: فاعل و مرفوع.

(تقدیم مفعول بر فاعل واجب است زیرا مفعول ضمیر متصل و فاعل اسم ظاهر است).

تمرین ۲. قدم المفعول به علی الفاعل أو علی الفعل و الفاعل معاً حیث یمكن ذلك.

ترجمه: در صورت امکان مفعولُ به را بر فاعل و یا بر فعل و فاعل، مقدم کن.

۱. اِمْتَحَنَ الْمُعَلِّمُ تَلَامِيذَهُ.

ترجمه: معلم دانش‌آموزانش را آزمود.

اِمْتَحَنَ تَلَامِيذَهُ الْمُعَلِّمُ

۲. اَعْطَى الْقَاتِلُ الدِّيَةَ.

ترجمه: قاتل، دیه را پرداخت کرد.

اَعْطَى الدِّيَةَ الْقَاتِلُ / الدِّيَةَ اَعْطَى الْقَاتِلُ.

۳. اَحْرَزَ الدَّارِسُ جَائِزَةً.

ترجمه: پژوهشگر، جایزه را به دست آورد.

اَحْرَزَ جَائِزَةً الدَّارِسُ / جَائِزَةً اَحْرَزَ الدَّارِسُ.

۴. اُرْكَضَ الْفَارِسُ فَرَسَهُ.

ترجمه: سوارکار، اسبش را دواند.

اُرْكَضَ فَرَسَهُ الْفَارِسُ.

۵. لَمْ يَرِ سَعِيدٌ مَخْرَجاً مِنَ الْمِحْنَةِ.

ترجمه: سعید راه گریزی از این رنج ندید.

مَخْرَجاً مِنَ الْمِحْنَةِ لَمْ يَرِ سَعِيدٌ

۶. مَا نَظَّمَ الشَّاعِرُ إِلَّا بَيْتَيْنِ.

ترجمه: شاعر تنها دو بیت سرود.

تقدیم فاعل بر مفعول و جوبی است، زیرا مفعول، محصور واقع شده است.

۷. ذَهَبَ سَعِيدٌ بِزَيْدٍ وَمَرَّتْ بِهِنْدٍ.

ترجمه: سعید زید را برد و از کنار هند گذشتم.

ذَهَبَ بِزَيْدٍ سَعِيدٌ وَمَرَّتْ بِهِنْدٍ / بِزَيْدٍ ذَهَبَ سَعِيدٌ وَمَرَّتْ بِهِنْدٍ

تمرین ۳. اذکر مفعولاً به یلیق بالأفعال الآتية و ادخل علیه لام التقوية.

ترجمه: برای افعال زیر، مفعول به مناسب بیاب و لام تقویت بر آن وارد کن.

۱. كَسَرَ أُخِي: برادرم شکست. كَسَرَ أُخِي الزُّجَاجُ / لِلزُّجَاجِ كَسَرَ أُخِي.

۲. أَكَلَّ أَبُوكَ: پدرت خورد. أَكَلَّ أَبُوكَ الطَّعَامَ / لِلطَّعَامِ أَكَلَّ أَبُوكَ.
۳. غَرَسَ البُسْتَانِي: باغبان کاشت. غَرَسَ البُسْتَانِي الشَّجَرَةَ / لِشَّجَرَةِ غَرَسَ البُسْتَانِي.
۴. أَذَارَ السَّاقِي: ساقی چرخاند. أَذَارَ السَّاقِي الكَأْسَ / لِلكَأْسِ أَذَارَ السَّاقِي.
۵. عَالَجَ الطَّيِّبُ: پزشک معالجه کرد. عَالَجَ الطَّيِّبُ المَرِيضَ / لِلْمَرِيضِ عَالَجَ الطَّيِّبُ.
۶. أَنشَأَ المُوَلَّفُ: مؤلف، تألیف کرد. أَنشَأَ المُوَلَّفُ الكِتَابَ / لِلکِتَابِ أَنشَأَ المُوَلَّفُ.
۷. شَرِبَ الظَّمَانُ: تشنه، نوشید. شَرِبَ الظَّمَانُ المَاءَ / لِلْمَاءِ شَرِبَ الظَّمَانُ.
۸. أَعَلَّ الصَّرْفِيُّ: عالم صرف، اعلال کرد. أَعَلَّ الصَّرْفِيُّ الكَلِمَةَ / لِلکَلِمَةِ أَعَلَّ الصَّرْفِيُّ.
۹. أَعْرَبَ التَّحْوِيُّ: عالم نحو، ترکیب کرد. أَعْرَبَ التَّحْوِيُّ الجُمْلَةَ / لِلجُمْلَةِ أَعْرَبَ التَّحْوِيُّ.
۱۰. شَفَى الدَّوَاءُ: دارو، شفا داد. شَفَى الدَّوَاءُ المَرِيضَ / لِلْمَرِيضِ شَفَى الدَّوَاءُ.
۱۱. سَجَنَ الحَاكِمُ: حاکم، زندانی کرد. سَجَنَ الحَاكِمُ المُجْرِمَ / لِلْمُجْرِمِ سَجَنَ الحَاكِمُ.

متعدی شدن فعل به بیش از یک مفعول

افعالی که دو مفعول آن‌ها در اصل مبتدا و خبر بوده

تمرین ۱. عین أفعال القلوب و مفاعيلها في الجمل التالية.

ترجمه: در جمله‌های زیر افعال قلوب و مفعول‌های آن را مشخص کن.

۱. القرآن الكريم: فَلَا تَحْسَبَنَّ اللَّهَ مُخْلِفاً وَعَدِيهِ رُسُلُهُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ ذُو انتِقَامٍ

(ابراهيم، ۴۷).

ترجمه: پس گمان مبر که خدا وعده‌ای را که به پیامبرانش داده، تخلف کند! چرا که خداوند

قادر و انتقام گیرنده است.

تَحْسَبَنَّ: فعل و فاعل آن ضمیر مستتر «أنت» و محلاً مرفوع/ اللّٰه: مفعول به اول/ مُخْلِفاً:

مفعول به دوم برای تَحْسَبَنَّ و منصوب.

۲. القرآن الكريم: ... فَلَمَّا جَاوَزَهُ هُوَ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ قَالُوا لَا طَاقَةَ لَنَا الْيَوْمَ بِجَالُوتَ

وَجُنُودِهِ قَالَ الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلَاقُوا اللَّهِ كَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللَّهِ وَاللَّهُ

مَعَ الصَّابِرِينَ (بقره، ۲۴۹).

ترجمه: سپس هنگامی که او و افرادی که با او ایمان آورده بودند، (و از بوته آزمايش، سالم

به‌در آمدند) از آن نهر گذشتند، (از کمی نفرات خود، ناراحت شدند و وعده‌ای) گفتند: «امروز،

ما توانایی مقابله با (جالوت) و سپاهیان او را نداریم.» اما آن‌ها که می‌دانستند خدا را ملاقات

خواهند کرد (و به روز رستاخیز، ایمان داشتند) گفتند: «چه بسیار گروه‌های کوچکی که به

فرمان خدا، بر گروه‌های عظیمی پیروز شدند!» و خداوند، با صابران و استقامت‌کنندگان

است.

يَظُنُّونَ: فعل و فاعل آن ضمیر متصل «او» و محلاً مرفوع/ جمله أَنَّهُمْ مُلَاقُوا اللَّهِ: سدّ

مسدّد و مفعول برای «ظنّ» و محلاً منصوب.

۳. القرآن الكريم: وَتَرَى الْمُجْرِمِينَ يَوْمَئِذٍ مُّقْرَنِينَ فِي الْأَصْفَادِ (ابراهيم، ۴۹).

ترجمه: و در آن روز، مجرمان را با هم در غل و زنجیر می‌بینی! (که دست‌ها و گردن‌هایشان را

به هم بسته است!)

تَرَى: فعل و فاعل آن ضمیر مستتر «أنت»/ المُجْرِمِينَ: مفعول به و منصوب.

(«تَرَى» در اینجا فعل قلبی نیست و یک مفعول بیشتر نمی‌گیرد)

۴. القرآن‌الکریم: ... لِتَعْلَمَ أَيُّ الْحَزْبَيْنِ أَحْصَى (کهف، ۱۲).

ترجمه: تا بدانیم که کدام یک از آن دو گروه، مدّت خواب خود را بهتر ثبت کرده‌اند.

(«عَلِمَ» لفظاً ملغی از عمل است، به دلیل وجود مانع (أی استفهام)، بنابراین أی: مبتدا

و مرفوع/ أَحْصَى: خبر و تقدیراً مرفوع است)، جمله‌ی أیُّ الْحَزْبَيْنِ أَحْصَى: سدّ مسدّ دو مفعول برای «عَلِمَ» و محلاً منصوب).

۵. الرسول‌الأعظم (صلی الله علیه و آله و سلّم): إِنْ تَسْتَخْلِفُوا عَلَيَّ وَمَا أَرَأَكُم

فَاعِلِينَ تَحْدُوهُ هَادِيًا مَهْدِيًّا (متقی هندی، پیشین: ۳۲۸/۱۱).

ترجمه: اگر از علی (ع) دنباله‌روی کنید در حالی که شما را انجام‌دهنده‌ی این کار ندیدم

او را هدایت کننده و هدایت شده می‌یابید.

أَرَأَا: فعل و فاعل آن ضمیر مستتر «أنا» و محلاً مرفوع/ كُمْ: مفعول به اول و محلاً منصوب/

فَاعِلِينَ: مفعول به دوم برای «أَرَأَا» و منصوب.

۶. الإمام‌الصادق (علیه‌السلام): إِنْ سَمِعَ الرَّجُلُ الشَّهَادَةَ وَلَمْ يَشْهَدْ عَلَيْهَا، فَهُوَ

بِالْخِيَارِ، إِنْ شَاءَ شَهِدَ، وَإِنْ شَاءَ سَكَتَ، إِلَّا إِذَا عَلِمَ مِنَ الظَّالِمِ فَيَشْهَدُ، وَلَا يَحِلُّ لَهُ أَنْ لَا

يَشْهَدَ (حرّ عاملی، ۱۴۰۹: ۲۳۳).

ترجمه: هرگاه یک شخص شهادتی را شنید و شاهد آن نبود پس او مخیر است اگر بخواهد

می‌تواند شهادت دهد و اگر نخواهد می‌تواند ساکت باشد. مگر هنگامی که از ظالم یقین

حاصل کند پس باید شهادت دهد و بر او حلال نیست که شهادت ندهد.

عَلِمَ: فعل و فاعل آن ضمیر مستتر «هُوَ» و محلاً مرفوع/ «عَلِمَ» لفظاً ملغی از عمل است، به دلیل

وجود مانع (مَنْ استفهام)، بنابراین مَنْ: مبتدا و مرفوع/ الظَّالِمِ: خبر و مرفوع است.

جمله‌ی مِنَ الظَّالِمِ فَيَشْهَدُ: سدّ مسدّ دو مفعول برای عَلِمَ و محلاً منصوب.

تمرین ۲. اذکر الفاعل و المفعول ضمیرین لواحد فی المحل المفرغ لهما حیث

صحّ ذلك.

ترجمه: در صورت امکان در جای خالی، فاعل و مفعول ضمیر، با مرجع واحد قرار بده.

۱. أعلم حکیماً.
أعلمنی حکیماً: خود را فرزانه و خردمند، می‌دانم.
۲. ألفی یقظان.
ألفیئتی یقظان: خود را هوشیار و بیدار یافتم.
۳. إخال متمولاً و أنا فقیر.
إخالنی مُتمولاً و أنا فقیر: خود را توانگر می‌پندارم در حالی که من فقیر هستم.
۴. حسب مصیباً مع أنى أخطأت.
حسبئنی مُصیباً مع أنى أخطأت: با این که اشتباه کردم خود را موفق پنداشتم.
۵. أخال حاذقاً برکوب الخیل.
أخالنی حاذقاً برکوب الخیل: خود را سوارکار ماهری می‌پندارم.
۶. أرى كاتباً مقالاً.
أرىئتی کاتباً مقالاً: خود را نویسنده‌ی مقاله می‌بینم.
۷. زعم شیخاً ولست بشیخ.
زعمئتی شیخاً ولست بشیخ: خود را پیر انگاشتم در حالی که پیر نیستم.
۸. أجد حزیناً فى أوقات الفرح.
أجدنی حزیناً فى أوقات الفرح: خود را در هنگام شادی، اندوهگین می‌یابم.
۹. جعل مجنوناً بهذه الفعلة.
جعلئتی مجنوناً بهذه الفعلة: با این کار خود را دیوانه ساختم.
۱۰. أحول إنساناً أدیباً.
أحول نفسی إنساناً أدیباً: خود را شخصی ادیب می‌گردانم.
۱۱. ما أحسب إلا عاتباً متکبراً.
ما أحسبنی إلا عاتباً متکبراً: خود را جز گستاخ و متکبر، نمی‌پندارم.

تمرین ۳. أصلح مواضع الخطأ في هذه الأمثلة.

ترجمه: در مثال‌های عنوان شده، موارد اشتباه را اصلاح کن.

۱. ظَنَنْتُ إِنْ أَبَاكَ كَرِيماً.

ترجمه: گمان کردم پدرت بخشنده نیست.

ظَنَنْتُ إِنْ أَبوكَ كَرِيماً: «ظَنَّ» لفظاً ملغی از عمل است، به دلیل وجود مانع (إِنْ نافية)،

بنابراین أبوكَ: مبتدا و مرفوع است و علامت رفع آن «واو» می‌باشد / كَرِيماً: خبر و مرفوع است.

جمله‌ی إِنْ أَبوكَ كَرِيماً: سدّ مسدّد دو مفعول برای «ظَنَّ» و محلاً منصوب.

۲. عَلِمْتُ لَا رَجُلًا حَاضِرًا.

ترجمه: دانستم مردی حاضر نیست.

عَلِمْتُ لَا رَجُلًا حَاضِرًا: «عَلِمَ» لفظاً ملغی از عمل است، به دلیل وجود مانع «لای نافية»،

بنابراین رَجُلًا: مبتدا و مرفوع / حَاضِرًا: خبر و مرفوع.

جمله‌ی لَا رَجُلًا حَاضِرًا: سدّ مسدّد دو مفعول برای «عَلِمَ» و محلاً منصوب.

۳. وَجَدْتُ لَا زَيْدًا فِي الدَّارِ وَلَا عَمْرًا.

ترجمه: یقین کردم که نه زید در خانه است و نه عمر.

وَجَدْتُ لَا زَيْدًا فِي الدَّارِ وَلَا عَمْرًا: «وَجَدَ» لفظاً ملغی از عمل است، به دلیل وجود مانع

«لای نافية»، بنابراین زَيْدًا: مبتدا و مرفوع / فِي الدَّارِ: خبر و محلاً مرفوع.

جمله‌ی لَا زَيْدًا فِي الدَّارِ: سدّ مسدّد دو مفعول برای «عَلِمَ» و محلاً منصوب.

۴. رَأَيْتُ لَا أَبَاكَ فَاضِلاً وَلَا أَخَاكَ.

ترجمه: دیدم نه پدرت عالم و فرهیخته است و نه برادرت.

رَأَيْتُ لَا أَبوكَ فَاضِلاً وَلَا أَخوكَ: «رَأَى» لفظاً ملغی از عمل است، به دلیل وجود مانع «لای

نافية»، بنابراین أَبوكَ: مبتدا و مرفوع / فَاضِلاً: خبر و مرفوع.

جمله‌ی لَا أَبوكَ فَاضِلاً: سدّ مسدّد دو مفعول برای «رَأَى» و محلاً منصوب.

۵. عَلِمْتُ مَا حَدِيثُكَ بَلِيغًا.

ترجمه: دانستم که سخن تو فصیح، نیست.

عَلِمْتُ مَا حَدِيثُكَ بَلِيغٌ: خبر و مرفوع؛ چون فعل «علم» لفظاً ملغی از عمل است، به دلیل وجود مانع لای نافیہ.

۶. أَتَقُولُ هِنْدُ أَبَاهَا قَادِمًا.

ترجمه: آیا گمان می‌کنی پدر هند، می‌آید.

أَتَقُولُ أَبَا هِنْدٍ قَادِمًا: «تقول» در اینجا به معنای «تظنُّ» می‌باشد، بنابراین «تقول» مانند افعال قلوب عمل می‌کند و نیازمند دو مفعول است.

۷. هَلْ يَقُولُ الْعَاقِلُ الْمَكْرُ مِفْتَاحَ الرَّزْقِ.

ترجمه: آیا عاقل می‌گوید حیلہ، کلید روزی است.

هَلْ يَقُولُ الْعَاقِلُ الْمَكْرُ مِفْتَاحَ الرَّزْقِ: «يقول» در اینجا به معنای «يظنُّ» نیست؛ بنابراین ترکیب جمله بدین صورت است: يَقُولُ: فعل / الْعَاقِلُ: فاعل / الْمَكْرُ: مبتدا / مِفْتَاحُ: خبر / الرَّزْقِ: مضاف‌إلیه

جمله‌ی اسمیه‌ی الْمَكْرُ مِفْتَاحُ الرَّزْقِ: مفعول برای يَقُولُ و محلاً منصوب.

۸. أَرَأَيْتُمْ كَيْفَ حَالِ الدُّنْيَا.

ترجمه: آیا دانستید حال دنیا چگونه است.

أَرَأَيْتُمْ كَيْفَ حَالِ الدُّنْيَا: «رأى» لفظاً ملغی از عمل است، به دلیل وجود مانع «استفهام»، بنابراین کَیْفَ: خبر مقدم / حَالُ الدُّنْيَا: مبتدای مؤخر.

جمله‌ی کَیْفَ حَالِ الدُّنْيَا: سدّ مسدّ دو مفعول برای «رأى» و محلاً منصوب.

۹. هَلْ سَعِيدٌ يَقُولُ الْحَقْدَ بَابِ الشَّرِّ.

ترجمه: آیا سعید می‌گوید: کینه، در شرّ است.

هَلْ سَعِيدٌ يَقُولُ الْحَقْدَ بَابِ الشَّرِّ: «يقول» در اینجا به معنای «يظنُّ» نیست؛ بنابراین ترکیب جمله بدین صورت است: سَعِيدٌ: مبتدا / يَقُولُ: فعل و فاعل؛ جمله‌ی فعلیه، خبر و محلاً مرفوع / الْحَقْدُ: مبتدا / بَابُ: خبر / الشَّرِّ: مضاف‌إلیه / جمله‌ی اسمیه‌ی «الْحَقْدُ بَابُ الشَّرِّ»: مفعول به برای يَقُولُ و محلاً منصوب.

۱۰. زَعَمُوا لَكَلَامُكَ كِذْبًا

ترجمه: سخن تو را دروغ پنداشتند.

زَعَمُوا لَكَلَامُكَ كِذْبًا: «زعم» لفظاً ملغی از عمل است، به دلیل وجود مانع «لام ابتدا»، بنابراین لکلامک: مبتدا / کذب: خبر.

جمله‌ی اسمیه‌ی «لکلامک کذب»: سدّ مسدّد دو مفعول برای «زعم» و محلاً منصوب.

۱۱. مَا أَدْرِي أَقْرَبًا أَمْ بَعِيدًا مَا تَوَعَّدُونَ.

ترجمه: نمی‌دانم آنچه وعده داده می‌شوید نزدیک است یا دور؟

مَا أَدْرِي أَقْرَبًا أَمْ بَعِيدًا مَا تَوَعَّدُونَ: «أدری» لفظاً ملغی از عمل است، به دلیل وجود مانع (استفهام) بنابراین قریب: خبر مقدم / أم: حرف عطف / بعید: معطوف به خبر مقدم / ما: مبتدای مؤخر محلاً مرفوع / توعّدون: فعل و فاعل.

جمله‌ی «أقرب أم بعید ما توعّدون»: سدّ مسدّد دو مفعول برای ادری و محلاً منصوب.

۱۲. أَخُوكَ هَبْ أَمِينٌ.

ترجمه: برادرت را امین فرض کن.

جمله‌ی فوق صحیح است (أخوک: مبتدا / هب: فعل و فاعل) (از افعال قلوب، لفظاً و محلاً ملغی از عمل، امین: خبر).

افعال سه مفعولی

تمرین ۱. عین الأفعال التي تتعدى إلى مفعولين أو ثلاثة مفاعيل و اذكر نوعها.

ترجمه: افعال دو مفعولی و سه مفعولی را مشخص کن و نوع آن‌ها را ذکر کن.

۱. القرآن الكريم: وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ آيَاتٍ فَمَحَوْنَا آيَةَ اللَّيْلِ وَجَعَلْنَا آيَةَ النَّهَارِ مُبْصِرَةً لِّتَبْتَغُوا فَضْلًا مِّن رَّبِّكُمْ وَلِتَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنِينَ وَالْحِسَابَ (اسراء، ۱۲).

ترجمه: ما شب و روز را دو نشانه‌ی توحید و عظمت خود قرار دادیم سپس نشانه‌ی شب را محو کرده و نشانه‌ی روز را روشنی‌بخش ساختیم تا (در پرتو آن) فضل پروردگارتان را بطلید (و به تلاش زندگی برخیزید) و عدد سال‌ها و حساب را بدانید.

جَعَلْنَا: فعل و فاعل آن ضمیر متصل «نا» و محلاً مرفوع/ اللیل: مفعول به اول و منصوب/ آیتین: مفعول به دوم برای «جَعَلَّ» و منصوب.

جَعَلْنَا: فعل و فاعل آن ضمیر متصل «نا» و محلاً مرفوع/ آیه: مفعول به اول و منصوب/ مُبْصِرَةً: مفعول به دوم برای «جَعَلَّ» و منصوب. (جَعَلَّ از افعال تحویل و دو مفعولی می‌باشد).

۲. القرآن الكريم: وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ (انعام، ۷۵).

ترجمه: و این چنین، ملکوت آسمان‌ها و زمین (و حکومت مطلقه خداوند بر آن‌ها) را به ابراهیم نشان دادیم (تا به آن استدلال کند) و اهل یقین گردد.

نُرِي: فعل و فاعل آن ضمیر مستتر «نَحْنُ» و محلاً مرفوع/ إِبْرَاهِيمَ: مفعول به اول و منصوب/ مَلَكُوتَ: مفعول به دوم برای «نُرِي» و منصوب.

۳. القرآن الكريم: إِذْ يَرِيكَهُمُ اللَّهُ فِي مَنَامِكَ قَلِيلًا وَلَوْ أَرَاكَهُمْ كَثِيرًا لَّفَشَلْتُمْ وَلَتَنَازَعْتُمْ فِي الْأَمْرِ (انفال، ۴۳).

ترجمه: در آن هنگام که خداوند تعداد آن‌ها را در خواب به تو کم نشان داد و اگر فراوان نشان می‌داد، مسلماً سست می‌شدید و (درباره‌ی شروع جنگ با آن‌ها) کارتان به اختلاف می‌کشید.

يُرِي: فعل / اللّهُ: فاعل و مرفوع / ضمير متصل «ك»: مفعول به اول و منصوب/ ضمير

متصل «هُم»): مفعول‌به دوم و منصوب/ قلیلاً: مفعول‌به سوم برای «یُری» و منصوب. (یُری از افعال سه مفعولی است).

أراً: فعل و فاعل آن ضمیر مستتر «هُوَ» و محلاً مرفوع/ ضمیر متصل «ک»: مفعول‌به اول و منصوب/ ضمیر متصل «هُم»): مفعول‌به دوم و منصوب/ کثیراً: مفعول‌به سوم برای «أری» و منصوب. (أری از افعال سه مفعولی است).

۴. القرآن‌الکریم: نَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُمْ مَعِيشَتَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَرَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِيَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا سُخْرِيًّا وَرَحِمْتَ رَبِّكَ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ (زخرف، ۳۲).

ترجمه: ما معیشت آن‌ها را در حیات دنیا در میانشان تقسیم کردیم و بعضی را بر بعضی برتری دادیم تا یکدیگر را مسخر کرده (و با هم تعاون نمایند) و رحمت پروردگارت از تمام آنچه جمع‌آوری می‌کنند بهتر است!

يَتَّخِذُ: فعل / بَعْضٌ: فاعل و مرفوع / بَعْضًا: مفعول‌به اول و منصوب/ سُخْرِيًّا: مفعول‌به دوم برای (يَتَّخِذُ) و منصوب. (يَتَّخِذُ از افعال تحویل و دو مفعولی است).

۵. القرآن‌الکریم: وَ إِذْ يُرِيكُمُوهُمْ إِذِ التَّقِيْمِ فِيْ اَعْيُنِكُمْ قَلِيْلًا وَيُقَلِّلُكُمْ فِيْ اَعْيُنِهِمْ لِيَقْضِيَ اللّٰهُ اَمْرًا كَانَ مَفْعُوْلًا وَّ اِلَى اللّٰهِ تُرْجَعُ الْاُمُوْرُ (انفال، ۴۴).

ترجمه: و در آن هنگام (که در میدان نبرد) با هم رو به رو شدید، آن‌ها را به چشم شما کم نشان می‌داد و شما را (نیز) به چشم آن‌ها کم می‌نمود تا خداوند، کاری را که می‌بایست انجام گیرد، صورت بخشد (شما نترسید و اقدام به جنگ کنید، آن‌ها هم وحشت نکنند و حاضر به جنگ شوند و سرانجام شکست بخورند! و همه‌ی کارها به خداوند باز می‌گردد).

یُری: فعل و فاعل آن ضمیر مستتر «هُوَ» و محلاً مرفوع/ ضمیر متصل «کُم»): مفعول‌به اول و منصوب/ ضمیر متصل «هُم»): مفعول‌به دوم برای (یُری) و منصوب/ کثیراً: مفعول‌به سوم برای (یُری) و منصوب. (یُری از افعال سه مفعولی است).

۶. الرسول‌الأعظم (صلی الله علیه و آله و سلم): اَعْطُوا الْاَجِيْرَ اَجْرَهٗ قَبْلَ اَنْ يَّجِفَّ عَرْقُهٗ، وَاَعْلِمِهٖ اَجْرَهٗ وَهُوَ فِيْ عَمَلِهٖ (متقی هندی، پیشین: ۴۱۳/۵).

ترجمه: مزد کارگر را قبل از این که عرقش خشک شود بدهید و مزدش را به او اعلام کن در حالی که مشغول به کارش است.

حلّ تمرین‌های مبادی‌العربیة جلد ۴ (ویرایش حمید محمدی، بخش نحو) / ۱۰۷

أعطوا: فعل و فاعل آن ضمیر متصل «واو» و محلاً مرفوع/الأجیر: مفعول به اول و منصوب/أجر: مفعول به دوم برای أعطوا و منصوب. (أعطوا از افعال دو مفعولی است).
أعلم: فعل و فاعل آن ضمیر مستتر «أنت» و محلاً مرفوع/ ضمیر متصل «هـ»: مفعول به اول و منصوب/ أجر: مفعول به دوم برای (أعلم) و منصوب.

۷. الإمام الرضا (عليه السلام): إعلم أنه ما من أحدٍ يعملُ لك شيئاً بغيرِ مُطاطعةٍ ثمَّ زدتهُ لِذلك الشيءِ ثلاثةَ أضعافٍ على أجرتهِ إلا ظنَّ أنك قد نقصتهُ أجرتهُ، وإذا قاطعتهُ ثمَّ أعطيتهُ أجرتهُ حمدك على الوفاء، فإنَّ زدته حبةً عرفتَ ذلك لك، ورأى أنك قد زدتهُ (حر عاملی، پیشین: ۲۵۴).

ترجمه: بدان موضوع این است که احدی بدون مشخص کردن دستمزد کاری را برای تو انجام نمی‌دهد. جز این که اگر پس از آن سه برابر مزدش را به او بدهی گمان می‌کند که تو از مزدش کاسته‌ای و اگر مزدش را مشخص کنی سپس به او بدهی تو را به خاطر وفای به عهد می‌ستاید و اگر ذره‌ای به آن بیفزایی آن را به حساب می‌آورد و می‌فهمد که تو مزدش را افزوده‌ای.

إعلم: فعل و فاعل آن ضمیر مستتر «أنت» و محلاً مرفوع/ جمله‌ی «أنه ما من أحدٍ يعملُ لك شيئاً...»: سدّ مسدّ دو مفعول برای إعلم و محلاً منصوب. (إعلم از افعال قلوب و دو مفعولی است).

ظنَّ: فعل و فاعل آن ضمیر مستتر «هو» و محلاً مرفوع/ جمله‌ی «أنک قد نقصته أجرته»: سدّ مسدّ دو مفعول برای ظنَّ و محلاً منصوب. (ظنَّ از افعال قلوب و دو مفعولی است).

أعطیت: فعل و فاعل آن ضمیر «ت» و محلاً مرفوع/ ضمیر متصل «هـ»: مفعول به اول و منصوب/ أجر: مفعول به دوم برای أعطی و منصوب. (أعطی از افعال دو مفعولی است).

رأى: فعل و فاعل آن ضمیر مستتر «هو» و محلاً مرفوع/ جمله‌ی «أنک قد زدته»: سدّ مسدّ دو مفعول برای رأی و محلاً منصوب. (رأى از افعال قلوب و دو مفعولی است).

تمرین ۲. اذکر لكلّ فعل مفعولين یلقیان به.

ترجمه: برای هر فعل، دو مفعول مناسب، قرار بده.

۱. سَقَى أَخِي. سَقَى أَخِي الْعَطْشَانَ مَاءً: برادرم تشنه را آب نوشاند.
۲. زَوَّدَ صَاحِبَ الْبَيْتِ. زَوَّدَ صَاحِبُ الْبَيْتِ الضَّيْفَ زَادًا: صاحب‌خانه، برای مهمان تدارک توشه دید.
۳. كَسَوْنَا. كَسَوْنَا الْفَقِيرَ جُبَّةً: به فقیر، جامه‌ای پوشانیدیم.
۴. أَطْعَمَ الْكَرِيمُ. أَطْعَمَ الْكَرِيمُ الْفَقِيرَ طَعَامًا: فرد سخاوتمند، به فقیر طعام داد.
۵. لَا تَبْخَسُوا. لَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ: کم ندهید و کم نکنید چیزها و اموال مردم را (از اموال مردم چیزی نکاهید).
۶. سَلَبَ السَّارِقُ. سَلَبَ السَّارِقُ الْمَارِّينَ أَشْيَاءَهُمْ: دزد، اشیاء و اموال عابران را ربود.
۷. اسْتَوْصَفُوا. اسْتَوْصَفُونَا وَصَفَ الطَّبِيعَةَ: از ما خواستند که طبیعت را توصیف کنیم.
۸. أَعْطَى السَّيِّدُ. أَعْطَى السَّيِّدُ عَبْدَهُ دِرْهَمًا: ارباب به بنده‌اش درهمی بخشید.
۹. اسْتَكْتَمَ الرَّجُلُ. اسْتَكْتَمَ الرَّجُلُ السَّرَّ زَيْدًا: مرد از زید خواست که آن راز را پنهان کند.
۱۰. عَزَمَ الْحَاكِمُ. عَزَمَ الْحَاكِمُ الْمُجْرِمَ دِيَةً: حاکم مجرم را مجبور به پرداخت دیه کرد.
۱۱. أَسْكَنْتُ. أَسْكَنْتُ الْمَسْكِينَ بَيْتًا: فقیر را در خانه‌ای اسکان دادم.
۱۲. هَلْ اسْتَصْنَعْتُمْ. هَلْ اسْتَصْنَعْتُمُ التَّجَارَ بَابًا لِلْبَيْتِ: آیا از نجار درخواست کردید، دری برای خانه بسازد.

۱۳. أَقْطَعَ الْمَلِكُ. أَقْطَعَ الْمَلِكُ الْوَلَاةَ أَرْضًا: پادشاه به والیان، قطعه زمینی واگذار کرد.

۱۴. فَهَمَّ زَيْدٌ. فَهَمَّ زَيْدٌ سَعِيدًا مَسْأَلَةً: زید، مسأله‌ای را به سعید فهماند.

تمرین ۳. احذف الفاعل وابن الفعل للمجهول.

ترجمه: فاعل را حذف کن و فعل مجهول بساز.

۱. أَرَيْتِنِي النُّجُومَ سَاطِعَةً فِي كَيْدِ السَّمَاءِ.

ترجمه: به من نشان دادی که ستارگان، در قلب آسمان فروزنده و تابان است.

۲. لِمَاذَا تُبَيِّنُهُمُ الْهَوَاءَ الْأَصْفَرَ مُنْتَشِرًا.

ترجمه: برای چه آن زن به ایشان خبر داد که وبا منتشر شده است.

لِمَاذَا يُبَيِّنُونَ الْهَوَاءَ الْأَصْفَرَ مُنْتَشِرًا.

۳. أَعْلَمَ الْمَأْرُونَ جَدَّتَكَ خَالِكَ رَاجِعاً.

ترجمه: عابران، مادر بزرگت را از بازگشت دایی‌ات، مطلع ساختند.

أُعْلِمُ جَدَّتَكَ خَالِكَ رَاجِعاً.

۴. أَعْلَمَنِي أَخُوكَ زَيْدًا قَائِماً.

ترجمه: برادرت به اطلاع من رساند که زید ایستاده است.

أَعْلَمْتُ زَيْدًا قَائِماً.

۵. أَخْبَرَهُمُ الْبَائِعُ الْأَسْعَارَ مُنْحَطَّةً.

ترجمه: فروشنده، به ایشان خبر داد که قیمت‌ها پایین آمده است.

أَخْبِرُوا الْأَسْعَارَ مُنْحَطَّةً.

۶. حَدَّثَ سَعِيدٌ أَبَاهُ أَخَاهُ مَرِيضاً.

ترجمه: سعید به پدرش گفت که برادرش مریض است.

حَدَّثَ أَبُوهُ أَخَاهُ مَرِيضاً.

اسم فعل

تمرین ۱. عین المفعول به و عامله فی الجمل التابعة.

ترجمه: مفعول به و عامل آن را در جمله‌های زیر معین کن.

۱. القرآن الکریم: وَوَضِعَ الْكِتَابُ فَتَرَى الْمُجْرِمِينَ مُشْفِقِينَ مِمَّا فِيهِ وَيَقُولُونَ يَا وَيْلَتَنَا مَا لِهَذَا الْكِتَابِ لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا وَوَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا وَلَا يَظْلِمُ رَبُّكَ أَحَدًا (کهف، ۴۹).

ترجمه: و کتاب [کتابی که نامه اعمال همه انسان‌هاست] در آن جا گذارده می‌شود، پس گنهکاران را می‌بینی که از آنچه در آن است، ترسان و هراسانند و می‌گویند: ای وای بر ما! این چه کتابی است که هیچ عمل کوچک و بزرگی را فرونگذاشته مگر اینکه آن را به شمار آورده است؟! و (این در حالی است که) همه‌ی اعمال خود را حاضر می‌بینند و پروردگارت به هیچ کس ستم نمی‌کند.

تَرَى: فعل و فاعل آن ضمیر مستتر «أنت» و محلاً مرفوع/المُجْرِمِينَ: مفعول به و منصوب.
يُغَادِرُ: فعل و فاعل آن ضمیر مستتر «هُوَ» و محلاً مرفوع/صَغِيرَةً: مفعول به و منصوب.
أَحْصَا: فعل و فاعل آن ضمیر مستتر «هُوَ» و محلاً مرفوع/ها: مفعول به و منصوب.
وَجَدُوا: فعل و فاعل آن ضمیر متصل «واو» و محلاً مرفوع/مَا: مفعول اول و منصوب / حَاضِرًا: مفعول به دوم برای (وَجَدُوا) و منصوب.
يَظْلِمُ: فعل/رَبُّ: فاعل و مرفوع/أَحَدًا: مفعول به و منصوب.
۲. القرآن الکریم: وَرَأَوْدَتُهُ الَّتِي هُوَ فِي بَيْتِهَا عَن نَّفْسِهِ وَغَلَّقَتِ الْأَبْوَابَ وَقَالَتْ هَيْتَ لَكَ (یوسف، ۲۳).

ترجمه: آن زن که یوسف در خانه‌ی او بود، از او تمنای کامجویی کرد درها را بست و گفت: بیا (بسوی آنچه برای تو مهیاست!).

رَأَوْدَتُهُ: فعل/الَّتِي: فاعل و مرفوع/ضمیر متصل «الهاء»: مفعول به مقدم و منصوب.
غَلَّقَتِ: فعل و فاعل آن ضمیر مستتر «هِيَ» و محلاً مرفوع/الأبواب: مفعول به و منصوب.
۳. الرسول الأعظم (صلی الله علیه وآله وسلم): إِنْ تَوَلَّوْا عَلَيَّا تَجِدُوهُ هَادِيًا مَّهْدِيًّا يَسْلُكُ بِكُمْ الطَّرِيقَ الْمُسْتَقِيمَ (متقی هندی، پیشین: ۱۱/۳۱۸).

ترجمه: اگر علی (ع) را ولی خود قرار دهید او را هدایتگر و هدایت یافته می‌یابید که شما را به راه راست می‌برد.

تَوَلَّوْا: فعل و فاعل آن ضمیر متصل «واو» و محلاً مرفوع/علیّاً: مفعول به و منصوب.
تَجِدُوهُ: فعل و فاعل آن ضمیر متصل «واو» و محلاً مرفوع/ضمیر متصل «الهاء»: مفعول به اول و منصوب، هادياً: مفعول به دوم و منصوب

۴. الإمام علی (علیه‌السلام): إِذَا أَرَادَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ صَلَاحَ عَبْدِهِ أَلْهَمَهُ قِلَّةَ الْكَلَامِ وَقِلَّةَ الطَّعَامِ وَقِلَّةَ الْمَنَامِ (نوری، پیشین: ۶۱/۳).

ترجمه: اگر خداوند سبحان صلاح بنده‌اش را بخواهد، کمی سخن و غذا و خواب را به او الهام می‌کند.

أَرَادَ: فعل/اللَّهُ: فاعل و مرفوع/صلاح: مفعول به و منصوب.
أَلْهَمَ: فعل و فاعل آن ضمیر مستتر «هُوَ» و محلاً مرفوع، ضمیر متصل «الهاء» مفعول به اول/قِلَّةٌ: مفعول به دوم برای أَلْهَمَ و منصوب.

۵. الإمام علی (علیه‌السلام): إِيَّاكَ أَنْ تُحِبَّ أَعْدَاءَ اللَّهِ أَوْ تُصْفِيَ وُدَّكَ لِغَيْرِ أَوْلِيَاءِ اللَّهِ فَإِنَّ مَنْ أَحَبَّ قَوْمًا حَشِرَ مَعَهُمْ (تمیمی آمدی، پیشین: ۱۵۳).

ترجمه: از این که با دشمنان خدا دوستی کنی و یا دوستی‌ات را برای غیر اولیای خدا خالص کنی بر حذر باش زیرا هر کسی که قومی را دوست بدارد با آنان محشور می‌شود.
إِيَّاكَ: مفعول به برای فعل و جوباً محذوف أُحَدِّثُ

تُحِبُّ: فعل و فاعل آن ضمیر مستتر «أَنْتَ» و محلاً مرفوع/أَعْدَاءَ: مفعول به و منصوب.
تُصْفِي: فعل و فاعل آن ضمیر مستتر «أَنْتَ» و محلاً مرفوع/وُدُّ: مفعول به و منصوب.
أَحَبَّ: فعل و فاعل آن ضمیر مستتر «هُوَ» و محلاً مرفوع/قَوْمًا: مفعول به و منصوب.

۶. الإمام الصادق (علیه‌السلام): عَلَيْكُمْ بِحُسْنِ الْجَوَارِ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَمَرَ بِذَلِكَ (مجلسی، پیشین: ۳۷۰/۶۰).

ترجمه: بر شما باد همسایگی نیکو که خداوند عزّوجلّ بدان امر فرموده است.
عَلَيْكُمْ: اسم فعل/بِحُسْنِ الْجَوَارِ: مفعول به و محلاً منصوب.

۷. المسيح (عليه السلام): يا بني إسرائيل لا تكثروا الأكل فإنه من أكثر الأكل أكثر التّومَ ومن أكثر التّوم أقل الصّلاة ومن أقل الصّلاة كتب من الغافلين (ابن ابی فراس، پیشین: ۳۸).

ترجمه: ای بنی اسرائیل زیاد غذا نخورید، زیرا هر کسی که طعامش زیاد باشد خوابش زیاد می‌شود و هر کسی که خوابش زیاد شود نمازش کم می‌شود و هر کس نمازش کم شود نامش در زمره‌ی غافلان ثبت می‌شود.

تُكثِرُوا: فعل و فاعل آن ضمیر متصل «واو» و محلاً مرفوع، الأكل: مفعولٌ به و منصوب.
أَكْثَرَ: فعل و فاعل آن ضمیر مستتر «هُوَ» و محلاً مرفوع، التّوم: مفعولٌ به و منصوب.
أَكْثَرَ: فعل و فاعل آن ضمیر مستتر «هُوَ» و محلاً مرفوع، الصّلاة: مفعولٌ به و منصوب.
أَقَلَّ: فعل و فاعل آن ضمیر مستتر «هُوَ» و محلاً مرفوع، الأكل: مفعولٌ به و منصوب.

تمرین ۲. أعرب الجمل التابعة:

ترجمه: جملات زیر را ترکیب کن.

۱. القرآن الكريم: قَدْ وَجَدْنَا مَا وَعَدْنَا رَبُّنَا حَقًّا (اعراف، ۴۴).

ترجمه: آنچه را که پروردگارمان به ما وعده داده بود حقیقت یافتیم.

قَدْ: حرف تحقیق و مبنی بر سکون.

وَجَدْنَا: فعل ماضی و فاعل آن ضمیر بارز «نا» و محلاً مرفوع.

مَا: مفعولٌ به اول و محلاً منصوب برای وَجَدْنَا.

وَعَدَ: فعل ماضی و مبنی بر فتح.

نَا: مفعولٌ به و محلاً منصوب.

رَبُّ: فاعل وَعَدَ و مرفوع.

نَا: مضافٌ إليه و محلاً مجرور.

حَقًّا: مفعولٌ به دوم وَجَدْنَا و منصوب.

۲. القرآن الكريم: وَإِنْ مِّنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ (حجر، ۲۱).

ترجمه: و خزائن همه چیز، تنها نزد ماست.

إِنْ: حرف نفی و مبنی بر سکون.

مِنْ: حرف جر زائد.

شَيْءٌ: لفظاً مجرور و محلاً مرفوع به عنوان مبتدا.

إِلَّا: ادات حصر.

عِنْدَ: مفعولٌ فیهِ و منصوب و محلاً مرفوع به عنوان خبر مقدم.

نَا: مضافٌ إلیهِ و محلاً مجرور.

خَزَائِنٌ: مبتدای مؤخر برای عِنْدَنَا و مرفوع.

هُ: مضافٌ إلیهِ و محلاً مجرور.

عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ: خبر برای شَيْءٍ و محلاً مرفوع.

۳. الإمام علی (علیه السلام): شَرُّ النَّاسِ مَنْ يَرَى أَنَّهُ خَيْرُهُمْ (محمدی ری شهری،

پیشین: ۵۸).

ترجمه: بدترین مردم کسی است که خود را بهترینشان بداند.

شَرُّ: مبتدا و مرفوع.

النَّاسِ: مضافٌ إلیهِ و مجرور.

مَنْ: خبر و محلاً مرفوع.

يَرَى: فعل و فاعل آن ضمیر مستتر «هُوَ» و محلاً مرفوع.

أَنَّ: حرف مشبهةٌ بالفعل و مبنی بر فتح.

هُ: اسمٌ أَنْ و محلاً منصوب.

خَيْرٌ: خبرٌ أَنْ و مرفوع.

هُمْ: مضافٌ إلیهِ و محلاً مجرور.

أَنَّ خَيْرُهُمْ: مفعولٌ به يَرَى و محلاً منصوب.

اسم فاعل و صیغه مبالغه

تمرین ۱. حول الفعل المكتنف بهلالین إلى اسم فاعل أو إلى أمثلة مبالغة إن كان له المبالغة و أعطه العمل الذي يستحقه.

ترجمه: افعال قرار گرفته بین پرائنتر را به اسم فاعل و یا صیغه مبالغه تبدیل کن و بر اساس حکمی که متناسب با آن است، عمل کن.

۱. كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ.

ترجمه: هر نفسی، طعم مرگ را می‌چشد.

كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ.

۲. النَّاسُ (أَحَبُّ) التَّفَنُّنِ.

ترجمه: مردم دوستدار سرگرمی هستند.

النَّاسُ مُحِبُّونَ التَّفَنُّنِ (مُحِبُّونَ: خبر/ التَّفَنُّنِ: مفعولٌ به برای مُحِبُّونَ و منصوب)

۳. أَنَا (دَعَا) الْمَارِّينَ إِلَى الْهُدَى.

ترجمه: من رهگذران را به راه راست فرا می‌خوانم.

أَنَا دَاعٍ الْمَارِّينَ إِلَى الْهُدَى (دَاعٍ: خبر/ الْمَارِّينَ: مفعولٌ به برای «داعٍ» و منصوب)

۴. أَلَمْ تَرَ (أَنْشَأَ) الْمَقَالَةَ الْمُنْطِقِيَّةَ.

ترجمه: آیا نویسنده‌ی مقاله‌ی منطقی را ندیدی؟

أَلَمْ تَرَ مُنْشِئَ الْمَقَالَةِ الْمُنْطِقِيَّةِ (مُنْشِئَ: مفعولٌ به و منصوب (به معنای ماضی)/ المقالةِ:

مضاف‌إلیه و مجرور).

۵. مَا خَطَرَ لِي أَنْ (لَفِظَ) تِلْكَ الْأَقْوَالَ الْأَدْبِيَّةَ مَكَّارًا.

ترجمه: به ذهنم نرسید که گوینده‌ی آن سخنان ادبی، شخص حيله‌گری باشد.

مَا خَطَرَ لِي أَنْ لَفِظَ تِلْكَ الْأَقْوَالَ الْأَدْبِيَّةَ مَكَّارًا (لَفِظَ: اسم «أَنْ» و منصوب (به معنای

ماضی)) تِلْكَ: مضاف‌إلیه و محلاً مجرور.

۶. السُّلْطَانُ الْعَادِلُ غَيْرُ (ظَلَمَ) عِبِيدِهِ الْأَمِينِينَ وَ جُنُودِهِ

ترجمه: پادشاه عادل، به بندگان مورد اعتماد و سربازانش، ظلم نمی‌کند.

السُّلْطَانُ الْعَادِلُ غَيْرُ ظَالِمٍ عِبِيدِهِ الْأَمِينِينَ وَ جُنُودَهُ (ظَالِمٍ: مضاف‌إلیه/ عِبِيدَ: مفعولٌ به برای

ظالم و منصوب / جُنُودَةٌ: عطف به عیبده و منصوب).

۷. لا تُعَاشِرْ (أَلْفَ) الْكُتُبِ اللَّأْ أَخْلَاقِيَّةِ وَ (خَلَع) الْعِذَارِ.

ترجمه: با نویسندگان کتاب‌های فاسد و منحرف، و درندگان پرده‌ی حیا، معاشرت نکن. لا تُعَاشِرْ مُؤَلِّفِيْنَ الْكُتُبِ اللَّأْ أَخْلَاقِيَّةٍ وَ خَالِعِيْنَ الْعِذَارِ (مؤلفین: مفعول به برای لا تُعَاشِرْ / الكُتُبِ: مفعول برای مؤلفین و منصوب / العذار: مفعول به برای خالعين و منصوب).

۸. دَعَوْنَا الْأَدْبَاءَ إِلَى دَارِنَا فَكَانُوا (أَبْلَغَ) الْجُلَاسِ الْكِرَامِ بِكَلَامِهِمْ وَ (أَخَذَ) الْعُقُولِ الْآيِيَّةَ بِأَدَابِهِمْ.

ترجمه: ادیبان را به خانه‌ی خود فرا خواندیم، ایشان با کلام‌هایشان، شرکت‌کنندگان محترم را به وجد آوردند و خرده‌های مغرور را با رسوم و آدابشان، مفتون خود ساختند. دَعَوْنَا الْأَدْبَاءَ إِلَى دَارِنَا فَكَانُوا مُبْلِغِي الْجُلَاسِ الْكِرَامِ بِكَلَامِهِمْ وَ أَخَذِي الْعُقُولِ الْآيِيَّةَ بِأَدَابِهِمْ (مُبلِغِي، آخذی: خبر برای كان / الجُلاسِ، العقول: مضاف إليه و مجرور).

تمرین ۲. عَيِّنِ الْفَاعِلَ وَأَمْثِلَةَ الْمَبَالِغَةِ مَعَ مَعْمُولَاتِهِمَا.

ترجمه: اسم فاعل و صیغه مبالغه و معمول آن‌ها را مشخص کن.

۱. الْقُرْآنُ الْكَرِيمُ: قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٌ صَفْرَاءٌ فَاقِعٌ لَوْنُهَا تَسُرُّ النَّظِيرِينَ (بقره، ۶۹).

ترجمه: گفت: خداوند می‌گوید: گاوی باشد زرد يك دست، که رنگ آن، بینندگان را شاد و مسرور سازد.

فَاقِعٌ: اسم فاعل / لَوْنٌ: فاعل آن و مرفوع.

النَّظِيرِينَ: اسم فاعل، و ضمیر مستتر «هم» فاعل و محلاً مرفوع.

۲. الْقُرْآنُ الْكَرِيمُ: فَاعْبُدِ اللَّهَ مُخْلِصاً لَهُ الدِّينَ (زمر، ۲).

ترجمه: پس خدا را پرستش کن و دین خود را برای او خالص گردان.

مُخْلِصاً: اسم فاعل و ضمیر مستتر «أنت» فاعل و محلاً مرفوع / الدِّينَ: مفعول به آن و منصوب.

۳. الْقُرْآنُ الْكَرِيمُ: حُشَّعاً أَبْصَارُهُمْ يَخْرُجُونَ مِنَ الْأَجْدَاثِ (قمر، ۷).

ترجمه: آنان در حالی که چشم‌هایشان از شدت وحشت به زیر افتاده از قبرها خارج می‌شوند.

حُشَّعاً: جمع خاشع اسم فاعل / أَبْصَارٌ: فاعل آن و مرفوع.

۴. القرآن‌الکریم: الَّذِينَ يَنْفُقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَالصَّرَّاءِ وَالْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ (آل عمران، ۱۱۵).

ترجمه: همان‌ها که در توانگری و تنگدستی، انفاق می‌کنند و خشم خود را فرو می‌برند و از خطای مردم درمی‌گذرند و خدا نیکوکاران را دوست دارد.
الْكَاطِمِينَ: جمع کاظم اسم فاعل، و ضمیر مستتر «هُم» فاعل و محلاً مرفوع/ الْغَيْظَ: مفعول به آن و منصوب.

الْعَافِينَ: جمع عافی اسم فاعل، و ضمیر مستتر «هُم» فاعل آن و محلاً مرفوع.

الْمُحْسِنِينَ: اسم فاعل، و ضمیر مستتر «هُم» فاعل آن و محلاً مرفوع.

۵. القرآن‌الکریم: وَالذَّاكِرِينَ اللَّهَ كَثِيرًا وَالذَّاكِرَاتِ أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا (احزاب، ۳۵).

ترجمه: و مردانی که بسیار به یاد خدا هستند و زنانی که بسیار یاد خدا می‌کنند، خداوند برای همه‌ی آنان مغفرت و پاداش عظیمی فراهم ساخته است.

الذَّاكِرِينَ: اسم فاعل، و ضمیر مستتر «هُم» فاعل آن و محلاً مرفوع/ اللَّهُ: مفعول به آن و منصوب.

الذَّاكِرَاتِ: اسم فاعل، و ضمیر مستتر «هِنَّ» فاعل و محلاً مرفوع.

۶. القرآن‌الکریم: لَا مُبَدَّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (انعام، ۱۱۵).

ترجمه: هیچ کس نمی‌تواند کلمات او را دگرگون سازد و او شنونده داناست.

مُبَدَّلَ: اسم فاعل، و ضمیر مستتر «هُوَ» فاعل و محلاً مرفوع.

۷. القرآن‌الکریم: الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلَاقُوا رَبِّهِمْ وَأَنَّهُمْ إِلَيْهِ رَاجِعُونَ (بقره، ۴۶).

ترجمه: آن‌ها کسانی هستند که می‌دانند دیدارکننده پروردگار خویشند، و به سوی او بازمی‌گردند.

مُلَاقُوا: اسم فاعل، و ضمیر مستتر «هُم» فاعل و محلاً مرفوع/ رَبِّ: لفظاً مجرور و محلاً منصوب به عنوان مفعول به مُلَاقُوا.

رَاجِعُونَ: اسم فاعل، و ضمیر مستتر «هُم» فاعل و محلاً مرفوع.

۸. القرآن‌الکریم: إِنَّا كَاشِفُو الْعَذَابِ قَلِيلًا إِنَّكُمْ عَائِدُونَ (دخان، ۱۵).

ترجمه: ما عذاب را کمی برطرف می‌سازیم، ولی باز به کارهای خود بازمی‌گردید.

کاشِفُوا: اسم فاعل، و ضمیر مستتر «نَحْنُ» فاعل و محلاً مرفوع/ العذاب: لفظاً مجرور و محلاً منصوب به عنوان مفعول به آن. عَائِدُونَ: اسم فاعل، و ضمیر مستتر «أَنْتُمْ» فاعل و محلاً مرفوع.

۹. الإمام علی (علیه السلام): إِنِّي مُسْتَوِفٌ رِزْقِي وَمُجَاهِدٌ نَفْسِي وَمُنْتَهٍ إِلَيَّ قِسْمِي (تمیمی آمدی، پیشین: ۲۸۲).

ترجمه: قطعاً من روزی خود را به طور کامل دریافت می‌کنم و نفس خود را به مجاهدت وای دارم و به روزی و نصیب خود می‌رسم.

مُسْتَوِفٌ: اسم فاعل، و ضمیر مستتر «أنا» فاعل و محلاً مرفوع/ رِزْقِي: مفعول به آن و تقدیراً منصوب.

مُجَاهِدٌ: اسم فاعل، و ضمیر مستتر «أنا» فاعل و محلاً مرفوع/ نَفْسِي: مفعول به آن و تقدیراً منصوب.

مُنْتَهٍ: اسم فاعل، و ضمیر مستتر «أنا» فاعل و محلاً مرفوع.

۱۰. الإمام علی (علیه السلام): أَنَا كَاتِبُ الدُّنْيَا لَوَجْهَهَا وَقَادِرُهَا بِقَدْرِهَا وَرَادُّهَا عَلَى عَقِبِهَا (همان: ۲۸۰).

ترجمه: من دنیا را واژگون می‌سازم و در برابر آن توانا هستم و آن را زیر و رو می‌کنم. کَاتِبٌ: اسم فاعل، و ضمیر مستتر «أنا» فاعل و محلاً مرفوع / الدُّنْيَا: مفعول به آن و تقدیراً منصوب.

قَادِرٌ: اسم فاعل، و ضمیر مستتر «أنا» فاعل و محلاً مرفوع / ها: مفعول به آن و منصوب.

رَادُّ: اسم فاعل، و ضمیر مستتر «أنا» فاعل و محلاً مرفوع / ها: مفعول به آن و منصوب.

۱۱. أَمَّا الْعَسَلُ فَأَنَا شَرَابٌ.

ترجمه: اما من نوشنده‌ی عسل هستم (اما من بسیار عسل می‌نوشم).

شَرَابٌ: اسم مبالغه، و ضمیر مستتر «أنا» فاعل و محلاً مرفوع.

اسم مفعول

تمرین ۱. حَوَّلَ الفَعْلَ المَكْتَنَفَ بِهَلَالِینِ إِلَى اسْمِ مَفْعُولٍ مَجْرَدٍ مِنْ (أَل) أَوْ مَقْرُونٍ بِهَا وَأَعْطَاهُ العَمَلَ الَّذِی یَسْتَحِقُّهُ:

ترجمه: فعل قرار گرفته بین پُرانتز را به اسم مفعول بدون «ال» و یا با «ال»، تبدیل کن و بر اساس حکمی که متناسب با آن است عمل کن.

۱. الأَدِيبُ (عُرِفَ) صَلاَحَهُ.

ترجمه: شایستگی و پارسایی ادیب، معروف (شناخته شده) است.

الأَدِيبُ مَعْرُوفٌ صَلاَحُهُ (معروف: خبر و مرفوع/ صلاح: نائب فاعل برای اسم مفعول (معروف)).

الأَدِيبُ هُوَ المَعْرُوفُ صَلاَحُهُ.

۲. أَنْتَ (أُنْبِئْتُ) أُمُّكَ خَالِكَ قَادِمًا.

ترجمه: به مادرت خبر داده شده که دایی‌ات از راه رسیده است.

أَنْتَ مُنْبِئَةٌ أُمُّكَ خَالِكَ قَادِمًا (مُنْبِئَةٌ: خبر و مرفوع/ أُمُّ: نائب فاعل برای اسم مفعول (مُنْبِئَةٌ)/ ضمیر متصل (ک): مضاف‌إلیه و محلاً مجرور).

۳. لَا تَعْبَسْ فِي وَجْهِ رَجُلٍ (ذُعِرَ) قَلْبُهُ.

ترجمه: به مردی که قلبش را ترسانده‌اند نگاه غضب‌آلود نکن.

لَا تَعْبَسْ فِي وَجْهِ رَجُلٍ مَذْعُورٍ قَلْبُهُ (مَذْعُورٍ: صفت برای «رَجُلٍ» و مجرور/ قَلْبُهُ: نائب فاعل برای اسم مفعول (مَذْعُورٍ)/ ضمیر متصل (ه): مضاف‌إلیه و محلاً مجرور).

۴. مَا أَعْظَمَ سَعَادَةَ الشُّهَدَاءِ (سُفِكَتَ) دِمَاؤُهُمْ.

ترجمه: چه خوشبختند شهیدانی که خونشان ریخته شده است.

مَا أَعْظَمَ سَعَادَةَ الشُّهَدَاءِ المَسْفُوكَةِ دِمَاؤُهُمْ (المَسْفُوكَةِ: صفت برای «الشُّهَدَاءِ» و مجرور/ دِمَاءُ: نائب فاعل برای اسم مفعول (المَسْفُوكَةِ)/ ضمیر متصل (هم): مضاف‌إلیه و محلاً مجرور).

۵. هَذَا البَطْلُ (ذُكِرَتْ) سِیرَتُهُ فِي قِصَصِ مَشَاهِيرِ العَالَمِ.

ترجمه: زندگی‌نامه‌ی این قهرمان در قصص بزرگان جهان، آورده شده است.

هذا البطلُ مذكورةٌ سيرتهُ في قصصِ مشاهيرِ العالمِ (مذكورةٌ: خبر و مرفوع / سيرتهُ: نائب فاعل برای اسم مفعول (مذكورةٌ) ضمير متصل (هـ): مضافٌ إليه و محلاً مجرور).

۶. هو (أعطى) ابنه خاتماً من ذهب و (كسى) بدنه ثوباً ناعماً.

ترجمه: به پسر او، انگشتری از طلا داده شد و به بدنش لباسی نرم پوشانده شد.

هُوَ مُعْطَى ابْنُهُ خَاتِماً مِنْ ذَهَبٍ وَ مَكْسُوبٌ بَدَنُهُ ثَوْباً نَاعِماً (مُعْطَى: خبر و تقدیراً مرفوع / ابْنُ:

نائب فاعل برای اسم مفعول (مُعْطَى) / ضمير متصل «هـ»: مضافٌ إليه و محلاً مجرور / مَكْسُوبٌ:

خبر برای مبتدای محذوف و مرفوع / بَدَنُ: نائب فاعل برای اسم مفعول (مَكْسُوبٌ) / ضمير متصل «هـ»: مضافٌ إليه و محلاً مجرور.

صفت مشبّهه

تمرین ۱. حَوَّلَ المَعْمُولَ والعَامِلَ إِلَى كَلِّ الحَالَاتِ الَّتِي تَرَاهَا جَائِزَةً.

ترجمه: معمول و عامل را به حالاتی که جایز است، تبدیل کن.

۱. العُربُ شَدِيدَةٌ نَحَوْتُهُمْ كَرِيمَةٌ ضَيَافَتُهُمْ.

ترجمه: عرب‌ها بسیار مغرور هستند و مهمان‌نوازی ایشان، ارزشمند و ارزنده است.

معمول صفت مشبّهه، در اینجا، اضافه به ضمیر موصوف است، بنابراین تنها یک حالت

اعرابی دارد.

العُربُ شَدِيدَةٌ نَحَوْتُهُمْ كَرِيمَةٌ ضَيَافَتُهُمْ (نَحَوْتُهُمْ، ضَيَافَتُهُمْ: فاعل و مرفوع).

۲. لَا زِلْتَ قَرِيرَ العَيْنِ نَاعِمَ البَالِ.

ترجمه: پیوسته چشمت روشن و خیالت آسوده، باد.

معمول صفت مشبّهه، در اینجا، مقرون به «ال» است، بنابراین می‌تواند سه حالت داشته

باشد.

۱. لَا زِلْتَ قَرِيرَ العَيْنِ نَاعِمَ البَالِ: (العَيْنِ، البَالِ: مضافٌ إليه و مجرور لفظاً، فاعل و مرفوع

محلاً).

۲. لَا زِلْتَ قَرِيرًا العَيْنِ نَاعِمًا البَالِ: (العَيْنِ، البَالِ: فاعل و مرفوع).

۳. لَا زِلْتَ قَرِيرًا العَيْنِ نَاعِمًا البَالِ: (العَيْنِ، البَالِ: شبه مفعول و منصوب)

۳. هَذَا الخَطِيبُ حُلُوُّ الأَلْفَاظِ فَصِيحُ الكَلَامِ عَالِي الهِمَّةِ مَشْهُودٌ لَهُ فِي كُلِّ نَادٍ.

ترجمه: این سخنران، کلام شیرین، سخن روشن و همت عالی دارد، و در هر مجلسی

بدان گواهی داده‌اند.

معمول صفت مشبّهه، در اینجا، مقرون به «ال» است بنابراین می‌تواند سه حالت داشته

باشد.

۱. هَذَا الخَطِيبُ حُلُوُّ الأَلْفَاظِ فَصِيحُ الكَلَامِ عَالِي الهِمَّةِ... (الأَلْفَاظِ، الكَلَامِ، الهِمَّةِ:

مضافٌ إليه و مجرور لفظاً، فاعل و مرفوع محلاً).

۲. هَذَا الخَطِيبُ حُلُوُّ الأَلْفَاظِ فَصِيحُ الكَلَامِ عَالِي الهِمَّةِ... (الأَلْفَاظِ، الكَلَامِ، الهِمَّةِ: فاعل

و مرفوع).

حلّ تمرین‌های مبادی‌العربیة جلد ۴ (ویرایش حمید محمدی، بخش نحو) / ۱۲۱

۳. هذا الخطيبُ حُلُوّ الألفاظِ فصيحُ الكلامِ عالٍ الهِمَّةَ... (الألفاظُ، الكلامُ، الهِمَّةُ: شبه مفعول و منصوب).

۴. الصَّحِيحُ فِكْرًا وَالتَّاقِبُ رَأْيًا مَمْدُوحٌ بِكُلِّ لِسَانٍ أَمَّا سَيِّئُ الخُلُقِ فَمَذْمُومٌ.
ترجمه: درست‌اندیش و متفکر به هر زبانی مورد ستایش است، اما بداخلاق مورد نکوهش است.

معمول صفت مشبّهه، در قسمت اول این جمله، نکره است، بنابراین تنها یک حالت اعرابی دارد.

الصَّحِيحُ فِكْرًا وَالتَّاقِبُ رَأْيًا مَمْدُوحٌ بِكُلِّ لِسَانٍ (فكراً، رأياً، تمييز و منصوب).
صفت مشبّهه، در معمول صفت قسمت دوم این جمله، دارای «ال» است، بنابراین می‌تواند سه حالت داشته باشد.

۱. أَمَّا سَيِّئُ الخُلُقِ فَمَذْمُومٌ (الخُلُقِ: مضاف‌إليه و مجرور لفظاً، فاعل و مرفوع محلاً).

۲. أَمَّا سَيِّئُ الخُلُقِ فَمَذْمُومٌ (الخُلُقُ: فاعل و مرفوع).

۳. أَمَّا سَيِّئُ الخُلُقِ فَمَذْمُومٌ (الخُلُقُ: شبه مفعول و منصوب).

تمرین ۲. عین اسم الفاعل و اسم المفعول و الصفة المشبهة مع معمولها.

ترجمه: اسم فاعل و اسم مفعول و صفت مشبّهه و معمول آن‌ها را مشخص کن.

۱. القرآن الكريم: أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ ثَمَرَاتٍ مُخْتَلِفًا أَلْوَانُهَا وَمِنَ الْجِبَالِ جُدَدٌ بَيَضٌ وَحُمْرٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهَا وَعَرَابِيٌّ سُودٌ (فاطر، ۲۷).

ترجمه: آیا ندیدی خداوند از آسمان آبی فرو فرستاد که بوسیله‌ی آن میوه‌هایی رنگارنگ (از زمین) خارج ساختیم و از کوه‌ها نیز (به لطف پروردگار) جاده‌هایی آفریده شده سفید و سرخ و به رنگ‌های مختلف و گاه به رنگ کاملاً سیاه!

مُخْتَلِفًا: اسم فاعل / أَلْوَانُ: فاعل و مرفوع.

مُخْتَلِفٌ: اسم فاعل / أَلْوَانُ: فاعل و مرفوع.

۲. الإمام علی (عليه السلام): مَسْكِينٌ ابْنُ آدَمَ: مَكْتُومٌ الأَجَلِ، مَكْتُونُ العِلَلِ،

مَحْفُوظُ العَمَلِ، تَوَلَّمَهُ البَقَّةُ، وَتَقْتُلُهُ الشَّرْقَةُ وَتُنَبِّئُهُ العَرَفَةُ (نهج البلاغه، حکمت ۴۲۹).

ترجمه: بیچاره فرزند آدم، اجلس پنهان، بیماریش پوشیده و عملش نگهداری می‌شود، پشه او را به درد می‌آورد، آب در گلو گرفتن او را می‌کشد و عرق او را بدبو می‌کند.
مَكْتُومٌ، مَكْتُونٌ، مَحْفُوظٌ: اسم مفعول/ الْأَجَلِ، الْعَلَلِ، الْعَمَلِ: نائب فاعل لفظاً مجرور و محلاً مرفوع.

۳. الإمام علی (علیه السلام): مَا دَخَ الرَّجُلُ بِمَا لَيْسَ فِيهِ مُسْتَهْزِئٌ بِهِ (تمیمی آمدی، پیشین: ۷۶۰).

ترجمه: ستایش کننده‌ی شخص بدان چه در او نیست، مسخره کننده‌ی اوست.
مَا دَخَ: اسم فاعل، و ضمیر مستتر «هُوَ» فاعل و محلاً مرفوع/ الرَّجُلِ: لفظاً مجرور و محلاً منصوب مفعول به.

مُسْتَهْزِئٌ: اسم فاعل، و ضمیر مستتر «هُوَ» فاعل و محلاً مرفوع.
۴. الإمام علی (علیه السلام): (المؤمن) ... طَوِيلٌ غَمُّهُ، بَعِيدٌ هَمُّهُ، كَثِيرٌ صَمْتُهُ، مَشْغُولٌ وَقْتُهُ، شَكُورٌ صَبُورٌ، مَغْمُورٌ بِفِكْرَتِهِ، صَنِينٌ بِخَلَّتِهِ، سَهْلٌ الْخَلِيقَةِ، لَيْنٌ الْعَرِيكَةِ (نهج البلاغه، حکمت ۳۳۳).

ترجمه: مؤمن، غمش طولانی است، همتش بلند است. سکوتش زیاد است، وقتش مشغول است، بسیار شکرگزار و بسیار صبور است، در فکر و اندیشه‌اش فرو رفته است و نسبت به دوستش بخیل است. خلق و خویش نرم است و رفتارش ملایم است.
طَوِيلٌ، بَعِيدٌ، كَثِيرٌ، سَهْلٌ، لَيْنٌ: صفت مشبیه/ غَمٌّ، هَمٌّ، صَمْتٌ: فاعل و مرفوع، الْخَلِيقَةِ، الْعَرِيكَةِ: مضافٌ إليه لفظاً مجرور و محلاً مرفوع به عنوان فاعل.
مَشْغُولٌ، مَغْمُورٌ، وَقْتُ: نائب فاعل و مرفوع.

صَنِينٌ: صفت مشبیه، و ضمیر مستتر «هُوَ» فاعل و مرفوع/ بِخَلَّتِهِ: لفظاً مجرور و محلاً منصوب مفعول به.

۵. الإمام علی (علیه السلام): فَإِنَّ الدُّنْيَا رَيْقٌ مَشْرُبُهَا رَدِغٌ مَشْرَعُهَا (نهج البلاغه، خطبه ۸۳).

ترجمه: سرچشمه‌ی دنیا تیره و گل آلود است.
رَيْقٌ، رَدِغٌ: صفت مشبیه/ مَشْرَبٌ، مَشْرَعٌ: فاعل و مرفوع.

حلّ تمرین‌های مبادی‌العربیة جلد ۴ (ویرایش حمید محمدی، بخش نحو) / ۱۲۳

۶. المسيح (عليه السلام): طوبى للمصلحين بين الناس أولئك هم المقربون يوم القيامة طوبى للمطهرة قلوبهم أولئك يزورون الله يوم القيامة (حرانى، پیشین: ۵۱۰).

ترجمه: خوش به حال کسانی که میان مردم اصلاح برقرار می‌کنند، آن‌ها در روز قیامت نزدیکان (خدایند)، خوشا به حال کسانی که دل‌هایشان پاک است آن‌ها در روز قیامت، خدا را دیدار می‌کنند.

مُصَلِّحِينَ، اسم فاعل، و ضمیر مستتر «هُم» فاعل و محلاً مرفوع.

مُقَرَّبُونَ: اسم مفعول، و ضمیر مستتر «هُم» فاعل و محلاً مرفوع.

مُطَهَّرَةٌ: اسم مفعول / قُلُوبُ: نائب فاعل و مرفوع.

مصدر

تمرین ۱. شکل الجمل التالية:

ترجمه: جملات زیر را حرکت‌گذاری کن.

۱. الإمام علی (عليه السلام): أَنَا صِنُو رَسُولِ اللَّهِ وَالسَّابِقُ إِلَى الْإِسْلَامِ وَكَاسِرُ الْأَصْنَامِ وَمُجَاهِدُ الْكُفَّارِ وَقَامِعُ الْأَصْدَادِ (تمیمی آمدی، پیشین: ۲۸۰).

ترجمه: من همتای رسول خدا (ص) و پیشی‌گیرنده در اسلام و شکننده‌ی بت‌ها و مجاهد در برابر کافران و از بین برنده‌ی اُصداد هستم.

۲. الإمام علی (عليه السلام): إِنَّكَ مُدْرِكُ قِسْمِكَ وَمَضْمُونُ رِزْقِكَ مُسْتَوْفٍ مَا كُتِبَ لَكَ فَأَرِحْ نَفْسَكَ مِنْ شَقَاءِ الْحِرْصِ وَمَذَلَّةِ الطَّلَبِ وَثِقْ بِاللَّهِ وَخَفِّضْ فِي الْمُكْتَسَبِ (همان: ۲۸۶).

ترجمه: قطعاً تو نصیبت را درک می‌کنی و روزیت مقدر شده و آن چه که برای تو نوشته شده را دریافت می‌کنی، پس خود را از بدبختی حرص و ذلت طلب راحت کن و به خدا اطمینان کن و در کسب روزی استوار باش.

۳. الإمام علی (عليه السلام): رَأْسُ الْعِلْمِ التَّمْيِيزُ بَيْنَ الْأَخْلَاقِ وَإِظْهَارُ مَحْمُودِهَا وَقَمْعُ مَذْمُومِهَا (همان: ۴۱۳).

ترجمه: پایه‌ی علم و دانش شناختن اخلاق و اظهار پسندیده‌ی آن و از بین بردن نکوهیده‌ی آن است.

۴. مِنْ أَحْسَنِ الْخَلَائِقِ إِعَانَةٌ فِي يَوْمِ شِدَّةٍ مَظْلُوماً.

ترجمه: بهترین اخلاق‌ها، یاری کردن مظلوم، در روز گرفتاری و سختی است.

۵. لَا يَدْخُلَنَّكَ الْفَرْحُ بِقُدُومِ النَّاسِ الْأَغْنِيَاءِ عَلَيْكَ.

ترجمه: با آمدن مردم ثروتمند نزد تو، خوشحالی به تو دست نمی‌دهد.

۶. نَرَجُو عَدَمَ انْقِطَاعِ رَسَائِلِكَ الْمُسْتَظَرِّفَةِ عَنَّا.

ترجمه: امید عدم توقف [نگارش] نامه‌های نیکویت را از خود، داریم.

۷. إِنَّ عَلامَةَ إِعْرَاضِ اللَّهِ الْقَدِيرِ عَنِ الْعَبْدِ إِشْتِغَالُهُ بِغَيْرِ خَلَاصِهِ.

ترجمه: علامت و نشانه‌ی رویگردانی خداوند قادر از بنده‌اش، مشغولیت مداوم بنده است.

تمرین ۲. اذکر ما ترتبینه فی صحّة هذه الأمثلة المنقولة أو عدم صحتها.
ترجمه: آنچه در مورد صحت یا عدم صحت مثال‌های ذکر شده، به نظرت می‌رسد بیان کن.

۱. لَا تَأْخُذْكُمْ بِهِمَا رَأْفَةٌ.

ترجمه: مهربانی به آن دو شما را تحت تأثیر قرار ندهد.
بِهِمَا: جار و مجرور متعلق به رأفة: مصدر؛ زمانی که معمول مصدر، شبه جمله باشد، تقدیم آن بر مصدر، جایز است.

۲. سَرَّنى صَرْبُكَ الْمُبْرَحُ زَيْدًا.

ترجمه: زدن شدید تو، به زید، مرا خوشحال ساخت.
سَرَّنى صَرْبُكَ زَيْدًا الْمُبْرَحُ (صَرْبُكَ: مصدری است که به فاعل خود اضافه شده/ زیداً: مفعول به برای مصدر/ الْمُبْرَحُ: صفت برای مصدر؛ و از آن جایی که یکی از شرایط عمل مصدر این است که، قبل از اتمام عمل مصدر، صفتی برای آن ذکر نشود بنابراین این صفت، بعد از مفعول مصدر، قرار می‌گیرد).

۳. لَا يَبْغُونَ عَنِ الْعُهُودِ انْقِلَابًا.

ترجمه: آن‌ها طالب برگشتن از پیمان‌ها، نیستند.
عن العهود: جار و مجرور متعلق به انقلاّباً: مصدر؛ زمانی که معمول مصدر، شبه جمله باشد، تقدیم آن بر مصدر، جایز است.

۴. اللَّهُمَّ اجْعَلْ لَنَا مِنْ أَمْرِنَا فَرْجًا وَمَخْرَجًا.

ترجمه: پروردگارا، گشایش و گریزگاهی برای ما قرار ده.
مِنْ أَمْرِنَا: جار و مجرور متعلق به فَرْجًا و مَخْرَجًا: مصدر؛ زمانی که معمول مصدر، شبه جمله باشد، تقدیم آن بر مصدر، جایز است.

۵. يَا قَابِلَ التَّوْبِ غُفْرَانًا مَا نَمَّ قَدْ ----- أَسْلَفْتُهَا أَنَا مِنْهَا خَائِفٌ وَجِلٌ

ترجمه: ای پذیرنده‌ی توبه، گناहانی که من در گذشته مرتکب شده‌ام را ببخش و بیامرز، که من از (ارتکاب) آن‌ها بسیار، ترسان و ناراحتم.

التَّوْبِ: لفظاً مجرور و محلاً منصوب به عنوان مفعول به قابل.

مَأْتِمَ: مفعول برای غفراناً و منصوب.

۶. قَالُوا كَلَامُكَ هِنْدًا وَهِيَ مُصْبَغِيَّةٌ ----- يُشْفِيكَ فُلْتُ صَحِيحٌ ذَاكَ لَوْ كَانَا.

ترجمه: گفتند: سخن گفتن تو با هند، در حالی که او (به سخنان تو) گوش فرا می‌دهد، تو را شفا می‌بخشد، گفتم اگر سخنی باشد (که من با هند بگویم، حرف شما) صحیح است.

کلامُک: اسم مصدری است که عمل مصدر را انجام داده و به فاعل خود اضافه شده.

هِنْدًا: مفعول به برای اسم مصدر، و منصوب.

۷. وَبَعْضُ الْحِلْمِ عِنْدَ الْإِذْعَانِ ----- جَهْلٌ لِلذَّلَّةِ إِذْعَانٌ.

ترجمه: برخی از بردباری و گذشت‌ها، هنگام جهالت و بی‌اطلاعی، تن دادن به ذلّت است.

لِلذَّلَّةِ: جار و مجرور متعلق به إِذْعَانٌ، مصدر. زمانی که معمول مصدر، شبه جمله باشد،

تقدیم آن بر مصدر، جایز است.

۸. الْمَنْ لِلذَّمِّ دَاعٍ بِالْعَطَاءِ فَلَا ----- تَمُنُّ فَتَلْقَى بِأَلَا حَمْدٍ وَلَا مَالٍ.

ترجمه: منت نهادن بر کسی به خاطر بخششی که به او کرده‌ای، موجب نکوهش است،

بنابراین به خاطر کار نیکی که انجام می‌دهی منت نگذار که در این صورت هم مورد ستایش قرار نمی‌گیری و هم مالت را از دست داده‌ای.

در جمله «الْمَنْ لِلذَّمِّ دَاعٍ بِالْعَطَاءِ» در حقیقت منظور این است که (الْمَنْ بِالْعَطَاءِ دَاعٍ

لِلذَّمِّ)؛ بنابراین در اینجا بین مصدر و معمولش با اجنبی، فاصله شده است؛ نحویان برای

گریز از این مشکل، جمله را بدین صورت ترکیب کرده‌اند:

بالعطاء: جار و مجرور متعلق به محذوفی که در تقدیر چنین است: (الْمَنْ لِلذَّمِّ دَاعٍ الْمَنْ

بالعطاء)، و «الْمَنْ» دوم بدل از «الْمَنْ» اول است، و چون قرینه یعنی «الْمَنْ» اول، دلالت بر

«الْمَنْ» دوم دارد، بنابراین دومی حذف شده است.

تمرین ۳. عین المصدر و معمولها:

ترجمه: مصدر و معمول آن را معین کن.

۱. القرآن الکریم: لَوْ لَا دَفَعَ اللَّهُ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَهَدَمَتْ صَوَامِعُ (حج، ۴۰).

ترجمه: و اگر خداوند بعضی از مردم را بوسیله‌ی بعضی دیگر دفع نکند، صومعه‌ها ویران می‌گردد.

حلّ تمرین‌های مبادی‌العربیة جلد ۴ (ویرایش حمید محمدی، بخش نحو) / ۱۲۷

دَفْعُ: مصدر/ اللّهِ: مضافٌ‌إلیه و لفظاً مجرور، فاعل و محلاً مرفوع/ النَّاسُ: مفعولٌ‌به و منصوب.

۲. القرآن‌الکریم: مَتَى نَصُرُ اللّٰهَ (بقره، ۲۱۴).

ترجمه: پس یاری خدا کی خواهد آمد.

نَصُرُ: مصدر/ اللّهِ: مضافٌ‌إلیه و لفظاً مجرور، فاعل و محلاً مرفوع.

۳. القرآن‌الکریم: وَلِلّٰهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتِطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلاً (آل عمران، ۹۷).

ترجمه: و برای خدا بر مردم است که آهنگ خانه (او) کنند، آن‌ها که توانایی رفتن به سوی آن دارند.

حِجُّ: مصدر/ الْبَيْتِ: مضافٌ‌إلیه و لفظاً مجرور، مفعولٌ‌به و محلاً منصوب.

۴. القرآن‌الکریم: لِلَّذِينَ يُؤَلُّونَ مِن نِّسَائِهِمْ تَرَبُّصٌ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ (بقره، ۲۲۶).

ترجمه: کسانی که زنان خود را «ایلاء» می‌نمایند [سوگند یاد می‌کنند که با آن‌ها، آمیزش جنسی ننمایند،] حق دارند چهار ماه انتظار بکشند. (و در ضمن این چهار ماه، وضع خود را با همسر خویش، از نظر ادامه زندگی یا طلاق، روشن سازند.)

تَرَبُّصٌ: مصدر/ أَرْبَعَةَ: مضافٌ‌إلیه و لفظاً مجرور، مفعولٌ‌به و محلاً منصوب.

۵. إِنَّ اللّٰهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ (نحل، ۹۰).

ترجمه: خداوند به عدل و احسان و بخشش به نزدیکان فرمان می‌دهد.

الْعَدْلُ، الْإِحْسَانُ، إِيْتَاءُ: مصدر/ ذِي الْقُرْبَىٰ: مفعولٌ‌به و منصوب برای إِيْتَاءِ.

۶. الإمام علی (ع): أَقْبِحُ الظُّلْمَ مَنَعَكَ حُقُوقَ اللّٰهِ (تمیمی آمدی، پیشین: ۱۹۱).

ترجمه: بدترین ظلم آن است که از حقوق خدا باز داری.

مَنَعٌ: مصدر/ ضمیر متصل «كَ» فاعل و محلاً مرفوع/ حُقُوقٌ: مفعولٌ‌به و منصوب.

۷. الإمام علی (علیه‌السلام): أَكْرَمُ الشِّيمِ إِكْرَامُ الْمُصَاحِبِ وَ إِسْعَافُ الطَّالِبِ

(همان: ۱۹۹).

ترجمه: برترین خلق و خوی و فضیلت، گرامی داشتن همشین و کمک کردن به طلب‌کننده است.

إِكْرَامٌ: مصدر/ الْمُصَاحِبِ: مضافٌ إليه و لفظاً مجرور، مفعولٌ به و محلاً منصوب.

إِسْعَافٌ: مصدر/ الطَّالِبِ: مضافٌ إليه و لفظاً مجرور، مفعولٌ به و محلاً منصوب.

أفعل تعجب

تمرین ۱. كيف تتوصل إلى التعجب من الأفعال التالية.

ترجمه: چگونه از افعال زیر، تعجب می‌سازی.

۱. بَخُلَ زَيْدٌ: زید، بخل ورزید.

مَا أَبْخَلَ زَيْدًا / أَبْخَلَ بِزَيْدٍ.

۲. أَضْحَى زَيْدٌ نَائِمًا: زید خوابید.

مَا أَطْوَلَ إِضْحَاءَ زَيْدٍ نَائِمًا / أَطْوَلَ بِإِضْحَاءِ زَيْدٍ نَائِمًا.

۳. إِفْتَحَرَ الْمُتَكَبِّرُ: متکبر، به خود بالید.

مَا أَكْثَرَ إِفْتِحَارَ الْمُتَكَبِّرِ / أَكْثَرَ بِإِفْتِحَارِ الْمُتَكَبِّرِ.

۴. إِسْوَدَّ وَجْهُ الْخَائِنِ: صورت خائن سیاه شد.

مَا أَشَدَّ إِسْوَدَادَ وَجْهِ الْخَائِنِ / أَشَدَّ بِإِسْوَدَادِ وَجْهِ الْخَائِنِ.

۵. تَدَحَّرَجَ الْحَجَرُ: سنگ غلتید.

مَا أَسْهَلَ تَدَحُّرَجَ الْحَجَرِ / أَسْهَلَ بِتَدَحُّرَجِ الْحَجَرِ.

۶. لَمْ يُشْرِقِ الْبَدْرُ: ماه، ندرخشید.

مَا أَكْثَرَ أَنْ لَمْ يُشْرِقِ الْبَدْرُ / مَا أَكْثَرَ عَدَمَ سُرُوقِ الْبَدْرِ / أَكْثَرَ بِعَدَمِ سُرُوقِ الْبَدْرِ.

۷. تَمَرَّقَتْ كَبِدِي شَوْقًا: کبدم (دروم) از اشتیاق، پاره‌پاره شد.

مَا أَشَدَّ تَمَرُّقَ كَبِدِي شَوْقًا / أَشَدَّ بِتَمَرُّقِ كَبِدِي شَوْقًا.

۸. عَانَقْتُ أُخِي: برادرم را در آغوش گرفتم.

مَا أَسْرَرَ مُعَانَقَتِي أُخِي / أَسْرَرَ بِمُعَانَقَتِي أُخِي.

۹. قَبَلْتُ يَدِي وَالِدِي: دو دست پدرم را بوسیدم.

مَا أَحْسَنَ تَقْبِيلِي يَدِي وَالِدِي / أَحْسَنَ بِتَقْبِيلِي يَدِي وَالِدِي.

۱۰. الْكَرِيمُ يُفَرِّقُ الْأَمْوَالَ: بخشنده اموال [خود] را، بخش می‌کند.

مَا أَكْثَرَ تَفْرِيقَ الْكَرِيمِ الْأَمْوَالَ / أَكْثَرَ بِتَفْرِيقِ الْكَرِيمِ الْأَمْوَالَ.

۱۱. نِعَمَ الرَّجُلُ التَّقِيُّ: پرهیزکار، چه انسان خوبی است.

نمی‌توان از فعل جامد، صیغهی تعجب ساخت.

۱۲. جَادَ الْمَرِيضُ بِرُوحِهِ: مریض، جان داد.

نمی‌توان از فعلی که قابلیت تفضیل ندارد، فعل تعجب ساخت.

۱۳. حَبَّذا الصَّدِيقُ الْوَفِيُّ: دوست باوفا، چه خوب است.

نمی‌توان از فعل جامد، صیغهی تعجب ساخت.

۱۴. قَرَعَ الرَّأْسُ: سر، کچل شد.

مَا أَقْبَحَ قَرَعَ الرَّأْسِ.

تمرین ۲. أَيْصَحُّ الْفَصْلُ بَيْنَ فِعْلِي التَّعْجَبِ وَمَعْمُولِيهِمَا فِي الْأَمْثَالِ التَّالِيَةِ.

ترجمه: در نمونه‌های زیر، آیا فاصله میان فعل تعجب و معمول آن، صحیح است؟

۱. مَا أَحْسَنَ فِي عَيْنِي مَرَأَى الْجِبَالِ.

ترجمه: چشم‌انداز کوه‌ها، در چشم من چه زیباست.

چون جار و مجرور (فی عینی)، متعلق به فعل تعجب است، بنابراین جایز است میان فعل

تعجب و معمولش قرار گیرد.

۲. أَشْرَفَ عِنْدَ الرَّجَالِ بِعُلُوِّ الْهَمَّةِ.

ترجمه: بلندهمتی، نزد مردان چقدر شریف است.

چون ظرف (عِنْدَ الرَّجَالِ)، متعلق به فعل تعجب است، بنابراین جایز است میان فعل

تعجب و معمولش قرار گیرد.

۳. أَكْرَمَ يَا أَخِي بِمُرُوءَةِ زَيْدٍ.

ترجمه: ای برادر، انصاف زید چه ارزشمند است.

فصل میان فعل تعجب و معمولش توسط ندا، جایز است.

۴. مَا أَلْيَقَ هَذَا الْمَنْصَبَ بِكَ.

ترجمه: این منصب، چه قدر شایسته‌ی تو است.

جمله‌ی فوق صحیح است؛ البته فصل میان فعل تعجب و معمولش توسط جار و مجرور

(بِكَ) نیز، جایز است و می‌توان گفت: (مَا أَلْيَقَ بِكَ هَذَا الْمَنْصَبَ).

۵. مَا أَبْهَجَ إِذْ كُنْتُ فِي دَارِكَ مَنظَرِ الْحَدِيقَةِ.

ترجمه: چشم‌انداز باغ چه شادی‌آور بود، آنگاه که در خانه‌ات حضور داشتم.
مَا أَبْهَجَ مَنظَرِ الْحَدِيقَةِ إِذْ كُنْتُ فِي دَارِكَ (از آنجایی که «إذ» ظرف زمان و متعلق به فعل تعجب می‌باشد، بنابراین می‌تواند میان فعل تعجب و معمولش، قرار گیرد).

۶. أَكْرِمَ لَمَّا حَطَبَ زَيْدٌ بِحُسْنٍ لَفْظِهِ.

ترجمه: آنگاه که زید صحبت می‌کند چه بیان خوبی دارد.
أَكْرِمَ بِحُسْنٍ لَفْظِهِ زَيْدٌ لَمَّا حَطَبَ (از آنجایی که لَمَّا اسم شرط غیر جازم و ظرف زمان و متعلق به جواب شرط است، و همچنین جواب شرط در اینجا محذوف است زیرا قرینه، دلالت بر محذوف دارد؛ بنابراین نمی‌تواند به عنوان فاصل، میان فعل تعجب و معمولش قرار گیرد).

۷. مَا أَمَرَ فِي نَفُوسِ الرَّجَالِ ذُلُّ السُّؤَالِ.

ترجمه: ذلت درخواست کردن، در نزد مردان، چه تلخ است.
جار و مجرور (فی نفوس...) در عبارت فوق، متعلق به فعل تعجب است، بنابراین می‌تواند میان فعل تعجب و معمولش قرار گیرد.

۸. مَا أَحْقَرَ عِنْدَ الْجُهَالِ الْإِشْتِغَالَ بِالْعِلْمِ.

ترجمه: پرداختن به علم، نزد جاهلان چه بی‌مقدار و کم‌بهاست.
در عبارت فوق، ظرف (عند الجهال)، متعلق به فعل تعجب است، بنابراین می‌تواند میان فعل تعجب و معمولش قرار گیرد.

تمرین ۳. عین أفعال التعجب ومعمولها فی الجمل التالیة.

ترجمه: در جمله‌های زیر، افعال تعجب و معمول آن‌ها را معین کن.
۱. القرآن‌الکریم: قُلِ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا لَيْسُوا لَهُ غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ أَبْصِرْ بِهِ وَ أَسْمِعْ مَا لَهُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَلِيٍّ وَ لَا يُشْرِكُ فِي حُكْمِهِ أَحَدًا (کهف، ۲۶).

ترجمه: بگو: «خداوند از مدّت توقفشان آگاه‌تر است غیب آسمان‌ها و زمین از آن اوست! راستی چه بینا و شنواست! آن‌ها هیچ ولیّ و سرپرستی جز او ندارند! و او هیچ کس را در حکم خود شرکت نمی‌دهد!».

أَبْصِرْ: فعل تعجّب/ ضمیر متصل «ه» فاعل و محلاً مرفوع (معمول).

أَسْمِعْ: فعل تعجّب/ معمول آن «یه» بوده است که به قرینه‌ی لفظی حذف شده است.

۲. الإمام علی (علیه السلام): مَا أَحْسَنَ تَوَاضِعَ الْأَغْنِيَاءِ لِلْفُقَرَاءِ طَلِبًا لِمَا عِنْدَ اللَّهِ وَأَحْسَنُ مِنْهُ تِيَةُ الْفُقَرَاءِ عَلَى الْأَغْنِيَاءِ اتِّكَالًا عَلَى اللَّهِ (نهج البلاغه، حکمت ۴۰۶).

ترجمه: چه نیکو است فروتنی توانگران در برابر مستمندان، برای به دست آوردن پاداش الاهی، و نیکوتر از آن خویش‌داری مستمندان برابر توانگران برای توکل به خداوند است.

أَحْسَنَ: فعل تعجّب/ تَوَاضِعَ: مفعولُ به و منصوب (معمول).

۳. الإمام علی (علیه السلام): مَا أَبْعَدَ الْخَيْرِ مِمَّنْ هَمَّتْهُ بَطْنُهُ وَفَرَجَهُ (تمیمی، پیشین:

۷۴۸).

ترجمه: چه دور است خیر از کسی که هم‌تش، شکمش و شهوتش می‌باشد.

أَبْعَدَ: فعل تعجّب/ الْخَيْرِ: مفعولُ به و منصوب (معمول).

۴. الإمام علی (علیه السلام): مَا أَسْرَعَ السَّاعَاتِ فِي الْيَوْمِ وَأَسْرَعَ الْأَيَّامِ فِي الشَّهْرِ وَأَسْرَعَ الشُّهُورِ فِي السَّنَةِ وَأَسْرَعَ السَّنِينَ فِي الْعُمُرِ (نهج البلاغه، خطبه ۱۸۸).

ترجمه: چه سریع است ساعت‌ها در روز، و چه سریع است روزها در ماه، و چه سریع

است ماه‌ها در سال، و چه سریع است سال‌ها در عمر.

أَسْرَعَ: فعل تعجّب/ السَّاعَاتِ، الْأَيَّامِ، الشُّهُورِ، السَّنِينَ: مفعولُ به و منصوب (معمول).

۵. الإمام علی (علیه السلام): مَا أَهْوَلَ اللَّهُمَّ مَا نَشَاهِدُهُ مِنْ مَلَكُوتِكَ وَمَا أَحْقَرَ ذَلِكَ

فِي مَا غَابَ عَنَّا مِنْ عَظِيمِ سُلْطَانِكَ (تمیمی، پیشین: ۷۴۸).

ترجمه: خدایا چه بزرگ است آنچه که مشاهده می‌کنیم از عظمت تو، و چه حقیر است

آن در آنچه که از ما غایب است که عبارت است از بزرگی قلمروات.

أَهْوَلَ: فعل تعجّب/ مَا: مفعولُ به و محلاً منصوب (معمول).

أَحْقَرَ: فعل تعجّب/ ذَلِكَ: مفعولُ به و محلاً منصوب (معمول).

۶. الإمام العسکری (علیه السلام): مَا أَقْبَحَ بِالْمُؤْمِنِ أَنْ تَكُونَ لَهُ رَغْبَةٌ تُذِلُّهُ (ابن

شعبه حرانی، پیشین: ۴۸۹).

ترجمه: چه زشت است برای مؤمن که دارای تمایلی باشد که او را خوار و ذلیل کند.

حلّ تمرین‌های مبادی‌العربیة جلد ۴ (ویرایش حمید محمدی، بخش نحو) / ۱۳۳

أَفْبَحَ: فعل تعجب / الْمُؤْمِنِ: جار و مجرور متعلق به «أَفْبَحَ» / جمله‌ی (أَنَّ تَكُونُ لَهُ...) مفعولٌ به برای (أَفْبَحَ).

تحدیر و اغراء

تمرین ۱. میز بین التحذیر و الإغراء فی الجمل الآتیه.

ترجمه: در مثال‌های زیر، تحدیر و اغراء را مشخص کن.

۱: الرسول الأعظم (صلی الله علیه وآله وسلم): إِيَّاكُمْ وَتَخَشُّعِ النَّفَاقِ وَهُوَ أَنْ يُرَى الْجَسَدُ حَاشِعاً وَالْقَلْبُ لَيْسَ بِحَاشِعٍ (مجلسی، پیشین: ۱۶۴/۷۸).

ترجمه: بر حذر می‌دارم شما را از فروتنی در مقابل نفاق، و آن این است که بدن فروتن دیده شود در حالی که قلب فروتن نیست.

إِيَّاكُمْ: تحدیر.

۲. الإمام علی (علیه السلام): اللَّهُ اللَّهُ فِي الْقُرْآنِ لَا يَسْبِقُكُمْ بِالْعَمَلِ بِهِ غَيْرُكُمْ (نهج البلاغه، نامه ۴۷).

ترجمه: خدا را در نظر بگیرید در قرآن، که در عمل کردن به آن دیگران از شما پیشی نگیرند. اللَّهُ اللَّهُ: تحدیر.

۳. الإمام علی (علیه السلام): عَلَيْكُمْ بِمُوجِبَاتِ الْحَقِّ فَالزُّمُوهَا وَإِيَّاكُمْ وَ مَجَالَاتِ النَّزَهَاتِ (تمیمی آمدی، پیشین: ۴۸۴).

ترجمه: بر شما باد به موجبات حق، پس به آن‌ها پایبند باشید، و بر حذر می‌دارم شما را از زمینه‌های اختلاف.

إِيَّاكُمْ: تحدیر.

۴. الإمام الصادق (علیه السلام): إِيَّاكَ وَخَصْلَتَيْنِ: الضَّجْرَ وَالْكَسَلَ فَإِنَّكَ إِنْ ضَجِرْتَ لَمْ تَصْبِرْ عَلَى حَقٍّ وَإِنْ كَسَلْتَ لَمْ تُؤَدِّ حَقًّا (مجلسی، پیشین: ۱۹۲/۷).

ترجمه: بر حذر می‌دارم شما را از دو خصلت: ملول شدن و تبلی، به درستی که تو اگر ملول شوی، بر حق صبر نمی‌کنی و اگر تبلی کنی حقی را ادا نمی‌کنی.

إِيَّاكَ وَخَصْلَتَيْنِ: تحدیر.

۵. إِذَا أَرَدْتَ أَنْ تُغْرِيَ عَلَى الْإِسْرَاعِ فَقُلْ: الْوَحْيَ الْوَحْيَ.

ترجمه: زمانی که خواستی [کسی را] به سرعت تحریک کنی بگو: وحی وحی.

الْوَحْيَ الْوَحْيَ: اغراء.

۶. دَخَلَ عَلَيْنَا رَجُلٌ طَوِيلُ الْقَامَةِ فَقُلْنَا لَهُ: رَأْسَكَ وَالْبَابَ.

ترجمه: مردی بلند قامت به ما ملحق شد آنگاه به او گفتیم: سرت را از [برخورد] در محافظت کن.

رَأْسَكَ وَالْبَابَ: تحذیر.

۷. فَإِيَّاكَ إِيَّاكَ الْمِرَاءَ فَإِنَّهُ ----- إِلَى الشَّرِّ دَعَاءٌ وَلِلشَّرِّ جَالِبٌ.

ترجمه: از نزاع و مشاجره بپرهیز که آن، انگیزه و سبب شر است.
إِيَّاكَ إِيَّاكَ الْمِرَاءَ: تحذیر.

تمرین ۲. این يجب إضمار الفعل الناصب وأین یصحّ إظهاره:

ترجمه: [در نمونه‌های زیر] اضممار فعل ناصب کجا واجب، و کجا جایز است.

۱. الْأَسَدُ فِي أَجْمَنِهِ.

ترجمه: از شیر، در حالی که در بیشه‌اش است، برحذر باش.

حذف فعل جایز است؛ زیرا محذّر منه به تنهایی ذکر شده است.

۲. أَخَاكَ وَ الْإِحْسَانَ إِلَيْهِ.

ترجمه: به برادرت احسان کن.

حذف فعل واجب است؛ زیرا اغراء با واو عطف صورت گرفته است.

۳. الْوَفَاءَ فَإِنَّهُ حَلِيَّةُ الْإِنْسَانِ.

ترجمه: ملازم وفا باش که آن زینت انسان است.

حذف فعل جایز است؛ زیرا مُغْرَى به، به تنهایی ذکر شده است.

۴. إِيَّاكَ أَنْ تَقْرَبِي مَنَازِلَ الْأَعْدَاءِ.

ترجمه: از نزدیک شدن به منزل دشمنان بپرهیز.

حذف فعل واجب است؛ زیرا تحذیر با لفظ إِيَّاكَ صورت گرفته است.

۵. أَيُّهَا الْكَسَلَانُ الْإِجْتِهَادَ الْإِجْتِهَادَ.

ترجمه: ای تنبل، تلاش و کوشش کن.

حذف فعل واجب است؛ زیرا مُغْرَى به تکرار شده است.

۶. البَدْرَ البَدْرَ إِلَى سِلَاحِكُمْ فَإِنَّ الْقَوْمَ أَحَاطُوا بِكُمْ.

ترجمه: بشتابید بشتابید به سوی سلاح‌هایتان، چرا که قوم شما را محاصره کرده‌اند.

حذف فعل واجب است؛ زیرا مُغْرَى به تکرار شده است.

۷. أَخَاكَ أَخَاكَ إِنَّ مَنْ لَا أَخَالَهُ ----- كَسَاعٍ إِلَى الْهَيْجَا بِغَيْرِ سِلَاحٍ.

ترجمه: برادرت را دریاب، زیرا کسی که برادر ندارد مانند پیکارجویی است که بدون

سلاح به نبرد می‌پردازد.

حذف فعل واجب است؛ زیرا مُغْرَى به تکرار شده است.

اختصاص

تمرین ۱. حَوْلَ الْجُمْلَةِ التَّالِيَةِ إِلَى صِيغَةِ الْإِخْتِصَاصِ حَيْثُ تَسْتَطِيعُ ذَلِكَ:

جاهایی که ممکن است جمله‌ها را به صیغه‌ی اختصاص تبدیل کن.

۱. لَيْسَ عِنْدِي مَالٌ فَأَجُودَ بِهِ.

ترجمه: نزد من مالی نیست که آن را ببخشم.

این جمله اختصاص ندارد، فقط فاء سببیه بعد از جمله‌ی منفی قرار گرفته است.

۲. لَوْلَا عَلِيٌّ وَتُعِدُّنِي عَنِ الْكِتَابَةِ لَمَا تَبَاطَأْتُ فِي مُرَاسَلَتِكَ.

ترجمه: اگر مشکلات من (مريضم) نبود که مرا از نوشتن باز داشته است، در نگاشتن

برای تو سستی نمی‌کردم.

- لَوْلَا عَلِيٌّ أَيْهَا الْمَرِيضُ وَتُعِدُّنِي عَنِ الْكِتَابَةِ لَمَا تَبَاطَأْتُ فِي مُرَاسَلَتِكَ.

أَيْهَا الْمَرِيضُ: اختصاص.

۳. خَلَّ عَنِ التَّوَانِي إِنَّهُ آفَةُ الْفَلَّاحِ.

ترجمه: سستی را رها کن که مانع رستگاری است.

- خَلَّ أَيْهَا الطَّالِبُ عَنِ التَّوَانِي إِنَّهُ آفَةُ الْفَلَّاحِ.

أَيْهَا الطَّالِبُ: اختصاص.

۴. إِيَّاكُمْ وَالشَّرَّ فَتَنْدُمُونَ شَرَّ النَّدَمِ.

ترجمه: از شر پرهیزید که سخت پشیمان می‌شوید.

- إِيَّاكُمْ الْعُلَمَاءَ (الطَّلَابُ - أَيْهَا الطَّالِبُ - أَيْهَا الطَّلَابُ) وَالشَّرَّ فَتَنْدُمُونَ شَرَّ النَّدَمِ.

الْعُلَمَاءَ (الطَّلَابُ - أَيْهَا الطَّالِبُ - أَيْهَا الطَّلَابُ): اختصاص.

۵. سَعِيَاً وَرَاءَ الْوِنَامِ فَتَصِيْبُونَ فَلَاحاً.

ترجمه: در پی سازگاری بکوشید تا به رستگاری برسید.

- سَعِيَاً وَرَاءَ الْوِنَامِ فَتَصِيْبُونَ أَيْهَا الْكِرَامُ فَلَاحاً.

أَيْهَا الْكِرَامُ: اختصاص.

۶. قَلَّمَا تَنْتَبِهُونَ لِلْعِبَرِ فَتَرْتَشِدُوا.

ترجمه: از عبرت‌ها تنبّه و پند کمی می‌گیرید تا ارشاد شوید.

- قَلَّمَا تَنْتَبِهُونَ (أَيُّهَا الْغَافِلُونَ) لِلْعِبَرِ فَتَرْتَشِدُوا.

أَيُّهَا الْغَافِلُونَ: اختصاص.

اشتغال

تمرین ۱. شَكْلُ الْمَشْغُولِ عَنْهُ وَادَّكَّرَ الْبَاعِثَ عَلَى شَكْلِهِ:

مشغولٌ عنه را در این مثال‌ها اعراب داده و علت آن اعراب را ذکر کن.

۱. إِنْ الطَّالِبَ أَكْرَهْتَهُ عَلَى تَحْمُلِ مَا لَا طَاقَةَ لَهُ بِهِ لَا يَلْبَثُ طَوِيلًا حَتَّى تَبْدُو فِيهِ
أَعْرَاضَ السَّقَمِ.

ترجمه: اگر دانش‌پژوه را به تحمل چیزی که تحمل آن را ندارد، مجبور کنی زمان زیادی نمی‌گذرد که بیماری‌های گوناگون در او ظاهر می‌شود.

- الطَّالِبُ: مشغولٌ عنه. نصب داده شده و نصب آن واجب است، زیرا بعد از این شرطیه قرار گرفته است.

۲. الْكَسْلَانُ هَلْ عَاقِبُوهُ.

ترجمه: آیا تنبل را تنبیه کردند؟

- الْكَسْلَانُ: مشغولٌ عنه. واجب است رفع دهیم چون قبل از هَلْ قرار گرفته است، هَلْ صدارت طلب است و اجازه نمی‌دهد که ما بعد در ما قبل عمل کند. شرط تفسیر فعل مذکور این است که صلاحیت عمل را داشته باشد و چون صلاحیت عمل را ندارد، تفسیر هم نمی‌کند. به همین علت واجب است الْكَسْلَانُ را مرفوع بخوانیم تا صدارت طلب در ابتدای جمله خبر واقع شود و بین عامل و معمول قرار نگیرد.

۳. الدَّوَاءُ إِنْ أَخَذْتَهُ أَبْرَأَكَ مِنَ الْمَرَضِ.

ترجمه: اگر دارو را به کار ببری تو را از بیماری رها می‌کند.

- الدَّوَاءُ: مشغولٌ عنه. بنا بر مبتدا بودن واجب است آن را مرفوع بخوانیم. به دلیل اینکه قبل از این شرطیه صدارت طلب قرار گرفته است.

۴. إِذَا الْمَرَضُ تَرَكَتَهُ إِمْتَنَعَ شِفَاؤُهُ.

ترجمه: زمانی که بیماری را رها کنی درمانش غیرممکن است.

- الْمَرَضُ: مشغولٌ عنه. چون بعد از ادات شرط إذا قرار گرفته است نصب آن واجب است.

۵. هَلَّا خَشِيَةَ اللّهِ تَبِعَتْهَا فِي جَمِيعِ أَعْمَالِكَ.

ترجمه: چرا ترس از خدا را در تمام کارها دنبال نمی‌کنی؟

- خَشِيَةَ: مشغول‌عنه. واجب است که خَشِيَةَ را منصوب بخوانیم، چرا که بعد از ادوات تحضیض (هَلَّا) قرار گرفته است.

۶. مَتَى اللّهُ أَخْطَأَتْ إِلَيْهِ فَلَا تَسْتَقْبِلْ خَيْرًا.

ترجمه: هر گاه خدا را معصیت کردی، پس انتظار خیر و خوبی نداشته باش.

اللّهُ: مشغول‌عنه. واجب است بنا بر مفعول‌به منصوب شود، چون بعد از ادوات شرط قرار گرفته است.

فعل أَخْطَأَ با إِلَى متعدی می‌شود و قبل از آن فعلی که در تقدیر است مفعول‌به می‌گیرد. مترادف و هم معنای آن (عَصَيْتَ) را در تقدیر می‌گیریم که اللّهُ را بنا بر مفعول بودن، نصب داده است.

۷. أَيْنَمَا الْمُعَلِّمُ نَظَرْتَهُ فَاشْكُرْ جَمِيلَهُ عَلَيْكَ.

ترجمه: هر جا نظرت به معلم افتاد، او را به سبب خوبی‌هایش نسبت به تو سپاسگزاری کن.

- الْمُعَلِّمُ: مشغول‌عنه. چون بعد از ادوات شرط أَيْنَمَا قرار گرفته و از آنجا که ادوات شرط تنها بر فعل داخل می‌شوند پس واجب است که الْمُعَلِّمُ را منصوب بخوانیم.

۸. الْفَقِيرُ لَوْ وَجَدْتَهُ لَأَحْسَنْتُ إِلَيْهِ.

ترجمه: اگر فقیر را می‌یافتم حتماً به او احسان می‌کردم.

- الْفَقِيرُ: مشغول‌عنه. واجب است که الْفَقِيرُ، مرفوع شود، چون بعد از آن صدارت طلب (لَوْ) قرار گرفته است.

۹. هَلِ الْقَاتِلَ قَتَلْتُمُوهُ.

ترجمه: آیا قاتل را کشتید؟

- الْقَاتِلَ: مشغول‌عنه. چون بعد از هَلِ که از ادوات استفهام است و همزه هم نیست قرار گرفته است و هَلِ واجب است که بر فعل داخل شود. کلمه الْقَاتِلَ را بنا بر مفعول‌به بودن و جوباً منصوب می‌کنیم و فعلی را از لفظ خود فعل مذکور در تقدیر می‌گیریم. هَلِ (قَتَلْتُمْ) الْقَاتِلَ قَتَلْتُمُوهُ.

۱۰. دَخَلْتُ فَإِذَا الْوَلَدُ يَلُومُهُ أَبُوهُ.

ترجمه: داخل شدم پس ناگهان پدر، فرزندش را سرزنش می‌کرد.

- الْوَلَدُ: مشغول‌عنه. رفعش به عنوان مبتدا واجب است چون بعد از إذا فجائیه واقع شده

است؛ چرا که إذا فجائیه فقط بر اسم داخل می‌شود.

۱۱. عَمْرُو وَ زَيْدٌ غَفَرَ اللَّهُ لَهُمَا.

ترجمه: خداوند عمرو و زید را بیامرزد.

عَمْرُو وَ زَيْدٌ (عَمْرًا وَ زَيْدًا): مشغول‌عنه.

صحیح است که عَمْرًا وَ زَيْدًا خوانده شود؛ چون اگر عَمْرُو وَ زَيْدٌ بخوانیم، غَفَرَ اللَّهُ

لَهُمَا خبر می‌شود و اصل این است که خبر جمله‌ی انشائی نباشد؛ بنابراین رجحان دارد عَمْرًا

و زیداً را منصوب بخوانیم برای فعل مقدّری که فعل مذکور آن را تفسیر می‌کند.

۱۲. اللَّهُمَّ عَبْدَكَ إِرْحَمَهُ وَلَا تُؤَاخِذْهُ.

ترجمه: خدایا به بنده ات رحم کن و او را مؤاخذه نکن.

- عَبْدَكَ: مشغول‌عنه. اگر بخوانیم عَبْدَكَ إِرْحَمَهُ، عَبْدٌ مبتدا تلقی می‌شود و إِرْحَمْ خبر

آن؛ درحالی که إِرْحَمْ جمله‌ی طلبی و انشائی است و اصل این است که خبر، جمله‌ی طلبی

و انشائی نباشد. برای اینکه إِرْحَمْ را خبر نگیریم، عَبْدٌ می‌خوانیم تا مفعول‌به شود برای فعل

مقدّری که فعل مذکور آن را تفسیر کرده است. پس نصب آن رجحان دارد.

تمرین ۲. بَيْنَ أَمْرُفُوعِ الْمَشْغُولِ عَنْهُ عَلَى الْفَاعِلِيَّةِ أَوْ النِّيَابَةِ عَنْهَا أَوْ الْإِبْتِدَاءِ أَوْ

مَنْصُوبٌ عَلَى الْمَفْعُولِيَّةِ

مشخص کن که آیا مشغول‌عنه بنا بر فاعل یا نائب فاعل یا مبتدا بودن مرفوع است یا بنا بر

مفعول بودن منصوب است.

۱. الْقُرْآنُ الْكَرِيمُ: تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجَعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا

فَسَادًا وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ (قصص، ۸۳).

ترجمه: (آری) این سرای آخر تو را (تنها) برای کسانی قرار می‌دهیم که اراده‌ی برتری

جویی در زمین و فساد را ندارند؛ و عاقبت نیک برای پرهیزکاران است.

- تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ: مشغول‌عنه. که نَجْعَلُ عمل کرده در ضمیر آن (ها) تِلْكَ مبتدا و محلاً مرفوع. الدَّارُ عطف بیان از تِلْكَ یا بدل از آن. الْآخِرَةُ صفت است برای الدَّارِ. نَجْعَلُهَا فعل مشغولی است که از تِلْكَ اعراض نموده و در ضمیر عمل کرده است.

۲. الْقُرْآنُ الْكَرِيمُ: وَكُلَّ إِنْسَانٍ أَلْزَمْنَاهُ طَائِرَهُ فِي عُنُقِهِ وَنُخْرِجُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كِتَابًا يَلْقَاهُ مَنشُورًا (اسراء، ۱۳).

ترجمه: و هر انسانی، اعمالش را بر گردنش آویخته‌ایم؛ و روز قیامت، کتابی برای او بیرون می‌آوریم که آن را در برابر خود، گشوده می‌بیند! (این همان نامه‌ی اعمال اوست.)
- كُلَّ إِنْسَانٍ: مشغول‌عنه. كُلَّ منصوب است بنا بر مفعول‌به بودن و عامل که أَلْزَمْنَا است، از آن اعراض و در ضمیر آن (ه) عمل کرده. لذا تقدیر کلام چنین است: وَأَلْزَمْنَا كُلَّ إِنْسَانٍ أَلْزَمْنَاهُ.

۳. الْقُرْآنُ الْكَرِيمُ: وَقُرْءَانًا فَرَقْنَاهُ لِتَقْرَأَهُ عَلَى النَّاسِ عَلَى مُكْثٍ وَنَزَّلْنَاهُ تَنزِيلًا (اسراء، ۱۰۶).
ترجمه: و قرآنی که آیاتش را از هم جدا کردیم، تا آن را بادرنگ بر مردم بخوانی؛ و آن را به تدریج نازل کردیم.

- قُرْءَانًا: مشغول‌عنه و منصوب است بنا بر مفعول‌به بودن و عاملی که از آن اعراض کرده، فَرَقْنَا است که در ضمیر قرآن (ه) عمل کرده و تقدیر کلام چنین است: وَقُرْءَانًا فَرَقْنَاهُ.

۴. الْقُرْآنُ الْكَرِيمُ: خُذُوهُ فَغُلُّوهُ * ثُمَّ الْجَحِيمَ صَلُّوهُ (حاقة، ۳۰ و ۳۱).
ترجمه: (و خطاب قهر رسد که) او را بگیرید و در غل و زنجیر کشید. تا بازش به دوزخ در افکنید.

- الْجَحِيمَ: مشغول‌عنه و منصوب شده است بنا بر مفعول‌به بودن. رجحان دارد که الْجَحِيمَ را نصب دهیم. صَلُّوْا عاملی است که اعراض کرده و در ضمیر مشغول‌عنه عمل کرده است. علت رجحان نصب هم این است که ثُمَّ حرف عطف است. این جمله را بر جمله‌ی فعلیه و برای اینکه جمله معطوف علیّه و معطوف یکسان شوند بهتر است که اعرابی بدسیم که جمله فعلیه شود و آن زمانی است که منصوب بخوانیم و فعلی قبل از آن در تقدیر گرفته شود.
ثُمَّ صَلُّوْا الْجَحِيمَ صَلُّوهُ.

حلّ تمرین‌های مبادی‌العربیة جلد ۴ (ویرایش حمید محمدی، بخش نحو) / ۱۴۳

۵. القرآن‌الکریم: وَإِنْ أَحَدٌ مِّنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ فَأَجِرْهُ حَتَّىٰ يَسْمَعَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ أَبْلِغْهُ مَأْمَنَهُ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْلَمُونَ (توبه، ۶).

ترجمه: و اگر یکی از مشرکان از تو پناهندگی بخواهد، به او پناه ده تا سخن خدا را بشنود (و در آن بیندیشد)! سپس او را به محل امنش برسان، چرا که آن‌ها گروهی ناآگاهند!

- أَحَدٌ: مرفوع است بنا بر فاعل بودن برای فعلی که اسْتَجَارَ آن را تفسیر کرده است. لازم است که فعل را در تقدیر بگیریم، چون مشغول‌عنه بعد از این شرطیه قرار گرفته است.

تقدیر کلام چنین است: وَإِنْ اسْتَجَارَكَ أَحَدٌ مِّنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ فَأَجِرْهُ.

۶. القرآن‌الکریم: إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ* وَإِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ (تکویر، ۱ و ۲).

ترجمه: و در آن هنگام که ستارگان بی‌فروغ شوند، و در آن هنگام که کوه‌ها به حرکت درآیند.

- الشَّمْسُ: عامل در ضمیر آن (هی) عمل کرده و مرفوع است بنا بر نائب فاعل بودن که تقدیر کلام چنین است: إِذَا كُوِّرَتْ الشَّمْسُ كُوِّرَتْ.

- النُّجُومُ: مرفوع است بنا بر فاعل بودن برای فعل انْكَدَرَتْ. وَإِذَا انْكَدَرَتْ النُّجُومُ انْكَدَرَتْ.

۷. اللَّهُمَّ يَخْنُقْ أَحْيَانًا قَلَادَتَهُ ----- فَقَدْ يَزِيدُ اخْتِنَاقًا كُلُّ مُضْطَرِبٍ

ترجمه: روزگاری گاهی افسارش تنگ می‌شود، پس گاهی تنگی هر انسان مضطربی را زیاد می‌کند.

شاهد مثال در مصرع اول است.

- اللَّهُمَّ: مشغول‌عنه و مرفوع است بنا بر مبتدا بودن.

- يَخْنُقْ: فعل مضارع و مرفوع.

- أَحْيَانًا: مفعول‌فیه.

- قَلَادَتُ: فاعل برای فعل يَخْنُقْ.

۸. الْعَالِمُ حَيْثُمَا يَتَوَجَّهَ اتَّوَجَّهَ.

ترجمه: عالم به هرکجا رهسپار شود، من هم رهسپار می‌شوم.

-العالمُ: بنابر مبتدا بودن مرفوع است. مرفوع بودن آن واجب است چون قبل از صدارت طلب واقع شده است.

۹. لا زیدٌ قَعَدَ ولا عمروٌ وَقَفَ.

ترجمه: نه زید نشست و نه عمرو ایستاده.

- زیدٌ: بنابر مبتدا بودن مرفوع است. قَعَدَ فعلی است که عمل کرده در ضمیری که به زید بر می‌گردد و آن ضمیر (هُوَ) فاعل آن است.

- عمروٌ: بنابر مبتدا بودن مرفوع است و وَقَفَ فعلی است عامل، در ضمیری که به عمرو بر می‌گردد و آن ضمیر (هُوَ) فاعل آن است.

۱۰. الدَّوَاةُ كَسَرَتْهَا وَالْقَلَمُ جَفَّ حَبْرُهُ.

ترجمه: دوات را شکستم و قلم، دواتش خشک شد.

- الدَّوَاةُ: مشغولٌ عنه و مرفوع است بنابر مبتدا بودن و كَسَرَتْهَا خبر آن و محلاً مرفوع.

- الْقَلَمُ: مشغولٌ عنه و مرفوع است بنابر مبتدا بودن و جَفَّ حَبْرُهُ خبر آن و محلاً مرفوع.

تنازع

تمرین ۱. بَیِّنْ كَيْفِيَةَ التَّنَازُعِ فِي الْجُمْلَةِ التَّالِيَةِ:

کیفیت تنازع را در جملات ذیل بیان کن.

۱. القرآن‌الکریم: ... ءَاثُونِي أفرغُ عَلَيْهِ قَطْرًا (کهف، ۹۶).

ترجمه: ... و گفت: «(اکنون) مس مذاب برآیم بیاورید تا بر روی آن بریزم.»

تقدیر کلام چنین است: ءَاثُونِي قَطْرًا أفرغُ عَلَيْهِ قَطْرًا.

- ءَاثُونِي: فعل دو مفعولی و ضمیر بارز واو فاعل آن و محلاً مرفوع است. ضمیر (ی) مفعول به اول آن و قَطْرًا مفعول به دوم آن، به قرینه‌ی قَطْرًا مفعول به أفرغُ، حذف شده است. یعنی ءَاثُونِي و أفرغُ بر سر قَطْرًا به عنوان مفعول به نزاع کرده‌اند. قَطْرًا به عامل دوم (أفرغُ) داده شده و چون عامل اول هم مفعول به می‌خواهد دیگر ذکر نشده است و در ضمیر متنازع فیه هم عمل داده نشده و مفعول به دوم آن به قرینه مفعول عامل دوم حذف شده است.

۲. القرآن‌الکریم: يريدُ اللهُ لِيُبينَ لَكُمْ وَيَهْدِيَكُمْ سُنَنَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ... (نساء ۲۶).

ترجمه: خداوند می‌خواهد (با این دستورها، راههای خوشبختی و سعادت را) برای شما آشکار سازد، و به سنت‌های (صحیح) پیشینیان رهبری کند؛ و خداوند دانا و حکیم است.

- لِيُبينَ یک عامل است و يَهْدِيكُمْ عامل دوم، که بر سر سُنَنَ به عنوان مفعول به نزاع کرده‌اند. سُنَنَ که مفعول به و اسم ظاهر است به عامل دوم (يَهْدِي) داده شده و معمول عامل اول (لِيُبينَ) به قرینه معمول عامل دوم حذف شده است.

۳. القرآن‌الکریم: رُسُلًا مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ... (نساء، ۱۶۵).

ترجمه: پیامبرانی که بشارت دهنده و بیم دهنده بودند، تا بعد از این پیامبران، حجتی برای مردم بر خدا باقی نماند، (و بر همه اتمام حجت شود) و خداوند، توانا و حکیم است.

- مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ که هر دو در لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ نزاع کرده‌اند. لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ به مُنذِرِينَ تعلق گرفته و معمول مُبَشِّرِينَ به قرینه معمول دوم حذف شده است.

۴. القرآن الکریم: فَتَادَتْهُ الْمَلَائِكَةُ وَهُوَ قَائِمٌ يُصَلِّي فِي الْمِحْرَابِ... (آل عمران، ۳۹).

ترجمه: و هنگامی که او در محراب ایستاده، مشغول نیایش بود، فرشتگان او را صدا زدند...

- وَهُوَ قَائِمٌ يُصَلِّي فِي الْمِحْرَابِ: قَائِمٌ و يُصَلِّي بر سر فی الْمِحْرَابِ که مفعول به با واسطه است با هم نزاع دارند. يُصَلِّي در الْمِحْرَابِ عمل کرده لذا معمول قَائِمٌ به قرینه معمول عامل دوم (فی الْمِحْرَابِ) حذف شده است.

۵. القرآن الکریم: ... وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً وَبُشْرَى لِلْمُسْلِمِينَ (نحل، ۸۹).

ترجمه: ... و ما این کتاب را بر تو نازل کردیم که بیانگر همه چیز، و مایه هدایت و رحمت و بشارت برای مسلمانان است.

- سه عامل هُدًى وَ رَحْمَةً وَ بُشْرَى که مصدر هستند بر سر لِلْمُسْلِمِينَ نزاع دارند. لِلْمُسْلِمِينَ به عامل اخیر (بُشْرَى) تعلق می‌گیرد و چون معمول (لِلْمُسْلِمِينَ) مجرور است، هُدًى وَ رَحْمَةً در ضمیر آن عمل نکرده، لذا معمول هُدًى وَ رَحْمَةً به قرینه عامل اخیر، حذف می‌شود.

۶. القرآن الکریم: فَأَمَّا مَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَيَقُولُ هَٰؤُلَاءِ أقرءوا كِتَابِيهِ (الحاقة، ۱۹).

ترجمه: پس کسی که نامه‌ی اعمالش را به دست راستش دهند (از شدت شادی و مباهات) فریاد می‌زند که: «(ای اهل محشر) نامه اعمال مرا بگیرید و بخوانید.»

- هَٰؤُلَاءِ أقرءوا كِتَابِيهِ متنازع هستند، یکی هَٰؤُلَاءِ به شرط اینکه هَٰؤُلَاءِ را اسم فعل نگیریم، بلکه فعل متصرف به معنای خُذُوا باشد و دیگری أقرءوا که بر سر مفعول به، نزاع دارند. كِتَابِيهِ متعلق به أقرءوا است و هَٰؤُلَاءِ در ضمیر آن عمل نمی‌کند چون معمول منصوب است و اگر معمول منصوب بود عامل اول در آن عمل نمی‌کند بلکه معمولش به قرینه معمول عامل دوم حذف می‌شود.

۷. القرآن الکریم: ... وَإِنْ أَدْرَى أَقْرَبُ أَمْ بَعِيدٌ مَّا تُوعَدُونَ (انبیاء، ۱۰۹).

ترجمه: ... و نمی‌دانم آیا وعده (عذاب خدا) که به شما داده می‌شود نزدیک است یا دور.
- أَقْرَبُ أَمْ بَعِيدٌ: قْرَبُ و بَعِيدُ هر دو صفت مشبهه و مبتدای وصفی و (مَا) فاعل بَعِيدُ و سَدَّ مسد خبر است و قْرَبُ در ضمیر مَا (هُوَ مستتر) عمل می‌کند.

۸. متى تكمل وأستريح منها تمارين التنازع؟

ترجمه: چه زمانی تمارین تنازع کامل می‌شود و من از آن راحت می‌شوم؟
- تکمّل و أستریح: تکمّل در متنازع فيه (تمارين) عمل کرده و تمارين التنازع برای فعل تکمّل فاعل است. أستریح در ضمیر آن متنازع فيه عمل کرده و عبارت است از منها، که به تمارین بر می‌گردد.

۹. حیونی و حییت الأصدقاء.

ترجمه: دوستان و رفقا مرا تحیت گفتند و من نیز ایشان را تحیت گفتم.
- حیونی و حییت: متنازع هستند. حییت فعل و فاعل آن ضمیر بارزت محلاً مرفوع که در الأصدقاء (اسم ظاهر و متنازع فيه) عمل کرده و مفعول به برای حییت است. عامل اول (حیونی) نیاز به فاعل داشت که برای آن ضمیر فاعلی آمد.

۱۰. لما دخلت الدار استقبلتني ورحبت بي أخوات المعلم.

ترجمه: زمانی که وارد خانه شدم خواهران معلم از من استقبال کردند و مرا تحیت گفتند.
- استقبلتني و رحبت بي: متنازع هستند که بر سر فاعل (أخوات المعلم) نزاع دارند. رحبت در أخوات المعلم عمل کرده و استقبلتني به ضمیر مستتر فاعلی اکتفا کرده است.

۱۱. استشرت واستشازوني النصحاء.

ترجمه: من با ناصحان مشورت کردم و آنها نیز با من مشورت کردند.
- استشرت متنازع اول است و در اسم ظاهر (النصحاء) عمل کرده و استشازوني در ضمیر آن عمل کرده است. استشرت چون منصوب طلب است النصحاء مفعول به آن است و استشازوني چون به فاعل نیاز دارد، از این رو ضمیر فاعلی (واو) برای آن آمده که با کلمه النصحاء مطابقت دارد.

۱۲. بشرني وبشرتهما والدای يقدم أخی.

ترجمه: والدین، مرا به آمدن برادرم بشارت دادند و من هم ایشان را بشارت دادم.
- بشرني: فعل متنازع اول است و به مفعول به و فاعل نیاز دارد. بشرت هم متنازع دوم و به مفعول به احتیاج دارد. بشرني در اسم ظاهر والدای عمل کرده و والدای فاعل آن است و بشرت هم ضمیر مفعولی است که به والدای بر می‌گردد و کاملاً با آن مطابقت دارد.

۱۳. أَصْفَتْ وَأَنْفَقَتْ عَلَيْهِمْ زُورًا الْأَرْضِ الْمُقَدَّسَةِ.

ترجمه: زائرین سرزمین مقدّس را پذیرایی کردم و به ایشان احسان و انفاق کردم.
- أَصْفَتْ وَ أَنْفَقَتْ هر دو متنازع هستند و مفعول می‌خواهند. أَصْفَتْ در مفعول به (یا همان متنازع فيه) عمل کرده است، زُورًا مفعول به برای أَصْفَتْ و فعل أَنْفَقَتْ در ضمیر آن (عَلَيْهِمْ) عمل کرده که به زُورًا بر می‌گردد.

۱۴. يَعْدُونِي وَأَعَدُّ رُفَقَائِي جُهْلَاءَ إِيَّاهُمْ.

ترجمه: دوستانم مرا جزء کسانی که نسبت به ایشان جاهل هستم، شمردند و من نیز ایشان را جزء دوستانم که جاهل هستند، شمردم.

- يَعْدُونِي وَ أَعَدُّ: متنازع و رُفَقَائِي: متنازع فيه. أَعَدُّ که مفعول طلب است در متنازع فيه (رُفَقَائِي) عمل کرده و يَعْدُونِي در ضمیر آن (واو) عمل کرده است.

۱۵. جِيءَ ثُمَّ حَالِفٌ وَقَفَ بِالْقَوْمِ إِنَّهُمْ ----- لِمَنْ أَجَارُوا ذُوَّ عِزِّ بِلَاهُونِ.

ترجمه: بیا، ملازم باش و بایست به همراه قومی که آن‌ها صاحبان عزتند و عزت می‌بخشند به کسانی که کمک می‌کنند بدون پستی و خواری.

- جِيءَ، حَالِفٌ وَ قَفَ: ۳ متنازع هستند و بر سر بِالْقَوْمِ نزاع دارند. عامل اخیر (قَفَ) متعلق بِالْقَوْمِ است و جِيءَ، حَالِفٌ را چون با معمول فاصله دارند ذکر نمی‌کنیم.

۱۶. أَرْجُو وَأُخْشِي وَأَدْعُو اللَّهَ مُبْتَغِيًا ----- عَفْوًا وَعَافِيَةً فِي الرُّوحِ وَالْجَسَدِ.

ترجمه: امیدوارم و می‌ترسم و می‌خوانم خدا را در حالی که طالب عفو و بخشش و سلامتی در روح و بدن هستم.

- أَرْجُو وَ أُخْشِي وَ أَدْعُو: ۳ متنازع هستند و بر سر معمول واحدی که اسم ظاهر و متنازع فيه است (الله) با هم نزاع دارند.

أَدْعُو در متنازع فيه (الله) عمل کرده و الله برای أَدْعُو و أَرْجُو و أُخْشِي مفعول به است که هر ۳ فعل نیازمند مفعول هستند، اما معمول ۲ فعل اول به قرینه معمول فعل اخیر حذف شده و ضمیری برایشان در تقدیر گرفته نشده است.

تمرین ۲. اجْعَلِ الْعَمَلَ فِي هَذِهِ الْأَمْثَلَةِ لِلْعَامِلِ الثَّانِي:

در این مثال‌ها، عمل را برای عامل دوم قرار بده.

۱. أَحَبَّنِي وَأَكْرَمَانِي أَبُوَاهُمْ.

ترجمه: پدر و مادر ایشان مرا دوست می‌دارند و اکرامم می‌کنند.

- أَحَبَّانِي وَأَكْرَمَنِي أَبُوَاهُمْ.

۲. أُعْطِيتُ وَبَخِلُوا إِخْوَانَنَا.

ترجمه: عطا کردم و برادران ما بخل ورزیدند.

- أُعْطِيتُهُمْ وَبَخِلَ إِخْوَانُنَا.

تذکر: أُعْطِيتُ در ضمیر عمل نکرده است، البتہ نکته این است کہ با این شیوہ عود ضمیر

به متأخر پیش می‌آید کہ به لحاظ نحوی درست نیست.

۳. سَأَلَ وَأَجَبْتُهُ الْمُعَلِّمُ.

ترجمه: معلم سؤال کرد و من جوابش دادم.

- سَأَلَنِي وَأَجَبْتُ الْمُعَلِّمُ.

۴. أَتُرِيدُ أَنْ يَأْتِيَ وَيُسَلِّمُوا عَلَيْكَ أَهْلُ الْقَرْيَةِ.

ترجمه: آیا می‌خواهی کہ اهل روستا بیایند و بر تو سلام و درود بفرستند؟

- أَتُرِيدُ أَنْ يَأْتُوا وَيُسَلِّمَ عَلَيْكَ أَهْلُ الْقَرْيَةِ.

۵. هَلْ آتٍ وَظَافِرُونَ الْعَسَاكِرِ.

ترجمه: آیا می‌آیند لشکریان درحالیکه پیروز هستند؟

- هَلْ آتُونَ وَظَافِرِ الْعَسَاكِرِ.

۶. ضَرَبَ وَضَرَبْتُهُمَا الرَّجُلَانِ.

ترجمه: آن دو مرد زدند و من آن دو را زدم.

- ضَرَبَا وَضَرَبْتُ الرَّجُلَيْنِ.

۷. مَتَى قَادِمٌ وَحَاجَانِ صَدِيقَاكَ؟

ترجمه: دوستانت کی می‌آیند در حالیکه حاجی شده‌اند؟

- مَتَى قَادِمَانِ وَحَاجٌ صَدِيقَاكَ؟

۸. أَتَى وَسَلَّمَ عَلَيْهِمْ إِخْوَتَكَ.

ترجمه: برادرانت آمدند و من به آنها سلام کردم.

- أَتَوْا وَسَلَّمَ عَلَيَّ إِخْوَتِكَ.

۹. أَكْرَمْتُ وَمَدَّحُونِي الْمُعَلِّمِينَ.

ترجمه: معلمان را گرامی داشتم و آنها مرا ستودند.

- أَكْرَمْتُ وَمَدَّحَنِي الْمُعَلِّمُونَ.

منادا

تمرین ۱. نَادِ الْأَسْمَاءَ التَّابِعَةَ:

اسم های زیر را به حالت منادا قرار بده.

خَيْرَ الْغَافِرِينَ: يَا خَيْرَ الْغَافِرِينَ

ای بهترین آمرزندگان!

ذُو الْعَفْوِ وَالْوَفَاءِ: يَا ذَا الْعَفْوِ وَالْوَفَاءِ

ای بخشنده و وفادار!

حَنَّانٌ مَّتَّانٌ: يَا حَنَّانُ يَا مَّتَّانُ

ای بسیار مهربان مت گذار!

سُبْحَانُ: يَا سُبْحَانُ

ای پاک و منزّه!

أَحْكَمَ مِنْ كُلِّ حَكِيمٍ: يَا أَحْكَمَ الْحُكَّامِ.

ای بهترین داوران!

حَلِيمٌ لَا يَعْجَلُ: يَا حَلِيمًا لَا يَعْجَلُ

ای بردباری که عجله نمی کند!

أُمِّي الْحُنُونِ مَا بِالْكِ مُغْضِبَةٌ: يَا أُمَّي الْحُنُونِ مَا بِالْكِ مُغْضِبَةٌ؟

ای مادر مهربانم! تو را چه شده که غضبناکی؟

نَازِلٌ مِنَ الْجَبَلِ: يَا نَازِلًا مِنَ الْجَبَلِ

ای کسی که در حال پایین آمدن از کوه است!

خَلِيلِي: يَا خَلِيلِي

ای دو دوست من!

مُجْرَبٌ لِلْأُمُورِ: يَا مُجْرَبًا لِلْأُمُورِ

ای ماهر در کارها!

رَجُلٌ عَالِيُ الْهَمَّةِ: يَا رَجُلًا عَالِيُ الْهَمَّةِ

ای مردی که همت والا دارد!

تمرین ۲. أَضِفِ الْمُنَادِي إِلَى «يَاءِ الْمُتَكَلِّمِ» وَحَوِّلْهُ إِلَى مَا يَجُوزُ فِيهِ مِنَ الْوُجُوهِ الْمُخْتَلِفَةِ:

منادا را به یای متکلم اضافه کن و آن را به وجوه مختلفی که جایز است برگردان.

أَيُّهَا الْأَبُ الْجَلِيلُ:

ترجمه: ای پدر بزرگوار!

- يا (أَبِ، أُمِّي، أَبِي، أَبَا، أَبَ، أَيْبَا، أَيْتَ، أَيْتِ، أَبَتَا) الْجَلِيلِ.

يا ابنَ العَمِّ لِمَاذَا تُبَغِّضُنِي وَأَنَا أَحِبُّكَ؟

ترجمه: پسرعمو! چرا مرا ناراحت می‌کنی در حالیکه من تو را دوست دارم؟

- يا ابنَ (عَمِّ، عَمِّي، عَمَى، عَمَّا، عَمِّ، عَمِّيَا) لِمَاذَا تُبَغِّضُنِي وَأَنَا أَحِبُّكَ؟

هيا أُمَّ لِحِظِي وَلَدَكَ لِئَلَّا يَسْقُطَ.

ترجمه: ای مادر! بچه ات را مراقبت کن تا نیفتد.

- هيا (أُمِّ، أُمِّي، أُمًّا، أُمِّيَا، أُمَّتِ، أُمَّتَا، أُمَّتِ) لِحِظِي وَلَدَكَ لِئَلَّا يَسْقُطَ.

ياضاربُ كَفَاكَ ضَرْبًا.

ترجمه: ای زننده! زدن کفایت می‌کند.

- يا (ضَارِبِي، ضَارِبِي) كَفَاكَ ضَرْبًا.

كُنْ لِي لَا عَلَيَّ يَا عَمُّ.

ترجمه: عمو! به نفع من باش نه به ضررم.

- كُنْ لِي لَا عَلَيَّ يا (عَمِّ، عَمِّي، عَمَى، عَمَّا، عَمِّ، عَمِّيَا)

تمرین ۳. عَيِّنِ الْمُنَادِي وَادْكُرْ نَوْعَهُ وَإِعْرَابَهُ:

منادا را در این مثال‌ها معین کن و نوع و اعراب آن را بیان کن.

۱. القرآن الكريم: ... يَا حَسْرَةَ عَلِيَّ الْعِبَادِ (یس، ۳۰).

ترجمه: ... افسوس بر این بندگان.

حلّ تمرین‌های مبادی‌العربیة جلد ۴ (ویرایش حمید محمدی، بخش نحو) / ۱۵۳

- حَسْرَةً: منادای شبه مضاف است چون منادای آن با معمولش (عَلَى الْعِبَادِ) تمام می‌شود. در این صورت عَلَى الْعِبَادِ متعلق به حَسْرَةً است.

- حَسْرَةً: منادای نکره مقصوده و موصوف منصوب و صفت آن عَلَى الْعِبَادِ است. در این صورت عَلَى الْعِبَادِ متعلق به عامل مقدری است که برای حَسْرَةً صفت تلقی می‌شود.

۲. القرآن‌الکریم: وَقَالَ يَا بَنِيَّ لَا تَدْخُلُوا مِنْ بَابٍ وَاحِدٍ وَادْخُلُوا مِنْ أَبْوَابٍ مُتَفَرِّقَةٍ... (یوسف، ۶۷)

ترجمه: و (هنگامی که می‌خواستند حرکت کنند، یعقوب) گفت: «فرزندان من! از يك در وارد نشوید، بلکه از درهای متفرق وارد شوید...»

- بَنِيَّ: منادای مضاف به یای متکلم و اعراب آن در اینجا تقدیراً منصوب است. در اصل یاء اعراب با یاء ضمیر ادغام شده و حرکت نصب دیده نمی‌شود.

۳. القرآن‌الکریم: إِذْ قَالَ يُوسُفُ لِأَيِّهِ يَأْتِنِي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ (یوسف، ۴).

ترجمه: (به خاطر بیاور) هنگامی را که یوسف به پدرش گفت: «پدرم! من در خواب دیدم که یازده ستاره، و خورشید و ماه در برابر من سجده می‌کنند!»

- أَبَتِ: منادای مضاف به یای متکلم است و جایز است که (یاء) حذف شود و به جای آن (ت) قرار گیرد. این شیوه فقط برای اسم‌های أَب و أَخ جایز است.

۴. القرآن‌الکریم: يَا صَاحِبِي السَّجْنِ ۚ أَزَبَابٌ مُتَفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمِ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ (یوسف، ۳۹).

ترجمه: ای دوستان زندانی من! آیا خدایان پراکنده بهترند، یا خداوند یکتای پیروز؟
- صَاحِبِي السَّجْنِ: منادای مضاف است که (صَاحِب) به (السَّجْنِ) اضافه شده است.

۵. الإمام علی (ع): أَيُّهَا النَّاسُ لِيَرْكُمُ اللَّهُ مِنَ النِّعْمَةِ وَجِلِينَ كَمَا يَرَاكُمْ مِنَ النَّقْمَةِ فَرِيقِينَ (نهج‌البلاغه، حکمت ۳۵۸).

ترجمه: ای مردم، باید خدا شما را به هنگام نعمت همانند هنگامه کیفر، ترسان بنگرد.

- أَيُّ: منادای نکره مقصوده است و مبنی بر ضم و (النَّاسِ) هم، عطف بیان است.

حرف ندا (یا) در اینجا به قرینه معنوی (کثرت استعمال) حذف شده است.

۶. الإمام علیّ (ع): عِبَادَ اللَّهِ إِحْذَرُوا يَوْمًا تُفْحَصُ فِيهِ الْأَعْمَالُ، وَيَكْثُرُ فِيهِ الزَّلْزَالُ، وَتَشْتَبُ فِيهِ الْأَطْفَالُ (نهج البلاغه، خطبه ۱۵۷).

ترجمه: بندگان خدا! از روزی بترسید که اعمال و رفتار انسان واری می‌شود، روزی که پر از تشویش و اضطراب است و کودکان در آن روز پیر می‌گردند.

- عِبَادَ اللَّهِ: عِبَاد در اینجا به الله اضافه شده و منادای مضاف و منصوب است. حرف نداء (یاء) نیز به قرینه کثرت استعمال حذف شده.

۷. الإمام علیّ (ع): اللَّهُمَّ إِنَّكَ أَعْلَمُ بِي مِنْ نَفْسِي وَأَنَا أَعْلَمُ بِنَفْسِي مِنْهُمْ، اللَّهُمَّ اجْعَلْنَا خَيْرًا مِمَّا يُظُنُّونَ وَاعْفِرْ لَنَا مَا لَا يَعْلَمُونَ (نهج البلاغه، حکمت ۱۰۰).

ترجمه: بار خدایا تو مرا از خودم بهتر می‌شناسی، و من خود را بیشتر از آنان می‌شناسم، خدایا مرا از آنچه اینان می‌پندارند، نیکوتر قرار ده، و آنچه را که نمی‌دانند ببامرز.

- اللَّهُ: منادای مفرد معرفه مبنی بر ضم. اللَّهُمَّ در اصل (یا الله) بوده که (یا) حذف شده به جای آن میم مشدد مفتوح (م) به آخر آن (الله) اضافه شده است. این شیوه فقط خاص لفظ جلالتی الله است و در کلمات دیگر اعمال نمی‌شود.

۸. الإمام علیّ (ع): أَيُّ بُنَيٍّ مَن نَظَرَ فِي عُيُوبِ النَّاسِ وَرَضِيَ لِنَفْسِهِ بِهَا فَذَاكَ الْأَحْمَقُ بِعَيْنِهِ (حرانی، پیشین: ۸۹).

ترجمه: ای پسر! کسی که عیب‌های مردم را ببیند و خود به آن‌ها تن دهد آشکارا ابله است. - بُنَيٍّ: منادای مضاف به یای متکلم و منصوب است.

در اصل یاء تصغیر در یاء متکلم ادغام شده است، در اینجا نصب منادای مضاف در تقدیر است چون تمامی کلماتی که به یاء متکلم اضافه می‌شوند اعراب آن‌ها تقدیری است.

۹. يَا شَاهِدًا لِلَّهِ عَلَيَّ فَاشْهَدِ ----- إِنَّنِي عَلَى دِينِ النَّبِيِّ أَحْمَدِ.

ترجمه: ای کسی که از جانب خدا شاهد بر منی، پس شهادت بده که من بر آیین پیامبر احمد هستم.

- شَاهِدًا: منادای مشبه بالمضاف است. (لِلَّهِ) جار و مجرور و متعلق به (شاهدًا) به همین دلیل منصوب شده است.

۱۰. أُبْنَىٰ إِنَّ الرِّزْقَ مَكْفُولٌ بِهِ ----- فَعَلَيْكَ بِالْإِجْمَالِ فِيمَا تَطْلُبُ.

ترجمه: ای پسر! همانا روزی تضمین شده است، پس بر تو باد که در آنچه از روزی طلب می‌کنی پاک و زیبای آن را طلب کنی.

- بُنَى: منادای مضاف به یای متکلم و تقدیراً منصوب است.

۱۱. أَيَا مَنْ لَيْسَ لِي مِنْهُ مُجِيرٌ ----- بِعَفْوِكَ مِنْ عِقَابِكَ أَسْتَجِيرُ.

ترجمه: ای کسی که برای من پناه دهنده‌ای غیر او نیست، به سبب عفو تو از عذابت پناه می‌طلبم.

- مَنْ: منادای مفرد، نکره مقصوده مبنی بر سکون و محلاً منصوب است.

استغاثه

تمرین ۱. مَيِّزِ الْمُسْتَغَاثَ مِنَ الْمُسْتَغَاثِ لَهُ فِي الْأَمْثَلِ الْآتِيَةِ وَأَعْرِبْهُمَا:

در مثال‌های زیر مستغاث را از مستغاث له مشخص کن و آن‌ها را اعراب بده.

۱. الإِمَامُ الصَّادِقُ (ع) (فِي حَدِيثٍ فِي أَصْحَابِ الْقَائِمِ (ع)): وَهُمْ مِنْ حَشِيَّةِ اللَّهِ مُشْفِقُونَ يُدْعُونَ بِالشَّهَادَةِ وَيَتَمَنَّوْنَ أَنْ يُقْتَلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ شِعَارُهُمْ: يَا لثَارَاتِ الْحُسَيْنِ (ع) إِذَا سَارُوا يَسِيرُ الرَّعْبُ أَمَامَهُمْ مَسِيرَةَ شَهْرٍ (نوری، ۱۴۰۸: ۲/۳۶۵).

ترجمه: آن‌ها از خشیت خداوند بیمناکند، به شهادت خوانده می‌شوند و آرزو می‌کنند در راه خدا کشته شوند، شعارشان يَا لثَارَاتِ الْحُسَيْنِ (ای انتقام‌گیرندگان خون‌های حسین) است. زمانی که حرکت می‌کنند رعب و ترس پیشاپیش آن‌ها به اندازه‌ی مسیر یک ماه حرکت می‌کند.

- لثَارَاتِ الْحُسَيْنِ: منادای مستغاث است که لفظاً مجرور و محلاً منصوب است چون منادای مضاف به (أَدْعُوا) یا (أَسْتَعِيْثُ) است.

۲. يُبْكِيكَ نَاءٌ بَعِيدٌ الدَّارِ مُعْتَرِبٌ ----- يَاللَّكُهُولِ وَلِلشُّبَّانِ لِلْعَجَبِ

ترجمه: می‌گریاند تو را شخصی که خانه‌اش دور و غریب است، ای پیرمردان و ای جوانان حاضر شوید که زمان تعجب است.

- لِّلْكَهُولِ وَ لِلشُّبَّانِ: هر ۲ مستغاث. لِّلْكَهُولِ دارای لام مفتوح است و لِلشُّبَّانِ چون عطف به لِّلْكَهُولِ است لام آن مکسور است. لِّلْكَهُولِ، لِلشُّبَّانِ و لِلْعَجَبِ لفظاً مجرور هستند و لِّلْكَهُولِ و لِلشُّبَّانِ محلاً منصوب هستند به فعل أَدْعُوا یا أَسْتَعِيْثُ. لِلْعَجَبِ هم مستغاث له است.

۳. يَا لِلرَّجَالِ ذَوِي الْأَبَابِ مِنْ نَفَرٍ ----- لَا يَبْرَحُ السَّفَهُ الْمُرْدِي لَهُمْ دِينًا

ترجمه: ای مردان صاحب خرد (خردمند) به فریاد برسید از کسانی که همچنان دین آن‌ها، جهالت هلاک کننده می‌باشد.

- لِلرَّجَالِ: مستغاث است که لفظاً مجرور و محلاً منصوب است. مِنْ نَفَرٍ هم، مستغاث له است.

حلّ تمرین‌های مبادی‌العربیة جلد ۴ (ویرایش حمید محمدی، بخش نحو) / ۱۵۷

۴. أَلَا يَا قَوْمٌ لِلْعَجَبِ الْعَجِيبِ ----- وَلِلْغَفَلَاتِ تُعْرِضُ لِلْأَرْبِيبِ

ترجمه: آگاه باشید ای قوم، برای تعجیبی که عجیب و برای غفلت‌هایی که عارض انسان

عاقل می‌شود.

- يَا قَوْمٌ: مستغاث است که به صورت اصل منادا و بدون لام آمده و جایز است. لِلْعَجَبِ

وَلِلْغَفَلَاتِ هر ۲ مستغاث‌له هستند.

حلّ تمرین‌های مبادی‌العربیة جلد ۴ (ویرایش حمید محمدی، بخش نحو) / ۱۵۹

۴. الإمام علیّ (ع): **وَاعْجَبَاهُ أَنْتَكُونُ الْخِلَافَةُ بِالصَّحَابَةِ وَلَا تَكُونُ بِالصَّحَابَةِ وَالْقَرَابَةِ؟** (نهج‌البلاغه، حکمت ۱۹۰)

ترجمه: شگفتا! آیا معیار خلافت، صحابی پیامبر بودن است؟ اما صحابی بودن و خویشاوندی ملاک نیست؟

- **وَاعْجَبَاهُ:** منادای مندوب است. **عَجَبَ** مفرد معرفه مبنی بر ضم تقدیری.
تذکر: الفِ هاء مضموم و یا ساکن، عمدتاً زائد است و برای امتداد صدا و تأثیرگذاری ندبه می‌آید.

۵. **يَا مُحَمَّدَاهُ يَا مُحَمَّدَاهُ صَلَّى عَلَيْكَ مَلَائِكَةُ السَّمَاءِ هَذَا الْحُسَيْنُ بِالْعَرَاءِ.**
ترجمه: ای محمد! ای محمد! درود ملائکه آسمان بر تو، این حسین تو است که در صحرا افتاده است.

- **يَا مُحَمَّدَاهُ يَا مُحَمَّدَاهُ:** منادای مندوب است و مفرد معرفه مبنی بر ضم تقدیری.
تذکر: الفِ هاء ساکن برای امتداد صوت در ندبه افزوده شده است.
۶. **وَأَمَّنْ هُوَ الْآيَةُ الْكُبْرَى لِمُعْتَبِرٍ ----- وَمَنْ هُوَ النَّعْمَةُ الْعُظْمَى لِمُعْتَمِّمٍ.**
ترجمه: ای کسی که او نشانه‌ی بزرگ بود برای کسانی که عبرت می‌گیرند و ای کسی که نعمت بزرگ بود برای کسانی که قدر نعمت‌ها را مغتنم می‌شمارند.

- **وَأَمَّنْ:** منادای مندوب است، **مَنْ** مبنی بر سکون و مبنی بر ضم تقدیری چون منادای مفرد معرفه است.

۷. **وَالْهَفْتَاهُ لِعُصْبَةِ عَلَوِيَّةٍ ----- تَبَعَتْ أُمِّيَّةَ بَعْدَ عَزِّ قِيَادِهَا.**
ترجمه: وامصیبتا برای علویان، که این گروه بنی امیه را بعد از محکم شدن قدرت حکومتش به سختی انداختند.

- **وَالْهَفْتَاهُ:** منادای مندوب است.
تذکر: هاء ساکن برای امتداد صوت در ندبه افزوده شده است.

ترخیم

تمرین ۱. رَحَّمَ الْأَسْمَاءَ التَّالِيَةَ إِذَا صَحَّ ذَلِكَ مَعَ بَيَانِ سَبَبِ الْجَوَازِ أَوْ الْإِمْتِنَاعِ:

اسم‌هایی که آمده هر جا که صحیح است مرخّم کن با بیان علتِ جواز یا امتناع ترخیم. عبدُالله: مرخّم نمی‌شود، چون که یکی از شرایط ترخیم این است که علم غیر مضاف باشد در حالیکه عبد به الله اضافه شده است.

حُسَيْن: مرخّم می‌شود، چون علم است، مضاف نیست، مفرد و زائد بر ۳ حرف است. يَا حُسى. بعد می‌شود يَا حُسا.

زيد: مرخّم نمی‌شود، چون ۳ حرف بیشتر ندارد و شرط در ترخیم این بود که زائد بر ۳ حرف باشد.

هند: مرخّم نمی‌شود، چون ۳ حرف بیشتر ندارد و شرط در ترخیم این بود که زائد بر ۳ حرف باشد.

عَلَقَمَةُ: مرخّم می‌شود، (يا عَلَقَمَ) چون علم است، مضاف نیست، مفرد و زائد بر ۳ حرف است و مختموم به تاء تأنیث هم جایز است که ترخیم شود چه علم باشد و چه علم نباشد.

ابنُ المَلِك: مرخّم نمی‌شود، چون مرکب است به ترکیب اضافه.

أبا الأيتام: مرخّم نمی‌شود، چون ترکیبش ترکیب اضافی است.

مواَلِيّ: مرخّم نمی‌شود، چون اضافه به یاء متکلم شده است.

يَحْيَى: مرخّم می‌شود، چون علم است، مضاف نیست، مفرد و معرفه و زائد بر ۳ حرف است. (يا يَحْيَى)

الرّشيد: اگر ال در الرّشيد را زائد بگیریم و رشيد را علم بدانیم در این صورت مرخّم می‌شود. (يا رَشَى)

ولی اگر ال را موصوله بدانیم در این صورت رشيد يعنى شخص رشد یافته و چون علم نیست مرخّم نمی‌شود.

زينب: مرخّم می‌شود، چون علم است، مضاف نیست، مفرد و زائد بر ۳ حرف است. (يا زَيْنَ)

حلّ تمرین‌های مبادی‌العربیة جلد ۴ (ویرایش حمید محمدی، بخش نحو) / ۱۶۱

إبراهیم: مرخّم می‌شود، چون علم است، مضاف نیست، مفرد و زائد بر ۳ حرف است.
(یا ابراهیمی)

شُعَیب: مرخّم می‌شود، چون علم است، مفرد و زائد بر ۳ حرف است. (یا شُعَی که بعد می‌شود یا شُعا)

أبا عبد الله: مرخّم نمی‌شود، چون ترکیب اضافی است.

أحمد: مرخّم می‌شود، چون علم است، مفرد و زائد بر ۳ حرف است. (یا أَحَم)

یَعْقُوب: مرخّم می‌شود، چون علم است، مفرد و زائد بر ۳ حرف است. (یا یَعْقُوب)

بیت لَحْم: اگر مرکب را ترکیب مزجی بدانیم مرخّم می‌شود که در این صورت کلمه دوم آن ترخیم می‌شود (یا بیت) ولی اگر این مرکب را ترکیب اضافی بدانیم، مرخّم نمی‌شود، چون شرایط ترخیم را ندارد.

بَعْلَبَك: مرکب مزجی است که مرخّم می‌شود (یا بَعْل).

تمرین ۲. مِيزِ بَيْنَ الْأَسْمَاءِ الَّتِي يُرَخَّمُ عَنْ غَيْرِهَا:

اسم‌هایی که ترخیم می‌شوند را از غیرشان جدا کن.

۱. یا زِيد: ترخیم نمی‌شود چون ۳ حرف بیشتر ندارد.

۲. یا قَائِم: ترخیم نمی‌شود چون علم نیست.

۳. یا عَبْدَ الشَّمْس: ترخیم نمی‌شود چون مرکب اضافی است.

۴. یا شَابَ قَرْنَاهَا: ترخیم نمی‌شود چون مرکب اسنادی است (کسی که موهایش سفید

شده است).

۵. یا زَلَّةَ الْقَدَم: ترخیم نمی‌شود چون مرکب اضافی است یا ممکن است مرکب اسنادی باشد.

۶. یا أَبَا الْأَيْمَةِ: ترخیم نمی‌شود چون مرکب به ترکیب اضافی است.

تمرین ۳. أَعْرَبِ الْجُمَلِ التَّالِيَةَ:

اعراب (نقش) جملات زیر را بنویس.

۱. الْقُرْآنُ الْكَرِيمُ: هُوَ الَّذِي يُرِيكُمْ الْبَرْقَ خَوْفًا وَطَمَعًا (رعد، ۱۲)

ترجمه: او کسی است که برق را به شما نشان می‌دهد، که هم مایه‌ی ترس است و هم

مایه‌ی امید...

- هُوَ: مبتدا و محلاً مرفوع.
 - الَّذِي: خبر و محلاً مرفوع.
 - يُرِي: فعل مضارع مرفوع به ضمه مقدر بر ياء.
 - كُمْ: مفعولٌ به برای يُرِي و محلاً منصوب.
 - البرق: مفعولٌ به دوم.
 - خَوْفاً: مفعولٌ به سوم.
 - وَ: حرف عطف.
 - طَمَعاً: معطوف به خَوْفاً و منصوب.
۲. الإمام عليّ (ع): الحَذَرُ الحَذَرُ فَوَاللَّهِ لَقَدْ سَتَرَ حَتَّى كَأَنَّهُ عَفَرَ (نهج البلاغه، حکمت ۳۰).

ترجمه: هشدار! هشدار! به خدا سوگند، چنان پرده‌پوشی کرده که پنداری تو را بخشیده است.

- الحَذَرُ: مفعولٌ به برای فعل محذوف.
- الحَذَرُ: تأکید لفظی و منصوب.
- فَ: حرف عطف.
- وَ: حرف قسم، مبنی بر فتح.
- اللّهِ: مجرور به حرف جر.
- لَقَدْ: (ل+قَدْ) ل: حرف تأکید-----قَدْ: حرف تحقیق.
- سَتَرَ: فعل ماضی مبنی بر فتح، فاعل آن ضمیر مستتر هُوَ محلاً مرفوع.
- حَتَّى: حرف عطف.
- كَأَنَّ: از حروف مشبّهة بالفعل.
- هُ: اسم كَأَنَّ و محلاً منصوب.
- عَفَرَ: فعل ماضی مبنی بر فتح، فاعل آن ضمیر مستتر هُوَ محلاً مرفوع و خبر برای كَأَنَّ محلاً مرفوع.

حلّ تمرین‌های مبادی‌العربیة جلد ۴ (ویرایش حمید محمدی، بخش نحو) / ۱۶۳

۳. الإمامُ عَلِيٌّ (ع): يَا ابْنَ آدَمَ مَا كَسَبْتَ فَوْقَ قُوَّتِكَ فَأَنْتَ فِيهِ خَازِنٌ لِغَيْرِكَ
(نهج‌البلاغه، حکمت ۱۹۲).

ترجمه: ای فرزند آدم! آنچه را که بیش از نیاز خود فراهم کنی، برای دیگران اندوخته‌ای.

- یا: حرف ندا.

- ابْن: منادای مضاف و منصوب.

- آدَم: مضاف‌الیه و مجرور با فتحه نیابی.

- ما: اسم شرط، مفعول‌به مقدم و محلاً منصوب.

- كَسَبْتَ: فعل ماضی و فاعل آن ضمیر بارزت، محلاً مرفوع. فعل شرط.

- فَوْقَ: مفعول‌فیه و منصوب.

- قُوَّتِ: مضاف‌الیه و مجرور.

- كَ: مضاف‌الیه و محلاً مجرور.

- ف: حرف جزا.

- أَنْتَ: مبتدا و محلاً مرفوع.

- فِيهِ: جار و مجرور.

- خَازِنٌ: خبر و مرفوع. أَنْتَ خَازِنٌ: جواب شرط از نوع جمله اسمیه محلاً مجزوم.

- لِغَيْرِكَ: جار و مجرور.

- كَ: مضاف‌الیه و محلاً مرفوع

مفعول لأجله یا له

تمرین ۱. دُلَّ عَلَى الْمَفْعُولِ بِهِ وَالْمَفْعُولُ لِأَجْلِهِ فِي الْجُمْلَةِ التَّالِيَةِ:

مفعول به و مفعول لأجله را در جملات مشخص کن.

۱. الْقُرْآنُ الْكَرِيمُ: قُلْ لَوْ أَنْتُمْ تَمْلِكُونَ خَزَائِنَ رَحْمَةِ رَبِّي إِذًا لَأَمْسَكْتُمْ خَشْيَةَ الْإِنْفَاقِ وَكَانَ الْإِنْسَانُ قَنُورًا (اسراء، ۱۰۰).

ترجمه: بگو: «اگر شما مالک خزائن رحمت پروردگار من بودید، در آن صورت، (بخاطر تنگ نظری) امساک می‌کردید، مبدا انفاق مایه‌ی تنگدستی شما شود» و انسان تنگ نظر است.

- خَزَائِنَ: مفعول به. عامل آن تَمْلِكُونَ است.

- خَشْيَةَ: مفعول لأجله. عامل آن لَأَمْسَكْتُمْ است.

۲. الْقُرْآنُ الْكَرِيمُ: وَإِمَّا تُعْرِضَنَّ عَنْهُمْ ابْتِغَاءَ رَحْمَةٍ مِّنْ رَبِّكَ تَرْجُوهَا فَقُلْ لَهُمْ قَوْلًا مَّيْسُورًا (اسراء، ۲۸).

ترجمه: و هر گاه از آنان [مستمندان] روی برتابی، و انتظار رحمت پروردگارت را داشته باشی (تا گشایشی در کارت پدید آید و به آن‌ها کمک کنی)، با گفتار نرم و آمیخته با لطف با آن‌ها سخن بگو.

- ابْتِغَاءَ: مفعول لأجله. عامل آن تُعْرِضَنَّ است.

- تَرْجُوهَا: ها مفعول به. عامل آن تَرْجُوهَا است.

۳. الرَّسُولُ الْأَعْظَمُ (ص): الْجُلُوسُ فِي الْمَسْجِدِ إِنْتِظَارَ الصَّلَاةِ عِبَادَةٌ مَا لَمْ يَحْدُثْ، قِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ: وَمَا الْحَدُثُ؟ قَالَ (ص): الْإِغْتِيَابُ (حرانی، پیشین: ۴۷).

ترجمه: نشستن در مسجد به خاطر انتظار کشیدن نماز عبادت است تا زمانیکه حدی حادث نشود، گفته شد یا رسول الله حدث چیست؟ فرمود غیبت کردن.

- إِنْتِظَارَ الصَّلَاةِ: مفعول لأجله. عامل آن الْجُلُوسُ است.

۴. الْإِمَامُ عَلِيُّ (ع): مَا أَحْسَنَ تَوَاضُعَ الْأَغْنِيَاءِ لِلْفُقَرَاءِ طَلَبًا لِمَا عِنْدَ اللَّهِ وَأَحْسَنُ مِنْهُ تِيَهُ الْفُقَرَاءِ عَلَى الْأَغْنِيَاءِ اتِّكَالًا عَلَى اللَّهِ (نهج البلاغه، حکمت ۴۰۶).

ترجمه: چه نیکو است فروتنی توانگران در برابر مستمندان، برای به دست آوردن پاداش الهی، و نیکوتر از آن خویششناری مستمندان در برابر توانگران به سبب توکل بر خداوند است.

- تَوَاضَعُ: مفعولٌ به. عامل آن أَحْسَنَ.

- طَلَبًا: مفعولٌ لِأَجَلِهِ. عامل آن مَا أَحْسَنَ است.

- اتَّكَالًا: مفعولٌ لِأَجَلِهِ. عامل آن أَحْسَنُ است.

۵. الإِمَامُ الْبَاقِرُ (ع): عَجَبًا لِمَنْ يَحْتَمِي مِنَ الطَّعَامِ مَخَافَةَ الدَّاءِ كَيْفَ لَا يَحْتَمِي مِنَ الدُّنُوبِ مَخَافَةَ النَّارِ (مجلسی، بی‌تا: ۲۶۹).

ترجمه: بسیار تعجب کردم از کسی که به خاطر ترس از بیماری از غذا خودداری می‌کند.

این شخص چگونه از گناه خودداری نمی‌کند به خاطر ترس از آتش.

- مَخَافَةَ الدَّاءِ: مفعولٌ لِأَجَلِهِ. عامل آن يَحْتَمِي است.

- مَخَافَةَ النَّارِ: مفعولٌ لِأَجَلِهِ. عامل آن لَا يَحْتَمِي است.

۶. الإِمَامُ الْكَاطِمُ (ع): إِنَّمَا وُضِعَتِ الزَّكَاةُ قُوْتًا لِلْفُقَرَاءِ (حر عاملی، بی‌تا: ۴/۶).

ترجمه: زکات برای قوت نیازمندان وضع شده است.

- قُوْتًا: مفعولٌ لِأَجَلِهِ. عامل آن وُضِعَت است.

۷. وَأَقْوَامًا أَجَابُوا اللَّهَ خَوْفًا ----- لَهُ يَجْعَلُونَ لَهُ سَمِيًّا (آینه‌وند، ۱۳۸۰: ۴۸).

ترجمه: و جماعت‌ها و قوم‌هایی خدا را به خاطر ترسی که از او دارند اجابت گفتند و برای

خدا هم نام قائل هستند.

- اللّٰه: مفعولٌ به. عامل آن أَجَابُوا است.

- خَوْفًا: مفعولٌ لِأَجَلِهِ. عامل آن أَجَابُوا است.

- سَمِيًّا: مفعولٌ به. عامل آن يَجْعَلُونَ است.

۸. يُغْضِي حَيَاءً وَيُغْضِي مِنْ مَهَابَتِهِ ----- فَمَا يُكَلِّمُ إِلَّا حِينَ يَتَسَمُّ (ابن هشام،

۱۳۴۱/۱/۴۲۱).

ترجمه: او کسی است که چشم‌هایش را به خاطر حیا می‌بندد و چشم دیگران هم بسته

می‌شود به خاطر ترس از هیبت و وقار او، او کسی است که در نزد او صحبت نمی‌شود مگر

زمانی که تبسم کند.

- حَيَاءً: مفعولٌ لِأَجَلِهِ. عامل آن يُغْضِي است.

۹. أَشَارَتْ بِطَرْفِ الْعَيْنِ خَيْفَةً أَهْلِهَا ----- إِشَارَةً مَذْعُورٍ وَلَمْ تَتَكَلَّمْ.

ترجمه: به خاطر ترس از خانواده‌اش مانند شخص ترسیده، به گوشه‌ی چشم اشاره کرد و سخن نگفت.

- خَيْفَةً: مفعولٌ لأجله. عامل آن أَشَارَتْ است.

تمرین ۲. حَوْلَ الْأَفْعَالِ الْوَارِدَةِ بَيْنَ هِلَالَيْنِ إِلَى صِيغَةِ الْمَفْعُولِ لِأَجْلِهِ مَقْرُونًا بِ «أَل» أَوْ مُجْرَدًا مِنْهَا:

فعل‌هایی که داخل پراتنز است را به صیغه‌ی مفعولٌ لأجله تبدیل کن یا بدون (ال) یا با (ال).

۱. ذَابَ قَلْبِي (رَحِمَ) عَلَى الْفَقِيرِ.

- ذَابَ قَلْبِي رَحِمًا عَلَى الْفَقِيرِ.

ترجمه: قلبم به خاطر ترحم بر فقیر ذوب شد.

۲. يَتَصَدَّقُ الصَّالِحُونَ (إِبْتِغَى) وَجْهَ اللَّهِ.

- يَتَصَدَّقُ الصَّالِحُونَ إِبْتِغَاءً وَجْهِ اللَّهِ.

- يَتَصَدَّقُ الصَّالِحُونَ لِإِبْتِغَاءِ وَجْهِ اللَّهِ.

ترجمه: نیکوکاران به خاطر کسب رضایت خداوند صدقه می‌دهند.

۳. لَا نُحِبُّ أَنْ تَكُونَ لَنَا سُمْعَةً رَدِيئَةً (خَافَ) الْفَضِيحَةَ.

- لَا نُحِبُّ أَنْ تَكُونَ لَنَا سُمْعَةً رَدِيئَةً خَوْفَ الْفَضِيحَةِ.

- لَا نُحِبُّ أَنْ تَكُونَ لَنَا سُمْعَةً رَدِيئَةً لِحَوْفِ الْفَضِيحَةِ.

ترجمه: دوست نداریم که به خاطر ترس از رسوایی، برای ما نام و شهرت پستی باشد.

۴. أَخْرَجُوهُ مِنْ جَوَارِهِمْ (خَشِيَ) أَنْ يُوقَعَ الْفِتْنَةَ فِي الْبِلَادِ.

- أَخْرَجُوهُ مِنْ جَوَارِهِمْ خَشْيَةَ وُقُوعِ الْفِتْنَةِ فِي الْبِلَادِ.

- أَخْرَجُوهُ مِنْ جَوَارِهِمْ لِخَشْيَةِ وُقُوعِ الْفِتْنَةِ فِي الْبِلَادِ.

ترجمه: آن‌ها را همسایگی خود بیرون راندند، از ترس اینکه فتنه‌ای در سرزمین به پا شود.

۵. إِذَا كَرَّمَتِ النَّاسَ أَجْلُوكَ وَإِذَا أَحْسَنَتِ إِلَيْهِمْ أَحْبَبُوكَ (أَقْرَبَ) بِفَضْلِكَ.

- إِذَا كَرَّمَتِ النَّاسَ أَجْلُوكَ وَإِذَا أَحْسَنَتِ إِلَيْهِمْ أَحْبَبُوكَ إِقْرَارًا بِفَضْلِكَ.

حلّ تمرین‌های مبادئ‌العربیة جلد ۴ (ویرایش حمید محمدی، بخش نحو) / ۱۶۷

ترجمه: هرگاه مردم را بزرگ داشتی آنها نیز تو را اکرام می‌کنند و هرگاه به آنان نیکی کردی آنها تو را دوست می‌دارند تا به فضل و بزرگی تو اقرار کنند.

مفعولٌ فيه

تمرین ۱. دَلَّ عَلَى الْمَفْعُولِ فِيهِ:

مفعولٌ فيه در این تمارین کدام است.

۱. الْقُرْآنُ الْكَرِيمُ: يَقُولُ الْإِنْسَانُ يَوْمَئِذٍ أَيْنَ الْمَفْعَرُّ (قیامت، ۱۰).

ترجمه: آن روز انسان می‌گوید: «راه فرار کجاست؟»

- يَوْمٌ: مفعولٌ فيه (ظرف زمان).

إِذٍ: دلالت بر جمله‌ی اضافه شده‌ی محذوف دارد و ظرف نیست. وقتی يَوْمٌ به آن اضافه

می‌شود، با هم ظرف است.

۲. الْقُرْآنُ الْكَرِيمُ: ... وَإِنَّمَا تُوَفَّوْنَ أُجُورَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ (آل عمران، ۱۸۵)...

ترجمه: و شما پاداش خود را بطور کامل در روز قیامت خواهید گرفت.

- يَوْمٌ: مفعولٌ فيه (ظرف زمان).

۳. الْقُرْآنُ الْكَرِيمُ: قَالَ مَوْعِدُكُمْ يَوْمَ الزَّيْنَةِ وَأَنْ يُحَشَرَ النَّاسُ ضُحَى (طه، ۵۹).

ترجمه: گفت: «میعاد ما و شما روز زینت [روز عید] است؛ به شرط اینکه همه‌ی مردم،

هنگامی که روز، بالا می‌آید، جمع شوند.»

- ضُحَى: مفعولٌ فيه (ظرف زمان).

۴. الْقُرْآنُ الْكَرِيمُ: ... وَإِنْ يَوْمًا عِنْدَ رَبِّكَ كَأَلْفِ سَنَةٍ مِّمَّا تَعُدُّونَ (حج، ۴۷).

ترجمه: و یک روز نزد پروردگارت، همانند هزار سال از سال‌هایی است که شما می‌شمیرید.

- عِنْدَ: مفعولٌ فيه (ظرف مکان)

۵. الْقُرْآنُ الْكَرِيمُ: كَمْ أَهْلَكْنَا مِنْ قَبْلِهِمْ مِّنْ قَرْنٍ فَنَادَوا وَوَلَاتَ حِينٍ مِّنَاصِّ (ص، ۳).

ترجمه: چه بسیار اقوامی را که پیش از آن‌ها هلاک کردیم؛ و به هنگام نزول عذاب فریاد

می‌زدند. (و کمک می‌خواستند) ولی وقت نجات گذشته بود.

- حِينٍ: مفعولٌ فيه (ظرف زمان).

۶. الْقُرْآنُ الْكَرِيمُ: وَكُلَّ إِنْسَانٍ أَلْزَمْنَاهُ طَائِرَهُ فِي عُنُقِهِ وَنُخْرِجُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كِتَابًا يَلْقَاهُ

مَنْشُورًا (اسراء ۱۳).

ترجمه: و هر انسانی، اعمالش را بر گردنش آویخته‌ایم؛ و روز قیامت، کتابی برای او بیرون

می‌آوریم که آن را در برابر خود، گشوده می‌بیند! (این همان نامه اعمال اوست).

- یَوْمٌ: مفعولٌ فیهِ (ظرف زمان).

۷. الْقُرْآنُ الْكَرِيمُ: الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَمَنْ حَوْلَهُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ (غافر، ۷)...

ترجمه: فرشتگانی که حاملان عرشند و آن‌ها که گردا گرد آن (طواف می‌کنند) تسبیح و

حمد پروردگارشان را می‌گویند...

- حَوْلٌ: مفعولٌ فیهِ (ظرف مکان).

۸. الْإِمَامُ عَلِيُّ (ع): تَكَلَّمُوا تُعَرَّفُوا، فَإِنَّ الْمَرْءَ مَخْبُوءٌ تَحْتَ لِسَانِهِ (نهج البلاغه،

حکمت ۳۹۲).

ترجمه: سخن بگویند تا شناخته شوید، زیرا که انسان در زیر زبان خود پنهان است.

- تَحْتَ: مفعولٌ فیهِ (ظرف مکان).

۹. الْإِمَامُ عَلِيُّ (ع): مَنْ رَضِيَ بِالْعَافِيَةِ مِمَّنْ دُونَهُ رُزِقَ السَّلَامَةَ مِمَّنْ فَوْقَهُ (مجلسی،

پیشین: ۵۲/۷۲).

ترجمه: کسی که به عافیت و سلامتی مادون خود (پایین‌تر از خود) راضی شود، از کسی

که بالاتر از اوست سلامتی روزیش خواهد شد.

- دُونَ: مفعولٌ فیهِ (ظرف مکان).

- فَوْقٌ: مفعولٌ فیهِ (ظرف مکان).

۱۰. فِي أَيِّ يَوْمِي مِنَ الْمَوْتِ أَفِيْرٌ ----- أَيَوْمَ لَمْ يُقَدَّرْ أَمْ يَوْمَ قَدِرَ (ابن هشام،

پیشین: ۳۶۵/۱).

ترجمه: نمی‌دانم در کدام یک از دو روزم از مرگ فرار کنم، آیا در روزی که مرگ مقدر

نشده یا در روزی که مقدر شده.

- يَوْمٌ: مفعولٌ فیهِ (ظرف زمان).

- يَوْمٌ: مفعولٌ فیهِ (ظرف زمان).

۱۷۰ / حلّ تمرین‌های مبادئ‌العربیة جلد ۴ (ویرایش حمید محمدی، بخش نحو)

۱۱. حَتَّىٰ إِذَا طُفَّتْ سَبْعًا حَوْلَ قُبَّتَيْهِ ----- تَأْمَلِ الْبَابَ تَلْقَاءَ وَجْهِهِ فَفَقِفِ
(حیدری، ۱۴۱۷: ۲۶۵).

ترجمه: حتی زمانی که هفتمین طوافت را انجام می‌دهی به گرد خانه‌ی او، روبه‌رو را نگاه کن، پس بایست.

- حَوْلٌ: مَفْعُولٌ فِيهِ (ظرف مکان).

مفعولٌ معه

تمرین ۱. مَیْزَ بَیْنَ «واو» المَعِیَةِ و «واو» العَظْفِ:

واو معیت و واو عطف را مشخص کن.

۱. الْقُرْآنُ الْكَرِيمُ: فَأَجْمَعُوا أَمْرَكُمْ وَشُرَكَاءَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُنْ أَمْرُكُمْ عَلَيْكُمْ غُمَّةً (یونس، ۷۱).

ترجمه: فکر خود، و قدرت معبودهایتان را جمع کنید؛ سپس هیچ چیز بر شما پوشیده نماند.

- أَمْرُكُمْ وَشُرَكَاءَكُمْ: واو عطف است.

۲. الْقُرْآنُ الْكَرِيمُ: وَالَّذِينَ تَبَوَّءُوا الدَّارَ وَالْإِيمَانَ مِنْ قَبْلِهِمْ يُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ

(حشر، ۹)...

ترجمه: و برای کسانی است که در این سرا [سرزمین مدینه] و در سرای ایمان پیش از

مهاجران مسکن گزیدند و دوست می‌دارند کسانی که به سویشان هجرت کردند...

- الدَّارَ وَالْإِيمَانَ: واو معیت است.

۳. الْقُرْآنُ الْكَرِيمُ: وَقُلْنَا يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ (بقره، ۳۵).

ترجمه: و گفتیم: «ای آدم! تو با همسرت در بهشت سکونت کن».

- أَنْتَ وَزَوْجُكَ: واو عطف است.

۴. الإمامُ عَلِيُّ (ع): يَا بُنَيَّ إِيَّاكَ وَمُصَادَقَةَ الْأَحْمَقِ فَإِنَّهُ يُرِيدُ أَنْ يَنْفَعَكَ فَيَضُرُّكَ

(نهج‌البلاغه، حکمت ۳۸).

ترجمه: پسرم! از دوستی با احمق بپرهیز، چرا که می‌خواهد به تو نفعی رساند اما دچار

زیان‌ت می‌کند.

- إِيَّاكَ وَمُصَادَقَةَ: واو عطف است.

۵. كَيْفَ حَالِكَ وَالْحَوَادِثَ.

ترجمه: همراه با حوادث حالت چطور است؟

- حَالِكَ وَالْحَوَادِثَ: واو معیت است.

۶. سَافَرْتُ إِلَى الشَّامِ أَنَا وَأَخُوكَ.

ترجمه: من و برادرت به شام مسافرت کردم.

- أَنَا وَأَخُوكَ: واو عطف است.

۷. مَرَرْتُ بِزَيْدٍ وَإِيَّاهُ وَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ وَجَمِيعَ إِخْوَتِهِ.

ترجمه: از کنار زید همراه با او عبور کردم، و سلام کردم بر او، به همراه همه‌ی برادرانش.

- بِزَيْدٍ وَإِيَّاهُ: واو معیت است.

- عَلَيْهِ وَجَمِيعَ: واو معیت است.

۸. رَأَيْتُكَ أَنْتَ وَصَاحِبِنَا مَا شِيبِنِ عَلَيَّ شَاطِئِ دَجَلَةَ.

ترجمه: تو و رفیقمان را دیدم که در حال رفتن به ساحل دجله هستید.

- أَنْتَ وَصَاحِبِنَا: واو عطف است.

۹. كُنْ أَنْتَ وَابْنُ عَمِّكَ مُتَوَافِقَيْنِ.

ترجمه: تو و پسر عمویت همراه باشید.

- أَنْتَ وَابْنُ: واو عطف است.

سؤال های عمومی

تمرین ۱. ضَع علامة (√) أمامَ الجوابِ الصَّحیح:

قرار بده علامت √ را مقابل جواب صحیح.

۱. المَفْعُولُ مُطْلَقٌ هُوَ:

√ أ. مَصْدَرٌ يُذَكَّرُ بَعْدَ فِعْلٍ مِّنْ لَفْظِهِ. -- ج. مَصْدَرٌ يُذَكَّرُ بَعْدَ الْفِعْلِ لِإِبْطَاحِ سَبَبِهِ.

ب. مَا وَقَعَ عَلَيْهِ فِعْلٌ الْفَاعِلِ. ----- د. إِسْمٌ زَمَانٍ أَوْ مَكَانٍ ضَمَّنَ مَعْنَى «فِي».

۲. إِسْمُ الْفِعْلِ يَأْتِي:

أ. مُتَعَدِّياً. ----- ج. مَعْلُوماً وَقَدْ يَأْتِي مَجْهُولاً.

ب. لِازِمًا. ----- د. أَوْ ب.

۳. لَفْظُ «النَّسَبِ» فِي جُمْلَةٍ «أَيُّهَا الْمَلِكُ الْكَرِيمُ النَّسَبِ»:

أ. مَجْرُورٌ مَحَلًّا عَلَى الْإِضَافَةِ. ---- ج. مَرْفُوعٌ لَفْظًا، مَجْرُورٌ مَحَلًّا.

ب. مَرْفُوعٌ لَفْظًا، مَنْصُوبٌ مَحَلًّا. -√ د. مَجْرُورٌ لَفْظًا، مَرْفُوعٌ مَحَلًّا عَلَى الْفَاعِلِيَّةِ.

۴. تَكُونُ جُمْلَةُ الْإِخْتِصَاصِ:

√ أ. فِي مَوْضِعِ النَّصْبِ عَلَى الْحَالِ.

ب. فِي مَوْضِعِ الرَّفْعِ عَلَى الْفَاعِلِيَّةِ.

ج. فِي مَوْضِعِ النَّصْبِ عَلَى الْمَفْعُولِيَّةِ.

د. جَازَ فِيهَا الْوَجْهَانِ: النَّصْبُ عَلَى الْمَفْعُولِيَّةِ، الرَّفْعُ عَلَى الْفَاعِلِيَّةِ.

۵. «تَعْرِيفًا» فِي جُمْلَةٍ «نَشَرْتُ هَذِهِ الْمَقَالََةَ تَعْرِيفًا بِالْدَعْوَى الَّتِي بَيْنَنَا»:

أ. مَفْعُولٌ مُطْلَقٌ. ----- ج. حَالٌ.

ب. تَمْيِيزٌ. ----- د. مَفْعُولٌ لَهُ.

۶. الْجِهَاتُ وَالْمَقَادِيرُ مِنْ قَبِيلِ:

أ. أَسْمَاءُ الْمَكَانِ الْمَحْدُودِ. ----- ج. أَسْمَاءُ الْمَكَانِ الْمَصْوُغِ مِنَ الْمَصْدَرِ.

ب. ظَرْفُ الزَّمَانِ. ----- د. أَسْمَاءُ الْمَكَانِ الْمُبْهَمِ.

٧. «يَوْمٌ» فِي جُمْلَةٍ «يَوْمَ الْجُمُعَةِ مُبَارَكٌ»:

أ. مَنْصُوبٌ عَلَى الظَّرْفِيَّةِ. -----√ ج. مَرْفُوعٌ عَلَى الإِبْتِدَائِيَّةِ.

ب. مَنْصُوبٌ عَلَى أَنَّهُ الْمَفْعُولُ فِيهِ. ----- د. مَرْفُوعٌ عَلَى الْفَاعِلِيَّةِ.

٨. الْأَصْلُ فِي الْمَفْعُولِ بِهِ:

أ. أَنْ يُؤَخَّرَ عَنِ عَامِلِهِ.

ب. أَنْ يُقَدَّمَ عَلَى عَامِلِهِ وَعَلَى الْفَاعِلِ.

ج. أَنْ يُؤَخَّرَ عَنِ الْفَاعِلِ مُطْلَقًا.

√ د. أَنْ يُؤَخَّرَ عَنِ الْفَاعِلِ مَا لَمْ يُفْضَ تَأْخِيرُهُ عَنْهُ إِلَى إِخْلَالِ لَفْظِي أَوْ مَعْنَوِي.

٩. الْمَفْعُولُ بِهِ:

أ. ظَاهِرٌ أَبْدًا. ----- ج. يَكُونُ صَرِيحًا وَ مُؤَوَّلًا بِالصَّرِيحِ.

ب. إِمَّا ظَاهِرٌ أَوْ مُضْمَرٌ. -----√ د. ب وَ ج.

١٠. شَرَطُ الْمُتَعَجَّبِ مِنْهُ أَنْ يَكُونَ:

أ. مَعْرِفَةٌ. ----- ج. نَكْرَةٌ مُبْهَمَةٌ.

ب. نَكْرَةٌ مُخْتَصَّةٌ. -----√ د. أ وَ ب.

تمرین‌های عمومی

تمرین ۱. عَيَّنِ الْمَفَاعِيلَ فِي الْجُمَلِ الْآتِيَةِ، وَبَيِّنْ نَوْعَهَا وَإِعْرَابَهَا؟

مفعول‌ها را با نوع و اعرابش در جملات معین کن.

۱. الْقُرْآنُ الْكَرِيمُ: وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ خَشِيَةَ إِمْلَاقٍ (اسراء، ۳۱)...

ترجمه: و فرزندانتان را از ترس فقر، نکشید...

- أَوْلَادٌ: مفعولٌ به و منصوب.

- خَشِيَةٌ: مفعولٌ لأجله و منصوب.

۲. الْقُرْآنُ الْكَرِيمُ: وَتَرَى الْجِبَالَ تَحْسَبُهَا جَامِدَةً وَهِيَ تَمُرُّ مَرَّ السَّحَابِ صُنَعَ اللَّهُ

الَّذِي أَتَقَنَ كُلَّ شَيْءٍ إِنَّهُ خَيْرٌ بِمَا تَفْعَلُونَ (نحل، ۸۸).

ترجمه: کوه‌ها را می‌بینی، و آن‌ها را ساکن و جامد می‌پنداری، در حالی که مانند ابر در

حرکتند؛ این صنع و آفرینش خداوندی است که همه چیز را متقن آفریده؛ او از کارهایی که

شما انجام می‌دهید مسلماً آگاه است.

- الْجِبَالُ: مفعولٌ به و منصوب.

- تَحْسَبُهَا: تَحْسَبُ از افعال قلوب است (۲ مفعولی است) هَا مفعولٌ به اول و محلاً

منصوب و جَامِدَةً مفعولٌ به دوم و منصوب (تنوین نصب علامت اعراب آن است).

- مَرٌّ: مفعول مطلق نوعی و منصوب.

- صُنَعَ: مفعول مطلق و منصوب که عامل آن حذف شده، صُنَعَ اللهُ یعنی صَنَعَ

صُنْعاً.

- كُلٌّ: مفعولٌ به و منصوب.

۳. الْقُرْآنُ الْكَرِيمُ: وَإِنَّمَا تَعْرِضَنَّ عَنْهُمْ ابْتِغَاءَ رَحْمَةٍ مِّن رَّبِّكَ تَرْجُوهَا فَقُلْ لَهُمْ قَوْلًا

مَيِّسُورًا (اسراء، ۲۸).

ترجمه: و هر گاه از آنان [مستمندان] روی برتابی، و انتظار رحمت پروردگارت را داشته

باشی (تا گشایشی در کارت پدید آید و به آن‌ها کمک کنی)، با گفتار نرم و آمیخته با لطف با

آن‌ها سخن بگو.

- ابْتِغَاءً: مفعولٌ لِأجله و منصوب.

- تَرْجُوهاً: هَا مفعولٌ به و محلاً منصوب.

- قَوْلًا: مفعول مطلق نوعی و منصوب.

۴. الإِمَامُ الصَّادِقُ (ع): إِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِعَبْدٍ خَيْرًا عَجَّلَ عُقُوبَتَهُ فِي الدُّنْيَا وَإِذَا أَرَادَ بِعَبْدٍ سُوءًا أَمْسَكَ عَلَيْهِ ذُنُوبَهُ حَتَّى يُؤَافِيَ بِهَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ (مجلسی، پیشین: ۱۸۷/۷۸).

ترجمه: زمانیکه خداوند برای بنده‌ای خیر را اراده کند به عقوبت او در دنیا می‌شتابد و زمانی که برای بنده‌ای بدی را اراده کند گناهان او را نگه می‌دارد تا در روز قیامت به طور کامل به آن گناهان رسیدگی شود.

- خَيْرًا: مفعولٌ به و منصوب برای فعل أَرَادَ. (تئوین نصب علامت اعراب آن است.)

- عُقُوبَةً: مفعولٌ به و منصوب برای فعل عَجَّلَ.

- سُوءًا: مفعولٌ به و منصوب برای فعل أَرَادَ دومی. (تئوین نصب علامت اعراب آن

است.)

- ذُنُوبٌ: مفعولٌ به برای فعل أَمْسَكَ و منصوب.

- يَوْمٌ: مفعولٌ فیهِ و منصوب.

۵. فَيَا قَلْبُ صَبْرًا عَلَى حُزْنِهِمْ ----- فَعِنْدَ الْبَلَايَا تَكُونُ الْعِبرَةُ (همان: ۱۳۷).

ترجمه: پس ای قلب بر اندوه آن‌ها صبر کن که در کنار بلاها و مصیبت‌ها عبرت‌هایی نهفته است.

- صَبْرًا: مفعول مطلق و منصوب که عامل آن حذف شده و مفعول مطلق به جای آن آمده

است، اِصْبِرْ صَبْرًا.

- عِنْدَ: مفعولٌ فیهِ و منصوب.

۶. وَمَشِيَتْ مَشِيَّةً قَانِعٍ مُتَوَاضِعٍ ----- لِلَّهِ لَا يَزْهُو وَلَا يَتَكَبَّرُ (رستاخیز، ۱۳۸۱:

۹۹/۳).

ترجمه: تو مانند شخص قانع و متواضع به خاطر خدا راه رفتی، که هیچ غرور و تکبری

نمی‌ورزد.

- مَشِيَّةً: مفعول مطلق و منصوب.

حلّ تمرین‌های مبادی‌العربیة جلد ۴ (ویرایش حمید محمدی، بخش نحو) / ۱۷۷

۷. يَرَى الْبَخِيلُ سَبِيلَ الْمَالِ وَاحِدَةً ----- إِنَّ الْكَرِيمَ يَرَى فِي مَالِهِ سُبُلًا (هاشمی، ۲۱۸:۱۳۷۷).

ترجمه: انسان بخیل راه مال را (راه مصرف مال) فقط یک راه می‌داند و انسان بخشنده در مالش راه‌هایی را می‌بیند.

- یَرَى از افعال ۲ مفعولی است، سَبِيلَ مفعولٌ به اول و منصوب و وَاحِدَةً مفعولٌ به دوم و منصوب.

- یَرَى از افعال ۲ مفعولی است، سُبُلًا مفعولٌ به اول و منصوب. (تنوین نصب علامت اعراب آن است.) و فِي مَالِهِ که شبه جمله است مفعولٌ به دوم و محلاً منصوب.

۸. رَأَيْتُ اللَّهَ أَكْبَرَ كُلِّ شَيْءٍ ----- مُحَاوَلَةً وَأَكْثَرَهُمْ جُنُودًا (سیوطی، ۱۴۱۶: ۷۳).

ترجمه: معتقدم که خداوند بزرگتر است از هر چیزی از حیث کوشش و تلاش و بیشترین ایشان است از نظر سربازان و لشکریان.

- رَأَيْتُ از افعال قلوب، اللَّهُ مفعولٌ به اول و منصوب. أَكْبَرَ مفعولٌ به دوم و منصوب.

تمرین ۲. شَكَّلَ الْكَلِمَاتِ الَّتِي تَحْتَهَا خَطٌّ:

کلماتی را که زیر آن خط کشیده شده، حرکت‌گذاری کن.

عَنْ أَبِي الْأَسْوَدِ الدَّوْلِيِّ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ (ع) فَرَأَيْتُهُ مُطْرِقًا مُتَفَكِّرًا فَقُلْتُ: فِيمَ تَفَكَّرَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ؟ قَالَ: إِنِّي سَمِعْتُ يَبْلِدِكُمْ هَذَا لِحَنًا فَأَزِدْتُ أَنْ أَصْنَعَ كِتَابًا فِي أَصُولِ الْعَرَبِيَّةِ، فَقُلْتُ: إِذَا فَعَلْتَ هَذَا أَحْيَيْتَنَا وَبَقَيْتَ فِينَا هَذِهِ اللَّغَةُ.

ثُمَّ أَتَيْتُهُ بَعْدَ ثَلَاثِ فَلَاقَنِي إِلَى صَحِيفَةٍ فِيهَا: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، الْكَلَامُ كُلُّهُ اسْمٌ وَفِعْلٌ وَحَرْفٌ، فَالِاسْمُ مَا أَنْبَأَ عَنِ الْمُسَمَّى، وَالفِعْلُ مَا أَنْبَأَ عَنِ حَرَكَةِ الْمُسَمَّى، وَالحَرْفُ مَا أَنْبَأَ عَنِ مَعْنَى لَيْسَ بِاسْمٍ وَلَا فِعْلٍ.

ثُمَّ قَالَ لِي: إِنِّي بَعْدَ وَرَدٍ فِيهِ مَا وَقَعَ لَكَ وَعَلِمَ يَا أَبَا الْأَسْوَدِ إِنَّ الْأَشْيَاءَ ثَلَاثَةٌ ظَاهِرٌ وَمُضْمَرٌ وَسَيٌّ لَيْسَ بِظَاهِرٍ وَلَا مُضْمَرٍ، وَإِنَّمَا يَتَفَاصَلُ الْعُلَمَاءُ فِي مَعْرِفَةِ مَا لَيْسَ بِظَاهِرٍ وَلَا مُضْمَرٍ. قَالَ أَبُو الْأَسْوَدِ: فَجَمَعْتُ عَنْهُ أَشْيَاءَ وَعَرَضْتُهَا عَلَيْهِ فَكَانَ مِنْ ذَلِكَ حُرُوفُ التَّصْبِ فَذَكَرْتُ مِنْهُ: إِنَّ وَأَنَّ وَلَيْتَ وَلَعَلَّ وَكَأَنَّ وَلَمْ أَذْكَرَ لَكِنَّ.

فَقَالَ لِي: لِمَ تَرَكْتَهَا؟ فَقُلْتُ: لَمْ أَحْسِبْهَا مِنْهَا فَقَالَ: بَلَى هِيَ مِنْهَا، فَزَادَ فِيهَا (المتقى، ۱۴۰۵: الخیر ۲۹۴۵۶).

ترجمه: ابی‌الأسود دونلی گفت: بر علی بن ابیطالب داخل شدم، پس دیدمش نشسته در حالی که تفکر می‌کرد، پس گفتمش به چه می‌اندیشی ای امیر مؤمنان؟ گفت من در شهر شما سخنی را شنیدم که در قواعد عرب اشتباه بود. پس اراده کردم که کتابی را در اصول قواعد عربی بنویسم، پس گفتم اگر این کار را انجام بدهی ما را احیاء می‌کنی و این زبان در میان ما باقی می‌ماند.

بعد از ۳ روز آمدم، پس حضرت نوشته‌ای را به من داد که در آن نوشته شده بود: بسم الله الرحمن الرحيم، سخن تمامش یا اسم است یا فعل و یا حرف، پس اسم چیزی است که از مسمی (ذات خارجی) خبر می‌دهد، و فعل چیزی است که از حرکت آن ذات خبر می‌دهد و حرف از معنی غیر مستقلی که نه اسم است و نه فعل (بلکه از آن معنی غیر مستقل ربطی) خبر می‌دهد.

پس به من گفتم: حرفی را که نوشتم دنبال کن و آنچه را که به نظرت می‌رسد به آن اضافه کن و بدان ای ابوالأسود اشیاء ۳ دسته‌اند: یا ظاهرند یا پنهانند یا نه ظاهر و نه پنهانند. علماء بر همدیگر برتری می‌جویند در معرفت چیزی که نه ظاهر است نه پنهان. ابوالأسود گفت: پس از حضرت چیزهایی را جمع کردم و بر او عرضه کردم پس حروف نصب از آن‌ها بود، پس ذکر کردم از آن: **إِنَّ** و **أَنَّ** و **لَيْتَ** و **لَعَلَّ** و **كَأَنَّ** و **لَكَنَّ** را ذکر نکردم.

پس (آن حضرت) به من گفت: چرا آن را (لَكَنَّ) ترک کردی؟ پس گفتم من لَكَنَّ را از آن (حروف نصب) نمی‌شمارم، پس گفت: بلکه لَكَنَّ هم از حروف نصب است پس (حضرت لَكَنَّ را هم) اضافه کرد در آن.

- بن: بدل یا عطف بیان و مجرور.

- طَالِبٌ: مضافٌ الیه برای اَبِي و چون از اسماء خمسه است و سه شرط را همزمان داراست (مفرد است، مضاف است، مضافٌ الیه آن یای متکلم نیست) اعراب آن به حرف است و چون در حالت جر قرار دارد جر آن به یاء است.

- تَفَكَّرْتُ: فعل مضارع و مرفوع به ضمه.

- أَمِيرٌ: منادای مضاف و منصوب.
- أَنْ أَصْنَعَ كِتَابًا: أَصْنَعَ منصوب است به أَنْ ناصبه و كِتَابًا مفعولٌ به برای أَصْنَعَ.
- الْعَرَبِيَّةُ: مضافٌ الیه و مجرور.
- هَذَا: مفعولٌ به و محلاً منصوب.
- اللُّغَةُ: عطف بیان از هَذِهِ و هَذِهِ فاعل است برای بَقِيَتْ.
- ثَلَاثٌ: مضافٌ الیه و مجرور.
- صَحِيْفَةٌ: مفعولٌ به برای أَلْقَى.
- الْفِعْلُ: مبتدا و مرفوع.
- أَبَا الْأَسْوَدِ: منادای مضاف و منصوب.
- ثَلَاثَةٌ: خبر برای أَنْ و مرفوع.
- الْعُلَمَاءُ: فاعل و مرفوع.
- مُضْمَرٌ: مجرور عطف بر ظاهر.
- أَشْيَاءٌ: مفعولٌ به و منصوب.
- عَرَضْتُهَا: فعل ماضی مبنی بر سکون، ضمیر بارز تُ فاعل، محلاً مرفوع، هَا مفعولٌ به و محلاً منصوب.

- حُرُوفٌ: عطف بیان.

- لَكِنَّ: مفعولٌ به و محلاً منصوب.

تمرین ۳. أَعْرَبِ الْجُمْلَةَ التَّالِيَةَ:

جملات زیر را ترکیب کن.

۱. القرآن الكريم: ... وَلَوْ لَا دَفَعَ اللَّهُ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ (بقره، ۲۵۱)

ترجمه: و اگر خداوند، بعضی از مردم را به وسیله‌ی بعضی دیگر دفع نمی‌کرد قطعاً زمین

تباہ می‌شد.

- الْقُرْآنُ: مبتدا و مرفوع.

- الْكَرِيمُ: صفت برای قرآن و مرفوع.

- لَوْلا: حرف شرط.
 - دَفْعُ: مبتدا و مرفوع.
 - اللّهِ: مضافٌ الیه و مجرور.
 - التّاس: مفعولٌ به و منصوب. عامل آن مصدر دَفْع.
 - بَعْضٌ: بدل جزء از کل.
 - هُم: مضافٌ الیه و محلاً مجرور.
 - يَبْعُضُ: جار و مجرور.
 - لَ: لام جواب شرط.
 - فَسَدَتْ: فعل ماضی مبنی بر فتح.
 - الأَرْضُ: فاعل و مرفوع.
۲. الإمام علی (ع): لَعَنَ اللّهُ الأمرینَ بِالمَعْرُوفِ التّارکینَ لَهُ وَالتّاهینَ عَنِ المُنْکِرِ العامِلینَ بِهِ (نهج البلاغه، خطبه ۱۲۹).

ترجمه: لعنت خدا بر آنان که به معروف فرمان دهند، و خود آن را واگذارند، و از منکر بازدارند و خود آن را به جا آرند.

- الإمامُ: مبتدا و مرفوع.
- علیٌّ: بدل و مرفوع.
- لَعَنَ: فعل ماضی مبنی بر فتح.
- اللّهُ: فاعل و مرفوع.
- الأمرینَ: مفعولٌ به و منصوب به یاء.
- بِالمَعْرُوفِ: جار و مجرور.
- التّارکینَ: صفت برای الأمرینَ.
- لَهُ: جار و محلاً مجرور.
- وَ: حرف عطف مبنی بر فتح.
- التّاهینَ: مفعولٌ به و منصوب به یاء.
- عَنِ المُنْکِرِ: جار و مجرور.

حلّ تمرین‌های مبادی‌العربیة جلد ۴ (ویرایش حمید محمدی، بخش نحو) / ۱۸۱

- الْعَامِلِينَ: صفت برای النَّاهِينَ.

- بِهِ: جار و محلاًّ مجرور.

حال

تمرین ۱. مِيزِبَيْنَ الْحَالِ وَصَاحِبِ الْحَالِ وَاذْكُرْ حَالَةَ كُلِّ مِنْهُمَا هَلْ هُوَ مَعْرِفَةٌ أَوْ نَكْرَةٌ أَوْ هُوَ جَامِدٌ أَوْ مُشْتَقٌّ الْخ:

در این تمرین‌ها حال را از صاحب حال جدا کن و حالت هر کدام را که آیا معرفه است یا نکره یا جامد یا مشتق و یا حالات دیگر را بیان کن.

۱. الْقُرْآنُ الْكَرِيمُ: قُلْ أَنْفِقُوا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا لَنْ يَتَّعَبَلَ مِنْكُمْ إِنَّكُمْ كُنْتُمْ قَوْمًا فَاسِقِينَ (توبه، ۵۳).

ترجمه: بگو: «انفاق کنید؛ خواه از روی میل باشد یا اکراه، هرگز از شما پذیرفته نمی‌شود؛ چرا که شما قوم فاسقی بودید.»

- طَوْعًا: حال جامد.

- كَرْهًا: حال جامد.

- ضمیر فاعلی أَنْفِقُوا (واو): صاحب حال و معرفه.

۲. الْقُرْآنُ الْكَرِيمُ: أَلَمْ تَرَوْا كَيْفَ خَلَقَ اللَّهُ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ طِبَاقًا (نوح، ۱۵).

ترجمه: آیا نمی‌دانید چگونه خداوند هفت آسمان را یکی بالای دیگری آفریده است.

- كَيْفَ: حال جامد غیر مؤول به مشتق است.

- ضمیر فاعلی تَرَوْا (واو): صاحب حال و معرفه.

- طِبَاقًا: حال جامد.

- سَبْعَ سَمَاوَاتٍ: صاحب حال و نکره.

۳. الْقُرْآنُ الْكَرِيمُ: ثُمَّ ارْجِعِ الْبَصَرَ كَرَّتَيْنِ يَنْقَلِبْ إِلَيْكَ الْبَصَرُ خَاسِئًا وَهُوَ حَسِيرٌ (ملک، ۴).

ترجمه: بار دیگر (به عالم هستی) نگاه کن، سرانجام چشمانت (در جستجوی خلل و نقصان ناکام مانده) به سوی تو باز می‌گردد در حالی که خسته و ناتوان است.

- خَاسِئًا: حال مشتق.

- الْبَصَرُ: صاحب حال و معرفه.

- هُوَ حَسِيْرٌ: جمله‌ی اسمیه و حال جمله محلاً منصوب.

- یک احتمال اینکه البَصْرُ صاحب حال باشد، احتمال دیگر اینکه ضمیر فاعلی خَاسِئاً است که به البَصْرُ باز می‌گردد. احتمال دوم را حال متداخله گویند، یعنی حالی که صاحب حالش داخل در حال اول باشد.

۴. الْقُرْآنُ الْكَرِيمُ: فَإِذَا فَصَيْتُمُ الصَّلَاةَ فَادْكُرُوا اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِكُمْ (نساء، ۱۰۳)...

ترجمه: هنگامیکه نماز را به پایان رساندید، خدا را یاد کنید؛ ایستاده و نشسته، و درحالیکه به پهلو آرמידه‌اید...

- قِيَامًا: حال جامد و مؤول به مشتق و نکره.

- قُعُودًا: حال جامد و مؤول به مشتق و نکره.

- عَلَىٰ جُنُوبِكُمْ: جار و مجرور و حال.

- ضمیر فاعلی فَادْكُرُوا (واو): صاحب حال و معرفه.

۵. إِنَّمَا الْمَيِّتُ مَنْ يَعِيشُ كَثِيْبًا ----- كَاسِفًا بِالْهُ قَلِيْلَ الرَّجَاءِ.

ترجمه: مرده‌ی واقعی کسی است که زندگی کند در حالیکه دارای غم و غصه و اندوه است و فکرش نگران است و امیدواریش کم است.

- كَثِيْبًا: حال مشتق و نکره.

- كَاسِفًا: حال مشتق و نکره.

- قَلِيْلَ الرَّجَاءِ: حال مشتق.

- ضمیر فاعلی يَعِيشُ (هُوَ): صاحب حال و معرفه.

۶. تُرِيدُونَ لِلْعُلِيَا سَبِيْلًا وَهَلْ لَكُمْ ----- إِلِيْهَا وَأَنْتُمْ جَاهِلُونَ سَبِيْلًا.

ترجمه: راهی را برای آن مرتبه‌ی بلند اراده می‌کنید و آیا برای شما به سوی آن مرتبه‌ی بلند راهی هست در حالیکه شما به آن راه جاهل هستید.

- أَنْتُمْ جَاهِلُونَ: جمله‌ی اسمیه، حال است.

- كُمْ در لَكُمْ صاحب حال و معرفه.

۷. إِذَا جَاءَتِ الدُّنْيَا عَلَيْكَ فُجِدْ بِهَا ----- عَلَى النَّاسِ طُرّاً إِنَّهَا تَقَلُّبُ.

ترجمه: زمانی که دنیا به تو روی آورد، پس آن را به طور کامل به مردم ببخش، به درستی که آن دگرگون می‌شود.

- طُرّاً: حال جامد.

- النَّاسِ: صاحب حال و معرفه.

۸. زَيْدٌ شَيْخاً أَحْسَنُ مِنْهُ شَاباً.

ترجمه: زید در حال پیری بهتر است از حال جوانی.

- شَيْخاً: حال جامد غیر مؤول به مشتق.

- شَاباً: حال جامد غیر مؤول به مشتق.

- زَيْدٌ: صاحب حال و معرفه.

۹. لَمَّا نَظَرْتُ إِلَيْهِ كَرَّ عَلَيَّ أَسْداً.

ترجمه: زمانی که به او نگاه کردم، شجاعانه به من حمله کرد.

- أَسْداً: حال جامد غیر مؤول به مشتق.

- ضمیر فاعلی كَرَّ (هُوَ): صاحب حال و معرفه.

اقسام حال و ارتباط آن با صاحب حال

تمرین ۱. بَيْنَ الْجَمَلِ الْحَالِيَةِ وَمَا يَرْبُطُهَا مَعَ صَاحِبِ الْحَالِ وَهَلْ هَذَا الْإِرْتِبَاطُ وَاجِبٌ أَوْ جَائِزٌ:

جمله‌های حالیه را بیان کن و چه چیزی حال را به صاحب حال ربط داده است و آیا این ارتباط واجب است یا جایز.

۱. الْقُرْآنُ الْكَرِيمُ: اقْتَرَبَ لِلنَّاسِ حِسَابُهُمْ وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ مُّعْرِضُونَ* مَا يَأْتِيهِمْ مِّنْ ذِكْرِ مِّن رَّبِّهِمْ مُّحَدَّثٍ إِلَّا اسْتَمَعُوهُ وَهُمْ يَلْعَبُونَ* لَاهِيَةً قُلُوبُهُمْ وَأَسْرَأُوا النَّجْوَى الَّذِينَ ظَلَمُوا هَلْ هَذَا إِلَّا بَشْرٌ مِّثْلُكُمْ أَفَتَأْتُونَ السَّحَرَ وَأَنْتُمْ تَبْصِرُونَ (انبیاء، ۱-۳).

ترجمه: حساب مردم به آنان نزدیک شده، در حالی که در غفلتند و روی گردانند.* هیچ یادآوری تازه‌ای از طرف پروردگارشان برای آن‌ها نمی‌آید، مگر آنکه با بازی (و شوخی) به آن گوش می‌دهند.* این در حالی است که دل‌هایشان در لهو و بی‌خبری فرو رفته است! و ستمگران پنهانی نجوا کردند (و گفتند): «آیا جز این است که او بشری همانند شماست؟! آیا به سراغ سحر می‌روید، با اینکه (چشم دارید و) می‌بینید؟»

- وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ مُّعْرِضُونَ: جمله‌ی اسمیه، حال.

- النَّاسِ: صاحب حال.

ارتباط واجب است که به واو و ضمیر باشد؛ چون جمله‌ی حالیه، اسمیه است و در آغاز این جمله‌ی اسمیه ضمیری است که به صاحب حال برمی‌گردد.

- اسْتَمَعُوهُ: جمله‌ی فعلیه، حال و محلاً منصوب. (فعل آن ماضی مثبت و دارای ضمیر رابط فاعلی واو است که ذکر آن جایز شمرده می‌شود.)

- ضمیر مفعولی هِم در يَأْتِيهِمْ صاحب حال است.

- وَهُمْ يَلْعَبُونَ: جمله‌ی اسمیه، حال.

- صاحب حال یا می‌تواند ضمیر مفعولی هِم در يَأْتِيهِمْ باشد و یا می‌تواند ضمیر فاعلی واو در فعل اسْتَمَعُوهُ باشد که هر دو جایز است.

ارتباط واجب است که به واو و ضمیر باشد؛ چون جمله‌ی حالیه، اسمیه است و در آغاز

این جمله‌ی اسمیه ضمیری به صاحب حال برمی‌گردد.

- لاهیة: حالِ مفردِ مشتق است.

صاحب حال ضمیر فاعلی واو در فعل یَلْعَبُونَ است.

رابط فقط از نوع ضمیر است چون حال مفرد مشتق است.

- وَأَنْتُمْ تُبْصِرُونَ: جمله‌ی اسمیه، حال.

صاحب حال ضمیر فاعلی واو در فعل تَأْتُونَ است.

ارتباط واجب است که به واو و ضمیر باشد؛ چون جمله‌ی حالیه، اسمیه است و در آغاز

این جمله‌ی اسمیه ضمیری است که به صاحب حال برمی‌گردد.

۲. الْقُرْآنُ الْكَرِيمُ: فَكَذَّبَ وَعَصَى * ثُمَّ أَدْبَرَ يَسْعَى (نازعات، ۲۱ و ۲۲).

ترجمه: اما او تکذیب و عصیان کرد * سپس پشت کرد و پیوسته (برای محو آیین حق)

تلاش نمود.

- يَسْعَى: جمله‌ی فعلیه، حال و محلاً منصوب.

- صاحب حال ضمیر مستتر فاعلی هُوَ در فعل أَدْبَرَ است.

- رابط فقط همان ضمیر مستتر هُوَ در يَسْعَى است.

۳. الإِمامُ عَلِيُّ (ع): إِنِّي لَا أُحِثُّكُمْ عَلَى طَاعَةٍ إِلَّا وَأَسْبِقُكُمْ إِلَيْهَا وَلَا أَنهَاكُم عَن

مَعْصِيَةٍ إِلَّا وَأَتَاهِي قَبْلَكُمْ عَنْهَا (تمیمی آمدی، ۱۴۰۱: ۲۸۳).

ترجمه: به درستی که من شما را ترغیب بر طاعتی نمی‌کنم مگر اینکه خودم بر شما سبقت

گرفتم و نهی از معصیتی نمی‌کنم مگر اینکه خودم از آن معصیت کناره‌گیری کردم.

- أَسْبِقُ: جمله‌ی فعلیه، حال و محلاً منصوب.

چون حال فعل مضارع مثبت است رابط فقط ضمیر مستتر أَنَا در أَسْبِقُ است.

- أَتَاهِي: جمله‌ی فعلیه، حال و محلاً منصوب.

چون حال فعل مضارع مثبت است رابط فقط ضمیر مستتر أَنَا در أَتَاهِي است.

۴. أَتَيْتَكَ مِنْ بِلَادٍ بَعِيدَةٍ وَقَدْ أَعْيَانِي التَّعَبُ وَجَهْدُنِي الْجُوعُ.

ترجمه: از شهر دور خدمت تو رسیدم در حالیکه سختی مرا ناتوان کرده و گرسنگی مرا به

زحمت انداخته است.

- وَقَدْ أَعْيَانِي التَّعَبُ: جمله‌ی اسمیه، حال و محلاً منصوب.

رابط (وَقَدْ) است زیرا حال جمله‌ی فعلیه‌ی مثبت است و این فعل خالی از ضمیر و فاعل آن اسم ظاهر است.

۵. هَذَا كِتَابٌ مُنَزَّلٌ لَّا رَيْبَ فِيهِ وَلَا غَشٌّ.

ترجمه: این کتابی است که نازل شده که هیچ شکی در آن نیست و خلاف واقعی هم در آن نیست.

- لَّا رَيْبَ فِيهِ: جمله‌ی اسمیه، حال و محلاً منصوب.

- صاحب حال ضمیر نائب فاعلی مُنَزَّلٌ است.

رابط در این مثال ضمیری است که در جمله‌ی حالیه قرار دارد.

۶. عَهْدُكَ مَا تَصْبُؤُ وَفِيكَ شَيْبَةٌ ----- فَمَا لَكَ بَعْدَ الشَّيْبِ صَبًا مُتِيًّا.

ترجمه: من عهد بسته بودم با تو که تمایلات کودکانه را نداشته باشی، در حالیکه در تو جوانی و شبابت است، پس چه شده تو را که در پیری امیال کودکانه را به طور کامل داری؟

- وَ فِيكَ شَيْبَةٌ: جمله‌ی اسمیه، حال و محلاً منصوب

صاحب حال ضمیر فاعلی (أَنْتَ) در تَصْبُؤُ.

رابط در این مثال ضمیر است.

- صَبًّا: حال جامد است.

- ضمیر كَ در لَكَ: صاحب حال.

تمرین ۲. أصلح الأغلاط في الأمثلة التالية:

در این مثال‌ها غلط‌ها را اصلاح کن.

۱. جاء زيدٌ ويضحكُ.

- جاءَ زيدٌ يضحكُ.

ترجمه: زید آمد در حالیکه می‌خندید.

- يضحكُ: جمله‌ی فعلیه، حال و محلاً منصوب

چون حال در این مثال فعل مضارع مثبت است رابط فقط ضمیر است و به واو نیازی نیست.

۲. هُوَ الْحَقُّ وَلَا شَكَّ فِيهِ.

- هُوَ الْحَقُّ لَا شَكَّ فِيهِ.

ترجمه: آن حق است و شکی در آن نیست.

- لَا شَكَّ فِيهِ: جمله‌ی اسمیه، حال و منصوب.

- الْحَقُّ: صاحب حال.

این جمله تأکید مضمون جمله‌ی قبل (هُوَ الْحَقُّ) است. اگر جمله‌ی حالیه تأکید جمله‌ی

قبل باشد رابط فقط ضمیر است و به واو نیازی نیست.

۳. مَا لَنَا وَلَا نُؤْمِنُ بِاللَّهِ.

- مَا لَنَا لَا نُؤْمِنُ بِاللَّهِ.

ترجمه: چه شده ما را که به خدا ایمان نمی‌آوریم.

- لَا نُؤْمِنُ بِاللَّهِ: جمله‌ی فعلیه حال و محلاً منصوب.

- لَنَا: صاحب حال.

جمله‌ی فعلیه که فعلش مضارع منفی به لا است حال قرار گرفته و در این صورت رابط

فقط ضمیر بوده و نیازی به واو نیست.

۴. مَا قَدَّمْتُ إِلَيْهِ إِلَّا وَقَدْ رَحَّبَ بِي.

- مَا قَدَّمْتُ إِلَيْهِ إِلَّا رَحَّبَ بِي.

ترجمه: نزد او نرفتم مگر این که از من به خوبی استقبال کرد.

- قَدْ رَحَّبَ بِي: جمله‌ی فعلیه، حال و محلاً منصوب.

- ضمیر مجرور (ه) در إليه: صاحب حال.

فعل ماضی مثبت که بعد از إلا واقع شده حال است، در اینصورت واجب است که جمله‌ی

حال خالی از واو و قد باشد. همان ضمیر رَحَّبَ رابط است.

۵. لَا تَشْحَ عَلَيَّ صَدِيقِكَ وَجَادَ أَوْ بَخِلَ.

- لَا تَشْحَ عَلَيَّ صَدِيقِكَ جَادَ أَوْ بَخِلَ.

ترجمه: نسبت به دوستت بخل و تنگ نظری نکن، جود بکند یا بخل بورزد.

- جَادَ: جمله‌ی فعلیه، حال و محلاً منصوب.

- صَدِيقِكَ: صاحب حال.

- جَادَ: جمله‌ی فعلیه و حال.

این فعل ماضی مثبت است، لکن چون قبل از او واقع شده واجب است که بدون واو استعمال شود.

تمرین ۳. اَبْدِلِ الْمَصْدَرَ بِصِيغَةِ الْحَالِ مُفْرَدًا وَجُمْلَةً وَادْكُرْ حُكْمَهُ مِنْ جَهَةِ الرَّبْطِ:

مصدر را به صیغهی حال مفرد و جمله تبدیل کن و حکم رابط را ذکر کن.

۱. جَاءَ الرَّسُولُ (الرَّكْضُ).

- جَاءَ الرَّسُولُ رَاكِضًا. ----- رابط ضمیر (هُوَ) است.

- جَاءَ الرَّسُولُ يَرْكُضُ. ----- رابط ضمیر (هُوَ) است.

- جَاءَ الرَّسُولُ وَهُوَ يَرْكُضُ. ----- رابط واو و ضمیر (وَهُوَ) است.

ترجمه: رسول آمد در حالی که می دوید.

۲. سَافَرَ الْعَبْدُ لَا (الرَّكُوبَ).

- سَافَرَ الْعَبْدُ لَا يَرْكَبُ. ----- رابط ضمیر (هُوَ) است.

ترجمه: بنده مسافرت کرد در حالی که سواره نبود.

۳. لَا تَعِدْ عِدَّةً لَا (الثِّقَةَ) مِنْ نَفْسِكَ بِإِنْجَازِهَا.

- لَا تَعِدْ عِدَّةً لَا تَثِقُ مِنْ نَفْسِكَ بِإِنْجَازِهَا. ----- رابط ضمیر (هُوَ) است.

ترجمه: وعده نده وعده‌ایی که از خودت به وفای آن اطمینان نداری.

۴. خَرَجَ الطَّالِبُ مِنَ الْمَدْرَسَةِ لَمْ (التَّنْبِيْهَ) أَسْتَاذُهُ.

- خَرَجَ الطَّالِبُ مِنَ الْمَدْرَسَةِ وَلَمْ يَنْتَبِهْ أَسْتَاذُهُ. ----- رابط واو و ضمیر (وَهُوَ) است.

- خَرَجَ الطَّالِبُ مِنَ الْمَدْرَسَةِ وَلَمْ يُنَبِّهْ أَسْتَاذُهُ. ----- رابط واو و ضمیر (وَهُوَ) است.

ترجمه: دانش‌آموز از مدرسه خارج شد در حالیکه استادش را از این خروج آگاه نکرد.

مرتبه حال و صاحب آن و عامل آن

تمرین ۱. هَلْ يُمَكِّنُ تَقْدِيمُ الْحَالِ عَلَيَّ عَامِلَهَا فِي الْأَمَثَلَةِ الْآتِيَةِ:

در مثال‌های زیر آیا تقدیم حال بر عاملش امکان دارد؟

۱. الرَّسُولُ الْأَعْظَمُ (ص): كُلُّ وَأَنْتَ تَشْتَهِي، وَأَمْسِكْ وَأَنْتَ تَشْتَهِي (مجلسی،

پیشین: ۲۹۰/۵۹).

ترجمه: بخور در حالیکه اشتها داری و از خوردن خودداری کن در حالیکه اشتها داری.

- در این مثال تقدیم حال بر عاملش جایز نیست. یکی از موارد عدم جواز تقدیم حال بر

صاحب حال این است که حال جمله‌ای باشد که رابط آن واو است.

۲. الْإِمَامُ الصَّادِقُ (ع): دَعِ ابْنَكَ يَلْعَبُ سَبْعَ سِنِينَ، وَيُؤَدِّبُ سَبْعًا وَأَلْزِمَهُ نَفْسَكَ

سَبْعَ سِنِينَ، فَإِنْ أَفْلَحَ، وَإِلَّا فَإِنَّهُ لَا خَيْرَ فِيهِ (همان: ۹۵/۱۱۰).

ترجمه: فرزندت را رها کن که ۷ سال بازی کند و ۷ سال ادب شود و ۷ سال هم او را

ملازم خودت قرار ده که اگر رستگار شد که شد و اگر نشد خیری در او نیست.

- جمله‌ی يَلْعَبُ سَبْعَ سِنِينَ حال است و این هم صاحب حال است و رابط هم در این

جمله‌ی حالیه ضمیر است، تقدیم حال بر عامل جایز است، چون عامل فعل متصرف است

و مانعی از موانع هم وجود ندارد.

- جمله‌ی يُؤَدِّبُ سَبْعًا حال است و رابط هم در این جمله‌ی حالیه ضمیر است، تقدیم

حال بر عامل جایز است، چون عامل فعل متصرف است و مانعی از موانع هم وجود ندارد.

۳. يَا صَاحِبَ هَلْ حَمَّ عَيْشٌ بَاقِيًا فَتْرَى ----- لِنَفْسِكَ الْعُذْرَ فِي إِيعَادِهَا الْأَمَلَا (ابن

عقیل، ۱۳۸۴: ۶۳۸/۲).

ترجمه: ای دوست آیا مقدر شده است که زندگانی باقی باشد، پس برای نفست در طولانی

ساختن آن آرزو عذر ببینی.

- بَاقِيًا حال است از عَيْشٌ و تقدیم آن بر عامل اشکالی ندارد زیرا عامل فعل متصرف است.

۴. لَا يَرْكَنُ أَحَدٌ إِلَى الْإِحْجَامِ ----- يَوْمَ الْوَعْيِ مُتَخَوِّفًا لِحَمَامٍ (همان: ۶۳۹/۲).

ترجمه: احدی در روز نبرد بر عقب‌نشینی تکیه نکند و از مرگ نهراسد.

- مُتَّخَوْفًا حال از أَحَدٌ و عامل آن لَا يَرْكَنُ که فعلی متصرف است. تقدیم مُتَّخَوْفًا بر آن خالی از اشکال است.

۵. دَعَا إِبْرَاهِيمَ رَبَّهُ مُخْلِصًا.

ترجمه: ابراهیم پروردگارش را در حال اخلاص خواند.

- مُخْلِصًا حال است از إِبْرَاهِيمَ. در این مثال تقدیم جایز است، چون عامل فعلی است متصرف و مانعی از تقدیم وجود ندارد.

۶. مَا أَحْسَنَهُ مُقْبِلًا.

ترجمه: چقدر نیکوست آن شخص در حالیکه روی آورنده است.

- مُقْبِلًا حال و مَا أَحْسَنَ عامل آن؛ چون عامل جامد است لذا تقدیم حال بر عاملش جایز نیست.

۷. لَيْتَهُ عِنْدَنَا مُقِيمًا.

ترجمه: ای کاش نزد ما اقامت داشت.

- مُقِيمًا حال از ضمیر لَيْتَهُ که در اینجا به معنی تَمَنِّيْتُهُ است. عامل در این مثال معنوی بوده یعنی عامل متضمن معنی فعل است اما متضمن حروف فعل نیست. تقدیم در اینجا جایز نیست؛ چون چیزی که معنی فعل را دارد ولی حروف فعل را ندارد، تقدیم حال بر آن جایز نیست.

۸. الْهَلَالُ بَيْنَ الشُّحْبِ مُضِيئًا.

ترجمه: ماه در بین ابرها است در حالیکه روشن‌کننده است.

- مُضِيئًا حال از ضمیر مستتر در بَيْنَ الشُّحْبِ است. بَيْنَ الشُّحْبِ متعلق به عاملی محذوف و آن عامل، از افعال یا اوصاف عموم (مثل: اِسْتَقَرَّ - مُسْتَقَرَّرٌ) است. تقدیم در اینجا جایز نیست چون عامل ظرف است.

۹. هَلْ جَاءَكَ أَحَدٌ رَاكِبًا؟

ترجمه: آیا فردی سواره نزد تو آمد؟

- تقدیم حال بر عامل آن جایز است، زیرا عامل فعل متصرف است.

۱۰. كَأَنَّ الْفَارِسَ رَاكِباً أُسْدًا.

ترجمه: گویا سوارکار چون شیر سواری می‌کند.

- تقدیم حال بر عامل جایز نیست زیرا عامل، معنوی است. كَأَنَّ که همان عامل است متضمن معنی فعل (تَشْبِهَة) است اما متضمن حروف فعل نیست.

۱۱. لِأَصْبِرُ مُحْتَسِبًا.

ترجمه: قطعاً صبر می‌کنم درحالی‌که امیدوار به اجر و ثواب هستم.

- تقدیم حال بر عامل جایز نیست زیرا بر سر عامل لام تأکید آمده است و این لام صدارت طلب است و جایز نیست که چیزی بر آن مقدم شود.

۱۲. تَقَدَّمَ النِّسَاءُ شَتًى.

ترجمه: زنان پیش آمدند در حالیکه پراکنده بودند.

- تقدیم حال بر عامل آن جایز است زیرا عامل فعل متصرف است.

تمرین ۲. صَحَّحْ مَا تَرَى مِنَ الْخَطِّ فِي هَذِهِ الْأَمْثَلَةِ:

خطاهای مثال‌ها را اصلاح کن.

۱. مُقِيمًا لَيْتَهُ عِنْدَنَا.

- لَيْتَهُ عِنْدَنَا مُقِيمًا.

ترجمه: ای کاش نزد ما اقامت داشت.

تقدیم حال بر عامل جایز نیست زیرا عامل، معنوی است که متضمن معنی فعل است اما متضمن حروف فعل نیست.

۲. طَالِعًا كَأَنَّهُ الْبَدْرُ.

- كَأَنَّهُ الْبَدْرُ طَالِعًا.

ترجمه: چون ماه درخشان است.

تقدیم حال بر عامل جایز نیست، زیرا عامل معنوی است. كَأَنَّ که همان عامل است

متضمن معنی فعل (تَشْبِهَة) است اما متضمن حروف فعل نیست.

۳. عَطُوفًا زَيْدٌ أَخُوكَ.

- زَيْدٌ أَخُوكَ عَطُوفًا.

ترجمه: برادر تو زید، مهربان است.

تقدیم جایز نیست، زیرا عَطُوفًا تأکید مضمون جمله‌ی ماقبل است و چون مؤکّد جمله‌ی

قبل است و مؤکّد نمی‌تواند بر مؤکّد مقدم شود.

۴. زَيْدٌ خَاطِبًا فَصِيحٌ.

- زَيْدٌ فَصِيحٌ خَاطِبًا.

ترجمه: زید خطیب سخنوری است.

در این مثال تقدیم جایز است چون خَاطِبًا حال از ضمیر فَصِيحٌ است و فَصِيحٌ وصف

متصرف است و تقدیم حال اشکالی ندارد.

۵. مُدْبِرًا وَلِيَّ الْعَسْكَرِ.

- وَلِيَّ الْعَسْكَرِ مُدْبِرًا.

ترجمه: بازگشت لشکر، در حالیکه پشت‌کننده بود.

تقدیم در این مثال جایز نیست، زیرا مُدْبِرًا مؤکّد مضمون جمله‌ی ماقبل است پس باید

مؤخر شود و این تقدیم جایز نیست.

۶. نَزَلَتْ الشَّدَّةُ غَافِلِينَ بِهِمْ.

- نَزَلَتْ الشَّدَّةُ بِهِمْ غَافِلِينَ.

ترجمه: سختی به آن‌ها وارد آمد، در حالیکه آن‌ها غافل بودند.

غَافِلِينَ حال از ضمیر مجرور، چون ذوالحال ضمیر مجرور به حرف بِ است تقدیم حال

بر عامل جایز نیست.

۷. جَاءَ غُلَامٌ هِنْدٍ جَالِسَةً.

- جَاءَ غُلَامٌ هِنْدٍ جَالِسًا.

ترجمه: غلام هند نشسته بود.

جَالِسَةً حال است برای هِنْدٍ. برای مضاف الیه حال نمی‌آید مگر اینکه شرایطی داشته

باشد، مثلاً مصدر عامل یا وصف عامل باشد یا اگر مصدر و وصف نیست مضاف جزئی از مضاف الیه یا کالجزء باشد. در این مثال هیچ کدام از اینها نیست به همین خاطر صحیح این است که گفته شود جَاءَ غُلامٌ هِنْدٌ جَالِساً؛ که جَالِساً را حال برای غُلامٌ بگیریم. البته اگر غلام را جزئی از هند بگیریم یعنی بتوان مضاف را حذف کرد و حال را از مضاف الیه قرار دهیم که بگوییم جَاءَتْ هِنْدٌ جَالِسَةً؛ چون در این مثال نمی‌توان اینگونه گفت، اگر بگوییم غلام هند تعلق به هند دارد گویا از اعضای خانوادگی هند است لذا این مثال صحیح است.

۸. وَالصُّبْحُ طَالَعٌ وَفَدَّ الْمُسَافِرُ.

- وَفَدَّ الْمُسَافِرُ وَالصُّبْحُ طَالَعٌ.

ترجمه: درحالیکه صبح طلوع کننده بود مسافر به سیر و سفر پرداخت.
در این مثال تقدیم جایز نیست، چون حال مُصَدَّرٌ به واو حالیه است و این واو همان رابط است.

۹. وَأَنْتَ لَاهِ النَّاسِ يَتَقَدَّمُونَ.

- النَّاسُ يَتَقَدَّمُونَ وَأَنْتَ لَاهِ.

ترجمه: مردم پیشرفت می‌کنند حال آنکه تو دنبال لهُو و لعبی.
در این مثال تقدیم جایز نیست چون حال مُصَدَّرٌ به واو حالیه است و این واو همان رابط است.

۱۰. إِشْتَرَيْتُ عَمِيدَ التَّاجِرِ صَامِتاً.

- إِشْتَرَيْتُ عَمِيدَ التَّاجِرِ صَامِتِينَ.

ترجمه: برده‌ی تاجری که ساکت بود را خریدم.
در این مثال تقدیم جایز نیست چون صَامِتاً حال از مفعول إِشْتَرَيْتُ آمده است که عَمِيد است اما حال از مضاف الیه صحیح نیست. اگر صَامِتاً را حال از التَّاجِرِ بگیریم صحیح نیست، چون عَمِيد جزء حقیقی التَّاجِرِ نیست، کالجزء است اما نسبت إِشْتَرَى به خود تاجر صحیح نیست چون تاجر مولی است و حال آمدن از آن (خریدن تاجر) صحیح نیست و حال باید از مضاف گرفته شود.

۱۱. عَجِبْتُ مِنْ قُدُومِ بَطِينِ الرَّسُولِ.

- عَجِبْتُ مِنْ قُدُومِ الرَّسُولِ بَطِينًا.

ترجمه: تعجب کردم از گام‌های فرستاده، در حالیکه کند بود.

در این مثال تقدیم جایز نیست چرا که صاحب حال مجرور است. در صورتیکه صاحب

حال مجرور باشد تقدیم حال بر صاحب حال جایز نیست.

۱۲. دَخَلْنَا إِلَى الْمَدْرَسَةِ التَّلَامِيذَةَ قُعُودًا.

- دَخَلْنَا إِلَى الْمَدْرَسَةِ وَالتَّلَامِيذَةَ قُعُودًا.

ترجمه: ما به مدرسه وارد شدیم در حالیکه دانش‌آموزان نشسته بودند.

چون التَّلَامِيذَةُ قُعُودًا جمله‌ی اسمیه است و این جمله خالی از ضمیر رابط است واجب

است که رابط در این جا واو باشد.

تمرین ۳. أَعْرَبِ الْجُمْلَةَ التَّالِيَةَ:

جملات زیر را ترکیب کن.

۱. الْقُرْآنُ الْكَرِيمُ: وَإِذَا انْقَلَبُوا إِلَى أَهْلِهِمْ انْقَلَبُوا فَكِهِينَ (مطففین، ۳۱).

ترجمه: و چون به خانواده‌ی خود بازمی‌گشتند [به سبب تمسخر مؤمنان] خوشحال و

شادمان باز می‌گشتند.

- وَ: حرف استیناف.

- إِذَا: مفعولٌ فیه.

- انْقَلَبُوا: فعل و فاعل آن ضمیر بارز واو محلاً مرفوع.

- إِلَى: حرف جر.

- أَهْلٍ: مجرور به حرف جر.

- هُمْ: مضافٌ الیه و محلاً مجرور.

- انْقَلَبُوا: فعل و فاعل آن ضمیر بارز واو، محلاً مرفوع برای تأکید انْقَلَبُوا اول.

- فَكِهِينَ: حال و منصوب به یاء.

۲. الإمام علی (ع): يَا ابْنَ آدَمَ، إِذَا رَأَيْتَ رَبَّكَ سُبْحَانَهُ يُتَابِعُ عَلَيْكَ نِعْمَهُ وَأَنْتَ تَعْصِيهِ فَاحْذَرَهُ (نهج البلاغه، حکمت ۲۵).

ترجمه: ای فرزند آدم! زمانی که خدا را می‌بینی که انواع نعمت‌ها را به تو می‌رساند در حالی که معصیت کاری، بترس.

- یا: حرف ندا.
- ابْن: منادای مضاف و منصوب.
- آدَم: مضافٌ الیه و مجرور به فتحه فرعی، چون غیر منصرف است.
- إِذَا: مفعولٌ فیهِ.
- رَأَيْتَ: فعل و فاعل آن ضمیر بارزَت، محلاً مرفوع.
- رَبَّ: مفعولٌ به و منصوب.
- كَ: مضافٌ الیه و محلاً مجرور.
- سُبْحَانَ: صفت رَبَّ، مفعول مطلق.
- هُ: مضافٌ الیه و محلاً مجرور.
- يُتَابِعُ: فعل و فاعل آن ضمیر مستتر هُوَ، محلاً مرفوع.
- عَلَيْكَ: جار و مجرور.
- كَ: محلاً مجرور به حرف جر.
- نِعْمَ: مفعولٌ به و منصوب.
- هُ: مضافٌ الیه و محلاً مجرور.
- وَ: واو حالیه.
- أَنْتَ: مبتدا و محلاً مرفوع.
- تَعْصِيهِ: خبر جمله فعلیه، محلاً مرفوع. فعل و فاعل آن أَنْتَ مستتر، محلاً مرفوع.
- هُ: مفعولٌ به و محلاً منصوب.
- فَ: حرف جزاء.
- احْذَرُ: فعل امر، فاعل آن أَنْتَ مستتر محلاً مرفوع.

- ه: مفعولٌ به محلاً منصوب.

۳. مَاذَا تَقُولُونَ إِذْ قَالَ النَّبِيُّ لَكُمْ: ----- مَاذَا فَعَلْتُمْ وَأَنْتُمْ آخِرُ الْأُمَمِ (شبر، ۱۴۲۲: ۶۷/۱).

ترجمه: چه می‌گویید آن هنگام که پیامبر به شما بگوید ای امت آخرالزمان شما چه کردید؟

- مَاذَا: مفعولٌ به مقدم برای فعل تَقُولُونَ و محلاً منصوب.

- تَقُولُونَ: فعل مضارع و فاعل آن ضمیر بارز واو، محلاً مرفوع.

- إِذْ: مفعولٌ فیهِ محلاً منصوب.

- قَالَ: فعل ماضی.

- النَّبِيُّ: فاعل و مرفوع.

- لَكُمْ: جار و مجرور.

- مَاذَا: مفعولٌ به مقدم برای فعل فَعَلْتُمْ و محلاً منصوب.

- فَعَلْتُمْ: فعل ماضی و فاعل آن ضمیر بارز تُم، محلاً مرفوع.

- وَ: واو حالیه.

- أَنْتُمْ: مبتدا و محلاً مرفوع.

- آخِرُ: خبر و مرفوع.

- الْأُمَمِ: مضافٌ الیه و مجرور.

- أَنْتُمْ آخِرُ الْأُمَمِ: جمله‌ی حالیه و محلاً منصوب.

تمییز

تمییز مفرد و تمییز نسبت

تمرین ۱. مَيِّزْ تَمييزَ الْمُفْرَدِ مِنْ تَمييزِ النِّسْبَةِ:

تمییز مفرد را از تمییز نسبت جدا کن.

۱. الْقُرْآنُ الْكَرِيمُ: وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ فَلَبِثَ فِيهِمْ أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا

(عنكبوت، ۱۴)

ترجمه: و همانا نوح را به سوی قومش فرستادیم پس نهصد و پنجاه سال در میانشان درنگ کرد [ولی بیشتر مردم به او ایمان نیاوردند]، سرانجام توفان آنان را در حالی که ستمکار بودند، فرا گرفت...

- سَنَةٍ: تمییز مفرد.

- عَامًا: تمییز مفرد.

۲. الْقُرْآنُ الْكَرِيمُ: إِنَّ تَسْتَغْفِرَ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ (توبه، ۸۰).

ترجمه: اگر برای آنان هفتاد بار هم آمرزش بخواهی، خدا هرگز آنان را نخواهد آمرزید.

- مَرَّةً: تمییز مفرد.

۳. الْقُرْآنُ الْكَرِيمُ: إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ مَاتُوا وَ هُمْ كُفَّارٌ فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْ أَحَدِهِمْ مَلَأُ

الْأَرْضِ ذَهَبًا وَلَوْ افْتَدَىٰ بِهِ (آل عمران، ۹۱)

ترجمه: قطعاً کسانی که کافر شدند و در حال کفر از دنیا رفتند، هرگز از هیچ يك از آنان [برای رهایی از عذاب] هر چند به اندازه‌ی آکندگی زمین از طلا فدیة و عوض دهد، پذیرفته نمی‌شود...

- ذَهَبًا: تمییز نسبت.

۴. الْقُرْآنُ الْكَرِيمُ: فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ (زلزال، ۷).

ترجمه: پس هرکس هم وزن ذره‌ای نیکی کند، آن نیکی را ببیند.

- خَيْرًا: تمییز مفرد.

۵. الْقُرْآنُ الْكَرِيمُ: قَالَ رَبِّ إِنِّي وَهَنَ الْعَظْمُ مِنِّي وَاشْتَعَلَ الرَّأْسُ شَيْبًا (مریم، ۴)...

ترجمه: گفت: پروردگارا! به راستی استخوانم سست شده و [موی] سرم از پیری سپید گشته...

- شَبِيحًا: تمییز نسبت.

۶. الْقُرْآنُ الْكَرِيمُ: ... أَنَا أَكْثَرُ مِنْكَ مَالًا وَأَعَزُّ نَفَرًا (كهف، ۳۴).

ترجمه: ... من مال و ثروتم از تو بیشتر است و از جهت نفرات نیرومندترم.

- مَالًا: تمییز نسبت.

- نَفَرًا: تمییز نسبت.

تمرین ۲. أَشْكَلِ الْمُمَيِّزِ فِي الْجُمْلِ الْآيَةِ وَادْكُرْ نَوْعَهُ وَسَبَبَ شَكْلِهِ:

تمییز را در جمله‌ها اعراب بده و نوع و سبب آن را نیز مشخص کن.

۱. لِي جُبَّةٌ خَزَّ.

- لِي جُبَّةٌ خَزَّ.

ترجمه: لباسی از جنس خز دارم.

خَزَّ: تمییز از قسم الحاقی به تمییز مفرد است چرا که بیان جنس ماقبل را می‌کند و

منصوب است.

۲. أَكْرَمَ بِأَخِيكَ (أَخ).

- أَكْرَمَ بِأَخِيكَ أَخًا.

ترجمه: برادرت را گرامی‌تر از برادرانه.

أَخًا: تمییز نسبت و منصوب.

۳. مَرَّقْنَا الثَّوْبَ (قَطَع).

- مَرَّقْنَا الثَّوْبَ قَطَعًا.

ترجمه: لباس را پاره کردیم از حیث تکه‌ها.

قَطَعًا: تمییز نسبت و منصوب.

۴. غَرَسُوا الْأَرْضَ (شَجَر).

- غَرَسُوا الْأَرْضَ شَجَرًا.

ترجمه: درختان را در زمین کاشتند.

شَجَرًا: تمییز نسبت و منصوب.

۵. أَمَا تَمْلِكُونَ ثِقَلَ ذَرَّةٍ (فضة).

- أَمَا تَمْلِكُونَ ثِقَلَ ذَرَّةٍ فَضَّةً.

ترجمه: آیا شما یک مثقال نقره ندارید؟

فِضَّةً: تمییز مفرد و منصوب.

۶. فُقَّتْ (فرع) وَطِبَتْ (أصل).

- فُقَّتْ فِرْعَاءً وَطِبَتْ أَصْلًا.

ترجمه: برتر شدی از حیث فرع و پاک شدی از حیث اصل.

فِرْعَاءً: تمییز نسبت و منصوب.

أَصْلًا: تمییز نسبت و منصوب.

۷. مَا فِي السَّمَاءِ قَدْرُ رَاحَةٍ (سحاب).

- مَا فِي السَّمَاءِ قَدْرُ رَاحَةٍ سَحَابًا.

ترجمه: در آسمان به اندازه‌ی کف دست، ابر نیست.

سَحَابًا: تمییز نسبت و منصوب.

۸. تَصَبَّبَتْ أَبْدَانُنَا (عرق) فِي الصَّيْفِ.

- تَصَبَّبَتْ أَبْدَانُنَا عَرَقًا فِي الصَّيْفِ.

ترجمه: ریخته شد بدن‌های ما از حیث عرق در تابستان.

عَرَقًا: تمییز نسبت و منصوب.

تمییز کنایه‌های عدد

تمرین ۱. عَيِّن تَمييزَ كِنَايَاتِ الْعَدَدِ فِي الْعِبَارَاتِ التَّالِيَةِ:

در این عبارات تمییز کنایات عدد را مشخص کن.

۱. الْقُرْآنُ الْكَرِيمُ: قَالَ كَمْ مُدَّةً لَبِثْتُمْ فِي الْأَرْضِ عَدَدَ سِنِينَ* قَالُوا لَبِثْنَا يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ فَسَأَلَ الْعَادَّةِينَ (مؤمنون، ۱۱۲ و ۱۱۳).

ترجمه: [خدا] می‌گوید: از جهت شمار سال‌ها چه مدت در زمین درنگ داشتید؟
* می‌گویند: روزی یا بخشی از روزی، ولی [ای پرسنده!] از شمارندگان [پیشگاه خود] بپرس.
۲. الْقُرْآنُ الْكَرِيمُ: سَلِ بَنِي إِسْرَائِيلَ كَمْ آتَيْنَاهُم مِّنْ آيَةٍ بَيِّنَةٍ (بقره، ۲۱۱).

ترجمه: از بنی اسرائیل بپرس: چه بسیار نشانه‌های روشن به آنان عطا کردیم.
- کَم در این مثال کنایه از عدد است و مِّن آيَةٍ تَمييز آن است و علت اینکه منصوب نیست و مجرور است چون به وسیله فعل متعدی (آتینا) بین کَم و تَمييز فاصله افتاده است.

۳. الْقُرْآنُ الْكَرِيمُ: وَكَأَيِّن مِّن دَابَّةٍ لَّا تَحْمِلُ رِزْقَهَا اللَّهُ يَرْزُقُهَا وَإِيَّاكُمْ (عنكبوت، ۶۰) ...
ترجمه: چه بسیارند جنبندگانی که قدرت ندارند [به دست آوردن] روزی خود را بر عهده بگیرند، خداست که به آنان و شما روزی می‌دهد.

- كَأَيِّن کنایه از عدد است و مِّن دَابَّةٍ تَمييز آن است.

۴. كَمْ دِينَارًا أَنْفَقْتُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ.

ترجمه: چند دینار در راه خدا انفاق کردم؟

- كَمْ در این مثال کَم استفهامی است و تَمييز آن دِينَارًا است.

۵. قَرَأْتُ كَذَا كِتَابًا فِي الْأَدَبِ.

ترجمه: من چند کتاب در زمینه‌ی ادبیات مطالعه کردم.

- كَذَا کنایه از عدد است و كِتَابًا تَمييز آن است.

تمرین ۲. مَيِّز بَيْنَ «كَمْ» الْإِسْتِفْهَامِيَّةِ وَ «كَمْ» الْخَبَرِيَّةِ وَاذْكُرْ مَحَلَّهَا مِنَ الْإِعْرَابِ وَاشْكُلْ مُمَيِّزَهَا:

کَم استفهامی را از کَم خبری جدا کن و ذکر کن که کَم چه محلی از اعراب دارد، تمییز

آن را اعراب بده.

۱. كَمْ تَسْأَلُونَ بِلَا فَايْدَةَ.

ترجمه: چه بسا سؤالی می‌پرسید که بی‌فایده است.

- کم خبری و تمیز آن به خاطر قرینه تَسْأَلُونَ حذف شده است که سؤالی بوده است. کم محلاً منصوب است بنا بر مفعول به بودن برای فعل متعدی تَسْأَلُونَ.

۲. كَمْ نَزَلَتْ بِدَارِنَا (یوم).

- کم یوماً نَزَلَتْ بِدَارِنَا. -- توجه: اگر کم را استفهامی در نظر بگیریم اینگونه است.

ترجمه: چند روز در خانه‌ی ما مهمان شدی؟

کم استفهامی و محلاً منصوب به عنوان مفعول فیه.

- کم یوم نَزَلَتْ بِدَارِنَا. --- توجه: اگر کم را خبری در نظر بگیریم اینگونه است.

ترجمه: چه روزهای زیادی در خانه‌ی ما مهمان شدی.

کم خبری و مبتدا و محلاً مرفوع.

۳. كَمْ (ملوک) بَادَ مُلْكُهُمْ.

- کم مُلُوكٍ بَادَ مُلْكُهُمْ.

ترجمه: چه بسیار پادشاهانی که پادشاهی آنان نابود شد.

چون مُلُوك جمع است کم را باید کم خبری بگیریم و بنا بر مبتدا بودن محلاً مرفوع است.

۴. كَمْ تَتَوَخَّوْنَ وَلَا تُرْحَمُونَ.

ترجمه: چه بسیار جزع و فزع می‌کنید اما مورد رحمت قرار نمی‌گیرید.

- کم در این مثال محلاً منصوب است بنا بر مفعول مطلق بودن چرا که کنایه است از

مصدری که بعد از آن آمده است. تمیز کم حذف شده است که نُوْحَةٍ بوده است.

۵. كَمْ لَكَ (غِلْمَانٌ وَعَبِيدٌ).

ترجمه: چه بسیار کنیزکان و غلامانی که برای تو هستند.

- کم در این مثال کم خبری است چون غِلْمَانٌ وَعَبِيدٌ هر ۲ جمع هستند و همین قرینه

است که کم خبری است. کم بنا بر مبتدا بودن محلاً مرفوع است.

۶. لا تَتَذَكَّرُ إِلَى كَمِّ (بلد) ذَهَبَنَا.

- لا تَتَذَكَّرُ إِلَى كَمِّ بِلدَا ذَهَبَنَا.

ترجمه: به یادمان نمی‌آید به چه تعداد شهر رفتیم.

کَمِّ در این مثال، استفهامی و محلاً مجرور به اِلَى است.

۷. كَمِّ تَبَعْدُ بَعْدَادَ عَنِ الْفُرَاتِ (فرسخ).

- كَمِّ فَرَسَخًا تَبَعْدُ بَعْدَادَ عَنِ الْفُرَاتِ.

ترجمه: مسافت بغداد تا فرات چند فرسخ است؟

کَمِّ در این مثال استفهامی و بنابر مبتدا بودن محلاً مرفوع است چرا که بعد از آن فعل لازم

قرار گرفته است.

۸. كَمِّ (دراهم) مَلَكَتْ يَدَيَّ وَ ذَهَبَتْ مِنِّي.

- كَمِّ دَرَاهِمَ مَلَكَتْ يَدَيَّ وَ ذَهَبَتْ مِنِّي.

ترجمه: چه بسیار درهم‌هایی که من مالک آن شدم و از دستم رفت.

کَمِّ در این مثال کَمِّ خبری است و نقش آن مفعولٌ به مقدم است.

تمرین ۳. عَيِّنْ أَقْسَامَ التَّمْيِيزِ فِي الْجُمَلِ التَّالِيَةِ:

اقسام تمییز را در جملات زیر معین کن.

۱. الْقُرْآنُ الْكَرِيمُ: انظُرْ كَيْفَ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَ لِلْآخِرَةِ أَكْبَرُ دَرَجَاتٍ وَ

أَكْبَرُ تَفْضِيلًا (اسراء، ۲۱).

ترجمه: با تأمل بنگر چگونه برخی از آنان را بر برخی [در امور مادی و بهره‌های دنیایی]

فزون‌تر بخشیدیم، و همانا آخرت از نظر درجات برتر، و از جهت فزون‌تر است.

- دَرَجَاتٍ: تمییز نسبت است که چون جمع مؤنث آمده نصب آن با کسره است.

- تَفْضِيلًا: تمییز نسبت و منصوب استعمال شده است.

دَرَجَاتٍ وَ تَفْضِيلًا هر دو برای نسبت اکبر به آخرت به صورت تمییز آمده‌اند.

۲. الْقُرْآنُ الْكَرِيمُ: ... فَسَيَعْلَمُونَ مَنْ هُوَ شَرٌّ مَكَانًا وَأَضْعَفُ جُنْدًا* وَيَزِيدُ اللَّهُ الَّذِينَ

اهْتَدَوْا هُدًى وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَابًا وَخَيْرٌ مَرَدًّا (مریم، ۷۵ و ۷۶).

ترجمه: ... پس به زودی خواهند دانست چه کسی جایگاهش بدتر و سپاهش ناتوان‌تر است؟* و آنان که هدایت یافته‌اند، خدا بر هدایتشان می‌افزاید، و اعمال شایسته‌ی پایدار نزد پروردگارت از جهت پاداش بهتر و از لحاظ بازدهی نیکوتر است.

- مَكَانًا: تمییز نسبت و منصوب.

- جُنْدًا: تمییز نسبت و منصوب.

- ثَوَابًا: تمییز نسبت و منصوب.

- مَرَدًّا: تمییز نسبت و منصوب.

۳. الْقُرْآنُ الْكَرِيمُ: وَكَأَيِّنْ مِّنْ قَرْيَةٍ عَتَتْ عَنْ رَبِّهَا وَرُسُلِهِ فَحَاسَبْنَاهَا حِسَابًا شَدِيدًا وَعَذَّبْنَاهَا عَذَابًا نُكْرًا (طلاق، ۸).

ترجمه: چه بسیار آبادی‌ها که [اهلش] از فرمان پروردگارشان و فرستادگانش روی برگرداندند، پس ما آنان را به حساب سختی محاسبه کردیم و به عذاب بسیار شدیدی عذاب نمودیم.

- كَأَيِّنْ: کنایه از عدد است و قَرْيَةٍ مجرور به مَن و تمییز آن است.

۴. الْقُرْآنُ الْكَرِيمُ: كَمْ أَهْلَكْنَا مِنْ قَبْلِهِمْ مِّنْ قَرْنٍ فَنَادَوا وَآلَاتٍ حِينَ مَنَاصٍ (ص، ۳).

ترجمه: چه بسیار اقوامی که پیش از آنان هلاک کردیم که [وقت نزول عذاب] فریاد کمک خواهی سر دادند، در حالی که وقت گریز و یافتن پناه‌گاه نبود.

- كَمْ در این مثال خبری و محلاً منصوب به عنوان مفعولٌ به برای أَهْلَكْنَا. تمییز آن هم قَرْنٍ است.

۵. الرَّسُولُ الْأَعْظَمُ (ص): الرَّؤْيَا الصَّالِحَةُ يُبَشِّرُ بِهَا الْمُؤْمِنُ جُزْءًا مِنْ سِتَّةٍ وَأَرْبَعِينَ جُزْءًا مِنَ النَّبُوَّةِ (مجلسی، پیشین: ۱۹۱/۵۸).

ترجمه: آن رؤیا که مؤمن بشارت به آن می‌دهد جزئی از ۴۶ جزء نبوت است.

- جُزْءًا: تمییز عدد برای سِتَّةٍ وَأَرْبَعِينَ.

۶. الْإِمَامُ عَلِيٌّ (ع): مَا مِنْ عَبْدٍ إِلَّا وَعَلَيْهِ أَرْبَعُونَ جُنَّةً حَتَّى يَعْمَلَ أَرْبَعِينَ كَبِيرَةً، فَإِذَا عَمَلَ أَرْبَعِينَ كَبِيرَةً انْكَشَفَتْ عَنْهُ الْجُنُنُ (همان: ۳۵۵/۷۰).

ترجمه: هیچ بنده‌ای نیست مگر اینکه دارای ۴۰ پرده و سپر در مقابل گناه و معصیت است تا اینکه ۴۰ گناه کبیره کند، پس وقتی که ۴۰ گناه کبیره از او سر زد این ۴۰ پرده و سپر از او

جدا می‌شود.

- جُنَّةٌ: تمییز عدد برای اَرْبَعُونَ.

- كَبِيرَةٌ: تمییز عدد برای اَرْبَعِينَ.

- كَبِيرَةٌ: تمییز عدد برای اَرْبَعِينَ.

۷. الإِمَامُ عَلِيٌّ (ع): كَمِ مِنْ مُسْتَدْرَجٍ بِالْإِحْسَانِ إِلَيْهِ، وَمَغْرُورٍ بِالسُّتْرِ عَلَيْهِ، وَمَفْتُونٍ بِحُسْنِ الْقَوْلِ فِيهِ (نهج البلاغه، حکمت ۲۶۰).

ترجمه: بسا احسان پیاپی خداوند، گناهکار را گرفتار کند و پرده‌پوشی خداوند او را مغرور سازد و با ستایش مردم فریب خورد.

- مُسْتَدْرَجٌ: تمییز از کنایات عدد.

- مَغْرُورٌ: تمییز از کنایات عدد.

- مَفْتُونٌ: تمییز از کنایات عدد.

هر ۳ تمییز کم هستند.

۸. الإِمَامُ عَلِيٌّ (ع): كَمِ مِنْ أَكْلَةٍ مَنَعَتْ أَكْلَاتٍ (نهج البلاغه، حکمت ۱۷۱).

ترجمه: بسا لقمه‌ای گلوگیر که از لقمه‌های فراوانی محروم می‌کند.

- أَكْلَةٌ: تمییز که کنایه از عدد است.

۹. سَمِثٌ تَكَالَيْفَ الْحَيَاةِ وَمَنْ يَعِشْ-----ثَمَانِينَ حَوْلًا، لَا أَبَا لَكَ يَسَامُ.

ترجمه: از سختی‌های زندگی خسته شدم و هر کس هشتاد سال زندگی کند - پدر آمرزیده - خسته می‌شود.

- حَوْلًا: تمییز عدد برای ثمانین است.

۱۰. وَلَوْلَمْ تَكُنْ إِلَّا قَضِيَّةً خَيْرٍ-----كَفَّتْ شَرْفًا فِي مَأْتِرَاتِ سَجَايَاهُ (ابن هشام،

پیشین: ۱/۱۴۵).

ترجمه: اگر جز قضیه‌ی خیر، قضیه‌ی دیگر نبود از حیث شرافت و بزرگواری، در سجایای اخلاقی کفایت می‌کرد.

- شَرْفًا: تمییز نسبت است.

۱۱. لَقَدْ عَلِمْتَ قُرَيْشٌ حَيْثُ كَانَتْ ----- بِأَنَّكَ خَيْرُهَا حَسَباً وَدِيناً (شبر، پیشین):
(۱۰۵/۱).

ترجمه: به تحقیق قبیله‌ی قریش هر جا که باشند دانستند که تو بهترین فرد آن قبیله‌ای از
حیث حسب و دین.

- حَسَباً: تمییز نسبت است.

- دیناً: معطوف است.

تمرین ۴. عَيْنِ أَقْسَامِ التَّمْيِيزِ فِي الْجُمَلِ التَّالِيَةِ:

اقسام تمییز را در جملات زیر معین کن.

۱. الْقُرْآنُ الْكَرِيمُ: كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ (صف، ۳).

ترجمه: نزد خدا به شدت موجب خشم است که چیزی را بگویند که خود عمل نمی‌کنند.

- مَقْتًا: تمییز نسبت از كَبُرَ است.

۲. الْقُرْآنُ الْكَرِيمُ: كَمْ مِّنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللَّهِ (بقره، ۲۴۹).

ترجمه: چه بسا گروه اندکی، که به توفیق خدا بر گروه بسیاری پیروز شدند.

- فِئَةٍ: تمییز برای کم است.

۳. الْإِمَامُ عَلِيٌّ (ع): أَكْثَرُ النَّاسِ أَمَلًا أَقَلُّهُمْ لِلْمَوْتِ ذِكْرًا (تمیمی، پیشین: ۱۸۶).

ترجمه: بیشترین مردم از نظر آرزو کمترین آن‌ها هستند از نظر یاد مرگ.

- أَمَلًا: تمییز نسبت است.

- ذِكْرًا: تمییز نسبت است.

أفعل تفضیل

تمرین ۱. عَيْنَ حَالَةَ أَفْعَلِ التَّفْضِيلِ وَكَيْفِيَّةِ عَمَلِهِ:

حالت أَفْعَلِ تفضیل و کیفیت عمل آن را معین کن.

۱. الْقُرْآنُ الْكَرِيمُ: ... فَقَالَ لِصَاحِبِهِ وَهُوَ يُحَاوِرُهُ أَنَا أَكْثَرُ مِنْكَ مَالًا وَأَعَزُّ نَفَرًا (كهف،

۳۴).

ترجمه: ... به رفیقش در حالی که با او گفتگو می‌کرد، گفت: من مال و ثروتم از تو بیشتر

است و از جهت نفرات نیرومندترم.

- أَكْثَرُ: أَفْعَلِ تفضیل مجرد از ال و اضافه است. كَ در مِنْكَ مُفْضَلِ عَلَيْهِ است که به

وسیله‌ی مَن مجرور شده است؛ چون چنانچه أَفْعَلِ تفضیل مجرد از ال و اضافه باشد لازم

است که مُفْضَلِ عَلَيْهِ مجرور شود یا به مَن ظاهر یا به مَن مَقْدَر.

۲. الْقُرْآنُ الْكَرِيمُ: وَلَتَجِدَنَّهْم أَحْرَصَ النَّاسِ عَلَى حَيَوةٍ (بقره، ۹۶)...

ترجمه: و یقیناً آنان را حریص‌ترین مردم به زندگی [دراز مدت] خواهی یافت...

- أَحْرَصَ: أَفْعَلِ تفضیل مجرد از ال است ولی به النَّاسِ که معرفه هم است اضافه شده

است. پس أَحْرَصَ به النَّاسِ اضافه شده است و النَّاسِ را مجرور کرده است.

۳. الْقُرْآنُ الْكَرِيمُ: وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا فِي كُلِّ قَرْيَةٍ أَكَابِرَ مُجْرِمِيهَا لِيَمْكُرُوا فِيهَا (انعام،

۱۲۳)...

ترجمه: و این گونه [که در مکه می‌بینی] در هر آبادی و شهری رؤسا و سردمداران گنهکاری

قرار دادیم تا در آن [برای گمراه کردن مردم] نیرنگ زنند...

- أَكَابِرَ: أَفْعَلِ تفضیل مجرد از ال است ولی به مُجْرِمِيهَا اضافه شده و مُجْرِمِيهَا را مجرور

کرده است.

۴. الْقُرْآنُ الْكَرِيمُ: رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِكُمْ (اسراء، ۵۴)...

ترجمه: پروردگارتان به شما داناتر است...

- أَعْلَمُ: أَفْعَلِ تفضیل مجرد از ال و اضافه است و بِكُمْ جار و مجرور متعلق به أَعْلَمُ

است.

۵. الْقُرْآنُ الْكَرِيمُ: وَهُوَ الَّذِي يَبْدُؤُا الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ وَهُوَ أَهْوَنُ عَلَيْهِ (روم، ۲۷)...
ترجمه: و اوست که مخلوقات را می‌آفریند سپس آنان را [پس از مرگشان] باز می‌گرداند.
- أَهْوَنُ: أَفْعَلُ تَفْضِيلٍ مَجْرَدٍ اِزْ اَلٍ وَّ اِضَافَةٍ اِسْتِ وَّ عَلَيْهِ جَارٍ وَّ مَجْرُورٍ مَتَعَلِّقٍ بِهٖ اَهْوَنٌ اِسْتِ.
ضمیر هُوَ مرجع ضمیر اعاده‌ای است که از يُعِيدُ استفاده می‌شود.
۶. اَلْعَمَلُ بِالْقُرْآنِ اَكْثَرُ ثَوَابًا مِنْ مُجَرَّدِ تَلَاوْتِهِ.
ترجمه: عمل کردن به قرآن بیشتر است از نظر ثواب از تلاوت قرآن.
- اَكْثَرُ: أَفْعَلُ تَفْضِيلٍ مَجْرَدٍ اِزْ اَلٍ وَّ اِضَافَةٍ اِسْتِ وَّ مِنْ مُجَرَّدِ جَارٍ وَّ مَجْرُورٍ مَتَعَلِّقٍ بِهٖ اَكْثَرُ اِسْتِ.

تمرین ۲. بَيْنَ فَاعِلٍ «أَفْعَلُ» التَّفْضِيلِ الظَّاهِرِ أَوْ الْمُسْتَرِ:

- فاعل أَفْعَلُ تَفْضِيلٍ را بیان کن که ظاهر است یا مستتر.
۱. مَا رَأَيْتُ صِدِّيقًا أَعْظَمَ فِي قَلْبِهِ الطَّهَارَةَ مِنْهَا فِي قَلْبِ يُوْسُفَ.
ترجمه: من صدیقی را ندیدم که پاکی در قلبش بزرگتر و با عظمت‌تر باشد از آن پاکی که در قلب یوسف است.
- أَعْظَمَ اِسْمُ تَفْضِيلٍ وَّ الطَّهَارَةُ فاعِلٌ اِزْ نَوْعِ اِسْمِ ظَاهِرٍ.
۲. زَيْدٌ أَجَلُّ النَّاسِ قَدْرًا وَأَكْثَرُهُمْ مَالًا.
ترجمه: زید بزرگترین انسان‌هاست از حیث قدر و منزلت و بیشترین ایشان است از حیث مال.

- أَجَلُّ وَّ أَكْثَرُهُر ۲ اِسْمُ تَفْضِيلٍ اِسْتِ وَّ فاعِلٌ اَنِّهَا ضَمِيرٌ مُسْتَرِ اِسْتِ کِهٖ بِهٖ زَيْدٌ بَرِّمِیْ گَرَدَدِ.
۳. لَا يَكُنْ غَيْرَكَ أَحَبَّ إِلَيْهِ الْخَيْرُ مِنْهُ إِلَيْكَ.
ترجمه: نباید خیر و نیکی نزد غیر از تو محبوب‌تر از خیر و نیکی نزد تو باشد.
- أَحَبَّ اِسْمُ تَفْضِيلٍ وَّ الْخَيْرُ فاعِلٌ اِزْ نَوْعِ اِسْمِ ظَاهِرٍ.
۴. هَلْ فِي النَّاسِ رَجُلٌ أَحَقُّ بِهِ الْحَمْدُ مِنْهُ بِمُحْسِنٍ لَا يَمُنُّ.
ترجمه: آیا بین مردم، مردی هست که سزاوارتر باشد به آن حمد، از شخص محسنی که منت نمی‌گذارد.
- أَحَقُّ اِسْمُ تَفْضِيلٍ وَّ الْحَمْدُ فاعِلٌ اِزْ نَوْعِ اِسْمِ ظَاهِرٍ.

۵. اِنِّیْ اَعْرَفُ بِمَوَاقِعِ الْاُمُورِ مِنْكَ.

ترجمه: من از تو به موقعیت‌های امور آگاه‌تر هستم.

- اَعْرَفُ اسم تفضیل و فاعل آن ضمیر مستتر اَنَا.

۶. اِنَّهُ اَعَزُّكُمْ وَاَقْرَبُكُمْ لِلضُّیُوفِ.

ترجمه: به درستی که او عزت‌گزارنده‌ترین و پذیرایی‌کننده‌ترین شما به میهمان‌هاست.

- اَعَزُّوْا اَقْرَبُ اسم تفضیل هستند و فاعل هر ۲ ضمیر هُوَ است که به موصوف بر می‌گردد.

تمرین ۳. اَذْكَرَ الْحَرْفِ الَّذِیْ یَتَعَدَّى بِهِ اَفْعَالُ التَّفْضِیْلِ فِی الْمَحَلِّ الْمُنْفَرِّغِ لَهُ:

حرفی را که افعال التفضیل با آن متعدی می‌شود در جای خالی ذکر کن.

۱. مَا اَوْلَعَ الْمَرْءَةَ لِلاِسْتِعْلَامِ عَنِ الْاَخْبَارِ.

ترجمه: چقدر این خانم علاقه‌مند است برای آگاهی از اخبار.

- هرگاه اسم تفضیل دال بر حُب باشد با حرف لِ متعدی می‌شود.

۲. اللّٰهُ اَعْلَمُ بِمَنْ صَلَّ عَنْ سَبِیْلِهِ.

ترجمه: خداوند آگاه است به کسی که از راهش منحرف شد.

- هرگاه اسم تفضیل از ماده‌ی علم باشد با حرف بِ متعدی می‌شود.

۳. الْاَسْتَاذُ اَعْرَفُ مِنْكَ بِتَوْجِیْهِ الْمَسْاَلِ.

ترجمه: استاد به فهماندن مسائل، از تو آگاه‌تر است.

- هرگاه اسم تفضیل از ماده‌ی علم باشد با حرف بِ متعدی می‌شود.

۴. الْغَنِيُّ اَحْرَصُ عَلَی الْمَالِ مِنَ الْفَقِیْرِ.

ترجمه: انسان غنی حریص‌تر است بر مال نسبت به انسان فقیر.

- هرگاه اسم تفضیل از ماده‌ی حرص باشد با حرف عَلَی متعدی می‌شود.

۵. صَاحِبُ الْعَقْلِ اَرْغَبُ لِلْعِلْمِ مِنَ الْجَاهِلِ.

ترجمه: انسان عاقل راغب‌تر است به علم نسبت به انسان جاهل.

- هرگاه اسم تفضیل دال بر حُب باشد با حرف لِ متعدی می‌شود.

۶. أُولِيَاءُ اللَّهِ أَزْهَدُ فِي الدُّنْيَا مِنْ كُلِّ أَهْلِ الْعَالَمِ.

ترجمه: اولیای خدا از تمامی اهل جهان نسبت به دنیا بی‌میل‌تر هستند.

- ماده‌ی زَهَدَ با فِی متعدی می‌شود.

۷. هَذَا الْمَكَانُ أَوْلَىٰ لِإِقَامَتِكُمْ مِنْ غَيْرِهِ.

ترجمه: این مکان سزاوارتر است برای اقامت شما از غیر آن.

- ماده‌ی وَلَىٰ با حرف لِ متعدی می‌شود.

۸. حَدِيثُ النَّعْمَةِ أَشَدُّ طَلَبًا لِلجَاهِ مِنْ قَدِيمِهَا.

ترجمه: تازه به دوران رسیده نسبت به فرد اصیل بیشتر دنبال جاه و مقام است.

- ماده‌ی شَدَدَ با حرف لِ متعدی می‌شود.

۹. زَيْدٌ أَذْوَقُ لِلْإِنشَاءِ الطَّيِّبِ مِنْ أُخِيهِ.

ترجمه: زید از برادرش باذوق‌تر است در درک نگارش نیکو.

- ماده‌ی ذَوَّقَ با حرف لِ متعدی می‌شود.

۱۰. عُلَمَاءُ الْهَيْئَةِ أَحَدَقُّ مِنَّا بِمَعْرِفَةِ أَحْوَالِ النُّجُومِ وَطَرِيقَةِ سَيْرِهَا.

ترجمه: علمای هیئت ماهرتر هستند از ما نسبت به شناخت حالت‌های گوناگون ستارگان

و راه‌های سیر و حرکت آن‌ها.

- هرگاه اسم تفضیل از ماده‌ی حَدَّقَ باشد با حرف بِ متعدی می‌شود.

افعال مدح و ذم

تمرین ۱. صَحَّحْ مَا وَقَعَ مِنَ الْخَطِّ فِي الْأَمْثَلِ التَّالِيَةِ:

خطاهایی که در این مثال‌ها آمده است تصحیح کن.

۱. نِعَمَ رَجُلٌ أُخُوکَ.

- نِعَمَ الرَّجُلُ أُخُوکَ.

- نِعَمَ رَجُلًا أُخُوکَ.

ترجمه: برادرت چه خوب مردی است.

۲. بِئْسَ يَزِيدُ الْفَارِسُ.

- بِئْسَ الْفَارِسُ يَزِيدُ.

ترجمه: یزید، چه بد سوارکاری است.

۳. بِئْسَ حَدِيثٌ حَدِيثُ جَارِكِ.

- بِئْسَ الْحَدِيثُ حَدِيثُ جَارِكِ.

- بِئْسَ حَدِيثًا حَدِيثُ جَارِكِ.

ترجمه: سخن همسایه‌ی تو بد سخنی است.

۴. نِعَمَ حُسَيْنٍ الْأَسْتَاذُ الْمَاهِرُ.

- نِعَمَ الْأَسْتَاذُ الْمَاهِرُ حُسَيْنٌ.

ترجمه: حسین چه استاد ماهری است.

۵. سَاءَ زَيْدٌ الْبَخِيلُ.

- سَاءَ الْبَخِيلُ زَيْدٌ.

ترجمه: زید، چه بد بخیل است.

۶. بِئْسَ مَصِيرٌ الْهَالِكِينَ الْمَصِيرُ.

- بِئْسَ الْمَصِيرُ مَصِيرُ الْهَالِكِينَ.

ترجمه: چه بد سرنوشتی است، سرنوشت هلاک شده‌ها.

۷. نِعَمَ طَاعَتِكَ الطَّاعَةَ.

- نِعَمَ الطَّاعَةَ طَاعَتِكَ.

ترجمه: چه خوب اطاعتی است، اطاعت کردن تو.

۸. بِئْسَ الْجَاهِلُ طَالِبُ الْمَالِ.

این مثال خالی از اشکال است.

ترجمه: طالب مال دنیا، چه بد جاهلی است.

تمرین ۲. أَضْمِرِ الْفَاعِلَ وَفَسِّرْهُ بِنَكْرَةٍ مَنْصُوبَةٍ عَلَى التَّمْيِيزِ أَوْ بِ «مَا» النَّكْرَةِ:

فاعل را به شکل ضمیر بیاور و (ضمیر) را به نکره‌ی منصوبه بنابر تمییز یا مای نکره تفسیر

کن.

۱. بِئْسَ التَّجَارَةُ النَّيْمَةُ.

ترجمه: سخن چینی چه بد تجارتنی است.

- بِئْسَ تِجَارَةٌ النَّيْمَةُ.

- بِئْسَمَا النَّيْمَةُ.

۲. نِعَمَ الْمَوْلَى سَيِّدِكَ.

ترجمه: رئیس تو، چه سرور خوبی است.

- نِعَمَ مَوْلًا سَيِّدِكَ.

- نِعَمًا سَيِّدِكَ.

۳. نِعَمَ الْقَائِدُ قَائِدُ الْجَيْشِ.

ترجمه: چه خوب فرمانده و رهبری است، فرماندهی سپاه.

- نِعَمَ قَائِدًا قَائِدُ الْجَيْشِ.

- نِعَمًا قَائِدُ الْجَيْشِ.

۴. بِئْسَتِ الْعَيْشَةُ عَيْشَةُ الدُّلِّ.

ترجمه: زندگی با خواری و ذلت، چه بد زندگی است.

- بِئْسَتِ عَيْشَةُ عَيْشَةُ الدُّلِّ.

- بِئْسَمَا عَيْشَةُ الدُّلِّ.

۵. نِعَمَ الشَّابُّ أَخُوهُمَا.

ترجمه: برادر آن دو نفر، چه جوان خوبی است.

- نِعَمَ شَابًّا أَخُوهُمَا.

- نِعَمًا أَخُوهُمَا.

۶. نِعَمَ الشُّبَّانُ إِخْوَتُكُمْ.

ترجمه: برادران شما، چه جوانان خوبی هستند.

- نِعَمَ شُبَّانًا إِخْوَتُكُمْ.

- نِعَمًا إِخْوَتُكُمْ.

۷. سَاءَ الْغُلَامُ وَلَدُهَا.

ترجمه: فرزند آن زن چه بد فرزندی است.

- سَاءَ غُلَامًا وَلَدُهَا.

- سَاءَ مَا وَلَدُهَا.

۸. سَاءَ الْقُضَاةُ الَّذِينَ يَحْكُمُونَ بِالْجَوْرِ.

ترجمه: چه بد قضاتی هستند، آن‌ها که به ستم حکم می‌کنند.

- سَاءَ قُضَاةَ الَّذِينَ يَحْكُمُونَ بِالْجَوْرِ.

- سَاءَ مَا الَّذِينَ يَحْكُمُونَ بِالْجَوْرِ.

تمرین ۳. سَكَّلَ الْجَمَلَ التَّالِيَةَ:

جملات زیر را حرکت‌گذاری کن.

۱. الرَّسُولُ الْأَعْظَمُ (ص): بِئْسَ الْعَبْدُ الْقَادُورَةُ (کلینی، ۱۳۸۸: ۴۳۹/۶).

ترجمه: بد بنده‌ای است، آن بنده‌ی ناسازگار بدخو.

- بِئْسَ: فعل ذم، فعل ماضی جامد.

- الْعَبْدُ: فاعل بِئْسَ و مرفوع.

- الْقَادُورَةُ: مخصوص به ذم و مرفوع.

- بِئْسَ الْعَبْدُ: خبر مقدّم محلاً مرفوع.

- القَادُورَةُ: مبتدای مؤخّر و مرفوع.

۲. الرَّسُولُ الْأَعْظَمُ (ص): نِعَمَ الشَّيْءِ الْهَدِيَّةُ تُذْهِبُ الضَّغَائِنَ مِنَ الصُّدُورِ (مجلسی، پیشین: ۴۵/۷۲).

ترجمه: خوب چیزی است هدیه، که کینه‌ها را از سینه‌ها می‌زداید.

- نِعَمَ: فعل مدح.

- الشَّيْءُ: فاعل و مرفوع.

- الْهَدِيَّةُ: مخصوص به مدح و مرفوع.

- نِعَمَ الشَّيْءِ: خبر مقدّم، جمله‌ی فعلیه و محلاً مرفوع.

- تُذْهِبُ: فعل مضارع فاعل آن ضمیر مستتر هِيَ و محلاً مرفوع.

- الضَّغَائِنَ: مفعولٌ به و منصوب.

- مِنَ الصُّدُورِ: جار و مجرور، متعلق به تُذْهِبُ.

- تُذْهِبُ الضَّغَائِنَ مِنَ الصُّدُورِ: حال برای الشَّيْءِ یا الْهَدِيَّةُ و محلاً منصوب.

۳. الرَّسُولُ الْأَعْظَمُ (ص): نِعَمَ الْمَيِّتَةُ أَنْ يَمُوتَ الرَّجُلُ دُونَ حَقِّهِ (المتقی، پیشین:

الخبر ۱۱۲۰۹)

ترجمه: چه خوب مردنی است که انسان بدون حقی بمیرد.

- نِعَمَ: فعل مدح.

- الْمَيِّتَةُ: فاعل و مرفوع.

- أَنْ: أن مصدریه، حرف ناصبه.

- يَمُوتَ: فعل مضارع منصوب.

- الرَّجُلُ: فاعل برای يَمُوتَ و مرفوع.

- دُونَ: ظرف متعلق به يَمُوتَ.

- حَقِّهِ: مضافٌ الیه برای دُونَ.

- هِ: مضافٌ الیه برای حَقِّهِ.

- أَنْ يَمُوتَ الرَّجُلُ: جمله به تأویل مصدر می‌رود مَوْتُ الرَّجُلِ.

- مَوْتُ الرَّجُلِ: مخصوص به مدح و مبتدای مؤخّر، محلاً مرفوع.

- نِعَمَ الْمَيْتَةِ: خبر مقدّم و محلاً مرفوع.

۴. الإِمَامُ عَلِيُّ (ع): نِعَمَ الْحَاجِرُ عَنِ الْمَعَاصِي الْخَوْفُ (تمیمی، پیشین: ۷۷۲).

ترجمه: ترس، چه خوب بازدارنده از گناه است.

- نِعَمَ: فعل مدح.

- الْحَاجِرُ: فاعل و مرفوع.

- عَنِ الْمَعَاصِي: جار و مجرور، متعلق به الْحَاجِرُ.

- الْخَوْفُ: مخصوص به مدح و مرفوع. مبتدای مؤخر و مرفوع.

- نِعَمَ الْحَاجِرُ: خبر مقدّم و محلاً مرفوع.

۵. نِعَمَتِ جَزَاءِ الْمُتَّقِينَ الْجَنَّةِ ----- دَارُ الْأَمَانِ وَالْمُنَى وَالْمِنَّةِ.

ترجمه: خوب پاداشی است بهشت برای انسان‌های متقی، خانه‌ی امنیت و آرزوها و لطف

و منت و رحمت خداوند است.

- نِعَمَتِ: فعل مدح و علت اینکه مؤنث آمده این است که چون مراد از جَزَاءِ، الْجَنَّةُ

است و به همین اعتبار فعل مؤنث آمده است.

- جَزَاءُ: فاعل و مرفوع.

- الْمُتَّقِينَ: مضافٌ الیه برای جَزَاءِ.

- الْجَنَّةُ: مخصوص به مدح و مرفوع.

- دَارُ: خبر و مرفوع برای مبتدای محذوفِ هِیَ.

- الْأَمَانِ: مضافٌ الیه برای دَارُ و مجرور.

- وَ: حرف عطف.

- الْمُنَى: عطف به مضافٌ الیه و مجرور.

- الْمِنَّةِ: عطف به مضافٌ الیه و مجرور.

۶. بِئْسَ الْجَزَاءُ جَزَيْتُمْ فِي بَنِي حَسَنِ ----- أَبَاؤُهُمُ الْعَلَمُ الْهَادِي وَ أُمَّهُمُ

(حیدری، پیشین: ۳۱۸).

ترجمه: بد پاداشی دادید شما درحق فرزندان حسن که پدران و مادرانشان پرچم‌های

هدایت‌کننده بودند.

- بِئْسَ: فعل ذم، فعل ماضی جامد.

- الْجَزَاءُ: فاعل و مرفوع.

- جَزَيْتُمْ: فعل و فاعل آن ضمیر بارز تُم.

- فِي بَنِي حَسَنِ: جار و مجرور و متعلق به جَزَيْتُمْ.

- آبَاؤُ: مبتدا و مرفوع.

- هُمْ: مضافّ الیه و محلاً مجرور.

- الْعَلْمُ: خبر اول برای آبَاؤُهُم.

- الْهَادِي: خبر دوم برای آبَاؤُهُم. همچنین می‌تواند صفت باشد برای الْعَلْمِ.

- وَ: حرف عطف.

- أُمُّهُمْ: مرفوع عطف به آبَاؤُهُم.

۷. فَنِعَمَ صَدِيقُ الْمَرْءِ مَنْ كَانَ عَوْنَهُ ----- وَيَسَّ امْرُؤٌ مَنْ لَا يُعِينُ عَلَى الدَّهْرِ.

ترجمه: دوست خوب انسان، کسی است که کمک کار او باشد، و دوست بد، کسی است

که انسان را بر مشکلات روزگار کمک نکند.

- فَنِعَمَ: فعل مدح.

- صَدِيقٌ: فاعل و مرفوع.

- الْمَرْءِ: مضافّ الیه برای صَدِيقٌ.

- مَنْ: مبتدای مؤخر و محلاً مرفوع.

- كَانَ: از افعال ناقصه، اسم آن ضمیر مستتر هُوَ محلاً مرفوع.

- عَوْنٌ: خبر كَانَ و منصوب.

- هُ: مضافّ الیه برای عَوْنٌ و محلاً مجرور.

- كَانَ عَوْنَهُ: صله برای اسم موصول مَنْ که محلی از اعراب ندارد.

- وَ: حرف عطف.

- بِئْسَ: فعل ذم، فعل ماضی جامد.

- امْرُؤٌ: فاعل و مرفوع.

حلّ تمرین‌های مبادی‌العربیة جلد ۴ (ویرایش حمید محمدی، بخش نحو) / ۲۱۷

- مَنْ: مبتدای مؤخّر و محلاً مرفوع.
- لَا يُعِينُ: فعل و فاعل آن ضمیر مستتر هُوَ و محلاً مرفوع.
- عَلَيَّ الدَّهْرُ: جار و مجرور، متعلق به لَا يُعِينُ.
- لَا يُعِينُ عَلَيَّ الدَّهْرُ: صله برای اسم موصول مَنْ که محلی از اعراب ندارد.

استثناء

تمرین ۱. مَيِّزِ الْمُسْتَثْنَى مِنَ الْمُسْتَثْنَى مِنْهُ وَادْكُرْ مِنْ أَىِّ قِسْمٍ هُوَ وَعَيِّنِ إِعْرَابَ الْمُسْتَثْنَى:

مستثنی را از مستثنی منه مشخص کن و بگو از کدام اقسام استثناء است و اعراب مستثنی را نیز معین کن.

۱. الْقُرْآنُ الْكَرِيمُ: إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ إِلَّا مَنْ اتَّبَعَكَ مِنَ الْغَاوِينَ (حجر، ۴۲).

ترجمه: قطعاً تو را بر بندگانم تسلطی نیست، مگر بر گمراهانی که از تو پیروی می‌کنند.

- مَنْ: مستثنی و محلاً منصوب.

- عِبَادِي: مستثنی منه است.

استثناء از نوع منقطع است؛ چون مستثنی از جنس مستثنی منه نیست.

۲. الْقُرْآنُ الْكَرِيمُ: ... وَلَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ لَاتَّبَعْتُمُ الشَّيْطَانَ إِلَّا قَلِيلاً (نساء، ۸۳).

ترجمه: ... و اگر فضل و رحمت خدا بر شما نبود، یقیناً همه‌ی شما جز اندکی از شیطان

پیروی می‌کردید.

- تُمُّ در لَا تَتَّبَعْتُمْ: مستثنی منه.

- قَلِيلاً: مستثنی و منصوب.

استثناء متصل تام غیر موجب است.

۳. الْقُرْآنُ الْكَرِيمُ: وَمَا كَانَ قَوْلُهُمْ إِلَّا أَنْ قَالُوا رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَإِسْرَافَنَا فِي أَمْرِنَا وَثَبَّتْ أقدامَنَا وَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ (آل عمران، ۱۴۷).

ترجمه: و سخن آنان [در گرما گرم و سختی جنگ] جز این نبود که گفتند: پروردگارا!

گناهان ما و زیاده‌روی در کارمان را بر ما ببخش و قدم‌هایمان را استوار بدار و ما را بر گروه کافران یاری ده.

- أَنْ قَالُوا: مستثنی مؤول به مصدر در محل نصب، خبر کَانَ.

استثناء مفرغ است.

۴. وَ مَا لِأَحَدٍ عِنْدَهُ مِنْ نِعْمَةٍ تُجْزَىٰ إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِ الْأَعْلَىٰ (لیل، ۱۹ و ۲۰).

ترجمه: و هیچ کس را از سوی خود بر عهده‌ی خدا نعمتی نیست که این مالی که انفاق کرده به عنوان پاداش آن نعمت به حساب او گذارد. *بلکه [انفاق کننده با تقوا مال خود را در راه خدا انفاق می‌کند] تا خشنودی پروردگار و الایش را به دست آورد.

- نِعْمَةٌ: مستثنی منه.

- ابْتِغَاءً: مستثنی و منصوب.

استثناء از نوع منقطع است؛ چون مستثنی از جنس مستثنی منه نیست.

۵. الْقُرْآنَ الْكَرِيمَ: لَا يَذُوقُونَ فِيهَا بَرْدًا وَلَا شَرَابًا* إِلَّا حَمِيمًا وَغَسَّاقًا (نبأ، ۲۴ و ۲۵).

ترجمه: در آنجا نه خنکی هوا می‌چشند و نه آشامیدنی [باب طبع]* مگر آب جوشان و چرکاب و خونابه‌ای [از بدن دوزخیان].

- بَرْدًا: مستثنی منه.

- حَمِيمًا: مستثنی و منصوب.

استثناء متصل تام غیر موجب است.

۶. الْقُرْآنَ الْكَرِيمَ: وَيَوْمَ يُحْشُرُهُمْ كَأَن لَّمْ يَلْبَسُوا إِلَّا سَاعَةً مِّنَ النَّهَارِ (یونس، ۴۵)...

ترجمه: و یاد کن روزی را که خدا آنان را [در قیامت] گرد می‌آورد، در حالی که گویا [در دنیا] جز ساعتی از روز درنگ نکرده‌اند...

- يَوْمَ: مستثنی منه.

- سَاعَةً: مستثنی و محلاً منصوب چون علامت نصب آن در اینجا به دلیل ظرفیت است.

استثناء مفرغ است.

۷. الْإِمَامُ عَلِيٌّ (ع): الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَا يَفْرَهُ الْمَنعُ وَالْجُمُودُ وَلَا يُكْدِيهِ الْعَطَاءُ وَالْجُودُ إِذْ كُلُّ مُعْطٍ مُنْتَقِصٌ سِوَاهُ وَكُلُّ مَانِعٍ مَذْمُومٌ مَا خَلَاهُ (نهج البلاغه، خطبه ۹۱).

ترجمه: ستایش خدایی را سزااست که نبخشیدن بر مال او نیفزاید، و بخشش او را فقیر نسازد، زیرا هر بخشنده‌ای جز او اموالش کاهش یابد، و جز او هر کس از بخشش دست کشد

مورد نکوهش قرار گیرد.

- هُ در مَا خَلاَه: مستثنی و محلاً منصوب.

- كُلُّ: مستثنی منه.

استثناء متصل تام موجب است.

۸. الإِمَامُ عَلِيٌّ (ع): لَيْسَ مِنْ أَخْلَاقِ الْمُؤْمِنِ التَّمَلُّقُ وَلَا الْحَسَدُ إِلَّا فِي طَلَبِ الْعِلْمِ

(المتقی، پیشین: خبر ۲۹۳۶۴).

ترجمه: از خلق و خو و صفات مؤمن چاپلوسی و حسادت نیست مگر در طلب علم.

- مستثنی حذف شده که در اصل التَّمَلُّقُ وَالْحَسَدُ بوده است.

- التَّمَلُّقُ وَلَا الْحَسَدُ قبل از إِلَّا مستثنی منه است.

استثناء متصل تام غیر موجب است.

۹. لَيْسَ يَدْرِي بِكُنْهٍ ذَاتِكَ مَا هُوَ ---- يَا بَنَ عَمِّ النَّبِيِّ إِلَّا اللَّهُ (حیدری، پیشین: ۲۹۲).

ترجمه: نمی‌داند حقیقت ذات تو را که چیست آن، ای پسرعموی پیغمبر، مگر خداوند.

- مستثنی منه در این مثال حذف شده که أَحَدٌ بوده است.

- الله: مستثنی و محلاً منصوب.

مستثنی در این مثال مفرغ است، که مستثنی منه در آن حذف شده است.

۱۰. كُلُّ الْمَصَائِبِ قَدْ تَمُرُّ عَلَى الْفَتَى ----- وَتَهُونُ غَيْرَ سَمَاتَةِ الْحَسَادِ

(الإسکندري، ۱۹۴۴: ۱۲۵/۳).

ترجمه: تمام مصیبت‌ها بر جوانمرد آسان است، مگر بدگویی حسودان.

- سَمَاتَةٌ: مستثنی به غیر است.

- كُلُّ الْمَصَائِبِ: مستثنی منه.

استثناء متصل تام موجب است.

۱۱. لِكُلِّ دَاءٍ دَوَاءٌ يُسْتَطَبُ بِهِ ----- إِلَّا الْحِمَاقَةَ أَعَيْتَ مَنْ يُدَاوِيهَا.

ترجمه: برای هر بیماری، دارویی است که علاج می‌شود بیماری با آن دارو مگر حماقت،

که مداواگرش را عاجز می‌کند.

- لِكُلِّ دَاءٍ: مستثنی منه.

- الحِمَاقَةُ: مستثنی و منصوب.

استثناء متصل تام غیر موجب است.

تمرین ۲. صَعَّ فِي الْمَحَلِّ الْفَارِغِ «إِلَّا» الْإِسْتِثْنَائِيَّةُ وَأَعْطَى الْمُسْتَثْنَى حَقَّهُ مِنْ الْإِعْرَابِ:

در جای خالیِ اِلَّا استثنائیه قرار بده و به مستثنی اعرابی که سزاوار آن است، بده.

۱. وَفَدَّ الطَّلِبَةَ إِلَى الْمَدْرَسَةِ ----- ابن خالنا.

- وَفَدَّ الطَّلِبَةَ إِلَى الْمَدْرَسَةِ إِلَّا ابْنَ خَالِنَا.

ترجمه: دانش‌پژوهان همه به مدرسه رسیدند، مگر پسر دایی ما.

۲. صَادَقْتُ جِيرَانِي كُلَّهُمْ ----- المتكبرين منهم.

- صَادَقْتُ جِيرَانِي كُلَّهُمْ إِلَّا الْمُتَكَبِّرِينَ مِنْهُمْ.

ترجمه: با همه‌ی همسایگانم دوستی کردم، مگر متکبرینشان.

۳. نَقَدْتُ السَّائِلَ دَرَاهِمِي ----- درهما واحدا.

- نَقَدْتُ السَّائِلَ دَرَاهِمِي إِلَّا دَرَهْمًا وَاحِدًا.

ترجمه: همه‌ی درهم‌هایم را به سائل دادم، مگر یک درهم.

۴. لَيْسَ لَكَ عَلَى حَقِّ ----- حَقُّ الصَّدَاقَةِ.

- لَيْسَ لَكَ عَلَى حَقِّ إِلَّا حَقُّ (حَقِّ) الصَّدَاقَةِ.

ترجمه: تو بر من حقی نداری، مگر حق رفاقت.

تمرین ۳. أعط «غیر و سوی» مَا يَسْتَحِقُّانِ مِنَ الْإِعْرَابِ وَاذْكُرِ السَّبَبَ:

به کلمه‌های «غیر و سوی» اعراب بده و علت را ذکر کن.

۱. الْقُرْآنُ الْكَرِيمُ: لَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَى قَوْمِهِ فَقَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهِ

غَيْرِهِ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ (اعراف، ۵۹).

ترجمه: به یقین، نوح را به سوی قومش فرستادیم، پس به آنان گفت: ای قوم من! خدا را

پرستید، که شما را جز او معبودی نیست، من قطعاً از عذاب روزی بزرگ بر شما می‌ترسم.

- غَيْرُهُ: غیر در این مثال به عنوان ادات استثناء به کار نرفته، بلکه به عنوان صفتِ اِلَهِ است

چون اگر غیر بعد از نکره واقع شود، به عنوان صفت آن است و علت رفع آن هم این است که من در این مثال من زانده است و إله لفظاً مجرور و محلاً مرفوع است و چون إله در اصل مرفوع است صفت آن هم به صورت مرفوع می‌آید.

۲. الإِمَامُ عَلِيٌّ (ع): ضَاعَ مَنْ كَانَ لَهُ مَقْصَدٌ غَيْرَ اللَّهِ (تمیمی، پیشین: ۴۶۲).

ترجمه: ضایع شد، کسی که برای او مقصدی جز خدا باشد.

- غیر در این مثال از ادوات استثناء است و مَنْ مستثنی منه است و استثناء در کلام متصل تام موجب است، به همین دلیل غیر علامت نصب می‌گیرد.

۳. الإِمَامُ عَلِيٌّ (ع): اللَّهُمَّ وَقَدْ بَسَطْتُ لِي فِيمَا لَا أَمْدَحُ بِهِ غَيْرَكَ وَلَا أُثْبِتُ بِهِ عَلِيَّ

أَحَدٍ سِوَاكَ (نهج‌البلاغه، خطبه ۹۱).

ترجمه: خدایا! درهای نعمت بر من گشودی که زبان به مدح غیر تو نگشایم و بر این نعمت‌ها غیر از تو را ستایش نکنم.

- در این مثال غیر منصوب است چون مفعول به است برای لا أمدح و سیوی صفت است برای أحد، سیوی تقدیراً مجرور است بنابر تبعیت از أحد.

۴. الإِمَامُ الصَّادِقُ (ع): كُلُّ الذُّنُوبِ مَغْفُورَةٌ سِوَى عُقُوقِ أَهْلِ دَعْوَتِكَ (مجلسی،

پیشین: ۲۸۲/۷۸).

ترجمه: همه‌ی گناهان آمرزیده شده‌اند به جز عاق اهل دعوت تو. (اهل بیت)

- استثناء متصل تام موجب است به همین دلیل سیوی تقدیراً منصوب است چون اعراب مستثنی به إلا دارد.

۵. مَا سَعَى أَحَدٌ فِي طَلَبِ الْعِلْمِ غَيْرِ هَذَا الْفَتَى.

ترجمه: احدی در طلب دانش سعی نکرد، جز این جوان.

- علت مرفوع بودن غیر این است که صفت است برای أحد.

۶. رَأَيْنَا الْحَشْدَ كُلَّهُمْ سِوَى أَبِي زَيْدٍ.

ترجمه: ما تمامی افرادی که گرد آمده بودند را دیدیم، به جز ابی زید.

- استثناء متصل تام موجب است و سیوی تقدیراً منصوب است.

۷. هَلْ يَتَكَلَّمُ مِنَ النَّاسِ غَيْرَ الْأَدْبَاءِ.

ترجمه: آیا از میان مردم سخن گفت به جز ادیبان؟

- اگر هَل را استفهام حقیقی بگیریم، استثناء، متصل تام در کلام موجب است. پس غیر منصوب می‌شود چون مستثنی به إِلَّا در اینجا منصوب بود و اگر هَل را استفهام انکاری بگیریم، استثناء متصل تام در کلام غیر موجب است، و غیر را می‌توان به عنوان بدل از النَّاس گرفت و اعراب تابع را به آن داد، چون اگر مستثنی به إِلَّا بود در این عبارت می‌توان بنابر تبعیت آن را مجرور کرد.

۸. لَا أُعَاشِرُ مِنْ هَذِهِ الْمَدِينَةِ سِوَى أَهْلِ الْفَضْلِ.

ترجمه: از این شهر جز با اهل فضل معاشرت نمی‌کنم.

- در این مثال سِوَى می‌تواند منصوب باشد بنابر تبعیت کردن از أَهْلِ چون أَهْل درست است که لفظاً مجرور است اما محلاً منصوب است به عنوان مفعولٌ به برای لَا أُعَاشِرُ. پس سِوَى می‌تواند تقدیراً منصوب باشد، بنابر تبعیت از محل أَهْلِ که منصوب است به عنوان مفعولٌ به برای لَا أُعَاشِرُ و می‌تواند بنابر اعراب مستثنی به إِلَّا تقدیراً منصوب باشد.

تمرین‌های عمومی

تمرین ۱. عَيِّنِ الْمَنْصُوبَاتِ فِي الْجُمَلِ التَّالِيَةِ:

منصوبات را در جملات زیر مشخص کن.

۱. الْقُرْآنُ الْكَرِيمُ: الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ (آل عمران، ۱۹۱).

ترجمه: آنان که همواره خدا را ایستاده و نشسته و به پهلو آرامیده یاد می‌کنند، و پیوسته در آفرینش آسمان‌ها و زمین می‌اندیشند، [و از عمق قلب همراه با زبان می‌گویند:] پروردگارا! این [جهان با عظمت] را بیهوده نیافریدی، تو از هر عیب و نقصی منزّه و پاکی؛ پس ما را از عذاب آتش نگاهدار.

- الله: مفعولٌ به برای يَذْكُرُونَ.

- قِيَامًا: حال از فاعل يَذْكُرُونَ.

- قُعُودًا: عطف بر قِيَامًا و حال از فاعل يَذْكُرُونَ.

- عَلَىٰ جُنُوبِهِمْ: حال سوم برای فاعل يَذْكُرُونَ که عامل آن حذف شده است و محلاً

منصوب.

- هَذَا: مفعولٌ به برای خَلَقْتَ و محلاً منصوب.

- بَاطِلًا: حال از مفعول خَلَقَ که هَذَا است.

- سُبْحَانَ: مفعول مطلق که عامل آن حذف شده است.

- عَذَابَ: مفعولٌ به برای قِنَا.

۲. الْقُرْآنُ الْكَرِيمُ: حَافِظُوا عَلَى الصَّلَوَاتِ وَالصَّلَاةِ الْوُسْطَىٰ وَقُومُوا لِلَّهِ قَانِتِينَ* فَإِنْ خِفْتُمْ فَرِجَالًا أَوْ رُكْبَانًا فَإِذَا أَمِنْتُمْ فَأَذْكُرُوا اللَّهَ كَمَا عَلَّمَكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ* وَالَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ وَيَذُرُونَ أَزْوَاجًا وَصِيَّةً لِأَزْوَاجِهِمْ مَّتَاعًا إِلَى الْحَوْلِ غَيْرِ إِخْرَاجٍ فَإِنْ خَرَجْنَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِي مَا فَعَلْنَ فِي أَنْفُسِهِنَّ مِنْ مَّعْرُوفٍ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ (بقره، ۲۳۸-۲۴۰).

ترجمه: بر تمام نمازها و به خصوص نماز میانه [که بر اساس پاره‌ای از روایات، نماز ظهر است]

محافظت و مراقبت کنید، و [در حال طاعت و عبادت] فروتنانه برای خدا بپا خیزید.* پس اگر [از دشمن یا حیوانات درنده یا خطر دیگر] ترس داشتید، [نماز را] پیاده یا سواره بخوانید و هنگامی که امنیت یافتید، خدا را [با خواندن نماز معمولی همانند نمازی که در حال امنیت بر شما واجب است] یاد کنید، نمازی که آن را در ضمن سایر برنامه‌های دینی که دانای به آن‌ها نبودید، به شما آموخت.* و کسانی از شما که مرگشان نزدیک می‌شود، و همسرانی به جا می‌گذارند، باید برای همسرانشان وصیت کنند که آنان را تا یک سال بدون بیرون کردن از خانه از هزینه‌ی زندگی بهره‌مند سازند. پس اگر [به اختیار خود] بیرون رفتند، در آنچه نسبت به خود [از ازدواج یا انتخاب شغل] به طور شایسته و متعارف انجام دهند، بر شما [وارثان میت به سبب نپرداختن هزینه‌ی زندگی آنان] گناهی نیست؛ و خدا توانای شکست‌ناپذیر و حکیم است.

- قَاتِنِینَ: حال از فاعل قُومُوا.

- رِجَالًا: حال مفرد.

- رُكْبَانًا: حال مفرد.

- اللّهِ: مفعولٌ به برای فَاذْكُرُوا.

- كُمْ: مفعولٌ به برای عَلَّمْ و محلاً منصوب.

- مَا: مفعولٌ به برای عَلَّمْ و محلاً منصوب.

- أَزْوَاجًا: مفعولٌ به برای يَذْرُؤْنَ.

- وَصِيَّةً: مفعول مطلق که عامل آن حذف شده است که يُوصُونَ بوده است.

- متاعاً: ۳ احتمال در مورد اعراب متاعاً وجود دارد:

۱- مفعول مطلق است که عامل آن حذف شده است که يُمْتَعُوهُنَّ بوده است.

۲- بدل است از وَصِيَّةً.

۳- حال باشد از فاعل يُمْتَعُوهُنَّ.

- غَيْرَ: حال است.

۳. الْقُرْآنُ الْكَرِيمِ: وَإِنَّ مِّنْ قَرْيَةٍ إِلَّا نَحْنُ مُهْلِكُوهَا قَبْلَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ أَوْ مُعَذِّبُوهَا عَذَابًا

شَدِيدًا كَانَ ذَٰلِكَ فِي الْكِتَابِ مَسْطُورًا (اسراء، ۵۸).

ترجمه: هیچ شهری [از شهرهای یاغیان و مفسدان] نیست مگر آنکه آن را پیش از قیامت [به عذاب] نابود می‌کنیم یا به عذابی سخت دچار می‌سازیم. انجام این کار در کتاب [لوح محفوظ] نگاشته شده است.

- قَبْلَ: ظرف زمان.

- عَذَابًا: مفعول مطلق.

- شَدِيدًا: صفت برای عَذَابًا.

- مَسْطُورًا: خبر کان.

۴. الْقُرْآنُ الْكَرِيمُ: لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَدَاوَةً لِلَّذِينَ ءَامَنُوا الْيَهُودَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا وَ لَتَجِدَنَّ أَقْرَبَهُمْ مَوَدَّةً لِلَّذِينَ ءَامَنُوا الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصَارَى ذَلِكَ بِأَنَّ مِنْهُمْ قِسِيَسِينَ وَرُهَبَانًا وَأَنَّهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ (مائده، ۸۲).

ترجمه: یقیناً سرسخت‌ترین مردم را در کینه و دشمنی نسبت به مؤمنان، یهودیان و مشرکان خواهی یافت؛ و البته نزدیک‌ترینشان را در دوستی با مؤمنان، کسانی می‌یابی که گفتند: ما نصرانی هستیم. این واقعیت برای آن است که گروهی از آنان کشیشان دانشمند و عابدان خدا ترس‌اند، و آنان [در پیروی از حق] تکبر نمی‌کنند.

- أَشَدَّ: مفعولٌ به اول برای لَتَجِدَنَّ اولی.

- عَدَاوَةً: تمییز نسبت.

- الْيَهُودَ: مفعولٌ به دوم برای لَتَجِدَنَّ.

- الَّذِينَ: محلاً منصوب بنابر تبعیت از الْيَهُودَ.

- أَقْرَبَ: مفعولٌ به اول برای لَتَجِدَنَّ دومی.

- مَوَدَّةً: تمییز.

- الَّذِينَ: مفعولٌ به دوم برای لَتَجِدَنَّ دومی.

- ضمیر نا در إِنَّا: محلاً منصوب به عنوان اسمِ إِنَّ.

- قِسِيَسِينَ: اسمِ إِنَّ.

- رُهَبَانًا: عطف بر قِسِيَسِينَ.

- هُمْ: محلاً منصوب به عنوان اسمِ إِنَّ.

۵. الإِمَامُ عَلِيُّ (ع): جَاهِدْ نَفْسَكَ وَحَاسِبِهَا مُحَاسِبَةَ الشَّرِيكِ شَرِيكُهُ وَطَالِيهَا بِحُقُوقِ اللَّهِ مُطَالِبَةً الْخَصِمِ خَصْمَهُ فَإِنَّ أَسْعَدَ النَّاسِ مَنْ انْتَدَبَ لِمُحَاسِبَةِ نَفْسِهِ (تمیمی، پیشین: ۳۷۱).

ترجمه: نفست را مجاهده کن و محاسبه کن به نحو حساب کشیدن شریک شریکش را و حقوق خداوند را از نفست مطالبه کن به نحو مطالبه کردن دشمنی دشمنش را، پس به درستی که سعادت‌مندترین انسان‌ها کسی است که سرعت بگیرد برای محاسبه‌ی نفسش.

- نَفْسٌ: مفعولٌ به برای جَاهِدِ.

- هَا در حَاسِبِهَا: مفعولٌ به و محلاً منصوب.

- مُحَاسِبَةٌ: مفعول مطلق برای حَاسِبِهَا.

- شَرِيكٌ: مفعولٌ به برای مُحَاسِبَةٌ.

- هَا در طَالِيهَا: مفعولٌ به و محلاً منصوب.

- مُطَالِبَةٌ: مفعول مطلق.

- خَصِمٌ: مفعولٌ به برای مُطَالِبَةٌ.

- أَسْعَدٌ: اسمٌ إِنَّ.

۶. الإِمَامُ عَلِيُّ (ع): طُوبَى لِمَنْ قَدِمَ خَالِصاً وَعَمِلَ صَالِحاً وَاکْتَسَبَ مَذْخُوراً وَاجْتَنَبَ مَحْذُوراً (تمیمی، پیشین: ۴۶۷).

ترجمه: خوشا به حال کسی که خالصانه پیشی بگیرد و عمل صالح انجام دهد و ذخیره‌ای را فراهم آورد و از امر حرام دوری کند.

- خَالِصاً: می‌تواند حال از فاعل قَدِمَ باشد، یا صفت باشد برای مفعول مطلق، که مفعول

مطلق حذف شده و صفت به جای آن نشسته است.

- صَالِحاً: می‌تواند حال از فاعل عَمِلَ باشد، یا صفت باشد برای مفعول مطلق، که

مفعول مطلق حذف شده و صفت به جای آن نشسته است، یا مفعولٌ به برای عَمِلَ باشد.

- مَذْخُوراً: مفعولٌ به برای اِکْتَسَبَ.

- مَحْذُوراً: مفعولٌ به برای اجْتَنَبَ.

۷. الإِمَامُ عَلِيٌّ (ع): مَنْ تَوَلَّانَا أَهْلَ الْبَيْتِ فَلَيْلِسَ لِلْمِحْنِ إِهَابًا (همان: ۷۰۸).

ترجمه: کسی که دوست می‌دارد ما اهل بیت را پس باید برای مصیبت‌ها لباسی بپوشد.

- نَا در تَوَلَّانَا: مفعولٌ به و محلاً منصوب.

- أَهْلٌ: منصوب است بنا بر اختصاص.

- إِهَابًا: مفعولٌ به برای یَلْبَسُ.

تمرین ۲. شَكَّلَ الْكَلِمَاتِ الَّتِي تَحْتَهَا حَطٌّ وَادَّكَّرَ سَبَبَهُ:

کلماتی که زیر آن‌ها خط کشیده شده حرکت‌گذاری کن و سبب آن را ذکر کن.

۱. الْقُرْآنُ الْكَرِيمُ: فَذَلِكَ اللَّهُ رَبُّكُمْ الْحَقُّ فَمَاذَا بَعْدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ فَأَنَّى

تُصْرَفُونَ (یونس، ۳۲).

ترجمه: این است خدا، پروردگار حقیقی شما، بنابراین بعد از حق چیزی جز گمراهی و

ضلالت وجود دارد؟ پس چگونه شما را از حق باز می‌گردانند؟

- الْحَقُّ: صفت است برای رَبِّ.

- الضَّلَالُ: منصوب است بنا بر مستثنی بودن.

۲. الْقُرْآنُ الْكَرِيمُ: أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَتَصْبِحُ الْأَرْضُ مُخْضَرَّةً إِنَّ اللَّهَ

لَطِيفٌ خَبِيرٌ (حج، ۶۳).

ترجمه: آیا ندانسته‌ای که خدا از آسمان آبی نازل می‌کند، در نتیجه زمین سرسبز و خرم

می‌شود؛ به یقین خدا لطیف و آگاه است.

- مَاءً: مفعولٌ به برای أَنْزَلَ.

- الْأَرْضُ: اسم افعال ناقصه. (تَصْبِحُ)

- مُخْضَرَّةً: خبر افعال ناقصه. (تَصْبِحُ)

۳. الْقُرْآنُ الْكَرِيمُ: فَأَخَذَتْهُمُ الصَّيْحَةُ بِالْحَقِّ فَجَعَلْنَاهُمْ غُثَاءً فَبَعْدًا لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ

(مؤمنون، ۴۱).

ترجمه: پس فریاد مرگبار [عذاب] آنان را بر [پایه وعده به] حَقٌّ [ما] فرو گرفت، و آنان را

چون خاشاک روی سیل قرار دادیم؛ پس قوم ستمکار [از رحمت خدا] دور باد.

- الصَّيْحَةُ: فاعل برای فَأَخَذَتْهُمُ و مرفوع.

- غُثَاءٌ: مفعولٌ دوم برای فَجَعَلْنَا و منصوب.

۴. الْقُرْآنَ الْكَرِيمِ: وَتَرَى الْجِبَالَ تَحْسَبُهَا جَامِدَةً وَهِيَ تَمُرُّ مَرَّ السَّحَابِ صُنِعَ اللَّهُ الَّذِي أَنْتَنَ كُلَّ شَيْءٍ إِنَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَفْعَلُونَ (نمل، ۸۸).

ترجمه: و کوه‌ها را می‌بینی [و] آن‌ها را [در جای خود] بی حرکت می‌پنداری، در حالی که آن‌ها مانند ابر گذر می‌کنند. آفرینش خداست که [آفرینش] هر چیزی را محکم و استوار کرده است؛ یقیناً او به آنچه انجام می‌دهید، آگاه است.

- جَامِدَةً: مفعولٌ به دوم برای تَحْسَبُ و منصوب.

- تَمُرُّ: فعل مضارع مرفوع و محلاً مرفوع و خبر برای هِیْ.

- صُنِعَ: مفعول مطلق مؤکد مضمون جمله ما قبل است.

- كُلُّ: مفعولٌ به برای أَنْتَنَ و منصوب.

۵. الإِمَامُ عَلِيُّ (ع): كَمْ مِنْ صَائِمٍ لَيْسَ مِنْ صِيَامِهِ إِلَّا الْجُوعُ وَالظَّمَأُ وَكَمْ مِنْ قَائِمٍ لَيْسَ لَهُ مِنْ قِيَامِهِ إِلَّا السَّهْرُ وَالْعَنَاءُ حَبْدًا نَوْمِ الْأَكْيَاسِ وَافْطَارُهُمْ (نهج البلاغه، حکمت ۱۴۵).

ترجمه: بسا روزه‌داری که بهره‌ای جز گرسنگی و تشنگی از روزه‌داری خود ندارد، و بسا شب زنده‌داری که از شب زنده‌داری چیزی جز رنج و بیخوابی به دست نیورد! خوشا خواب زیرکان و افطارشان.

- الْجُوعُ: مستثنی و بنابر تابعیت از مستثنی منه، چرا که مستثنی منه (مِنْ صِيَامِهِ) درست است که لفظاً مجرور است اما محلاً مرفوع است چون اسم لَيْسَ است.

- نَوْمٌ: مخصوص به مدح و مرفوع (مبتدای مؤخر).

۶. الإِمَامُ عَلِيُّ (ع): مَا مَزَّحَ امْرُؤٌ مَزْحَةً إِلَّا مَجَّ مِنْ عَقْلِهِ مَجَّةً (نهج البلاغه، حکمت ۴۵۰).

ترجمه: هیچ کس شوخی بیجا نکند، جز آنکه مقداری از عقل خویش را از دست بدهد.

- مَزَّحَةً: مفعول مطلق برای مَزَّحَ.

- مَجَّةً: مفعول مطلق برای مَجَّ.

۷. الإِمَامُ عَلِيُّ (ع): مَا أَنْقَضَ النَّوْمَ بِعَزَائِمِ الْيَوْمِ (تمیمی، پیشین: ۷۳۹).

ترجمه: چقدر خواب نقض کننده است تصمیمات و برنامه‌های روز انسان را.

- أَنْقَضَ: فعل ماضی جامد و صیغه‌ی تعجب، مبنی بر فتح.

- النَّوْمَ: المفعولُ به برای أَنْقَضَ و منصوب.

تمرین ۳. أَعْرَبِ الْجُمْلَةَ التَّالِيَةَ:

اعراب (نقش) جملات زیر را بنویس.

۱. الْقُرْآنُ الْكَرِيمُ: ... سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ (انعام، ۱۳۶).

ترجمه: ... بد است آنچه داوری می‌کنند.

- سَاءَ: فعل ذم.

- مَا: فاعل برای سَاءَ و محلاً مرفوع.

- يَحْكُمُونَ: فعل و فاعل آن ضمیر بارز واو، محلاً مرفوع.

۲. الْقُرْآنُ الْكَرِيمُ: وَإِنَّ لَكَ لَأَجْرًا غَيْرَ مَمْنُونٍ (قلم، ۳).

ترجمه: و بی تردید برای تو پاداشی داریم و همیشگی است.

- إِنَّ: از حروف مشبهة بالفعل.

- لَكَ: جار و مجرور، خبر برای إِنَّ، محلاً مرفوع.

- لَ: حرف تأکید.

- أَجْرًا: اسم إِنَّ و منصوب.

- غَيْرَ: بدل از أَجْرًا و منصوب.

- مَمْنُونٍ: مضافٌ الیه و مجرور.

۳. الإِمَامُ عَلِيُّ (ع): الدُّنْيَا كُلُّهَا جَهْلٌ إِلَّا مَوَاضِعَ الْعِلْمِ وَالْعِلْمُ كُلُّهُ حُجَّةٌ إِلَّا مَا عَمِلَ

بِهِ (مجلسی، پیشین: ۲۴۲/۷۰).

ترجمه: دنیا تمامش جهل است، مگر جایگاه علم، و علم تمامش حجت است، مگر

آنچه که به آن عمل شود.

- الدُّنْيَا: مبتدا و تقدیراً مرفوع.

- كُلُّ: تأکید معنوی و مرفوع با ضمه.

- هَا: مضافٌ الیه و محلاً مجرور.
- جَهْلٌ: خبر و مرفوع.
- إِلَّا: ادات استثناء.
- مَوَاضِعٌ: مستثنی و منصوب.
- العِلْمِ: مضافٌ الیه و مجرور.
- وَ: حرف عطف.
- العِلْمُ: مبتدا و مرفوع.
- كُتُّ: تأکید معنوی و مرفوع با ضمّه.
- هُ: مضافٌ الیه و محلاً مجرور.
- حُجَّةٌ: خبر و مرفوع.
- مَا: مستثنی تام.
- عَمِلَ: فعل مجهول و هُوَ مستتر نائب فاعل آن و محلاً مرفوع.
- بِهِ: جار و مجرور.

مجرورات

حروف جر

تمرین ۱. عَيْنٌ مُتَعَلِّقٌ الْجَارِ وَالْمَجْرُورِ فِي الْجُمْلَةِ التَّالِيَةِ:

در جمله‌های ذیل متعلق جار و مجرور را معین کن.

۱. الْقُرْآنُ الْكَرِيمُ: رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَا فِي نُفُوسِكُمْ إِنْ تَكُونُوا صَالِحِينَ فَإِنَّهُ كَانَ لِلْأَوَّابِينَ غَفُورًا (اسراء، ۲۵).

ترجمه: پروردگارتان به نیت‌ها و حالاتی که [نسبت به پدر و مادرتان] در دل‌های شماست [از خود شما] آگاه‌تر است، اگر مردم شایسته‌ای باشید [ولی نیت شما درباره پدر و مادر ناپسند باشد، یا حقی از آنان ضایع کنید، اما پشیمان شوید و به خدا بازگردید، شایسته است]؛ زیرا او نسبت به بازگشت کنندگان بسیار آمرزنده است.

- بِمَا: جار و مجرور متعلق به أَعْلَمُ.

- فِي نُفُوسٍ: جار و مجرور متعلق به عامل محذوف یا مقدر که از اوصاف عموم است.

- لِلْأَوَّابِينَ: جار و مجرور و معمول خبر گان است، که معمول خبر بر خود خبر مقدم

شده و چون جار و مجرور هم است اشکالی ندارد و متعلق است به غَفُورًا.

۲. الْقُرْآنُ الْكَرِيمُ: وَقَالُوا مَهْمَا تَأْتِنَا بِهِ مِنْ آيَةٍ لِّتَسْحَرَنَا بِهَا فَمَا نَحْنُ لَكَ بِمُؤْمِنِينَ

(اعراف، ۱۳۲).

ترجمه: فرعونیان گفتند: [ای موسی! از دعوت دست بردار که] هر چه را به عنوان معجزه

برای ما بیاوری تا به وسیله‌ی آن ما را جادو کنی به تو ایمان نمی‌آوریم.

- بِهِ: جار و مجرور متعلق به تَأْتِنَا.

- مِنْ آيَةٍ: می‌تواند تمییز نسبت باشد از ضمیر بِهِ و متعلق به عامل مقدر یا حال از ضمیر

بِهِ. در اینصورت مِنْ آيَةٍ حال است. متعلق به تَأْتِنَا و من بیان جار و مجرور است.

- لِتَسْحَرَنَا: جار و مجرور، متعلق به تَأْتِنَا است.

- بِهَا: جار و مجرور، متعلق به لِتَسْحَرَنَا.

- لَكَ: جار و مجرور، متعلق به مُؤْمِنِينَ.

۳. الْقُرْآنُ الْكَرِيمُ: وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ (اخلاص، ۴).

ترجمه: و هیچ کس [نه در ذات و نه در صفات] همانند و هم‌تا و شبیه او نمی‌باشد.

- لَهُ: جار و مجرور و متعلق کُفُوًا.

۴. الْقُرْآنُ الْكَرِيمُ: قَالَ فِعْرَتِكَ لِأَعْوِيْتَهُمْ أَجْمَعِينَ * إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ

(ص، ۸۲ و ۸۳).

ترجمه: گفت: به عزّت سوگند همه‌ی آنان را گمراه می‌کنم. * مگر بندگان خالص شده‌ات را.

- فِعْرَتِكَ: جار و مجرور و متعلق به فعل قسمی است که جایز الحذف است؛ چون

معمول فعل اگر جار و مجرور باشد آن فعل جایز الحذف است به شرط اینکه آن فعل، فعل

قسم باشد.

- مِنْهُمْ: جار و مجرور و متعلق به الْمُخْلِصِينَ.

۵. الرَّسُولُ الْأَعْظَمُ (ص): إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ لَمْ تَزَلْ قَدَمًا عَبْدٍ حَتَّى يُسْأَلَ عَنْ أَرْبَعٍ:

عَنْ عُمَرِهِ فِيْمَ أَفْنَاهُ وَعَنْ شَبَابِهِ فِيْمَ أَبْلَاهُ وَعَمَّا اِكْتَسَبَهُ مِنْ أَيْنَ اِكْتَسَبَهُ وَفِيْمَ أَنْفَقَهُ وَعَنْ

حُبِّنَا أَهْلَ الْبَيْتِ (مجلسی، پیشین: ۳۹۶/۶۸).

ترجمه: زمانی که روز قیامت فرا رسد بنده قدمی بر نمی‌دارد مگر اینکه سؤال می‌شود از

۴ چیز، از عمرش که در چه چیزی آن را فنا کرد، از جوانی‌اش که در چه چیزی آن را مصرف

نمود و از مالش که از کجا آن را به دست آورد و آن را در کجا مصرف کرد و از محبت ما اهل

بیت.

- حَتَّى: حَتَّى ناصبه، متعلق به لَمْ تَزَلْ.

- عَنْ أَرْبَعٍ: جار و مجرور، متعلق به يُسْأَلَ.

- عَنْ عُمَرِهِ: جار و مجرور، متعلق به يُسْأَلَ.

- فِيْمَ: در اصل فیما بوده، متعلق به أَفْنَاهُ.

- عَنْ شَبَابٍ: جار و مجرور، متعلق به يُسْأَلَ.

- فِيْمَ: در اصل فیما بوده، متعلق به أَبْلَاهُ.

- عَمَّا: در اصل عن ما بوده، متعلق به يُسْأَلَ.

- منْ أَيْنَ: جار و مجرور، متعلق به اِكْتَسَبَ.

- فِيمَ: در اصل فیما بوده، متعلق به اَنْفَقَ.

- عَن حُبِّ: جار و مجرور، متعلق به يُسَأَلُ.

۶. الإِمامُ عَلِيُّ (ع): رُبَّ عَزِيزٍ أَذَلَّهُ خُلُقُهُ وَذَلِيلٍ أَعَزَّهُ خُلُقُهُ (همان: ۳۹۶/۶۸).

ترجمه: چه بسیار انسان‌های عزیزی که اخلاقشان آن‌ها را ذلیل کرد و چه بسیار انسان‌های دارای منزلت اجتماعی پایین اخلاقشان آن‌ها را عزیز کرد.

- رُبَّ: حرف جر است، اما متعلق نمی‌خواهد چرا که شبه زائد است.

۷. وَمَا الْحُسْنُ فِي وَجْهِ الْفَتَى شَرَفٌ لَهُ ----- إِذَا لَمْ يَكُنْ فِي فِعْلِهِ وَالْخَلَائِقِ.

ترجمه: زیبایی در چهره‌ی جوان شرافتی برای او نیست، زمانی که زیبایی در کار و اخلاقش نباشد.

- فِي وَجْهِ: جار و مجرور، متعلق به الْحُسْنُ.

- لَهُ: جار و مجرور، متعلق به شَرَفٌ.

- فِي فِعْلٍ: جار و مجرور، متعلق به فعل عموم که محذوف است.

۸. بَكَيْتُ عَلَى الشَّبَابِ بِدَمْعِ عَيْنِي ----- فَلَمْ يُغْنِ الْبُكَاءُ وَلَا التَّحِيْبُ (هاشمی،

پیشین: ۱۱۲).

ترجمه: بر جوانی به اشک دیده‌ام گریستم پس اشک و گریه‌ی شدید کفایت از جوانی ننمود.

- عَلَى الشَّبَابِ: جار و مجرور، متعلق به بَكَيْتُ.

- بِدَمْعٍ: جار و مجرور، متعلق به بَكَيْتُ.

۹. أَلَا رَبُّ مَوْلُودٍ وَلَيْسَ لَهُ أَبٌ ----- وَذِي وَوَلَدٍ لَمْ يَلِدْهُ أَبْوَانِ (ابن هشام، پیشین:

۷۴/۳).

ترجمه: هان، چه بسا زاده‌شده‌ای که پدری ندارد، و صاحب فرزندی که پدر و مادر او را زاده‌اند.

- رُبَّ: حرف جر است، اما متعلق نمی‌خواهد چرا که شبه زائد است.

- لَهُ: جار و مجرور، متعلق به فعل عموم که محذوف است.

اضافه

اضافه معنوی

آنچه به جمله اضافه می‌شود

تمرین ۱. عَيْنَ الْمُضَافِ وَالْمُضَافِ إِلَيْهِ فِي الْجُمْلِ التَّالِيَةِ:

مضاف و مضاف‌الیه را در جملات زیر مشخص کن.

۱. الْقُرْآنُ الْكَرِيمُ: إِنَّ كُلَّ نَفْسٍ لَمَّا عَلَيْهَا حَافِظٌ (طارق، ۴).

ترجمه: هیچ کس نیست مگر اینکه بر او نگهبانی است.

- كُلُّ: مضاف.

- نَفْسٍ: مضاف‌الیه.

- لَمَّا: حرف است و نقش‌الّا دارد.

۲. الْقُرْآنُ الْكَرِيمُ: كَلِمَاتُ الْجَنَّتَيْنِ ءَاتَتْ أَكْلَهَا وَلَمْ تَظْلِمِ مِنْهُ شَيْئاً وَفَجَّرْنَا خِلَالَهُمَا نَهْرًا

(کهف، ۳۳).

ترجمه: هر يك از این دو باغ میوه‌اش را می‌داد و چیزی از آن میوه نمی‌کاست، و میان آن

دو باغ، نهری [پر آب] روان کردیم.

- كَلِمَاتُ: مضاف و از اسماء دائم‌الإضافة است و در اصل كَلِمَاتِنِ بوده که به دلیل اضافه شدن

به الْجَنَّتَيْنِ نون آن حذف شده است.

- الْجَنَّتَيْنِ: مضاف‌الیه.

- خِلَالَهُمَا: مضاف و مضاف‌الیه.

۳. الْقُرْآنُ الْكَرِيمُ: لَهُمْ مَا يَشَاءُونَ فِيهَا وَلَدَيْنَا مَزِيدٌ (ق، ۳۵).

ترجمه: در آنجا هر چه بخواهند برای آنان فراهم است، و نزد ما [نعمت‌های] بیشتری

است.

- لَدَى: مضاف و از اسماء دائم‌الإضافة به مفرد است.

- نَأْ: مضاف‌الیه و محلاً معرور.

۴. الْقُرْآنُ الْكَرِيمُ: وَادْكُرُوا إِذْ أَنْتُمْ قَلِيلٌ مُسْتَضْعَفُونَ فِي الْأَرْضِ (انفال، ۲۶)...

ترجمه: و یاد کنید هنگامی را که شما در زمین گروهی اندک بودید و ناتوان و زبون شمرده می‌شدید...

- اِذْ: مضاف و از اسماء دائم‌الإضافة است که می‌تواند هم به جمله‌ی اسمیه و هم به جمله‌ی فعلیه اضافه شود.

- أَنْتُمْ مبتدا و قَلِيلٌ خبر جمله‌ی اسمیه أَنْتُمْ قَلِيلٌ مضافٌ الیه و محلاً مجرور.

۵. الْإِمَامُ عَلِيُّ (ع): أَعْمَالُ الْعِبَادِ فِي الدُّنْيَا نُسَبُّ أَعْيُنِهِمْ فِي الْآخِرَةِ (تمیمی،

پیشین: ۷۲).

ترجمه: اعمال بندگان در دنیا، پیش روی چشمان ایشان در آخرت است.

- أَعْمَالٌ: مضاف.

- الْعِبَادِ: مضافٌ الیه.

- نُسَبُّ: مضاف.

- أَعْيُنِ: مضافٌ الیه برای نُسَبُّ.

- أَعْيُنِ: مضاف.

- هِم: مضافٌ الیه و محلاً مجرور.

۶. الْإِمَامُ عَلِيُّ (ع): إِرْحَمَ مَنْ دُونَكَ يَرْحَمَكَ مَنْ فَوْقَكَ وَفَسَّ سَهْوَهُ بِسَهْوِكَ

وَمَعْصِيَتُهُ لَكَ بِمَعْصِيَتِكَ لِرَبِّكَ وَفَقْرَهُ إِلَى رَحْمَتِكَ بِفَقْرِكَ إِلَى رَحْمَةِ رَبِّكَ (تمیمی،

پیشین: ۱۲۳).

ترجمه: به کسی که پایین‌تر است رحم کن، تا کسی که بالاتر از تو است به تو رحم کند، و سهو او را به اشتباه خودت قیاس کن، و نافرمانی او را نسبت به خودت، به نافرمانی تو نسبت به پروردگارت قیاس کن، و نیاز او به رحمت و لطف را با نیاز خودت به رحمت و لطف خداوند مقایسه کن.

- دُونٌ: مضاف و از اسماء دائم‌الإضافة است.

- كَ: مضافٌ الیه و محلاً مجرور.

- فَوْقٌ: مضاف و از اسماء دائم‌الإضافة است.

- ک: مضافٌ الیه و محلاً مجرور.
 - سَهُو: مضاف.
 - هُ: مضافٌ الیه و محلاً مجرور.
 - سَهُو: مضاف.
 - ک: مضافٌ الیه و محلاً مجرور.
 - مَعْصِيَةٌ: مضاف.
 - هُ: مضافٌ الیه و محلاً مجرور.
 - مَعْصِيَةٌ: مضاف.
 - ک: مضافٌ الیه و محلاً مجرور.
 - رَبٌّ: مضاف.
 - ک: مضافٌ الیه و محلاً مجرور.
 - فَقرٌ: مضاف.
 - هُ: مضافٌ الیه و محلاً مجرور.
 - رَحْمَةٌ: مضاف.
 - ک: مضافٌ الیه و محلاً مجرور.
 - فَقرٌ: مضاف.
 - ک: مضافٌ الیه و محلاً مجرور.
 - رَحْمَةٌ: مضاف.
 - رَبٌّ: مضافٌ الیه.
 - رَبٌّ: مضاف.
 - ک: مضافٌ الیه و محلاً مجرور.
۷. الإمام عَلِيٌّ (ع): مَا شَكَّكَ فِي الْحَقِّ مُذْ أَرَيْتُهُ (نهج البلاغه، حکمت ۱۸۴).
- ترجمه: از روزی که حق برای من نمایان شد، هرگز دچار تردید نشدم.
- مُذْ: مضاف و از اسماء دائم الإضافة است که به جمله اضافه می شود.

- أُرِيْتُهُ: مضافٌ اليه و محلاً مجرور.

۸. الإمام عَلِيٌّ (ع): مِنَ الخُرْقِ المُعَاجَلَةُ قَبْلَ الإِمْكَانِ وَالْأَنَاءَةُ بَعْدَ الفُرْصَةِ
(نهج البلاغه، حکمت ۳۶۳).

ترجمه: شتاب پیش از توانایی بر کار، و سستی پس از به دست آوردن فرصت از بی‌خردی است.

- قَبْلَ: مضاف.

- الإِمْكَانِ: مضافٌ اليه.

- بَعْدَ: مضاف.

- الفُرْصَةِ: مضافٌ اليه.

اضافه لفظی

تمرین ۱. مَيِّز مَا فِيهِ الْإِضَافَةُ مَعْنَوِيَّةٌ مِمَّا فِيهِ الْإِضَافَةُ لَفْظِيَّةٌ:

در این عبارات اضافه معنوی را از اضافه لفظی جدا کن.

۱. الْقُرْآنُ الْكَرِيمُ: وَإِنْ مِّنْ قَرْيَةٍ إِلَّا نَحْنُ مُهْلِكُوهَا قَبْلَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ أَوْ مُعَذِّبُوهَا عَذَابًا شَدِيدًا كَانَ ذَٰلِكَ فِي الْكِتَابِ مَسْطُورًا (اسراء، ۵۸).

ترجمه: هیچ شهری [از شهرهای یاغیان و مفسدان] نیست مگر آنکه آن را پیش از قیامت [به عذاب] نابود می‌کنیم یا به عذابی سخت دچار می‌سازیم. انجام این کار در کتاب [لوح محفوظ] نگاشته شده است.

- مُهْلِكُوهَا: اضافه لفظی است چون مضاف (مُهْلِكُو) وصف (از نوع اسم فاعل) است.
- قَبْلَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ: اضافه معنوی.

- مُعَذِّبُوهَا: اضافه لفظی است چون مضاف (مُعَذِّبُو) وصف (از نوع اسم فاعل) است.
۲. الْقُرْآنُ الْكَرِيمُ: مَا أَشْهَدْتُهُمْ خَلْقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَا خَلَقَ أَنْفُسِهِمْ وَمَا كُنْتُمْ تُتَّخَذُ الْمُضِلِّينَ عَضُدًا (كهف، ۵۱).

ترجمه: من ابلیس و نسلش را در آفرینش آسمان‌ها و [در پدید آوردن]، زمین و در آفرینش خودشان شاهد و گواه نگرفتم [تا یاریم دهند]؛ و من گمراه کنندگان را یار و مددکار خود نگرفتم.

- خَلَقَ السَّمَاوَاتِ: اضافه معنوی.
- خَلَقَ أَنْفُسِ: اضافه معنوی.
- أَنْفُسِهِمْ: اضافه معنوی.
- مُتَّخَذُ الْمُضِلِّينَ: اضافه لفظی است چون مضاف (مُتَّخَذُ) وصف (از نوع اسم فاعل) است.

۳. الرَّسُولُ الْأَعْظَمُ (ص): الدُّعَاءُ سِلَاحُ الْمُؤْمِنِ وَعَمُودُ الدِّينِ وَنُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ (مجلسی، پیشین: ۲۹۴/۹۰).

ترجمه: دعا اسلحه‌ی مؤمن است، و ستون دین است و نور آسمان‌ها و زمین است.
- سِلَاحُ الْمُؤْمِنِ: اضافه معنوی.

- عَمُودُ الدِّينِ: اضافه معنوی.

- نُورُ السَّمَاوَاتِ: اضافه معنوی.

۴. الرُّسُولُ الْأَعْظَمُ (ص): لَعَنَ اللَّهُ الْخَمْرَ وَعَاصِرَهَا وَغَارِسَهَا وَشَارِبَهَا وَسَاقِيهَا وَبَائِعَهَا وَمُشْتَرِيَهَا وَآكِلَ ثَمَنِهَا وَحَامِلَهَا وَالْمَحْمُولَةَ إِلَيْهِ (همان: ۱۲۶/۷۶).

ترجمه: خدا لعنت کند شراب و عصاره گیرنده‌ی آن و کارنده‌ی آن و نوشنده‌ی آن و ساقی آن و خریدار آن و خورنده‌ی بهای آن و حمل کننده‌ی آن و کسی که به سوی او حمل می‌شود.

- عَاصِرَهَا: اضافه لفظی، چون مضاف (عَاصِرٌ) وصف (از نوع اسم فاعل) است.

- غَارِسَهَا: اضافه لفظی، چون مضاف (غَارِسٌ) وصف (از نوع اسم فاعل) است.

- شَارِبَهَا: اضافه لفظی، چون مضاف (شَارِبٌ) وصف (از نوع اسم فاعل) است.

- سَاقِيهَا: اضافه لفظی، چون مضاف (سَاقِيٌّ) وصف (از نوع اسم فاعل) است.

- بَائِعَهَا: اضافه لفظی، چون مضاف (بَائِعٌ) وصف (از نوع اسم فاعل) است.

- مُشْتَرِيَهَا: اضافه لفظی، چون مضاف (مُشْتَرِيٌّ) وصف (از نوع اسم فاعل) است.

- آكِلَ ثَمَنِهَا: اضافه لفظی، چون مضاف (آكِلٌ) وصف (از نوع اسم فاعل) است.

- ثَمَنِهَا: اضافه معنوی، چون مضاف (ثَمَنٌ) وصف نیست.

- حَامِلَهَا: اضافه لفظی، چون مضاف (حَامِلٌ) وصف (از نوع اسم فاعل) است.

۵. الإمام عليٌّ (ع): إِنَّا الدُّنْيَا لَمُفْسِدَةٌ الدِّينِ مُسْلِبَةٌ الْيَقِينِ وَإِنَّهَا لِرَأْسِ الْفِتَنِ وَأَصْلُ

الْمِحَنِ (تمیمی، پیشین: ۲۲۹).

ترجمه: همانا دنیا به طور حتم فاسد کننده‌ی دین و سلب کننده‌ی باورها و همانا آن منشأ

همه‌ی فتنه‌ها و آشوب‌ها و اصل و اساس همه‌ی مصیبت‌هاست.

- مُفْسِدَةٌ الدِّينِ: اضافه لفظی، چون مضاف (مُفْسِدَةٌ) وصف (از نوع اسم فاعل) است.

- مُسْلِبَةٌ الْيَقِينِ: اضافه لفظی، چون مضاف (مُسْلِبَةٌ) وصف (از نوع اسم فاعل) است.

- رَأْسُ الْفِتَنِ: اضافه معنوی.

- أَصْلُ الْمِحَنِ: اضافه معنوی.

۶. الإمام عليٌّ (ع): تَصْفِيَةُ الْعَمَلِ أَشَدُّ مِنَ الْعَمَلِ وَتَخْلِيصُ النَّيِّةِ عَنِ الْفَسَادِ أَشَدُّ

عَلَى الْعَامِلِينَ مِنْ طُولِ الْجِهَادِ (مجلسی، پیشین: ۲۷۸/۷۴).

ترجمه: پاک کردن عمل از آلودگی‌ها سخت‌تر است از خود عمل و خالص کردن نیت از فساد و تباهی سخت‌تر است از جهاد طولانی بر کسانی که عمل می‌کنند.

- تَصْفِيَةُ الْعَمَلِ: اضافه معنوی.

- تَخْلِيصُ النِّيَّةِ: اضافه معنوی.

- طَوْلُ الْجِهَادِ: اضافه معنوی.

۷. الإِمَامُ الرَّضَا (ع): السَّخِيُّ يَأْكُلُ مِنْ طَعَامِ النَّاسِ لِيَأْكُلُوا مِنْ طَعَامِهِ وَالْبَخِيلُ لَا يَأْكُلُ مِنْ طَعَامِ النَّاسِ لِئَلَّا يَأْكُلُوا مِنْ طَعَامِهِ (حرانی، پیشین: ۴۴۶).

ترجمه: انسان سخاوتمند از غذای مردم می‌خورد تا مردم از غذایش بخورند و بخیل از غذای مردم نمی‌خورد که مبادا مردم از غذای او بخورند.

- طَعَامِ النَّاسِ: اضافه معنوی.

- طَعَامِهِ: اضافه معنوی.

- طَعَامِ النَّاسِ: اضافه معنوی.

- طَعَامِهِ: اضافه معنوی.

۸. إِذَا تَمَّ عَقْلُ الْمَرْءِ تَمَّتْ فَضَائِلُهُ ----- وَقَامَ عَلَى الْإِحْسَانِ مِنْهُ دَلَائِلُهُ.

ترجمه: زمانی که عقل انسان کامل شود فضیلت‌های او کامل می‌شود و بر احسان و نیکی او نشانه‌هایی ظاهر می‌شود.

- عَقْلُ الْمَرْءِ: اضافه معنوی.

- فَضَائِلُهُ: اضافه معنوی.

- دَلَائِلُهُ: اضافه معنوی.

۹. كَانَ حَاتِمٌ طَيِّئٌ أَشْهَرُ الْعَرَبِ ضِيَاةً.

ترجمه: حاتم طائی در مهمان‌نوازی مشهورترین عرب بود.

- حَاتِمٌ طَيِّئٌ: اضافه معنوی.

- أَشْهَرُ الْعَرَبِ: اضافه لفظی، چون مضاف (أَشْهَرُ) وصف (از نوع اسم تفضیل) است.

۱۰. يُقَالُ فِي أَمْثَالِ الْعَرَبِ لِمَنْ يَرْجِعُ حَائِيًا: رَجَعَ بِحُفِّي حُنَيْنِ.

ترجمه: در مثال‌های عرب به کسی که ناامید برگردد گفته می‌شود: آن شخص با کفش‌های حنین برگشت.

- أَمْثَالِ الْعَرَبِ: اضافه معنوی.

حُفَيِّ حُنَيْنٍ: اضافه معنوی.

سؤال‌های عمومی

تمرین ۱. ضَعْ عَلامَةَ (√) أَمَامَ الجَوَابِ الصَّحِيحِ:

قرار بده علامت √ را مقابل جواب صحیح.

۱. يُقَدِّمُ المَفْعُولَ عَلَى الفِعْلِ وَ الفَاعِلِ وَجُوباً:

√ أ. مَتَى كَانَ لَهُ صَدْرُ الكَلَامِ. ----- ج. عِنْدَ وَجُودِ قَرِينَةٍ مَعْنَوِيَّةٍ أَوْ لَفْظِيَّةٍ.

ب. إِذَا خَفِيَ إِعْرَائُهُمَا. ----- د. إِذَا اتَّصَلَ بِالْفَاعِلِ صَمِيمِ المَفْعُولِ.

۲. الأَصْلُ فِي الفَاعِلِ:

أ. أَنْ يَتَأَخَّرَ عَنِ الفِعْلِ. ----- ج. أَنْ يَتَقَدَّمَ عَلَى الفِعْلِ وَ المَفْعُولِ.

ب. أَنْ يَتَقَدَّمَ عَلَى المَفْعُولِ. ----- √ د. أَوْ ب

۳. «وَيْلٌ» فِي جُمْلَةٍ (وَيْلٌ لِلْمُطَفِّفِينَ):

أ. خَبَرٌ مُقَدَّمٌ. ----- √ ج. مُبْتَدَأٌ.

ب. فَاعِلٌ لِّلْفِعْلِ المُقَدَّرِ. ----- د. إِسْمٌ لِإِنْشَاءِ المَدْحِ.

۴. الأَصْلُ فِي المُبْتَدَأِ:

أ. أَنْ يَكُونَ مَعْرِفَةً. ----- ج. أَنْ يَكُونَ مُقَدِّمًا.

ب. أَنْ يَكُونَ نَكْرَةً. ----- √ د. أَوْ ج.

۵. جُمْلَةُ (الشَّرُّ لَا تَقْرِبُهُ):

أ. إِسْمِيَّةٌ. ----- ج. شَرْطِيَّةٌ.

ب. إِنْشَائِيَّةٌ. ----- √ د. أَوْ ب.

۶. «هُوَ» فِي الآيَةِ الشَّرِيفَةِ (قُلْ هُوَ اللهُ أَحَدٌ):

أ. صَمِيمٌ مُنْفَصِلٌ مَرْفُوعٌ. ----- ج. صَمِيمٌ القِصَّةِ.

ب. صَمِيمٌ الشَّانِ وَ مُبْتَدَأٌ. ----- √ د. أَوْ ب.

۷. «جَمِيلاً» فِي جُمْلَةٍ «إِصْبِرْ صَبِراً جَمِيلاً»:

أ. مَفْعُولٌ مُطْلَقٌ نَوْعِيٌّ. ----- ج. مَفْعُولٌ مُطْلَقٌ تَأْكِيدِيٌّ.

√ ب. وَصْفٌ لِّ «صَبِراً». ----- د. مَفْعُولٌ ثَانٍ لِّ «إِصْبِرْ».

٨. تَجْرُدُ الْإِسْمِ مِنْ «أَل» وَ التَّنْوِينِ وَ نُونِ التَّشْبِيهِ وَ الْجَمْعِ وَ مَا أَلْحَقَ بِهِمَا مِنْ أَحْكَامٍ:

١. أ. الْمُضَافِ. ----- ب. الْإِضَافَةُ اللَّفْظِيَّة.

ج. الْمُضَافِ إِلَيْهِ. ----- د. الْإِضَافَةُ الْمَعْنَوِيَّة.

٩. الْمُضَافُ إِلَيْهِ فِي الْإِضَافَةِ الْمَعْنَوِيَّة:

١. أ. مَجْرُورٌ بِحَرْفِ جَرِّ مُقَدَّرٍ. ----- ج. مَرْفُوعٌ.

ب. تَابِعٌ لِعَامِلٍ مَا قَبْلَهَا. ----- د. مَنْصُوبٌ.

١٠. «ذَهَبَتْ» فِي جُمْلَةٍ (أَذْهَبُ إِذْ ذَهَبْتَ):

أ. الْفِعْلُ وَ الْمَفْعُولُ. ----- ج. جُمْلَةٌ فِعْلِيَّةٌ مَرْفُوعَةٌ مَحَلًّا عَلَى الْخَبَرِيَّةِ.

ب. جُمْلَةٌ فِعْلِيَّةٌ مَجْرُورَةٌ بِ «إِذ». ----- د. جُمْلَةٌ خَبَرِيَّةٌ مَرْفُوعَةٌ مَحَلًّا.

١١. «الْأَصْل» فِي جُمْلَةٍ (أَنْتَ الْكَرِيمُ الْأَصْلُ) يَكُونُ:

أ. خَبْرًا لِ «الْكَرِيمِ». ----- ج. خَبْرًا لِ «أَنْتَ».

ب. مُوصُوفًا لِ «الْكَرِيمِ». ----- د. وَصْفًا لِ «الْكَرِيمِ».

١٢. إِضَافَةُ «كِتَاب» إِلَى «أَخ» فِي جُمْلَةٍ «كِتَابُ أَخِيكَ»:

١. أ. مَعْنَوِيَّةٌ وَ الْإِضَافَةُ بِمَعْنَى اللَّامِ. ----- ج. مَعْنَوِيَّةٌ وَ الْإِضَافَةُ بِمَعْنَى فِي.

ب. لَفْظِيَّةٌ. ----- د. مَعْنَوِيَّةٌ وَ الْإِضَافَةُ بِمَعْنَى مِنْ.

١٣. الْإِضَافَةُ الْمَعْنَوِيَّةُ هِيَ:

أ. إِضَافَةُ الصِّفَةِ إِلَى مَوْصُوفِهَا. ----- ج. إِضَافَةُ لِتَخْفِيفِ فِي اللَّفْظِ.

ب. إِضَافَةُ غَيْرِ الْمَحْضَةِ. ----- د. نِسْبَةُ إِسْمٍ إِلَى آخَرَ عَلَى مَعْنَى حَرْفِ الْجَزْرِ.

١٤. «مِثْلَكَ» فِي جُمْلَةٍ (مَرَرْتُ بِرَجُلٍ مِثْلِكَ) يَكُونُ:

أ. مَنْصُوبًا بِ «مَرَرْتُ». ----- ج. مَجْرُورًا لِلنَّعْتِيَّةِ.

ب. مَرْفُوعًا لِلْخَبَرِيَّةِ. ----- د. مَجْرُورًا لِلْإِضَافَةِ.

١٥. إِذَا دَلَّ الْمُتَعَلِّقُ عَلَى وُجُودِ مُقَبِّدٍ يَوْصَفُ:

١. أ. وَجَبَ ذِكْرُهُ. ----- ج. وَجَبَ حَذْفُهُ.

ب. جَازَ حَذْفُهُ. ----- د. جَازَ فِيهِ الْوَجْهَانِ.

تمرین ۲. أجب على الأسئلة الإعرابية القرآنية التالية:

به سؤال‌های اعرابی قرآنی جواب بده.

كَمْ عَدَدُ الْأَسْمَاءِ الْمَرْفُوعَةِ وَالْمَنْصُوبَةِ وَالْمَجْرُورَةِ فِي الْآيَةِ «قُلْ إِنِّي هَدَانِي رَبِّي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ دِينًا قِيمًا مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ» (انعام، ۱۶۱).

در این آیه چند اسم مرفوع و منصوب و مجرور وجود دارد؟

ترجمه: بگو آری پروردگام مرا به راه راست هدایت کرده است، دینی پایدار، آیین ابراهیم

حق‌گرا و او از مشرکان نبود.

مرفوعات:

- هَدَانِي: در محل رفع خبر برای اِنِّي است.

- اَنْتَ: فاعل فعل قُلْ که در فعل وجوباً مستتر است.

- رَبِّ: فاعل است برای هَدَانِي.

- فاعل هُوَ در حَنِيفًا که به ابراهیم باز می‌گردد.

- هُوَ: اسم کَانَ که در فعل مستتر است.

منصوبات:

- ضمیری در اِنِّي: اسم اِنَّ.

- ضمیری در هَدَانِي: مفعول به اول برای هَدَى.

- اِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ: (در محل نصب) مفعول به دوم برای هَدَى.

- دِينًا: بدل است از محل اِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ.

- قِيمًا: صفت برای دِينًا.

- مِلَّةً: بدل است از دِينًا.

- حَنِيفًا: حال برای ابراهیم.

- مِنَ الْمُشْرِكِينَ: محلاً منصوب و خبر کَانَ.

مجرورات:

- ضمیری در رَبِّي: مضاف الیه است.

- صِرَاطٍ: مجرور است به حرف جرِ اِلی.

- مُسْتَقِيمٌ: صفت است برای صِرَاطٍ.

- اِبْرَاهِيمَ: مضافٌ الیه و به علت غیر منصرف بودن کسره نگرفته است.

- الْمُشْرِكِينَ: مجرور به حرف جرِ مِنْ است.

۲. قُرِئَتْ كَلِمَةٌ (الْكَذِبِ) فِي الْآيَةِ «لَا تَقُولُوا لِمَا تَصِفُ أَلْسِنَتُكُمُ الْكَذِبَ» (نحل،

۱۱۱) بِقِرَائَتَيْنِ النَّصْبِ وَالْجَرِّ، مَا هِيَ الْأَدِلَّةُ عَلَى ذَلِكَ؟

ترجمه: دلیل اینکه کلمه‌ی الْكَذِبِ در آیه‌ی «لَا تَقُولُوا لِمَا تَصِفُ أَلْسِنَتُكُمُ الْكَذِبَ» به

۲ قرائت نصب و جر خوانده شده است چیست؟

- دلایل قرائت نصب: ۳ وجه جایز است:

۱- الْكَذِبَ مَفْعُولٌ بِهِ لِأَنَّ تَصِفُ، که بهترین وجه است.

۲- الْكَذِبَ مَفْعُولٌ بِهِ لِأَنَّ تَقُولُوا.

۳- الْكَذِبَ مَفْعُولٌ مُطْلَقٌ بِأَنَّ بِنَائِبِ نِيَابَتِ الْمَفْعُولِ مُطْلَقِي كَمَا حُذِفَ شَدِيدًا. در

اصل این بوده «لَا تَقُولُوا قَوْلًا الْكَذِبَ». قَوْلًا حُذِفَ شَدِيدًا وَ كَذِبَ حُكْمُ نَائِبِ الْمَفْعُولِ مُطْلَقٌ

رَا دَارِدٌ وَ بِنَائِبِ الْمَفْعُولِ مُطْلَقٌ بِدُونِ مَنْصُوبٍ اسْت. را دارد و بنابر مفعول مطلق بودن منصوب است.

- دلایل قرائت جر: ۲ وجه جایز است:

۱- الْكَذِبَ رَا بَدَلًا مِنْ مَا فِي لِمَا بِنَائِبِ نِيَابَتِ الْمَفْعُولِ مُطْلَقِي كَمَا حُذِفَ شَدِيدًا وَ كَذِبَ حُكْمُ نَائِبِ الْمَفْعُولِ مُطْلَقٌ

مَوْصُولٌ وَ الْكَذِبَ بَدَلًا بِأَنَّ نَظْرِيَّةَ مَشْهُورٍ هُمُ هَمِينَ اسْت.

۲- الْكَذِبَ رَا صِفَتٌ لِأَنَّ مَا وَ مَعْمُولٌ بِبِنَائِبِ نِيَابَتِ الْمَفْعُولِ مُطْلَقِي كَمَا حُذِفَ شَدِيدًا وَ كَذِبَ حُكْمُ نَائِبِ الْمَفْعُولِ مُطْلَقٌ

نَظْرٌ خَالِيٌّ مِنْ أَشْكَالٍ لَيْسَتْ.

۳. (مَا) فِي الْآيَةِ «مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ» (فلق، ۲) يُمَكِّنُ أَنْ تَكُونَ إِسْمَ مَوْصُولٍ وَكَذَلِكَ

حَرْفٌ مَصْدَرِيٌّ، يَبِينُ فِي الْحَالَتَيْنِ الصِّلَةَ.

ترجمه: مَا در آیه‌ی «مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ» ممکن است که اسم موصول یا حرف مصدریه

باشد، در هر دو حالت صله را مشخص کن.

- در صورتی که مَا را اسم موصول بگیریم صله‌ی آن خَلَقَ اسْت. عَائِدٌ صِلَةُ ضَمِيرِ الْمَفْعُولِ

«مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَهُ» حُذِفَ شَدِيدًا اسْت.

حلّ تمرین‌های مبادی‌العربیة جلد ۴ (ویرایش حمید محمدی، بخش نحو) / ۲۴۷

- در صورتی که ما را مصدریه بگیریم خَلَقَ به تأویل مصدر می‌رود و خَلَقَ صلّه برای آن است ولی مصدر معنی مفعولی دارد.

۴. مَا هُوَ مَحَلُّ ضَمِيرِ (نَا) مِنَ الْإِعْرَابِ فِي الْآيَةِ «رَبَّنَا إِنَّا أَمْنَا» (آل عمران، ۱۶)؟
محل اعرابی ضمیر نا چیست؟

به ترتیب:

- نَا: محلاً مجرور و مضافٌ الیه برای رَبِّ است.

- نَا: محلاً منصوب و اسمِ إِنَّ است.

- نَا: محلاً مرفوع و فاعل برای آمَنَ است.

تمرین‌های عمومی

تمرین ۱. اذْكَرَ سَبَبَ رَفْعٍ وَ نَصْبٍ وَ جَرَّ الْكَلِمَاتِ الَّتِي تَحْتَهَا خَطٌّ:

سبب رفع و نصب و جر کلماتی که زیر آن خط کشیده شده را ذکر کن.

۱. الْقُرْآنُ الْكَرِيمُ: وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى قَالَ أُولِمَ تُوْمِنَ قَالَ بَلَىٰ وَلَا كُنْ لِيَطْمَئِنَّ قَلْبِي قَالَ فَخُذْ أَرْبَعَةً مِّنَ الطَّيْرِ فَصُرْهُنَّ إِلَيْكَ ثُمَّ اجْعَلْ عَلَىٰ كُلِّ جَبَلٍ مِّنْهُنَّ جُزْءًا ثُمَّ ادْعُهُنَّ يَأْتِيَنَّكَ سَعِيًّا وَعَلَّمَهُ أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ (بقره، ۲۶۰).

ترجمه: و [یاد کنید] هنگامی که ابراهیم گفت: پروردگارا! به من نشان ده که مردگان را چگونه زنده می‌کنی؟ [خدا] فرمود: آیا [به قدرتم نسبت به زنده کردن مردگان] ایمان نیاورده‌ای؟! گفت: چرا، ولی [مشاهده این حقیقت را خواستم] تا قلبم آرامش یابد. [خدا] فرمود: پس چهار پرنده بگیر و آن‌ها را [برای دقت در آفرینش هر یک] به خود نزدیک کن، و [بعد از کشتن، ریز ریز کردن و مخلوط کردنشان به هم] بر هر کوهی [در این منطقه] بخشی از آن‌ها را قرار ده، سپس آن‌ها را بخوان که شتابان به سویت می‌آیند؛ و بدان که یقیناً خدا توانای شکست‌ناپذیر و حکیم است.

- كَيْفَ: محلاً منصوب بنا بر اینکه حال از مفعول تُحْيِي الْمَوْتَى است. یا اینکه حال از فاعل تُحْيِي باشد؛ یعنی خدایا تو چگونه آن‌ها را زنده می‌کنی؟
- الْمَوْتَى: مفعولٌ به برای تُحْيِي ولی نصب آن تقدیری است.
- فَصُرْهُنَّ: صُر فعل امر، فاعل آن ضمیر مستتر أنت، محلاً مرفوع و هُنَّ محلاً منصوب مفعولٌ به است.

- سَعِيًّا: حال از فاعل يَأْتِي است.

۲. الْقُرْآنُ الْكَرِيمُ: تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ مِّنْهُمْ مَّنْ كَلَّمَ اللَّهُ وَرَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجَاتٍ وَءَاتَيْنَا عِيسَىٰ ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ وَأَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ (بقره، ۲۵۳)...

ترجمه: از آن فرستادگان برخی را بر برخی برتری بخشیدیم. از آنان کسی است که خدا با او سخن گفت، و برخی از آنان را درجات و مراتبی بالا برد؛ و عیسی بن مریم را دلایل و نشانه‌های روشن دادیم، و او را به وسیله روح القدس توانایی بخشیدیم...

- الرُّسُلُ: ۲ نقش می‌تواند داشته باشد.

اول اینکه: **تِلْكَ** را مبتدا بگیریم و **الرُّسُلُ** را خبر. در این صورت **الرُّسُلُ** مرفوع و خبر بودن است.
دوم اینکه: **تِلْكَ** را مبتدا بگیریم و **الرُّسُلُ** بدل یا عطف بیان از **تِلْكَ** باشد. در این صورت **الرُّسُلُ** بنا بر تبعیت مرفوع است.

- **دَرَجَاتٍ**: منصوب است که می‌تواند ۲ وجه داشته باشد.

اول اینکه: منصوب به نزع خافض باشد یعنی **فِي دَرَجَاتٍ** و این خافض حرف جر فی حذف شده است.

دوم اینکه: حال از **بَعْضُهُمْ** به تأویل **ذَا دَرَجَاتٍ** باشد و اینگونه تفسیر می‌شود: «**وَرَفَعَ بَعْضُهُمْ ذَا دَرَجَاتٍ**»: در حالیکه آن بعض صاحب درجاتی بودند.

- **عِيسَى**: تقدیراً منصوب و مفعول به اول برای **ءَاتَيْنَا**.

- **ابن**: بدل یا صفت برای **عِيسَى**.

- **مَرِيَمَ**: مضاف الیه و به دلیل علمیت غیر منصرف بودن، جر آن به فتح است.

- **الْبَيِّنَاتِ**: مفعول به دوم برای **ءَاتَيْنَا** و چون جمع مؤنث است نصب آن با کسره نشان

داده می‌شود.

۳. **الْقُرْآنَ الْكَرِيمِ: وَالْوَالِدَاتُ يُرْضِعْنَ أَوْلَادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يُنْمِيَ الرِّضَاعَةَ وَعَلَى الْمَوْلُودِ لَهُ رِزْقُهُنَّ وَكِسْوَتُهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ لَا تُكَلِّفُ نَفْسٌ إِلَّا وُسْعَهَا لَا تُضَارَّ وَالِدَةٌ بِوَلَدِهَا وَلَا مَوْلُودٌ لَهُ بِوَالِدِهِ وَعَلَى الْوَارِثِ مِثْلُ ذَلِكَ فَإِنْ أَرَادَا فِصَالًا عَنْ تَرَاضٍ مِنْهُمَا وَتَشَاوُرٍ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا وَإِنْ أَرَدْتُمْ أَنْ تَسْتَرْضِعُوا أَوْلَادَكُمْ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِذَا سَلَّمْتُمْ مَا ءَاتَيْتُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ (بقره، ۲۳۳).**

ترجمه: و مادران باید فرزندانشان را دو سال کامل شیر دهند. [این حکم] برای کسی است که می‌خواهد دوران شیرخوارگی [کودک] را تکمیل کند. تأمین خوراک و پوشاک مادران شیردهنده به طور شایسته و متعارف بر عهده‌ی پدر فرزند است. هیچ کس جز به اندازه‌ی توانش تکلیف نمی‌شود. نباید مادری به خاطر فرزندش زیان بیند، و نه پدری برای فرزندش دچار ضرر شود [بر پدر است که مخارج مادر و کودک را در حدّ متعارف بپردازد، و بر مادر است که بیش از طاقت مالی شوهر از شوهر طلب خوراک و پوشاک نکند]؛ و [چنانچه پدر

کودک از دنیا برود] هزینه‌ی مادر و کودک به اندازه‌ی متعارف [از میراث به جا مانده] بر عهده‌ی وارث است؛ و اگر پدر و مادر بر اساس توافق و مشورتشان بخواهند کودک را [قبل از دو سال] از شیر بگیرند، گناهی بر آنان نیست؛ و اگر بخواهید برای فرزندان‌تان دایه بگیرید، گناهی بر شما نیست، در صورتی که مزدی را که باید بپردازید به طور شایسته و متعارف بپردازید؛ و از خدا پروا کنید و بدانید یقیناً خدا به آنچه انجام می‌دهید، بیناست.

- الْوَالِدَاتُ: مبتدا و مرفوع.

- كَامِلِينَ: اسم منصوب و صفت برای حَوْلِينَ.

- الرِّضَاعَةَ: اسم منصوب و مفعولٌ به برای يُتَمَّم.

- رِزْقُهُنَّ: مبتدای مؤخر و مرفوع و هُنَّ مضافٌ الیه برای رِزْق.

- وَسَعَهَا: مفعولٌ به دوم برای لَا تُكَلِّفُ و هَا مضافٌ الیه برای وَسَع.

- وَالِدَةٌ: نائب فاعل برای لَا تُضَارُّ و مرفوع.

- مَوْلُودٌ: معطوف به وَالِدَةٌ.

- مِثْلٌ: مبتدای مؤخر و مرفوع.

- تَرَاضٍ: مجرور به حرف جرّ عَنْ.

- جُنَاحٌ: اسم لای نفی جنس و مبنی بر فتح و محلاً منصوب.

- بَصِيرٌ: خبر آن و مرفوع.

۴. الإِمَامُ عَلِيُّ (ع): شَتَانٌ مَا بَيْنَ عَمَلِينَ: عَمَلٌ تَذَهَبُ لِدَّتْهُ وَبَقِيَ تَبِعَتْهُ وَعَمَلٌ

تَذَهَبُ مَوْتُهُ وَيَبْقَى أَجْرُهُ (نهج البلاغه، حکمت ۱۲۱).

ترجمه: چقدر فاصله بین دو عمل دور است: عملی که لذّتش می‌رود و کیفر آن می‌ماند،

و عملی که رنج آن می‌گذرد و پاداش آن ماندگار است.

- مَا: محلاً مرفوع و فاعل برای اسم فعل شَتَانٌ.

- بَيْنَ: ظرف منصوب و متعلق برای عامل مقدر و صله برای مَا.

- عَمَلِينَ: مضافٌ الیه برای بَيْنَ و جرّ آن با ی نشان داده شده است.

- لِدَّتْهُ: فاعل برای تَذَهَبُ و مرفوع.

- أَجْرُهُ: فاعل برای يَبْقَى و مرفوع.

۵. الإمامُ عَلِيُّ (ع): يَا جَابِرُ قِوَامُ الدِّينِ وَالدُّنْيَا بِأَرْبَعَةٍ: عَالِمٍ مُسْتَعْمِلٍ عِلْمَهُ، وَجَاهِلٍ لَا يَسْتَنْكِفُ أَنْ يَتَعَلَّمَ، وَجَوَادٍ لَا يَخْلُ بِمَعْرُوفِهِ وَفَقِيرٍ لَا يَبِيعُ آخِرَتَهُ بِدُنْيَاهُ فَإِذَا ضَيَّعَ الْعَالِمُ عِلْمَهُ اسْتَنْكَفَ الْجَاهِلُ أَنْ يَتَعَلَّمَ وَإِذَا بَخَلَ الْغَنِيُّ بِمَعْرُوفِهِ بَاعَ الْفَقِيرُ آخِرَتَهُ بِدُنْيَاهُ (نهج‌البلاغه، حکمت ۳۷۲).

ترجمه: ای جابر! استواری دین و دنیا به چهار چیز است: عالمی که به علم خود عمل کند، و جاهلی که از آموختن سرباز نزند، و بخشنده‌ای که در بخشش بخل نورزد، و فقیری که آخرت خود را به دنیا نفروشد. پس هر گاه عالم علم خود را تباه کند، نادان به آموختن روی نیاورد، هرگاه بی‌نیاز در بخشش بخل ورزد، تهیدست آخرت خویش را به دنیا فروشد.

- يَا جَابِرُ: جَابِرٌ منادای مفرد معرفه و مبنی بر ضم.

- قِوَامٌ: مبتدا و مرفوع.

- عَالِمٍ: بدل بعض از کل.

- مُسْتَعْمِلٍ: صفت برای عَالِمٍ و مجرور.

- عِلْمَهُ: عِلْمٌ مفعولٌ به برای مُسْتَعْمِلٍ. هُ مضافٌ الیه و محلاً مجرور.

- جَاهِلٍ: عطف بر عَالِمٍ و بدل بعض از کل.

- جَوَادٍ: عطف بر عَالِمٍ و بدل بعض از کل.

- آخِرَتَهُ: آخِرَةٌ مفعولٌ به برای لَا يَبِيعُ و ضمیر هُ مضافٌ الیه برای آخِرَتِ و محلاً مجرور.

- عِلْمَهُ: عِلْمٌ مفعولٌ به برای ضَيَّعَ و ضمیر هُ مضافٌ الیه برای عِلْمِ و محلاً مجرور.

- الْفَقِيرُ: فاعل برای بَاعَ و مرفوع.

- آخِرَتَهُ: مفعولٌ به برای بَاعَ و منصوب. ضمیر هُ مضافٌ الیه برای آخِرَتِ و محلاً مجرور.

تمرین ۲. أَعْرَبِ الْجُمْلَةَ التَّالِيَةَ:

جملات زیر را ترکیب کن.

۱. القرآن الكريم: وَيُرِيكُمْ آيَاتِهِ فَأَيَّ آيَاتِ اللَّهِ تُنْكِرُونَ (غافر، ۸۱).

ترجمه: و همواره نشانه‌های [ربوبیت و قدرت] خود را به شما نشان می‌دهد، پس کدام

يك از نشانه‌های خدا را انکار می‌کنید؟

- وَ: حرف عطف.
 - يُرَى: فعل و فاعل آن ضمیر مستتر هُوَ محلاً مرفوع.
 - كُمْ: مفعولٌ به اول و محلاً منصوب.
 - آيَاتٍ: مفعولٌ به دوم و منصوب با كسره.
 - وَ: مضافٌ اليه و محلاً مجرور.
 - فَ: حرف عطف.
 - أَيْ: مفعولٌ به مقدم برای فعل تُنْكِرُونَ.
 - آيَاتٍ: مضافٌ اليه و مجرور.
 - اللَّهُ: مضافٌ اليه و مجرور.
 - تُنْكِرُونَ: فعل و فاعل آن ضمیر بارز واو محلاً مرفوع.
۲. الإمام عليٌّ (ع): رَحْمَةٌ مَنْ لَا يَرْحَمُ تَمْنَعُ الرَّحْمَةَ (محمدی ری شهری، ۱۳۸۶: ۷۷/۴).

ترجمه: رحم کردن به انسانی که رحم نمی‌کند، مانع رحمت می‌شود.

- رَحْمَةٌ: مبتدا و مرفوع.
 - مَنْ: مضافٌ اليه و محلاً مجرور.
 - لَا يَرْحَمُ: صله موصول، فعل و فاعل آن هِيَ مستتر محلاً مرفوع.
 - تَمْنَعُ: خبر و محلاً مرفوع، فعل و فاعل آن هِيَ مستتر محلاً مرفوع.
 - الرَّحْمَةَ: مفعولٌ به و منصوب.
۳. الإمام عليٌّ (ع): وَاضِعٌ مَعْرُوفِهِ عِنْدَ غَيْرِ مُسْتَحَقِّهِ مُضَيِّعٌ لَهُ (تمیمی، پیشین: ۷۸۶).
- ترجمه: هرکس کار نیکی را برای انسانی که سزاوار نیست بنیان نهد، آن را ضایع کرده است.
- وَاضِعٌ: مبتدا و مرفوع.
 - مَعْرُوفٍ: مضافٌ اليه و مجرور.
 - هِ: مضافٌ اليه و محلاً مجرور.

حلّ تمرین‌های مبادئ العربیة جلد ۴ (ویرایش حمید محمدی، بخش نحو) / ۲۵۳

- عِنْدَ: مفعولٌ فیهِ.

- غَیْرِ: مضافٌ الیه و مجرور.

- مُسْتَحَقٌّ: مضافٌ الیه و مجرور.

- هِ: مضافٌ الیه و محلاً مجرور.

- مُضَيِّعٌ: خبر و مرفوع.

- لَهُ: جار و مجرور.

- هُ: محلاً مجرور به حرف

توابع

نعت

تمرین ۱. اَبْدِلِ الْمَصْدَرَ بِنَعْتٍ يُطَابِقُ الْمَنْعُوتَ:

مصدر را به نعتی مطابق منعت تبدیل کن.

۱. لَمَّا رَأَى أَيُّوبُ صِيبَانَهُ وَبَنَاتَهُ (العِزَّة) عَلَيْهِ قَدَمَاتُوا شَكَرَ الرَّبَّ وَلَمْ يَنْطِقْ بِكَلِمَةٍ شَكْوَى.

- لَمَّا رَأَى أَيُّوبُ صِيبَانَهُ وَبَنَاتَهُ (العَزِيزَةَ - الأَعِزَّةَ - العَزِيزِينَ -) عَلَيْهِ قَدَمَاتُوا شَكَرَ

الرَّبَّ وَلَمْ يَنْطِقْ بِكَلِمَةٍ شَكْوَى.

ترجمه: زمانی که ایوب فرزندان و دخترانش را که نزد او مورد احترام بودند نزد او مرده

دید، پروردگار را شکر کرد و به کلمه‌ای شکایت ننمود.

۲. رَأَيْتُ يُوسُفَ وَأُمَّهُ (الْفَضْل).

- رَأَيْتُ يُوسُفَ وَأُمَّهُ الْفَاضِلِينَ

ترجمه: یوسف و مادرش را دیدم که هر ۲ فاضل بودند.

۳. أَخَذَ سِكِّينَهُ وَاسْتَلَّ سَيْفَهُ (الإِرْهَاف).

- أَخَذَ سِكِّينَهُ وَاسْتَلَّ الْمُرْهَفَ.

ترجمه: چاقویش را گرفت و شمشیر تیزش را برکشید.

۴. أَضَاعَ الدَّوَاةَ وَالْقَلَمَ (الْحَسَن).

- أَضَاعَ الدَّوَاةَ وَالْقَلَمَ الْحَسَنِينَ.

ترجمه: دوات و قلم نیکو را تباه کرد.

۵. سَمِّمْتُ مِنَ تَعَالِيمِ الطَّالِبِينَ وَالطَّالِبَاتِ (الْكَسَل).

- سَمِّمْتُ مِنَ تَعَالِيمِ الطَّالِبِينَ وَالطَّالِبَاتِ الْكَسَلِينَ (الْكَسَالِي).

ترجمه: از یاد دادن به دانشجویان پسر و دختر تنبل به ستوه آمدم.

تمرین ۲. أَذْكَرُ عِنْدَ كُلِّ جُمْلَةٍ أَوْ شِبْهِهَا هَلْ هِيَ نَعْتٌ لِلْمَوْصُوفِ الَّذِي قَبْلَهَا أَوْ

حَالٌ مِنْهُ أَوْ خَبَرٌ عَنْهُ أَوْ غَيْرُ ذَلِكَ:

در مورد هر کدام از جمله‌ها یا شبه جمله‌ها ذکر کن که آیا نعت برای موصوف است یا

حال از ذوالحال، یا خبر برای مبتدا یا غیر از آن؟

۱. الْقُرْآنُ الْكَرِيمُ: لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَإِنَّ اللَّهَ لَهُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ
(حج، ۶۴).

ترجمه: آنچه در آسمان‌ها و آنچه در زمین است، فقط در سیطره‌ی مالکیت و فرمانروایی اوست؛ و یقیناً خداست که خود بی‌نیاز و ستوده است.

- لَهُ: خبر مقدم محلاً مرفوع.
- مَا: مبتدای مؤخّر و محلاً مرفوع.
- فِي السَّمَاوَاتِ: متعلق به عامل مقدر، شبه جمله و صله برای مَا.
- مَا: معطوف به مَا و مبتدای مؤخّر و محلاً مرفوع.
- فِي الْأَرْضِ: معطوف به فِي السَّمَاوَاتِ و متعلق به عامل مقدر، شبه جمله و صله برای مَا.
- اللَّهُ: اسم إنّ و منصوب.
- هُوَ: مبتدا و محلاً مرفوع.
- الْغَنِيُّ: خبر برای هُوَ و مرفوع.
- هُوَ الْغَنِيُّ: خبر برای إنّ و محلاً مرفوع.

۲. الْقُرْآنُ الْكَرِيمُ: مَا يَأْتِيهِمْ مِّنْ ذِكْرٍ مِّن رَّبِّهِمْ مُّحَدَّثٍ إِلَّا اسْتَمَعُوهُ وَهُمْ يَلْعَبُونَ
(انبیاء، ۲).

ترجمه: هیچ یادآوری و پند تازه‌ای از سوی پروردگارشان برای آنان نمی‌آید مگر آنکه آن را می‌شنوند و در حالی که سرگرم بازی هستند. [آن را مسخره می‌کنند.]

- مِّنْ ذِكْرٍ: جار و مجرور، متعلق به يَأْتِيهِمْ و مفعول با واسطه (حرف جر) برای يَأْتِي.
- مِّن رَّبِّهِمْ: جار و مجرور، متعلق به يَأْتِيهِمْ و مفعول با واسطه (حرف جر) برای يَأْتِي.
- اسْتَمَعُوهُ: فعل و فاعل آن ضمیر بارز واو و محلاً مرفوع. هُ: مفعول به و محلاً منصوب.
- جمله‌ی اسْتَمَعُوهُ محلاً منصوب، بنابر حال از مفعول يَأْتِيهِمْ.
- هُمْ: مبتدا و محلاً مرفوع.
- يَلْعَبُونَ: جمله‌ی فعلیه محلاً مرفوع خبر برای هُمْ.
- وَهُمْ يَلْعَبُونَ: محلاً منصوب، حال برای فاعل اسْتَمَعُوا.

۳. الْقُرْآنُ الْكَرِيمِ: وَأَمَّا مَنْ ءَامَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَهُ جَزَاءٌ الْحُسْنَىٰ وَسَنَقُولُ لَهُ مِنْ أَمْرِنَا يُسْرًا (كهف، ۸۸).

ترجمه: و اما هر که ایمان آورده و کار شایسته انجام داده است، پس بهترین پاداش برای اوست، و ما هم از سوی خود تکلیفی آسان به او خواهیم داد.

- مَنْ: مبتدا و محلاً مرفوع و اسم موصول.
 - ءَامَنَ: جمله‌ی صلّه و محلی از اعراب ندارد.
 - عَمِلَ: عطف بر ءَامَنَ و محلی از اعراب ندارد.
 - لَهُ: متعلق به عامل مقدر و خبر برای مَنْ و محلاً مرفوع.
 - سَنَقُولُ: عطف بر لَهُ و محلاً مرفوع بنا بر تابع برای خبر.
 - لَهُ: جار و مجرور و متعلق برای نَقُولُ و معمول با واسطه حرف جر برای آن.
۴. الرَّسُولُ الْأَعْظَمُ (ص): مَنْ أَكَلَ وَذُوْعَيْنِينَ يَنْظُرُ إِلَيْهِ وَلَمْ يُؤَاسِهِ ابْتُلِيَ بِدَاءٍ لَادَوَاءَ لَهُ (ابن ابی فراس، بی تا: ۳۸).

ترجمه: هرکس غذا بخورد در حالیکه صاحب دو چشمی او را نگاه کند، و او را در آن طعام شریک نکند، خداوند او را به دردی مبتلا می‌کند که هیچ درمانی برای آن نیست.

- مَنْ: اسم شرط.
- وَ: واو حالیه.
- وَذُوْعَيْنِينَ يَنْظُرُ إِلَيْهِ: جمله‌ی حالیه و محلاً منصوب و حال است از فاعل أَكَلَ.
- ذُوْعَيْنِينَ: مبتدا و محلاً مرفوع.
- يَنْظُرُ إِلَيْهِ: خبر برای ذُوْعَيْنِينَ و محلاً مرفوع.
- لَمْ يُؤَاسِهِ: عطف بر يَنْظُرُ.
- ابْتُلِيَ: فعل مجهول و نائب فاعل، جواب شرط محلاً مجزوم.
- لَا: نفی جنس.
- دَوَاءَ: اسم لا و مبنی بر فتح.
- لَهُ: خبر لا و محلاً مرفوع.
- لَادَوَاءَ لَهُ: صفت برای داء و محلاً مجرور.

۵. الإمام علیّ (ع): رَحِمَ اللَّهُ امْرَأً عَرَفَ قَدْرَهُ وَلَمْ يَتَعَدَّ طَوْرَهُ (تمیمی، پیشین: ۴۰۸).

ترجمه: خدا رحمت کند کسی را که اندازه‌ی خود را بشناسد و از آن تجاوز نکند.

- رَحِمَ اللَّهُ: جمله‌ی انشائیة و محلی از اعراب ندارد.

- عَرَفَ قَدْرَهُ: صفت برای امرءاً و محلاً منصوب.

- لَمْ يَتَعَدَّ طَوْرَهُ: عطف بر عَرَفَ قَدْرَهُ و محلاً منصوب.

۶. الإمام الصادق (ع): مَنْ كَانَ الرَّهْنُ عِنْدَهُ أَوْثَقَ مِنْ أُخِيهِ الْمُسْلِمِ فَأَنَا مِنْهُ بَرِيءٌ

(مجلسی، پیشین: ۱۰۰/۱۵۸).

ترجمه: کسی که اعتمادش به رهن و گروه بیشتر از برادر مسلمانش باشد من از او بیزارم.

- مَنْ: اسم شرط.

- مِنْ أُخِيهِ: جار و مجرور، متعلق به أَوْثَقَ.

- أَنَا: مبتدا و محلاً مرفوع.

- مِنْهُ: جار و مجرور، متعلق به بَرِيءٌ.

- بَرِيءٌ: خبر برای أَنَا و محلاً مرفوع.

۷. ظَلِمْتُ إِنْ مَصَابِكُمْ رَجُلًا ----- أَهْدَى السَّلَامَ تَحِيَّةً ظُلْمٌ.

ترجمه: ای ظلمم برخورد شما با انسانی که سلام را به عنوان تحیت هدیه می‌کند ظلم

است.

- مَصَابِكُمْ: اسم إنّ و منصوب.

- ظُلْمٌ: خبر إنّ و مرفوع.

- رَجُلًا: مفعولٌ به برای مَصَابِكُمْ و منصوب.

- أَهْدَى السَّلَامَ: صفت برای رَجُلًا و محلاً منصوب.

- تَحِيَّةً: تمییز برای أَهْدَى السَّلَامَ و منصوب.

۸. قَالَ لِي كَيْفَ أَنْتَ قُلْتُ عَلِيلٌ ----- سَهْرٌ دَائِمٌ وَحُزْنٌ طَوِيلٌ.

ترجمه: گفت چگونه‌ای؟ گفتم مریضم، پیوسته بیدارم و حزن و اندوه طولانی دارم.

- كَيْفَ: اسم استفهام و خبر برای أَنْتَ و محلاً مرفوع.

- كَيْفَ أَنْتَ: مقول قول و محلاً منصوب.
- عَلِيٌّ: خبر برای مبتدای محذوف که به قرینه‌ی جمله‌ی سؤال حذف شده است. (قُلْتُ أَنَا عَلِيٌّ)
- أَنَا عَلِيٌّ: مقول قول و محلاً منصوب.
- سَهْرٌ: خبرِ بعد از خبر.
- دَائِمٌ: صفت برای سَهْرٌ.
- حُزْنٌ: خبرِ بعد از خبر.
- طَوِيلٌ: صفت برای حُزْنٌ.

تأکید

تمرین ۱. مَيِّزُ الْمُؤَكَّدِ وَادْكُرْ نَوْعَ التَّوَكِيدِ:

مؤکّد را از مؤکّد جدا کن و نوع آن را مشخص کن.

۱. الْقُرْآنُ الْكَرِيمُ: كَلَّا سَيَعْلَمُونَ* ثُمَّ كَلَّا سَيَعْلَمُونَ (نبا، ۴ و ۵).

ترجمه: نه چنین است [که می‌پندارند] به زودی [به حتمی بودن وقوع آن] آگاه خواهند شد.* باز هم نه چنین است [که می‌پندارند] به زودی [به حتمی بودن وقوع آن] آگاه خواهند شد.

- كَلَّا: حرف ردع.

- سَيَعْلَمُونَ: فعل و فاعل آن ضمیر بارز واو، محلاً مرفوع.

- كَلَّا سَيَعْلَمُونَ تأکید كَلَّا سَيَعْلَمُونَ جمله‌ی اول است.

- كَلَّا سَيَعْلَمُونَ جمله‌ی اول مؤکّد و كَلَّا سَيَعْلَمُونَ جمله‌ی دوم مؤکّد است.

نوع تأکید لفظی است.

۲. الْقُرْآنُ الْكَرِيمُ: ذُقْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْكَرِيمُ (دخان، ۴۹).

ترجمه: [و بگویند:] بچش که تو همان ارجمند و بزرگواری.

- ضمیر ک در إِنَّكَ به وسیله‌ی أَنْت تأکید شده است.

- ك: مؤکّد ---- أَنْت: مؤکّد

نوع تأکید لفظی است.

۳. الْقُرْآنُ الْكَرِيمُ: لَا مَلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكَ وَمِمَّن تَبِعَكَ مِنْهُمْ أَجْمَعِينَ (ص، ۸۵).

ترجمه: بی‌تردید دوزخ را از تو و آنان که از تو پیروی کنند، از همگی پر خواهم کرد.

- أَجْمَعِينَ: تأکید معنوی است.

۲ احتمال در مؤکّد آن است و هر ۲ هم صحیح است.

اول اینکه: أَجْمَعِينَ تأکید معنوی از ضمیر مجرور مِنْهُمْ.

دوم اینکه: أَجْمَعِينَ تأکید معنوی از ضمیر مجرور مِنْكَ و معطوفش که مِمَّن تَبِعَكَ

است.

۴. الْقُرْآنَ الْكَرِيمَ: إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ النَّاسَ شَيْئًا وَلَكِنَّ النَّاسَ أَنفُسُهُمْ يَظْلِمُونَ (یونس، ۴۴).

ترجمه: یقیناً خدا هیچ ستمی به مردم روا نمی‌دارد، ولی مردم [با روی‌گردانی از حق] بر خود ستم می‌ورزند.

- أَنْفَسَ مَفْعُولٌ به مقدم به حساب می‌آید و بنابر تأکید اعراب نصب داده نشده است.

۵. الرَّسُولُ الْأَعْظَمَ (ص): وَيَلِّ لِمَنْ طَلَبَ الدُّنْيَا بِالْدِّينِ، وَيَلِّ لَهُ (محمدی

ری شهری، پیشین: ۴۷۵/۷).

ترجمه: وای به حال طالب دنیا به وسیله‌ی دین، وای به حال او.

- وَيَلِّ لَهُ: تأکید لفظی برای وَيَلِّ لِمَنْ طَلَبَ الدُّنْيَا.

- وَيَلِّ دوم: تأکید برای وَيَلِّ اول، لَهُ هم تأکید است برای لِمَنْ طَلَبَ الدُّنْيَا بِالْدِّينِ.

- وَيَلِّ اول موکّد و وَيَلِّ دوم موکّد است. لَهُ موکّد و لِمَنْ طَلَبَ الدُّنْيَا بِالْدِّينِ موکّد است.

نوع تأکید در این مثال لفظی است.

۶. الْإِمَامُ عَلِيُّ (ع): الْعَمَلُ الْعَمَلُ، ثُمَّ النَّهْيَةُ النَّهْيَةُ، وَالْإِسْتِقَامَةُ الْإِسْتِقَامَةُ، ثُمَّ

الصَّبْرُ الصَّبْرُ، وَالْوَرَعُ الْوَرَعُ (نهج‌البلاغه، خطبه ۷۶).

ترجمه: عمل صالح! عمل صالح! سپس آینده‌نگری! آینده‌نگری! و استقامت! استقامت!

آنگاه، بردباری! بردباری! و پرهیزکاری! پرهیزکاری.

- الْعَمَلُ اول موکّد و الْعَمَلُ دوم موکّد.

- النَّهْيَةُ اول موکّد و النَّهْيَةُ دوم موکّد.

- الْإِسْتِقَامَةُ اول موکّد و الْإِسْتِقَامَةُ دوم موکّد.

- الصَّبْرُ اول موکّد و الصَّبْرُ دوم موکّد.

- الْوَرَعُ اول موکّد و الْوَرَعُ دوم موکّد.

نوع تأکید در این تمرین در تمامی موارد لفظی است.

۷. إِنَّكَ مَهْمَا تُعْطِ بِطَنِكَ سُؤْلَهُ ----- وَفَرَجَكَ نَالًا مُنْتَهَى الدَّمِّ أَجْمَعًا.

ترجمه: همانا تو، هر زمان که درخواست شکم و شهوتت را اجابت کنی، آن‌ها حتماً به

نهایت مذمت می‌رسند.

- أَجْمَعًا تأکید معنوی برای ضمیر فاعلی نَالًا.

۸. لَوْلَا الْمَشَقَّةُ سَادَ النَّاسُ كُلَّهُمْ ----- الْجُودُ يَفْقُرُ وَالْإِقْدَامُ قَتَالٌ.

ترجمه: اگر مشقت و سختی نبود، مردم تماماً به سروری می رسیدند. جوانمردی فقیر می کند و پیش رفتن در جنگ به کشته شدن می انجامد.

- كُلُّهُمْ تأکید معنوی و موکِّد النَّاسُ است.

تمرین ۲. اَكِدِ الْأَمْثَالَ الْآيَةِ:

مثال های زیر را تأکید کن.

۱. يُوسُفُ..... أَحْيَا بِقُدُومِهِ رُوحَ الشَّجَاعَةِ فِي قُلُوبِ قَوْمِهِ.

- يُوسُفُ يُوسُفُ أَحْيَا بِقُدُومِهِ رُوحَ الشَّجَاعَةِ فِي قُلُوبِ قَوْمِهِ. (تأکید لفظی)

ترجمه: یوسف یوسف با قدومش روح شجاعت را در دل های قومش زنده گردانید.

- يُوسُفُ بِنَفْسِهِ أَحْيَا بِقُدُومِهِ رُوحَ الشَّجَاعَةِ فِي قُلُوبِ قَوْمِهِ. (تأکید معنوی)

ترجمه: یوسف خودش به قدومش روح شجاعت را در دل های قومش زنده گردانید.

۲. أَهْلَ الْقَفَارِ يَعْتَرِفُونَ..... بِإِلْقَاءِ الْآخِرَةِ.

- أَهْلَ الْقَفَارِ يَعْتَرِفُونَ كُلَّهُمْ بِإِلْقَاءِ الْآخِرَةِ. (تأکید معنوی)

ترجمه: اهل قفار (سرزمین بی آب و علف) همگی به قیامت اعتراف می کنند.

۳. النَّسَاءُ..... قَامَ فِيهِنَّ عِنْدَ كُلِّ الْأُمَمِ كَاتِبَاتٌ مُجِيدَاتٌ

وَشَوَاعِرٌ مَطْبُوعَاتٌ.

- النَّسَاءُ النَّسَاءُ قَامَ فِيهِنَّ عِنْدَ كُلِّ الْأُمَمِ كَاتِبَاتٌ مُجِيدَاتٌ وَ شَوَاعِرٌ مَطْبُوعَاتٌ.

(تأکید لفظی)

ترجمه: در میان زنان، زنان هر امتی، نویسندگان ماهر و شاعران مطبوع و مورد پسند

برخاسته است.

۴. اِلْتَقَى الْجَيْشَانِ..... عِنْدَ شَاطِئِ النَّهْرِ الشَّرْقِيِّ.

- اِلْتَقَى الْجَيْشَانِ كُلُّهُمَا أَجْمَعُ عِنْدَ شَاطِئِ النَّهْرِ الشَّرْقِيِّ. (تأکید معنوی)

ترجمه: دو لشکر، همگی در کنار نهر شرقی با هم برخورد کردند.

۵. وَقَعَ عَلَى السُّلَّمَانِ..... الْمَنْصُوبَتَانِ لِلصُّعُودِ عَلَى سَطْحِ الدَّارِ.

- وَقَعَ عَلَى السُّلَمَانَ الْمَنْصُوبَيْنِ كِلْتَاهُمَا لِلصُّعُودِ عَلَى سَطْحِ الدَّارِ. (تأکید معنوی)

ترجمه: هر دو نردبان گذاشته شده برای بالا رفتن از بام خانه، بر روی من افتاد.

تمرین ۳. أَصْلِحِ الْخَطَأَ فِي الْأَمْثِلَةِ الْآيَةِ:

در مثال‌های ذیل خطا را اصلاح کن.

۱. قَدِمَ الْقَوْمُ كُلُّهُمْ جُمَعَ.

- قَدِمَ الْقَوْمُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ.

ترجمه: تمام قوم آمدند.

۲. مَرَرْتُ بِالْقَبَائِلِ كُلِّهِنَّ.

- مَرَرْتُ بِالْقَبَائِلِ كُلِّهَا.

ترجمه: از کنار تمام قبایل گذشتم.

۳. اخْتَصَمَ الرَّجُلَانِ كِلَاهُمَا.

- این مثال خالی از اشکال است.

ترجمه: هر دو مرد با هم دشمنی کردند.

۴. قَدِمَتِ الْقَبِيلَةُ جَمَعَاءَ وَكُلِّهَا.

- قَدِمَتِ الْقَبِيلَةُ كُلِّهَا جَمَعَاءَ.

ترجمه: همه‌ی افراد قبیله آمدند.

۵. سَافَرْتُ إِلَى مَكَّةَ وَالْمَدِينَةَ كِلَيْهِمَا.

- سَافَرْتُ إِلَى مَكَّةَ وَالْمَدِينَةَ كِلَيْهِمَا.

ترجمه: به هر دو شهر مکه و مدینه مسافرت کردم.

۶. تَقَدَّمُوا أَنْتُمْ كُلُّكُمْ وَلَا تَخْشَوْا مُعَارِضاً.

- تَقَدَّمُوا كُلُّكُمْ وَلَا تَخْشَوْا مُعَارِضاً.

ترجمه: همه‌ی شما جلو بیاید و از هیچ دشمنی نترسید.

۷. كَانَ الرُّومَانِيُّونَ أَجْمَعُ كُلُّهُمْ مُوَلَّعِينَ بِالْحُرُوبِ وَالْفُتُوحَاتِ.

- كَانَ الرُّومَانِيُّونَ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ مُوَلَّعِينَ بِالْحُرُوبِ وَالْفُتُوحَاتِ.

ترجمه: اهل روم همگی به جنگ‌ها و فتوحات حرص و ولع دارند.

حلّ تمرین‌های مبادی‌العربیة جلد ۴ (ویرایش حمید محمدی، بخش نحو) / ۲۶۳

۸. جَاءَتِ الْفِرْقَتَانِ جَمْعًا وَإِنْ وَأَقْبَلَ الْعَسْكَرَانِ أَجْمَعَانِ.

- جَاءَتِ الْفِرْقَتَانِ كِلْتَاهُمَا وَأَقْبَلَ الْعَسْكَرَانِ كِلَاهُمَا.

ترجمه: هر دو گروه آمدند و هر دو لشکر پیش آمدند.

بدل

تمرین ۱. میز بین انواع البدل و شكّل الكلمات التي تحتها خط:

انواع بدل را مشخص کن و کلماتی که زیر آن خط کشیده شده را حرکت‌گذاری کن.

۱. القرآن الكريم: لإيلاف قريش* إيلافهم رحلة الشتاء والصيف (قريش، ۱ و ۲).

ترجمه: [خدا فیل سواران را هلاک کرد] تا قريش را [با یکدیگر و با مردم و با حرم امن] الفت دهد.* [و نیز] به سفرهای [تجارتی] زمستانی و [سفرهای تجارتي] تابستانی انس و

همدمی بخشد [تا در آرامش و امنیت، امر معاششان را تأمین کنند].

- قريش: لفظاً مجرور و محلاً منصوب، مفعولٌ به برای إيلاف.

- إيلافهم: إيلاف بدل از إيلاف اول (بدل کلّ از کلّ).

- رحلة: مفعولٌ فيه و منصوب.

۲. القرآن الكريم: ولقد آتينا موسى الكتاب وجعلنا معه أخاه هارون وزيراً (فرقان، ۳۵).

ترجمه: و به راستی به موسی کتاب دادیم، و برادرش هارون را همراه او دستیار و کمک قرار دادیم.

- الكتاب: مفعولٌ به دوم برای آتينا و منصوب.

- هارون: بدل از أخا (بدل کلّ از کلّ).

۳. القرآن الكريم: واتقوا الذي أمدكم بما تعلمون* أمدكم بأنعام وبنين (شعراء،

۱۳۲ و ۱۳۳).

ترجمه: و از کسی که شما را به وسیله‌ی آنچه خود می‌دانید یاری داده پروا کنید.* به

وسیله‌ی چهارپایان و فرزندان، به شما یاری داده است.

- أمدکم دوم: بدل از أمدکم اول، بدل جزء از کلّ است.

- بأنعام: جار و مجرور، بدل جزء از کلّ از بما تعلمون.

۴. الرسول الأعظم (ص): الأمور ثلاثة: الأمر تبيين لك رُشدُه فاتبعه، وأمر تبيين لك

عِيه فاجتنبه، وأمر اختلف فيه فُرده إلى الله عزّ و جلّ (مجلسی، پیشین: ۲۵۸/۴۲).

ترجمه: امور سه گونه‌اند: امری که هدایت آن برای تو روشن است پس تبعیت کن از آن،

و امری دیگر است که انحراف آن روشن است، پس باید اجتناب کنی از آن و امری دیگر که

در آن اختلاف شده پس این مورد را به خداوند واگذار کن.

- ثَلَاثَةٌ: خبر برای الْأُمُورُ و مرفوع.

- امرّ اول: بدل تفصیل.

- رُشِدُهُ: فاعل برای تَبَيَّنَ و مرفوع.

- امرّ دوم: معطوف و بدل جزء از کل.

- امرّ سوم: معطوف و بدل جزء از کل.

- عَزَّ وَ جَلَّ: هر دو فعل ماضی و محلاً منصوب بنا بر حال از الله.

۵. الإِمَامُ عَلِيُّ (ع): يَهْلِكُ فِي رَجُلَانِ: مُحِبٌّ مُفْرِطٌ وَبَاهِتٌ مُفْتِرٌ (نهج البلاغه،

حکمت ۴۶۹).

ترجمه: دو تن نسبت به من هلاک کردند، دوستی که از حد گذراند و دشمنی که بیهوده سخن گوید.

- مُحِبٌّ: بدل تفصیل.

- بَاهِتٌ: بدل تفصیل.

- مُفْتِرٌ: صفت برای بَاهِتٌ و مرفوع.

۶. الإِمَامُ الْبَاقِرُ (ع): إِنَّ اللَّهَ كَرِهَ الْحَاحَ النَّاسِ بَعْضِهِمْ عَلَى بَعْضٍ فِي الْمَسْأَلَةِ

وَأَحَبَّ ذَلِكَ لِنَفْسِهِ (حرانی، پیشین: ۲۹۳).

ترجمه: خداوند اصرار و پافشاری مردم بعضی بر بعضی دیگر را در سؤال و خواهش

دوست ندارد، در حالیکه آن را برای خودش دوست می‌دارد.

- الْحَاحَ: مفعولٌ به برای كَرِهَ و منصوب.

- النَّاسِ: مضافٌ الیه برای الْحَاحَ و لفظاً مجرور.

- بَعْضِهِمْ: بدل بعض از کل.

۷. بِاللَّهِ مَا حَمَلْتُ أَثْمِي وَلَا وَضَعْتُ ----- مِثْلَ النَّبِيِّ رَسُولِ الرَّحْمَةِ الْهَادِي.

ترجمه: به خدا قسم هیچ زنی حامله نشد و به دنیا نیاورد مثل پیامبری که رسول رحمت و

هدایت‌کننده است.

- مِثْلَ: مفعولٌ به برای وَضَعْتُ و منصوب.

- رَسُولِ: بدل کل از کلّ از النَّبِيِّ.

۸. مَتَى تَأْتِنَا تُلْمِمُ بِنَا فِي دِيَارِنَا ----- تَجِدُ حَطْبًا جَزَلًا وَنَارًا تَأْجَجًا.

ترجمه: هر زمان که نزد ما بیایی، در خانه‌ی ما فرود آیی، هیزم خشک و آتش برافروخته می‌یابی.

- تُلْمِمُ: بدل کلّ از کلّ از تَأْتِنَا.

- تَأْجَجًا: جمله‌ی فعلیه صفت برای نَارًا و منصوب.

۹. إِنْ لَمْ تُكْرِمْنِي تُقْمِ بِوَاجِبِي لَا أَدْخُلُ بَيْتَكَ.

ترجمه: اگر مرا اکرام نکنی، حقوق واجب من را ادا نکنی، داخل خانه‌ات نمی‌شوم.

- بَيْتَكَ: بَيْتَ مفعولٌ به برای لَا أَدْخُلُ و منصوب. ---ك: مضافٌ الیه و محلاً مجرور.

۱۰. إِنْ زَارَنِي زَيْدٌ يَمْشِ إِلَىٰ أِكْرَمِهِ.

ترجمه: اگر زید مرا دیدار کند، به سوی من بیاید، او را گرامی می‌دارم.

- يَمْشِ: بدل کلّ از کلّ از زَارَنِي.

- أِكْرَمِهِ: لفظاً مجزوم چون جواب شرط است. هُ: مفعولٌ به و محلاً منصوب.

۱۱. قُلْتُ لَهُ: أَسْرِعْ لَا تُقْفِ دَقِيقَةً.

ترجمه: به او گفتم: عجله کن و یک دقیقه هم نایست.

- لَا تُقْفِ: بدل از أَسْرِعْ.

- دَقِيقَةً: نائب مفعول مطلق.

۱۲. هَلْ تَعْرِفُ هَؤُلَاءِ مَنْ هُمْ؟

ترجمه: آیا می‌شناسی اینان را که چه کسانی هستند؟

- مَنْ: بدل کلّ از کلّ از هَؤُلَاءِ.

۱۳. أَكْرَمْتُهُ أَخَاكَ.

ترجمه: برادرت را اکرام کردم.

- أَخَاكَ: بدل کلّ از کلّ از هُ.

۱۴. قَبَّلْتُهُ يَدَهُ.

ترجمه: دست او را بوسیدم.

- يَدَهُ: بدل جزء از کلّ از ضمیر مفعولی هُ.

عطف

تمرین ۱. فی ای مَوْضِعٍ یَمْتَنِعُ الْبَدَلُ وَ یَتَعَيَّنُ عَطْفُ الْبَيَانِ وَ فِیْ أَى مَوْضِعٍ یَبْصَحُ الْوَجْهَانِ:

بدل در کجا ممتنع و عطف بیان در کجا تعین دارد و در کجا هر دو جایز هستند.

۱. یَا زَیْدُ زَیْدَ الْیَعْمَلَاتِ.

ترجمه: ای زید! زیدی که شتر را به کار می‌گیرد.

- زید: بدل کلّ از کلّ و جایز است که هم عطف بیان و هم بدل باشد.

۲. زَیْدٌ جَاءَ الرَّجُلُ أَبُوهُ.

ترجمه: آن مرد، پدر زید آمد.

- الرَّجُلُ: بدل است از زید.

- أَبُو: أبوه بدل از الرَّجُلُ. که جایز است هم عطف بیان باشد هم بدل تلقی شود.

۳. یَا سَیِّدِ یُوسُفَ لِمَاذَا لَا تَسْتَعْفِنِی.

ترجمه: ای آقای من! یوسف، به خاطر چه نمی‌بخشی مرا؟

- یُوسُفَ: بدل کلّ از کلّ.

لفظ یوسف عطف بیان از لفظ سیّد است و نقش بدل ارجحیت ندارد چون لفظ یوسف

گویاتر از لفظ سیّد است.

۴. ذَٰلِكَ الْكِتَابُ الَّذِي دَرَسْتَهُ فُقِدَ مِنْ عِنْدِي.

ترجمه: آن کتابی که خواندم گم شده است.

- الْكِتَابُ: می‌تواند بدل از ذَٰلِكَ و یا عطف بیان باشد. (البته نقش عطف بیان از نقش

بدل گویاتر است.)

۵. صَاحِبُ الْمُعَلَّقَةِ الْمَشْهُورَةِ لَبِيدٌ كَانَ مِنْ أَكْبَرِ شُعْرَاءِ الْجَاهِلِيَّةِ.

ترجمه: صاحب معلقه‌ی مشهور، لبید، از بزرگان شعرای جاهلی بوده است.

- لَبِيدٌ: بدل کلّ از کلّ از صَاحِبُ الْمُعَلَّقَةِ الْمَشْهُورَةِ، البته عطف بیان بهتر است.

۶. الشَّاعِرُ عَمْرُوبُنْ مَعْدِي كَرِبَ كَانَ مِنْ سَادَاتِ أَهْلِ الْيَمَنِ وَفَصَحَائِهِمْ.

ترجمه: شاعر عمرو بن معدی کرب از سادات اهل یمن و فصیحان ایشان بود.
- عَمْرُو بْنُ مَعْدِي كَرِبٍ: بدل کلّ از کلّ از الشّاعِرُ، البتّه عطف بیان بهتر است.
تمرین ۲. ضَعَّ حَرْفَ الْعَطْفِ فِي الْمَحَلِّ الْمُنْفَرِّغِ لَهُ وَضَعَّ الْمَعْطُوفَ فِي الْحَالَةِ الَّتِي يَسْتَحِقُّهَا:

حرف عطف را در جای خالی و معطوف را در آن حالتی که استحقاق آن را دارد قرار بده.

۱. أَنَا رَاضٍ عَنكَ أَبُوكَ.

- أَنَا رَاضٍ عَنكَ وَ عَنِ أَبِيكَ.

ترجمه: من از تو و پدرت راضی هستم.

۲. رَحِمَنَا اللَّهُ الْمُؤْمِنُونَ.

- رَحِمَنَا اللَّهُ وَالْمُؤْمِنِينَ.

ترجمه: خدا ما و مؤمنان را رحمت کند.

۳. رَحِمَكَ اللَّهُ وَالذِّكَّ.

- رَحِمَكَ اللَّهُ وَالذِّكَّ.

ترجمه: تو و پدرت را خدا رحمت کند.

۴. أَحْسَنْتُ إِلَىٰ أَخِيكَ أَنْتَ.

- أَحْسَنْتُ إِلَىٰ أَخِيكَ وَإِلَيْكَ.

ترجمه: به برادرت و به تو نیکی کردم.

۵. الْقَاضِي رَجَعَ نَائِيَهُ.

- الْقَاضِي رَجَعَ وَنَائِيَهُ.

ترجمه: قاضی و جانشینش بازگشتند.

۶. النَّاسُ يَمِيلُونَ عَنِ السُّفَهَاءِ حَدِيثِهِمْ.

- النَّاسُ يَمِيلُونَ عَنِ السُّفَهَاءِ وَعَنِ حَدِيثِهِمْ.

ترجمه: مردم از جاهلان و سخنشان روی گردان هستند.

۷. اِرْحَلُوا عَنَّا أَوْلَادِكُمْ.

- اِرْحَلُوا عَنَّا وَعَنِ أَوْلَادِكُمْ.

ترجمه: از ما و از اولادتان جدا شوید.

۸. الْمَالُ بَيْنِي وَبَيْنِكَ أَنْتَ.

- الْمَالُ بَيْنِي وَبَيْنِكَ.

ترجمه: مال بین من و تو است.

۹. مَا قَامَ إِلَّا أَنَا زَيْدٌ.

- مَا قَامَ إِلَّا أَنَا وَزَيْدٌ.

ترجمه: جز من و زید کسی نایستاد.

۱۰. إِيَّاكَ الْحَيَّةَ.

- إِيَّاكَ وَالْحَيَّةَ.

ترجمه: از مار دوری کن.

سؤال‌های عمومی

تمرین ۱. أَحِبْ عَلَى الْأَسْئَلَةِ الْإِعْرَابِيَّةَ الْقُرْآنِيَّةَ التَّالِيَةَ:

به سؤال‌های اعرابی قرآنی جواب بده.

۱. فِي الْآيَةِ «ثُمَّ رُدُّوا إِلَى اللَّهِ مَوْلَاهُمْ الْحَقَّ (انعام، ۶۲)»

ترجمه: در آیهی «ثُمَّ رُدُّوا إِلَى اللَّهِ مَوْلَاهُمْ الْحَقَّ»

أ. مَا هُوَ إِعْرَابُ (مَوْلا) تَقْدِيرًا؟ وَ لِمَاذَا؟

ترجمه: اعراب تقدیری مَوْلا چیست؟ چرا؟

- تقدیراً مجرور، به دلیل اینکه یا بدل از الله و یا صفت برای الله است.

ب. قُرِئَتْ كَلِمَةٌ (الْحَقَّ) بِالْجَرِّ وَ النَّصْبِ، أُكْتُبَ سَبَبٌ كُلٌّ مِنْهُمَا.

ترجمه: کلمه‌ی الْحَقَّ به جر و نصب خوانده می‌شود سبب هر کدام را بنویس.

- سبب جر: چون الْحَقَّ نعت برای مَوْلا است.

- سبب نصب: ۲ احتمال دارد:

۱- احتمال اول اینکه الْحَقَّ نعت مقطوع باشد یعنی دیگر نعت نیست و مفعولٌ به برای

یک فعل مقدر است.

۲- احتمال دوم اینکه الْحَقَّ نعت مصدر و مفعول مطلق محذوف باشد، اگر اینگونه باشد

تقدیر کلام چنین است: «ثُمَّ رُدُّوا الرَّدَّ الْحَقَّ».

۲. وَصَّحَ لِمَاذَا قُرِئَتْ كَلِمَةُ (أَزَّرَ) فِي الْآيَةِ «وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِأَبِيهِ أَسْرًا» (انعام، ۷۴)

بِالْجَرِّ وَ الرَّفْعِ أَيْضًا.

ترجمه: توضیح بده چرا کلمه‌ی أَسْرًا در آیه به جر خوانده شده و هم به رفع.

- دلیل جر:

اگر أَسْرًا را لقب برای أَب در نظر بگیریم در اینصورت أَسْرًا بدل یا عطف بیان برای أَب و در

اعراب، از آن پیروی کرده و مجرور است.

- دلیل رفع:

به دلیل اینکه منادای مفرد معرفه است که حرف ندا از آن حذف شده.

۳. اذْكَرْ سَبَبِينَ لِرَفْعِ كَلِمَةِ (الْحَقِّ) فِي الْآيَةِ «وَالْوَزْنُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ» (اعراف، ۸)

ترجمه: در آیه ۲ سبب برای رفع کلمه‌ی الْحَقُّ را ذکر کن.

- الْوَزْنُ: مبتدا و مرفوع. در اینکه خبر این مبتدا کدام است ۲ احتمال وجود دارد:

۱- خبر ظرف است (يَوْمَئِذٍ) ولی به اعتبار متعلقش. تقدیر کلام چنین است «الْوَزْنُ كَائِنٌ أَوْ مُسْتَقَرٌّ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ» که در اصل خبر کائِنٌ و مُسْتَقَرٌّ بوده که حذف شده و يَوْمَئِذٍ به جای آن آمده. اگر خبر يَوْمَئِذٍ باشد در الْحَقُّ ۲ احتمال وجود دارد: یکی اینکه نعت (صفت) برای الْوَزْنُ باشد و دیگر اینکه خبر برای مبتدای محذوف.

۲- الْوَزْنُ مبتدا و الْحَقُّ خبر آن باشد، در اینصورت يَوْمَئِذٍ مفعولٌ فيه و ظرف و متعلق به

عامل مقدر است.

۴. هُنَاكَ قِرَاءَتَانِ لِكَلِمَةِ (إِمْرَأَتُهُ) فِي الْآيَةِ «وَأَمْرَأَتُهُ حَمَّالَةَ الْحَطَبِ» (مسد، ۴) قِرَاءَةٌ

بِالنَّصْبِ وَقِرَاءَةٌ بِالرَّفْعِ، وَذِكْرَتِ ثَلَاثَةِ أَسْبَابٍ لِقِرَاءَةِ الرَّفْعِ، وَضَحَّ تِلْكَ الْأَسْبَابَ.

ترجمه: برای کلمه‌ی (إِمْرَأَتُهُ) در آیه‌ی «وَأَمْرَأَتُهُ حَمَّالَةَ الْحَطَبِ» ۲ قرائت وجود دارد

قرائت نصب و قرائت رفع، برای قرائت رفع ۳ سبب ذکر شده آن اسباب را توضیح بده.

- وجه اول که وجه مشهوری است عبارت است از: واو را عطف بگیریم در اینصورت

إِمْرَأَتُهُ عطف به فاعل سَيَصْلِي می‌شود. (سَيَصْلِي نَارًا ذَاتَ لَهَبٍ وَأَمْرَأَتُهُ حَمَّالَةَ الْحَطَبِ)

- وجه دوم: واو را استینافیه بگیریم که امْرَأَتُهُ مبتدا و جمله مابعد (حَمَّالَةَ الْحَطَبِ) خبر

باشد. حَمَّالَةَ مفعولٌ به برای فعل محذوف اذُمٌ باشد و جمله متشکل از فعل و فاعل و مفعول

خبر برای إِمْرَأَتُهُ.

- وجه سوم: إِمْرَأَتُهُ خبر برای مبتدای محذوف هِيَ باشد.

۵. دَقَّقْ فِي الْآيَةِ «أَلَمْ يَجْعَلْ كَيْدَهُمْ فِي تَضْلِيلٍ* وَأَرْسَلَ عَلَيْهِمْ طَيْرًا أَبَابِيلَ* تَرْمِيهِمْ

بِحِجَارَةٍ مِنْ سِجِّيلٍ» (فیل، ۲-۴) وَأَجِبْ عَلَى الْأَسْئَلَةِ التَّالِيَةِ:

ترجمه: در آیه‌ی «أَلَمْ يَجْعَلْ كَيْدَهُمْ فِي تَضْلِيلٍ* وَأَرْسَلَ عَلَيْهِمْ طَيْرًا أَبَابِيلَ* تَرْمِيهِمْ

بِحِجَارَةٍ مِنْ سِجِّيلٍ» بسیار دقت کن و به سؤالات جواب بده.

أ. مَا هُوَ نَوْعُ الْإِسْتِفْهَامِ الَّذِي تَدُلُّ عَلَيْهِ الْهَمْزَةُ؟

ترجمه: نوع استفهامی که همزه بر آن دلالت می‌کند چیست؟

- استفهام مجازی. استفهام یا به معنی تعجب است و یا به معنی تقریری و برای تثبیت مطلب.

ب. ما هُوَ الْمَفْعُولُ الثَّانِي فِي (لَمْ يَجْعَلْ)؟

ترجمه: مفعول دوم لَمْ يَجْعَلْ چیست؟

- كَيْدٌ مفعول به اول و فِي تَضْلِيلٍ در محل نصب، مفعول به دوم.

ج. فِي حَالَةٍ كَوْنِ «أَبَائِلٍ» جَمْعًا لِ (أَبُولٍ) هَلْ يُمَكِّنُ أَنْ تَقَعَ صِفَةً لِ «طَيْرًا» وَلِمَاذَا؟

ترجمه: اگر «أَبَائِلٍ» را جمع (أَبُولٍ) در نظر بگیریم آیا امکان دارد «أَبَائِلٍ» صفتِ

«طَيْرًا» باشد؟ چرا؟

- بله زیرا «طَيْرًا» جمع طائر است و صفت و موصوف هر دو جمع هستند، در اینصورت

«أَبَائِلٍ» صفت برای «طَيْرًا» است.

۶. كَمْ عَدَدَ الْأَسْمَاءِ الْمَرْفُوعَةِ وَالْمَنْصُوبَةِ وَالْمَجْرُورَةِ فِي الْآيَةِ «قُلْ إِنِّي هَدَانِي رَبِّي

إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ دِينًا قِيمًا مَثَلَةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ» (انعام، ۱۶۱).

در آیه «قُلْ إِنِّي هَدَانِي رَبِّي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ دِينًا قِيمًا مَثَلَةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ

مِنَ الْمُشْرِكِينَ» چند اسم مرفوع و منصوب و مجرور وجود دارد؟

ترجمه: بگو به درستی که پروردگارم مرا به راه راست هدایت کرده است، دینی پایدار، آیین

ابراهیم حق گرا، و او از مشرکان نبود.

مرفوعات:

- أَنْتَ: فاعل فعل قُلْ که وجوباً در فعل مستتر است.

- رَبِّ: فاعل برای هَدَانِي.

- فاعل هُوَ در حَنِيفًا که به ابراهیم باز می‌گردد.

- هُوَ: اسم كَانَ که در فعل مستتر است.

منصوبات:

- ضمیر ی در إِنِّي: اسمِ إِنَّ.

- ضمیر ی در هَدَانِي: مفعول به اول برای هَدَى.

- إلى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ: در محل نصب مفعولٌ به دوم برای هَدَى.

- دیناً: بدل از محل إلى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ.

- قِيماً: صفت برای دیناً.

- مِلَّةً: بدل از دیناً.

- حَنِيفاً: حال برای ابراهیم.

- مِنَ الْمُشْرِكِينَ: خبر كَانِ و محلاً منصوب.

مجرورات:

- ي در رَبِّي: مضافٌ اليه و محلاً مجرور.

- صِرَاطٍ: مجرور به حرف جر إلى.

- مُسْتَقِيمٍ: صفت برای صِرَاطٍ.

- اِبْرَاهِيمَ: مضافٌ اليه ولی چون غیر منصرف است کسره نگرفته.

- الْمُشْرِكِينَ: مجرور به حرف جر من.

تمرین ۲. أجب الأسئلة التالية:

به سؤالات زیر جواب بده.

۱. هل تُجَزَمُ الْجُمْلَةُ مَحَلًّا؟

ترجمه: آیا جمله محلاً مجزوم می‌شود؟

- بله، اگر جمله‌ی اسمیه در جواب ادوات شرط قرار گیرد. مثال: «مَنْ سَأَتَرَ عَيْبَكَ فَهُوَ

عَدُوٌّكَ» جمله‌ی هُوَ عَدُوٌّكَ جواب شرط است، از نوع اسمیه و محلاً مجزوم.

۲. اُكْتُبْ شُرُوطَ عَمَلِ (إِذْنَ) وَ (وَاوِ) الْمَعِيَةَ.

ترجمه: شروط عمل کردن إِذْنِ و واو معیت را بنویس.

- إِذْنِ با سه شرط به عنوان حرف ناصبه عمل می‌کند:

۱- در صدر جمله‌ی جواب باشد.

۲- متصل به فعل باشد.

۳- فعلی که إِذْنِ بر سر آن وارد می‌شود فعل مستقبل باشد.

- او معیت به شرط اینکه قبل از آن نفی و طلب محض باشد، عمل می‌کند.

۳. ما الْمَقْصُودُ مِنَ النَّفْيِ الْمَحْضِ وَ الطَّلَبِ الْمَحْضِ؟ اِضْرِبْ مِثَالًا.

ترجمه: مقصود از نفی محض و طلب محض چیست؟ مثال بزن.

- نفی محض: منظور از نفی محض، نفیی است که چیزی پس از آن نیاید که موجب تأویل آن به مثبت گردد. مانند: «مَا تَزَالُ تَأْتِينَا فَتُحَدِّثُنَا» (پیوسته پیش ما می‌آیی تا با ما صحبت کنی) و نیز به وسیله‌ی اِلَّا نقض نشود. مانند: «مَا أَرَاكَ إِلَّا تَقُومُ فَتَعِظُنَا» (تورا نمی‌بینم مگر اینکه برمی‌خیزی تا ما را نصیحت کنی).

- طلب محض: منظور از طلب محض، طلبی است که غیر از موارد زیر باشد:

۱- اسم فعل، مانند: «صَهْ فَأَحَدْتُكَ» (ساکت باش تا با تو صحبت کنم) [صَه، اسم فعل

در معنای امر است]

۲- مصدر، مانند: «سُكُوتًا فَيَنَامُ النَّاسُ» (ساکت باش تا مردم بخوابند) [سُكُوتًا مصدر

است]

۳- طلبی که با لفظ خبر باشد. مانند: «رَزَقَنِي اللَّهُ مَالًا فَأَتَصَدَّقُ بِهِ» (خدا مالی به من

بدهد تا صدقه بدهم).

۴. مَتَى يُجْزَمُ الْمُضَارِعُ بِ «إِنْ» مُضْمَرَةً وَجُوبًا؟

ترجمه: چه هنگام فعل مضارع به «إِنْ» مضمر و جوباً مجزوم می‌شود؟

- «إِنْ» و جوباً در جواب طلب، پنهان و مستتر است.

۵. مَا هُوَ الْعَمَلُ إِذَا اجْتَمَعَ شَرْطٌ وَ قَسَمٌ؟

ترجمه: هر گاه شرط و قسم با هم بیایند چگونه عمل می‌کنند؟

- هرگاه شرط و قسم با هم بیایند:

۱- جواب شرط برای فعلی است که جلوتر آمده است. مثال: «إِنْ تُخْلِصَ لِي الْعَمَلُ

وَاللَّهِ أَضَاعِفُ» جواب شرط مضارع مجزوم، چون فعل شرط زودتر از قسم آمده است.

۲- اگر قسم همراه با فاء باشد واجب است که جواب را برای آن قرار دهیم و آن را با لام و

نون تأکید می‌آوریم و جمله‌ی قسم با جوابش، جواب شرط قرار می‌گیرد. مثال: «إِنْ أَطَعْتَ

اللَّهُ فَوَالْقُرْآنِ لَيَغْمُرَنَّكَ بِنِعْمِهِ» لَيَغْمُرَنَّكَ: خبر برای قسم.

(فَوَالْقُرْآنِ لِيَغْمُرَنَّكَ بِنِعْمِهِ) جواب شرط برای فعل أَطَعْتَ.

۶. مَا هُوَ حُكْمُ الْفِعْلِ إِذَا كَانَ الْفَاعِلُ الظَّاهِرُ مُلْحَقًا بِجَمْعِي السَّلَامَةِ أَوْ جَمْعًا مُكْسَرًا
أو اسم جمع أو شبه جمع.

ترجمه: اگر فاعل اسم ظاهر از نوع ملحق به جمع مذکر سالم یا جمع مکسر یا اسم جمع یا شبه جمع باشد، فعل چگونه آورده می‌شود؟

- اگر فاعل اسم ظاهر ملحق به جمع مؤنث سالم مانند: بَيْنِ وَبَنَاتٍ یا جمع مکسر باشد مانند: عِلْمَاءٍ یا اسم جمع باشد مانند: نِسَاءٍ یا شبه جمع باشد مانند: شَجَرٍ ۲ وجه جایز است: فعل را مذکر یا مؤنث بیاوریم.

جَاءَ الْبُنُونَ ----- جَاءَتِ الْبُنُونَ

أَثْمَرَ الشَّجَرُ ----- أَثْمَرَتِ الشَّجَرُ

۷. مَا هِيَ الْمَوَاضِعُ الَّتِي يَجْرُ الْفَاعِلُ لَفْظًا؟

ترجمه: در چه مواضعی فاعل لفظاً مجرور است؟

- زمانی که عامل فاعل مصدر باشد. مانند: سُرِرْتُ مِنْ شِفَاءِ الْمَرِيضِ.

الْمَرِيضِ: فاعل، لفظاً مجرور و محلاً مرفوع.

۸. أَيُّ الْمَفَاعِيلِ يُتَوَّبُ عَنِ الْفَاعِلِ إِذَا كَانَ لِلْفِعْلِ أَكْثَرُ مِنْ مَفْعُولٍ؟

ترجمه: اگر فعل بیشتر از یک مفعول داشته باشد کدام مفعول نائب فاعل است؟

- اگر فعل بیشتر از یک مفعول داشته باشد مفعول اول به عنوان نائب فاعل و سایر مفعول‌ها همچنان منصوب باقی می‌مانند. مثال: كَسَا الْغَنِيُّ الْفَقِيرَ ثَوْبًا. فعل كَسَا دو مفعولی است، زمانی که مجهول می‌شود: كُسِيَ الْفَقِيرُ ثَوْبًا.

۹. مَا هِيَ مَرْتَبَةُ الْمُبْتَدَأِ وَالْحَبَرِ؟ لِمَاذَا؟

ترجمه: مرتبه‌ی مبتدا و خبر چیست؟ چرا؟

- اصل در مبتدا این است که مُقَدَّم آورده شود، و از نظر رتبه باید مبتدا قبل از خبر ذکر شود، زیرا حکمی که بر آن واقع می‌شود و محکومٌ علیه قرار می‌گیرد و اصل در خبر آن است، که بعد از مبتدا واقع شود، زیرا به وسیله‌ی خبر حکم می‌شود و خبر محکومٌ به قرار می‌گیرد.

۱۰. مَا هُوَ الْفَرْقُ الْأَسَاسِي بَيْنَ الْمُبْتَدَأِ الْوَصْفِيِّ وَغَيْرِ الْوَصْفِيِّ؟

فرق اساسی بین مبتدای وصفی و غیر وصفی چیست؟

- هرگاه اسم فاعل و اسم مفعول و صفت مشبّهه و اسم تفضیل و اسم منسوب (صفت) بعد از نفی یا استفهام واقع شود و در همان اسم ظاهر یا ضمیر منفصل عمل کند، مبتدا و اسم بعد از آن مرفوع است بنابر فاعل بودن که از خبر بی‌نیاز می‌شود.

مثال: مَا عَالِمٌ أَحْوَكٌ بِالْأَمْرِ. در این مثال عَالِمٌ صفت و مبتدای وصفی و أَحْوَكٌ فاعل سد مسدّ خبر است.

۱۱. هَلْ تَجِبُ مُطَابَقَةُ الْخَبَرِ الْمَفْرَدِ لِلْمُبْتَدَأِ؟

ترجمه: آیا مطابقت خبر مفرد با مبتدا واجب است؟

- اگر خبر مفرد مشتق باشد، واجب است از نظر تعداد و جنس با مبتدا مطابقت داشته باشد.

مثال مطابقت مبتدا و خبر از نظر جنس و تعداد: الْمُعَلَّمَانِ نَاجِحَانِ. اما اگر خبر جامد باشد تطبیق از نظر جنس و تعداد واجب نیست. مثال: الصُّمْتُ زِينَةٌ. در این مثال به دلیل علت مذکور، مبتدا (الصُّمْتُ) مذکر و خبر (زینة) مؤنث آمده است.

مثال عدم مطابقت مبتدا و خبر از نظر تعداد: الْعُلَمَاءُ سِرَاجُ الْأُمَّةِ. در این مثال به دلیل علت مذکور، مبتدا (الْعُلَمَاءُ) جمع و خبر (سراج) مفرد آمده است.

۱۲. مَا هُوَ حُكْمُ التَّكْرَرِ الْمُشْتَقَّةِ بَعْدَ تَمَامِ الْمُبْتَدَأِ وَالْخَبَرِ؟

ترجمه: حکم تکرر مشتقه بعد از مبتدا و خبر چیست؟

- هرگاه خبر شبه جمله (ظرف یا جار و مجرور) یا استفهام باشد و بعد از آن اسم نکره‌ای واقع شود اسم نکره بعد از آن دو وجه دارد:

۱- مثال: عِنْدِي يُوسُفٌ نَائِمًا.

(عِنْدِي: خبر مقدم و محلاً مرفوع) و (يُوسُفٌ: مبتدای مؤخر و مرفوع) و (نَائِمًا: حال و منصوب)

۲- اینکه مرفوع باشد بنابر خبر مبتدا بودن. مثال: عِنْدِي يُوسُفٌ نَائِمٌ.

(عِنْدِي: ظرف) و (يُوسُفٌ: مبتدا و مرفوع) و (نَائِمٌ: خبر و مرفوع)

۱۳. هَلْ تُصَلِّحُ الْحَالَ أَنْ تَكُونَ خَبْرًا؟ مَثَلُ لَهَا.

ترجمه: آیا حال می‌تواند خبر باشد؟ برای آن مثالی بیاور.

- هرگاه خبر ظرف یا جار و مجرور و یا اسم استفهام باشد که دلالت بر ظرفیت کند یعنی در برگیرنده‌ی مکان و زمان باشد، سپس بعد از آن اسم نکره‌ای واقع شود. اسم نکره بعد از آن دو وجه دارد:

۱- رفع بنابر خبر مبتدا بودن. مثال: عِنْدِي يَوْسُفُ نَائِمٌ.

(عِنْدِي: ظرف) و (يَوْسُفُ: مبتدا و مرفوع) و (نَائِمٌ: خبر و مرفوع)

۲- نصب بنابر حال بودن. مثال: عِنْدِي يَوْسُفُ نَائِمًا.

(عِنْدِي: خبر مقدم و محلاً مرفوع) و (يَوْسُفُ: مبتدای مؤخر و مرفوع) و (نَائِمًا: حال و

منصوب)

۱۴. أَذْكَرُ الْمَعْنَى التَّامَ وَالنَّاقِصَ لِهَذِهِ الْأَفْعَالِ: كَانَ، صَارَ، أَصْبَحَ، اِنْفَكَ وَبَرِحَ.

ترجمه: برای این فعل‌ها هر دو وجه معنی را بنویس (تام و ناقصه بودن)

- معنی ناقصه كَانَ: بود.

- معنی تامه كَانَ: ایجاد شد و به دست آمد.

- معنی ناقصه صَارَ: شد، گشت و گردید.

- معنی تامه صَارَ: انتقال و منتقل شد.

- معنی ناقصه أَصْبَحَ: شد، گشت و گردید.

- معنی تامه أَصْبَحَ: (دَخَلَ فِي الصَّبَاحِ) صبح کرد و به صبح وارد شد.

- معنی ناقصه اِنْفَكَ: همواره و پیوسته.

- معنی تامه اِنْفَكَ: جدا شد.

- معنی ناقصه بَرِحَ: همواره و پیوسته.

- معنی تامه بَرِحَ: رفت، دور شد.

۱۵. وَضَّحَ نِقَاطَ الْإِخْتِلَافِ بَيْنَ الصِّفَةِ الْمَشَبَّهَةِ بِالْفِعْلِ وَاسْمِ الْفَاعِلِ.

ترجمه: تفاوت‌های بین صفت مشبّهه و اسم فاعل را توضیح بده.

- صفت مشبّهه: صیغه‌ای است از فعل لازم، برای بیان کردن صفت ثابت و پایدار، مانند: **کَرِيمٌ وَ حَسَنٌ**.

منظور از صفت پایدار و دائمی صفتی است که محصور در زمان‌های سه گانه نباشد و صفت مشبّهه صفتی است که در فرد نهادینه شده است. صفت ثابت و پایدار مانند **عَالِمٌ وَ مُجْتَهِدٌ**. هر اسم فاعل و مفعولی که معنی حدوث ندهد و بر صفتی پایدار دلالت کند صفت مشبّهه است. اسم فاعل صیغه‌ای است که بر انجام دهنده‌ی فعل دلالت کند، اسم فاعل معنی حدوث می‌دهد و صفتی موقتی است برخلاف صفت مشبّهه که صفتی پایدار است مثال **ذَاهِبٌ**: رونده.

۱۶. **مَا هِيَ حَالَاتٌ تَقْدِمُ خَبَرَ الْأَحْرَفِ الْمُشَبَّهَةِ بِالْفِعْلِ عَلَى اسْمِهَا وَجُوباً؟**

ترجمه: موارد وجوب تقدّم خبر حروف مشبّهه بالفعل بر اسمش چیست؟

- خبر حروف مشبّهه بر اسم آن وجوباً مقدم می‌شود، در مواردی چون:

۱- خبر شبه جمله و اسم نکره بدون مجوز باشد. مثال: **إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا**.

(مَع: خبر مقدم و محلاً مرفوع) و (يُسْرًا: اسم مؤخّر و منصوب)

۲- اسم حروف مشبّهه اگر همراه با ضمیری باشند که به خبر برمی‌گردد. مثال: **إِنَّ فِي الدَّارِ**

صَاحِبُهَا.

۱۷. **مَتَى يَكُونُ اسْمٌ «أَنَّ» ضَمِيرِ الشَّانِ؟ أَذْكَرُ لَهَا مِثَالًا.**

ترجمه: چه زمانی اسم **إِنَّ** ضمیر شأن می‌باشد؟ مثالی بزن.

- هرگاه **أَنَّ** مخفف شود یعنی بدون تشدید باشد **«أَنَّ»**، اسم آن ضمیر شأن محذوف است و

خبر آن جمله می‌باشد، در این مورد بر جمله‌ی اسمیه و فعل جامد و فعل متصرف وارد می‌شود.

مثال: **عَلِمْتُ أَنَّ الْمَوْتَ قَرِيبٌ** ----- **إِعْلَمُ أَنَّ لَيْسَ لِلصَّابِرِ إِلَّا النَّصْرُ**. (در

این مثال اسم آن ضمیر شأن محذوف و خبر، جمله می‌باشد.)

۱۸. **مَتَى يَجُوزُ فِي نَعْتِ اسْمٍ «لَا» الْمُفْرَدِ، الْبِنَاءُ عَلَى الْفَتْحِ أَوْ النَّصْبِ أَوْ الرَّفْعِ؟**

ترجمه: چه هنگام می‌توانیم برای اسم لای نفی جنس صفت مفرد بیاوریم؟

- هرگاه بعد از اسم لای نفی جنس صفتی بیاید و به آن متصل شود در نعت دو وجه جایز

است:

۱- مبنی بر فتح. مثال: لَا رَجُلَ ظَرِيفَ. (ظَرِيف: صفت برای رَجُل مبنی بر فتح و محلاً منصوب.)

۲- منصوب. مثال: لَا رَجُلَ ظَرِيفٌ عِنْدَنَا. ظَرِيف: صفت و مرفوع به تبعیت از محلّ لا+ رَجُل که در اصل مبتدا و مرفوع بوده است.

۱۹. أَيُّ شَيْءٍ يَنْوُبُ عَنِ الْمَفْعُولِ الْمُطْلَقِ الْمُبَيَّنِّ؟

ترجمه: چه چیزی می‌تواند جانشین مفعول مطلق بیانی شود؟

- هفت چیز جانشین مفعول مطلق بیانی می‌شود:

۱- کُلّ که به مصدر اضافه شود. مثال: جَدَّ الطَّالِبِ كُلِّ الْجِدِّ. (کُلّ: جانشین مفعول مطلق)

۲- بعض که به مصدر اضافه شود. مثال: مَالَ بَعْضِ الْمَيْلِ. (بعض: جانشین مفعول مطلق)

۳- عدد. مثال: جُلْدَ الْمُجْرِمِ خَمْسِينَ جِلْدَةً. (خَمْسِينَ: جانشین مفعول مطلق)

۴- ابزار. مثال: طَعَنَتْهُ رُمْحًا. (رُمْحًا: جانشین مفعول مطلق)

۵- ضمیر. مثال: عَلَّمْتُكَ تَعْلِيمًا لَا أَعْلَمُهُ أَحَدًا. (هُ: جانشین مفعول مطلق)

۶- اسم تفضیل. مثال: خَاطَبْتُهُ أَحْسَنَ خِطَابٍ. (أَحْسَنَ: جانشین مفعول مطلق)

۷- نوعیه و هیئیه. مثال: يَمُوتُ الْكَافِرُ مَيِّتَةً سُوءٍ وَيَعِيشُ الْمُؤْمِنُ عَيْشَةً رَاضِيَةً. (مَيِّتَةً: جانشین مفعول مطلق، عَيْشَةً: جانشین مفعول مطلق)

۲۰. اِشْرَحِ الْمُصْطَلِحَاتِ التَّالِيَةَ وَاضْرِبْ لِكُلِّ وَاحِدَةٍ مِنْهَا مِثَالًا:

ترجمه: اصطلاحات زیر را شرح بده و برای هریک مثالی بزن.

الفِعْلُ الطَّلَبِيُّ، لَامُ الْجُحُودِ، الْقَرِيْنَةُ الْمَعْنَوِيَّةُ، الظَّرْفُ الْمُخْتَصُّ، الْمُبْتَدَأُ الْمُؤَوَّلُ بِالصَّرِيحِ، الْمُعْرَفُ بِأَلِ الْجِنْسِيَّةِ، التَّنْوِيعُ، الشَّبِيهَ بِالْمُضَافِ، السَّادَ مَسَدَّ الْخَبْرِ، الْقِسْمَ الصَّرِيحَ، التَّصْرِيْفَ التَّامَ، لَامُ الْاِبْتِدَاءِ وَ مَا الْحَرْفِيَّةَ.

- فعل طلبی: فعل طلبی در مقابل فعل خبری است. مثل: اِضْرِبْ، لَا تَضْرِبْ.

- لام جحود: لامی که بعد از کَانَ منفی و برای تأکید نفی می‌آید، چون دائماً بعد از کَانَ

منفی قرار می‌گیرد به آن لام جحود گویند. مثل: مَا كَانَ اللَّهُ لِيُظْلِمَ النَّاسَ.

- قرینه‌ی معنوی: آن قرینه‌ای که عقل بر آن دلالت دارد. مثل أَكَلَّ الْكُمْتَرِيُّ يَحْيَى.

درست است که هر ۲ اعراب فاعل و مفعول تقدیری است و نمی‌توان از این طریق فاعل و مفعول را از یکدیگر تشخیص داد، اما عقل حکم می‌کند که گلابی توسط یحیی خورده شده باشد و کلمه‌ی مقدم را مفعول و کلمه‌ی مؤخر را فاعل بگیریم.

- ظرف مختص: ظرفی که از نظر زمان و مکان محدود و حد معینی دارد. مثل: **الأسبوع**،

یوم.

- مبتدا مؤول صریح: اگر جمله‌ای مبتدا قرار بگیرد و ادوات مصدریه بر آن مقدم شده باشد که آن جمله به تأویل مصدر برود. مثل: **أَنْ تَصُومُوا خَيْرٌ لَكُمْ** وقتی به تأویل مصدر می‌رود می‌شود: **صِيَامُكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ**.

- معرفه به ال جنس: زمانی که بر سر اسم جنس ال تعریف در بیاید. مثل: **الرَّجُل**.

- تنويع: بیشتر در علم ریاضی (ضرب و تقسیم) کاربرد دارد، در واقع، نوع نوع کردن است. مثل: **الكَلِمَةُ إمَّا إِسْمٌ أَوْ فِعْلٌ أَوْ حَرْفٌ**.

- شبیه به مضاف: هر اسمی که معنایش به وسیله‌ی ما بعدش کامل شود شبه مضاف

گویند. مثل: **طَالِعاً جَبَلًا**.

- سادّ مسدّ خبر: چیزی که خودش خبر نیست اما به جای خبر می‌نشیند. مثل **زَيْدٌ فِي**

الدَّارِ فِي الدَّارِ. خبر نیست و خبر واقعی **مُسْتَقَرٌّ** است که **فِي الدَّارِ** به جای آن آمده.

- قسم صریح: لفظ قسمی که در غیر از قسم استعمال نمی‌شود. مثل: **لَعْمُرْكَ**: به جان تو.

- تصرف تام: در مقابل تصرف ناقص است. مثلاً ظرف که یا متصرف است یا غیر

متصرف. یعنی علاوه بر ظرف بودن انواع نقش‌های اعرابی را می‌پذیرد. مثل: **يَوْمٌ**

الْجُمُعَةِ مَبَارَكٌ.

- لام ابتداء: لامی که بر سر مبتدا و برای تأکید نسبت مبتدا به خبر بر آن داخل می‌شود.

- مای حرفی: مای موصوله حرفی است که بر سر فعل داخل شده و آن فعل را تأویل به

مصدر می‌برد.

تمرین‌های عمومی

تمرین ۱. مِيزَ أَنْوَاعَ التَّوَابِعِ فِي الْجُمَلِ التَّالِيَةِ:

انواع توابع را در جمله‌ها مشخص کن.

۱. الْقُرْآنُ الْكَرِيمُ: وَمَا هَذِهِ الْحَيَوَةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهُوَ وَلَعِبٌ وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ (عنكبوت، ۶۴).

ترجمه: و این زندگی دنیا جز سرگرمی و بازی نیست و بی‌تردید سرای آخرت، همان زندگی [واقعی و ابدی] است؛ اگر اینان معرفت دانش داشتند [دنیا را به قیمت از دست دادن آخرت بر نمی‌گزیدند].

- الْحَيَوَةُ: بدل یا عطف بیان.

- الدُّنْيَا: صفت برای الْحَيَوَةُ.

- لَهُوَ: خبر برای هَذِهِ.

- لَعِبٌ: معطوف به لَهُوَ.

- الْآخِرَةُ: صفت برای الدَّارِ.

۲. الْقُرْآنُ الْكَرِيمُ: تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ (قصص، ۸۳).

ترجمه: آن سرای [پرازش] آخرت را برای کسانی قرار می‌دهیم که در زمین هیچ برتری و تسلط و هیچ فساد را نمی‌خواهند؛ و سرانجام [نیک] برای پرهیزکاران است.

- الدَّارُ: بدل یا عطف بیان.

- الْآخِرَةُ: صفت برای الدَّارِ.

- فَسَادًا: معطوف به عُلُوًّا.

۳. الْقُرْآنُ الْكَرِيمُ: مَا قُلْتُ لَهُمْ إِلَّا مَا أَمَرْتَنِي بِهِ أَنْ اْعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَرَبَّكُمْ وَكُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا مَّا دُمْتُ فِيهِمْ فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنْتُ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ وَأَنْتَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ (مائده، ۱۱۷).

ترجمه: من به آنان جز آنچه را که به من دستور دادی نگفتم، [گفتم]: خدایی را پرستید

که پروردگار من و شمامست؛ و تا زمانی که در میان آنان بودم گواهشان بودم، و چون مرا [از میان آنان به سوی خود] برگرفتی، خود مراقب و نگاهبانشان بودی؛ و تو بر همه چیز گواهی.

- اَنْ اَعْبُدُوا: به تأویل مصدر و بدل از ما دوم یا بدل از ضمیر و در به.

- رَبِّ: بدل یا نعت از الله.

- رَبُّ: معطوف به رَبِّ.

۴. الْقُرْآنُ الْكَرِيمُ: اِنَّ لِّلْمُتَّقِيْنَ مَفَازًا* حَدَائِقَ وَاَعْنَابًا* وَكَوَاعِبَ اٰتْرَابًا* وَكَاسًا دِهَاقًا* لَا يَسْمَعُوْنَ فِيْهَا لَغْوًا وَّلَا كِذٰبًا* جَزَاءً مِّن رَّبِّكَ عَطَاءً حِسَابًا (نبا، ۳۱-۳۶).

ترجمه: بی‌تردید برای پرهیزکاران پیروزی و کامیابی است.* باغ‌هایی [سرسبز و خرم] و انواع انگورها* و دخترانی نورسیده و هم‌سن* و جام‌هایی لبریز [از باده طهور]* در آنجا نه سخن بیهوده‌ای می‌شنوند و نه دروغ و تکذیبی.* [این] پاداشی کافی و به اندازه از سوی پروردگار توست.

- حَدَائِقُ: بدل بعض از کل از مَفَازًا.

- اَعْنَابًا: معطوف به حَدَائِقُ.

- كَوَاعِبُ: عطف بر حَدَائِقُ.

- اٰتْرَابًا: صفت برای كَوَاعِبُ.

- كَاسًا: عطف بر حَدَائِقُ.

- دِهَاقًا: صفت برای كَاسًا.

- كِذٰبًا: عطف بر لَغْوًا.

- مِّن رَّبِّكَ: صفت برای جَزَاءً.

- عَطَاءً: بدل کل از کل برای جَزَاءً.

- حِسَابًا: نعت برای عَطَاءً.

۵. الْقُرْآنُ الْكَرِيمُ: اِنَّ الْمُتَّقِيْنَ فِيْ جَنَّاتٍ وَّنَهْرٍ* فِيْ مَقْعَدٍ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيْكَ مُّقْتَدِرٍ

(قمر، ۵۴ و ۵۵).

ترجمه: یقیناً پرهیزکاران در بهشت‌ها و [کنار] نهرها هستند.* در جایگاهی حق و پسندیده نزد

پادشاهی توانا.

- نَهْرٌ: معطوف به جَنَاتٍ.

- فِي مَقْعَدٍ: بدل بعض از کل از فی جَنَاتٍ.

- عِنْدَ: صفت برای جَنَاتٍ، متعلق به محذوف.

- مُقْتَدِرٌ: صفت برای مَلِيكٍ.

۶. الرَّسُولُ الْأَعْظَمُ (ص): مَنْ وُقِيَ شَرَّ ثَلَاثٍ فَقَدْ وُقِيَ الشَّرَّ كُلَّهُ: لَقَلَقَةٍ، وَقَبْقَبَةٍ، وَذَبْذَبَةٍ، فَلَقَلَقَتْهُ لِسَانُهُ، وَقَبْقَبَتْهُ بَطْنُهُ، وَذَبْذَبَتْهُ فَرْجُهُ (نوری، پیشین: ۳۰۱/۲).

ترجمه: هرکس که از شر ۳ چیز بتواند مراقبت کند از شر همه‌ی بدی‌ها نگهداری شده:

لقلقه و قبقبه و ذبذبه، پس لقلقه‌اش زبانش، قبقبه‌اش شکمش و ذبذبه شهوتش می‌باشد.

- كُلٌّ: تأکید برای شَرِّ.

- لَقَلَقَةٌ: بدل بعض از کل از ثلاث.

- قَبْقَبَةٌ: معطوف به لَقَلَقَةٌ.

- ذَبْذَبَةٌ: معطوف به قَبْقَبَةٌ.

۷. الرَّسُولُ الْأَعْظَمُ (ص): وَأَظْهَرَ أَمْرَ الْإِسْلَامِ كُلَّهُ صَغِيرَهُ وَكَبِيرَهُ وَلَيْكُنْ أَكْثَرَ هَمِّكَ الصَّلَاةَ فَإِنَّهَا رَأْسُ الْإِسْلَامِ بَعْدَ الْإِقْرَارِ بِاللَّيْنِ (حرانی، پیشین: ۲۶).

ترجمه: امر اسلام را از خرد و کلان پدیدار کن و بیشتر همتت به نماز باشد که پس از

اعتراف به دین، سرِ اسلام است.

- كُلٌّ: تأکید برای أَمْرٍ.

- صَغِيرٌ: بدل بعض از کل برای أَمْرٍ.

- كَبِيرٌ: معطوف به صَغِيرٍ.

۸. الْإِمَامُ الصَّادِقُ (ع): اِنْفِي قَوْلِهِ تَعَالَى: وَقُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا: أَيُّ لِلنَّاسِ كُلِّهِمْ مُؤْمِنِهِمْ وَمُخَالَفِهِمْ، أَمَّا الْمُؤْمِنُونَ فَيَسُطُّ لَهُمْ وَجْهُهُ، وَأَمَّا الْمُخَالَفُونَ فَيَكَلِّمُهُمْ بِالْمُدَارَاةِ لِاجْتِنَابِهِمْ إِلَى الْإِيمَانِ فَإِنَّهُ بِأَيْسَرٍ مِنْ ذَلِكَ يَكْفَى شُرُورَهُمْ عَنِ نَفْسِهِ وَعَنِ إِخْوَانِهِ الْمُؤْمِنِينَ (مجلسی، پیشین: ۴۰۱/۷۲).

ترجمه: در ذیل آیه و گفته‌ی خداوند بلند مرتبه: و با مردم نیکو سخن بگویند، یعنی با تمام

مردم نیکو سخن بگویند چه مومن باشند چه مخالف، اما با مؤمنین به چهره‌ای گشاده و همگام با تبسم برخورد کنید و با مخالفین با مدارا رفتار کنید برای اینکه به ایمان جذّشان کنید، به درستی که به کمترین قول نیکو می‌توان شرّ آنها را از خود و برادران دینی‌اش باز داشت.

- کُلِّهِمْ: تأکید برای النَّاسِ.

- مُؤْمِنِهِمْ: بدل بعض از کل از النَّاسِ.

- مُخَالِفِهِمْ: معطوف به مُؤْمِنِهِمْ.

- أَمَّا الْمُخَالِفُونَ: معطوف به أَمَّا الْمُؤْمِنُونَ.

- إِخْوَانٍ: عطف بر نَفْسِ.

- الْمُؤْمِنِينَ: صفت برای إِخْوَانِ.

تمرین ۲. شَكَّلَ الْكَلِمَاتِ الَّتِي تَحْتَهَا حَظٌّ وَادَّكَّرَ دَلِيلَ إِعْرَابِهَا:

کلماتی که زیر آنها خط کشیده شده را حرکت‌گذاری کن و دلیل اعرابش را بیان کن.

۱. الْقُرْآنُ الْكَرِيمُ: اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مِثْلُ نُورِهِ كَمِشْكُوتٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُّورٌ عَلَى نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (نور، ۳۵).

ترجمه: خدا نور آسمان‌ها و زمین است؛ وصف نورش مانند چراغدانی است که در آن، چراغ پر فروغی است، و آن چراغ در میان آبگینه بلورینی است، که آن قندیل بلورین گویی ستاره تابانی است، [و آن چراغ] از [روغن] درخت زیتونی پربرکت که نه شرقی است و نه غربی افروخته می‌شود، [و] روغن آن [از پاک‌ی و صافی] نزدیک است روشنی بدهد گرچه آتشی به آن نرسیده باشد، نوری است بر فراز نوری؛ خدا هر کس را بخواهد به سوی نور خود هدایت می‌کند، و خدا برای مردم مثل‌ها می‌زند [تا حقایق را بفهمند] و خدا به همه چیز داناست.

- مِصْبَاحٌ: مبتدای مؤخّر و مرفوع.

- الْمِصْبَاحُ: مبتدا و مرفوع.

- الزُّجَاجَةُ: مبتدا و مرفوع.

- دُرِّيٌّ: صفت برای كَوْكَبٍ و مرفوع.

- زَيْتُونَةٍ: بدل از شَجَرَةٍ.

- شَرْقِيَّةٌ: صفت دوم برای شَجَرَةٍ.

- نَأَزٌ: فاعل برای لَمْ تَمَسَّهُ.

- نَوْزٌ: خبر برای مبتدای محذوفِ هَذَا.

۲. الْقُرْآنُ الْكَرِيمُ: وَإِذْ نَادَى رَبُّكَ مُوسَىٰ أَنْ ائْتِ الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ * قَوْمَ فِرْعَوْنَ أَلَا يَتَّقُونَ * قَالَ رَبِّ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُكَذِّبُون (شعراء، ۱۰-۱۲).

ترجمه: [یاد کن] هنگامی را که پروردگارت موسی را ندا داد که: خود را به قوم ستمکار برسان. [به سوی] قوم فرعون [که به آنان بگویی]: آیا [از سرانجام شرك و طغیان که خشم و عذاب خداست] نمی‌پرهیزید؟ گفت: پروردگارا! به راستی می‌ترسم مرا تکذیب کنند.

- الْقَوْمَ: مفعولٌ به برای اِئْتِ و منصوب.

- قَوْمَ فِرْعَوْنَ: بدل یا عطف بیان برای الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ.

- رَبِّ: منادای مضاف که حرف ندا از ابتدای آن و بای متکلم از آخر آن حذف شده است

و کسره دلالت بر حذف یاء دارد.

۳. الإِمَامُ عَلِيُّ (ع): لِكُلِّ أَمْرٍ عَاقِبَةٌ حُلْوَةٌ أَوْ مُرَّةٌ (نهج البلاغه، حکمت ۱۵۱).

ترجمه: هر کس را پایانی است، تلخ یا شیرین.

- حُلْوَةٌ: بدل بعض از کل.

- مُرَّةٌ: معطوف به حُلْوَةٌ.

۴. الإِمَامُ عَلِيُّ (ع): مَنْ وَضَعَ نَفْسَهُ مَوَاضِعَ التُّهْمَةِ فَلَا يُلُومَنَّ مَنْ أَسَاءَ بِهِ الظَّنَّ

(نهج البلاغه، حکمت ۱۵۹).

ترجمه: کسی که خود را در جایگاه تهمت قرار داد، نباید جز خود را نکوهش کند.

- مَوَاضِعَ: مفعولٌ فیه و منصوب.

- الظَّنَّ: مفعولٌ به برای أَسَاءَ و منصوب.

۵. الإِمَامُ عَلِيُّ (ع): إِنَّ كَلَامَ الْحُكَمَاءِ إِذَا كَانَ صَوَابًا كَانَ دَوَاءً وَإِذَا كَانَ خَطَأً كَانَ

دَاءً (نهج البلاغه، حکمت ۲۵۶).

ترجمه: به درستی که گفتار حکیمان اگر درست باشد درمان و اگر نادرست، درد جان است.

- دَوَاءٌ: خبر کان اول و منصوب.

- حَطَأٌ: خبر کان دوم و منصوب.

- دَاءٌ: خبر کان سوم و منصوب.

۶. الإِمَامُ عَلِيُّ (ع): إِنَّ تَقْوَى اللَّهِ حَمَتُ أَوْلِيَاءِهِ مَحَارِمُهُ وَالزِّمْتُ قُلُوبَهُمْ مَخَافَتُهُ حَتَّى أَسْهَرَتْ لَيَالِيَهُمْ وَأَظْمَأَتْ هَوَاجِرَهُمْ فَأَخَذُوا الزَّاحَةَ بِالتَّعَبِ وَالرَّيَّ بِالتَّظْمِ (تمیمی، پیشین: ۲۴۷).

ترجمه: به درستی که پرهیزکاری از خداوند، دوستان او را از حرام‌ها منع کرده و قلب‌های آنان را ملازم ترس از خداوند قرار داده است تا اینکه شب‌های آنان را بی‌خواب کرده و بین روزها آنان را تشنه گردانیده، پس به سبب تعب و سختی آسایش فرا گرفته اند و به سبب تشنگی سیرابی تحصیل کرده‌اند.

- أَوْلِيَاءٍ: مفعولٌ به اول حَمَتُ و منصوب.

- هُ: مضافٌ الیه و محلاً مجرور.

- مَحَارِمٍ: مفعولٌ به دوم حَمَتُ و منصوب.

- هُ: مضافٌ الیه و محلاً مجرور.

- قُلُوبٍ: مفعولٌ به اول أَلْزِمْتُ و منصوب.

- هُم: مضافٌ الیه و محلاً مجرور.

- مَخَافَةٌ: مفعولٌ به دوم أَلْزِمْتُ و منصوب.

- وَالرَّيَّ: معطوف به التَّعَبِ و مفعولٌ به أَخَذُوا.

تمرین ۳. شَكَّلَ الْكَلِمَاتِ التَّالِيَةَ وَاسْتَخْرَجِ الْمَرْفُوعَاتِ وَالْمَنْصُوبَاتِ وَالْمَجْرُورَاتِ وَالْمَجْرُورَاتِ مِنَ الْأَفْعَالِ وَالْأَسْمَاءِ وَعَيَّنِ الْإِعْرَابَ الْأَصْلِيَّ مِنَ التَّبَعِيِّ:

کلمات زیر را حرکت‌گذاری کن و مرفوعات و منصوبات و مجزومات و مجرورات را از

افعال و اسماء بیرون بیاور و اعراب اصلی و فرعی را معین کن.

اللَّهُمَّ يَا ذَا الْمُلْكِ الْمُتَأْتِدِ بِالْحُلُودِ، وَالسُّلْطَانِ الْمُتَمَتِّعِ بِغَيْرِ جُنُودٍ وَلَا أَعْوَانٍ، وَالْعِزِّ

الْباقِي عَلَى مَرِّ الدُّهُورِ وَخَوَالِي الْأَعْوَامِ وَمَوَاضِي الْأَزْمَانِ وَالْأَيَّامِ، عَزَّ سُلْطَانُكَ عِزًّا لَا حَدَّ لَهُ بِأَوْلِيَّةٍ وَلَا مُنْتَهَى لَهُ بِأَخْرِيَّةٍ، وَاسْتَعْلَى مُلْكُكَ عَلَوًّا سَقَطَتِ الْأَشْيَاءُ دُونَ بُلُوغِ أَمْدِهِ، وَلَا يَبْلُغُ أَدْنَى مَا اسْتَأْتَرَتْ بِهِ مِنْ ذَلِكَ أَقْصَى نَعْتِ النَّاعِتِينَ، ضَلَّتْ فِيكَ الصِّفَاتُ، وَتَفَسَّخَتْ دُونَكَ التُّعُوثُ، وَحَارَتْ فِي كِبَرِيَايِكَ لَطَائِفُ الْأَوْهَامِ، كَذَلِكَ أَنْتَ اللَّهُ الْأَوَّلُ فِي أَوْلِيَّتِكَ وَعَلَى ذَلِكَ أَنْتَ دَائِمٌ لَا تَزُولُ، وَأَنَا الْعَبْدُ الضَّعِيفُ عَمَلًا الْجَسِيمُ أَمَلًا، خَرَجْتَ مِنْ يَدِي أَسْبَابُ الْوُصُولَاتِ إِلَّا مَا وَصَلَهُ رَحْمَتُكَ، وَتَقَطَّعْتَ عَنِّي عَصَمَ الْأَمَالِ إِلَّا مَا أَنَا مُعْتَصِمٌ بِهِ مِنْ عَفْوِكَ، قُلَّ عِنْدِي مَا أَعْتَدْتُ بِهِ مِنْ طَاعَتِكَ، وَكَثُرَ عَلَيَّ مَا أَبُوءُ بِهِ مِنْ مَعْصِيَّتِكَ، وَلَنْ يَضِيقَ عَلَيْكَ عَفْوٌ عَن عَبْدِكَ وَإِنْ أَسَاءَ، فَأَعْفُ عَنِّي. اللَّهُمَّ وَقَدْ أَشْرَفَ عَلَيَّ خَفَايَا الْأَعْمَالِ عِلْمُكَ، وَانْكَشَفَ كُلُّ مَسْتَوِرٍ دُونَ خُبْرِكَ، وَلَا تَتَطَوَّى عَنْكَ دَقَائِقُ الْأُمُورِ، وَلَا تَعْرُبُ عَنْكَ غَيْبَاتُ السَّرَائِرِ، وَقَدْ اسْتَحْوَذَ عَلَيَّ عَدُوُّكَ الَّذِي اسْتَنْظَرَكَ لِعِوَايَتِي فَأَنْظَرْتَهُ، وَاسْتَمَهَلَكَ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ لِإِضْلَالِي فَأَمَهَلْتَهُ، فَأَوْقَعْنِي وَقَدْ هَرَبْتُ إِلَيْكَ مِنْ صَغَائِرِ ذُنُوبٍ مُوبِقَةٍ، وَكِبَائِرِ أَعْمَالٍ مُرْدِيَةٍ حَتَّى إِذَا قَارَفْتُ مَعْصِيَّتَكَ وَاسْتَوْجَبْتُ بِسُوءِ سَعْيِي سَخَطَتِكَ، فَتَلَّ عَنِّي عِذَارَ غَدْرِهِ، وَتَلَقَّانِي بِكَلِمَةِ كُفْرِهِ، وَتَوَلَّى الْبِرَاءَةَ مِنِّي، وَأَدْبَرَ مُؤَلِيًّا عَنِّي، فَأَصْحَرَنِي لِغَضَبِكَ فَرِيدًا، وَأَخْرَجَنِي إِلَى فِنَاءٍ نَقَمْتِكَ طَرِيدًا (صحيفة سجادية، ۱۳۸۶: ۲۲۴).

ترجمه: خدایا ای صاحب پادشاهی همیشه‌گی و جاودانه؛ و ای پادشاه قدرتمند بی نیاز از سپاه و پشتیبان و ای صاحب عزت و بزرگی جاودانه که با گذشت روزها و سپری شدن سال‌ها و گذشتن زمان‌ها و روزها همچنان باقی و پاینده هستی. پادشاهی تو دارای چنان عظمت و شکوهی است که آغاز و انجام آن را حد و نهایی نیست و پادشاهی تو چنان بلندپایه است که همه چیز از دست یافتن به نهایت آن فرومانده است و بالاترین توصیف وصف کنندگان به پایین مرتبه از آن رفعت و بزرگواری که به خود اختصاص داده‌ای نمی‌رسد. اوصاف در بیان عظمت و صفات تو ناتمام و رشته تعریف‌ها در پیشگاهت از هم گسیخته و دقیقترین اندیشه‌ها در پیشگاه کبریایی تو حیران شده‌اند. همچنین تو خدایی هستی که در ازلیت خویش پیش از همه وجود داشته‌ای و همیشه جاودانه‌ای و زوال نمی‌پذیری؛ و من بنده‌ای هستم که عملش

اندک و آرزویش بزرگ است و وسایل پیوند با تو از دستم بیرون رفته جز آنچه که رحمت تو باعث پیوند آن شده است و رشته‌های امیدم بریده شده جز رشته عفو و گذشت تو که به آن چنگ زده‌ام. طاعت و بندگی‌ات که بتوانم به آن اعتماد کنم، اندک است و معصیت و نافرمانیت که به آن اقرار کنم، نزد من بسیار است و بخشیدن بنده گناهکارت هرچند که بد کرده باشد، برای تو دشوار نیست، پس مرا عفو کن. پروردگارا علم تو برکارها و اعمال پنهانی احاطه دارد و هر پنهان و مستوری در برابر علم تو آشکار است و جزئیات امور از نظر تو پنهان نیست و رازهای پنهان از تو پوشیده نمی‌ماند. (پروردگارا) دشمن تو (شیطان) که برای گمراه کردن من از تو مهلت خواسته و تو او را مهلت داده‌ای و برای منحرف کردن من تا روز قیامت از تو فرصت خواسته و تو به او فرصت داده‌ای بر من غلبه کرده است. پس این دشمن در حالیکه از گناهان کوچک هلاک کننده و گناهان بزرگ هلاک کننده به سوی تو می‌گریختم، مرا بر زمین زد و چون به معصیت و نافرمانی تو دچار شده و به خاطر کار زشتم سزاوار خشم تو گشتم (پرده از چهره فریبکارانه خود برگرفت) پس (شیطان) افسار حیله و فریبش را از گردن من باز کرد و با سخن کفر آمیز با من روبرو شد و از من بیزاری جست و بر من پشت کرد و به راه خود رفت، آنگاه مرا در برابر خشم تو در بیابان گمراهی تنها گذاشت و مرا در آستانه انتقام تو رها ساخت.

- اَللّٰهُمَّ: منادای مفرد معرفه (يَا + اللّٰهُ) مبنی بر ضم.

- ذَا: منادای مضاف و منصوب به الف.

- الْمَلِكِ: مضافٌ الیه و مجرور.

- الْمُتَأْتِدِ: صفت برای الْمَلِكِ و مجرور.

- الْخُلُودِ: مجرور به حرف جر.

- السُّلْطَانِ: معطوف به الْخُلُودِ و مجرور.

- الْمُمْتَنِعِ: صفت برای السُّلْطَانِ و مجرور.

- غَيْرِ: مجرور به حرف جر.

- جُنُودِ: مضافٌ الیه و مجرور.

- الْعِزِّ: معطوف به الْخُلُودِ و مجرور.

- الباقی: مضافّ الیه و تقدیراً مجرور.
- مرّ: مجرور به حرف جر.
- الدُّهور: مضافّ الیه و مجرور.
- خَوَالِی: معطوف به مرّ و مجرور.
- الأعوام: مضافّ الیه و مجرور.
- مواضی: معطوف به مرّ و تقدیراً مجرور.
- الأزمان: مضافّ الیه و مجرور.
- الأیام: معطوف به الأزمان و مجرور.
- سلطان: فاعل و مرفوع.
- ک: مضافّ الیه و محلاً مجرور.
- عزّاً: مفعول مطلق و منصوب.
- حدّ: اسم لای نفی جنس و منصوب.
- أوّلیّة: مجرور به حرف جر.
- منتهی: معطوف به حدّ و تقدیراً منصوب.
- آخریّة: معطوف به أوّلیّة و مجرور.
- ملک: فاعل و مرفوع.
- ک: مضافّ الیه و محلاً مجرور.
- علوّاً: مفعول مطلق و منصوب.
- الأشياء: فاعل و مرفوع.
- دُون: ظرف و منصوب.
- بلوغ: مضافّ الیه و مجرور.
- أمّید: مضافّ الیه و مجرور.
- یبلُغ: فعل مضارع منفی و مرفوع.
- أدنی: فاعل و تقدیراً مرفوع.

- مَا: مفعولٌ به مقدم و محلاً منصوب.
- تَ در استأثرت: فاعل و محلاً مرفوع.
- ذَلِكَ: محلاً مجرور به حرف جر.
- أَقْصَى: عطف بیان و تقدیراً منصوب.
- نَعَتٍ: مضافٌ الیه و مجرور.
- التَّائِعَتَيْنِ: مضافٌ الیه و مجرور.
- الصِّفَاتُ: فاعل و مرفوع.
- التُّعُوثُ: فاعل و مرفوع.
- كِبْرِيَاءٍ: مجرور به حرف جر.
- كَ: مضافٌ الیه و محلاً مجرور.
- لَطَائِفُ: فاعل و مرفوع.
- الْأَوْهَامُ: مضافٌ الیه و مجرور.
- أَنْتَ: مبتدا و محلاً مرفوع.
- اللَّهُ: خبر و مرفوع.
- الْأَوَّلُ: صفت برای الله و مرفوع.
- أَوْلِيَّةٍ: مجرور به حرف جر.
- كَ: مضافٌ الیه و محلاً مجرور.
- ذَلِكَ: محلاً مجرور به حرف جر.
- أَنْتَ: مبتدا و محلاً مرفوع.
- دَائِمٌ: خبر و مرفوع.
- أَنَا: مبتدا و محلاً مرفوع.
- الْعَبْدُ: خبر و مرفوع.
- الضَّعِيفُ: صفت برای العبد و مرفوع.
- عَمَلًا: تمییز و منصوب.
- الْجَسِيمُ: صفت برای العبد و مرفوع.

- أَمَلًا: تمییز و منصوب.
- يَدِي: تقدیراً مجرور به حرف جر.
- أَسْبَابُ: فاعل برای خَرَجَتْ و مرفوع.
- الْوُصُلَاتِ: مضافٌ الیه و مجرور.
- هُ: مفعولٌ به و محلاً منصوب.
- رَحِمْتُ: فاعل برای وَصَلَ و مرفوع.
- كَ: مضافٌ الیه و محلاً مجرور.
- ي: محلاً مجرور به حرف جر.
- عَصِمُ: فاعل برای تَقَطَّعَتْ و مرفوع.
- الْأَمَالِ: مضافٌ الیه و مجرور.
- أَنَا: مبتدا و محلاً مرفوع.
- مُعْتَصِمٌ: خبر و مرفوع.
- عَفْوٍ: مجرور به حرف جر.
- كَ: مضافٌ الیه و محلاً مجرور.
- عِنْدَ: ظرف مکان و منصوب.
- ي: مضافٌ الیه و محلاً مجرور.
- أَعْتَدُ: فعل و فاعل آن ضمیر مستتر أَنَا.
- هِ: محلاً مجرور به حرف جر.
- طَاعَتِ: مجرور به حرف جر.
- كَ: مضافٌ الیه و محلاً مجرور.
- كَثُرُ: فعل و فاعل آن ضمیر مستتر هُوَ.
- ي: محلاً مجرور به حرف جر.
- أَبْوَاءٌ: فعل و فاعل آن ضمیر مستتر أَنَا.
- هِ: محلاً مجرور به حرف جر.

- مَعْصِيَةٌ: مجرور به حرف جر.
- كَ: مضافٌ اليه و محلاً مجرور.
- يَضِيْقُ: فعل مضارع منصوب.
- كَ: محلاً مجرور به حرف جر.
- عَفُوٌّ: فاعل برای فعل يَضِيْقُ و مرفوع.
- عَبْدٌ: مجرور به حرف جر.
- كَ: مضافٌ اليه و محلاً مجرور.
- أَسَاءَ: فعل ماضی و محلاً مجزوم.
- يَ: تقدیراً مجرور به حرف جر.
- اللَّهُ: منادای مفرد معرفه و مرفوع.
- أَشْرَفَ: فعل ماضی و مبنی بر فتح.
- حَفَايَا: مجرور به حرف جر.
- الْأَعْمَالِ: مضافٌ اليه و مجرور.
- عِلْمٌ: فاعل برای فعل أَشْرَفَ و مرفوع.
- كَ: مضافٌ اليه و محلاً مجرور.
- اِنْكَشَفَ: فعل ماضی و مبنی بر فتح.
- كُلُّ: فاعل و مرفوع.
- مَسْتُورٌ: مضافٌ اليه و مجرور.
- دُونَ: ظرف و منصوب.
- حُجْرٌ: مضافٌ اليه و مجرور.
- كَ: مضافٌ اليه و محلاً مجرور.
- كَ: محلاً مجرور به حرف جر.
- دَقَائِقُ: فاعل برای فعل لَا تَنْطَوِي و مرفوع.
- الْأُمُورِ: مضافٌ اليه و مجرور.
- تَعَزَّبُ: فعل مضارع منفی و مرفوع به ضمه.

- ک: محلاً مجرور به حرف جر.
- غَيِّبَاتُ: فاعل برای فعل لا تَعْرُبُ و مرفوع.
- السَّرَائِرُ: مضافٌ الیه و مجرور.
- اسْتَحْوَذَ: فعل ماضی و مبنی بر فتح.
- ی: تقدیراً مجرور به حرف جر.
- عَدُوٌّ: فاعل برای فعل اسْتَحْوَذَ و مرفوع.
- ک: مضافٌ الیه و محلاً مجرور.
- اسْتَنْظَرَ: فعل ماضی و مبنی بر فتح.
- ک: مفعولٌ به و محلاً منصوب.
- عَوَايِتٍ: مجرور به حرف جر.
- ی: مضافٌ الیه و محلاً مجرور.
- ت: فاعل و محلاً مرفوع.
- هُ: مفعولٌ به و محلاً منصوب.
- اسْتَمْهَلَ: فعل ماضی و مبنی بر فتح.
- ک: مفعولٌ به و محلاً منصوب.
- یوم: مجرور به حرف جر.
- الدِّینِ: مضافٌ الیه و مجرور.
- اِضْلالٍ: مجرور به حرف جر.
- ی: مضافٌ الیه و محلاً مجرور.
- ت: فاعل و محلاً مرفوع.
- هُ: مفعولٌ به و محلاً منصوب.
- أَوْقَعَ: فعل ماضی و مبنی بر فتح.
- ی: مفعولٌ به و محلاً منصوب.
- ت: فاعل و محلاً مرفوع.

- ک: محلاً مجرور به حرف جر.
- صغائر: مجرور به حرف جر.
- ذنوب: مضاف الیه و مجرور.
- موبقة: مضاف الیه و مجرور.
- کبائر: معطوف به صغائر و مجرور.
- اعمال: مضاف الیه و مجرور.
- مردية: مضاف الیه و مجرور.
- ت: فاعل و محلاً مرفوع.
- معصية: مفعول به و منصوب.
- ک: مضاف الیه و محلاً مجرور.
- ت: فاعل و محلاً مرفوع.
- سوء: مجرور به حرف جر.
- سعی: مضاف الیه و تقدیراً مجرور.
- ی: مضاف الیه و محلاً مجرور.
- ت: فاعل و محلاً مرفوع.
- ک: مفعول به و محلاً منصوب.
- قتل: فعل ماضی و مبنی بر فتح.
- هو مستتر در قتل: فاعل و محلاً مرفوع.
- ی: تقدیراً مجرور به حرف جر.
- عذار: مفعول به و محلاً منصوب.
- عدر: مضاف الیه و مجرور.
- و: مضاف الیه و محلاً مجرور.
- ی: مفعول به و تقدیراً منصوب.
- کلمة: مجرور به حرف جر.
- کفر: مضاف الیه و مجرور.

- ه: مضاف الیه و محلاً مجرور.
 - تَوَلَّى: فعل ماضی و مبنی بر فتح.
 - الْبِرَاءَةُ: مفعولٌ به و منصوب.
 - ی: تقدیراً مجرور به حرف جر.
 - أَدْبَرَ: فعل ماضی و مبنی بر فتح.
 - مُؤَلِّبًا: مفعولٌ به و منصوب.
 - ی: تقدیراً مجرور به حرف جر.
 - أَصْحَرَ: فعل ماضی و مبنی بر فتح.
 - ی: مفعولٌ به و محلاً منصوب.
 - غَضَبٍ: مجرور به حرف جر.
 - ك: مضاف الیه و محلاً مجرور.
 - فَرِيدًا: تمییز و منصوب.
 - أَخْرَجَ: فعل ماضی و مبنی بر فتح.
 - ی: مفعولٌ به و محلاً منصوب.
 - فِنَاءٍ: مجرور به حرف جر.
 - نَقِمَتٍ: مضاف الیه و مجرور.
 - ك: مضاف الیه و محلاً مجرور.
 - طَرِيدًا: تمییز و منصوب.
- تمرین ۴. أَعْرَبِ الْجُمْلَةَ التَّالِيَةَ:

جملات زیر را ترکیب کن.

۱. الْقُرْآنُ الْكَرِيمُ: وَوَهَبْنَا لَهُ مِنْ رَحْمَتِنَا أَخَاهُ هَارُونَ نَبِيًّا (مریم، ۵۳).

ترجمه: و از رحمت خود برادرش هارون را که دارای مقام پیامبری بود، به او بخشیدیم.

- وَ: حرف استینافیه.

- وَوَهَبْنَا: فعل ماضی، فاعل آن ضمیر بارز نا محلاً مرفوع.

- لَ: حرف جر.

- هُ: محلاً مجرور به حرف جر.

- مِنْ رَحْمَتِ: جار و مجرور.

- نَا: مضافّ الیه و محلاً مجرور.

- أَخَا: مفعولٌ به برای فعل وَهَبْنَا و منصوب به الف. (از اسماء خمسہ، نصب آن به الف

است در صورت دارا بودن شروط ۳ گانه.)

- هُ: مضافّ الیه و محلاً مجرور.

- هَارُونَ: بدل از أَخَا و منصوب.

- نَبِيًّا: حال برای أَخَا و منصوب.

۲. الرَّسُولُ الْأَعْظَمُ (ص): وَيَلِّ لِمَنْ طَلَبَ الدُّنْيَا بِالْدِّينِ، وَيَلِّ لَهُ (محمدی ری شهری،

پیشین: ۴۵۷/۷).

ترجمه: وای بر کسی که دنیا را به دین بجوید، وای بر او.

- وَيَلِّ: مبتدا با مسوغ ابتدا به نکره.

- لِمَنْ: جار و مجرور، خبر برای مبتدا و محلاً مرفوع.

- طَلَبَ: فعل ماضی و فاعل آن ضمیر مستتر هُوَ محلاً مرفوع.

- الدُّنْيَا: مفعولٌ به و تقدیراً منصوب.

- بِالْدِّينِ: جار و مجرور.

- وَيَلِّ: مبتدا و مرفوع.

- لَهُ: خبر و محلاً مرفوع.

۳. الْإِمَامُ عَلِيُّ (ع): النَّاسُ ضَرْبَانِ: بِالْبَالِغِ لَا يَكْتَفِي وَطَالِبٌ لَا يَجِدُ (مجلسی، پیشین:

۳۴۹/۷).

ترجمه: مردم دوگونه اند: یابنده هایی که (به یافته هایشان) بسنده نمی کنند و جویندگانی

که نمی یابند.

- النَّاسُ: مبتدا و مرفوع.

حلّ تمرین‌های مبادی‌العربیة جلد ۴ (ویرایش حمید محمدی، بخش نحو) / ۲۹۷

- ضَرْبان: خبر و مرفوع.

- بِالغُ: بدل جزء از خبر.

- لا يَكْتَفِي: جمله فعلیه متشکل از فعل + فاعل (ضمیر مستتر هُوَ محلاً مرفوع).

- وَ: حرف عطف.

- طَالِبٌ: عطف به بدل.

لا يَجِدُ: جمله فعلیه متشکل از فعل + فاعل (ضمیر مستتر هُوَ محلاً مرفوع)، خبر و محلاً

مرفوع.

باب حرف

معانی حروف جر

تمرین ۱. عَيْنُ حُرُوفِ الْجَرِّ وَادْكُرْ مَعَانِيهَا وَمُتَعَلِّقَهَا فِي الْجُمْلَةِ التَّالِيَةِ:

حروف جر را مشخص و معانی و متعلق آن‌ها را در جمله‌های زیر ذکر کن.

۱. الْقُرْآنُ الْكَرِيمُ: كُلُّوْا وَاشْرَبُوْا هَنِيئًا بِمَا أَسْلَفْتُمْ فِي الْأَيَّامِ الْخَالِيَةِ (حاقة، ۲۴).

ترجمه: [به آنان گویند:] بخورید و بیاشامید، گوارایتان باد به سبب اعمالی که در گذشته انجام دادید.

- ب: معنای آن سببیت و متعلق به كُلُّوْا یا هَنِيئًا است.

- فی: به معنای ظرفیت و متعلق به أَسْلَفْتُمْ می‌باشد.

۲. الْقُرْآنُ الْكَرِيمُ: قُلْ لِّئِنْ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَيَّ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا (اسراء، ۸۸).

ترجمه: بگو: قطعاً اگر جنّ و انس گرد آیند که مانند این قرآن را بیاورند، نمی‌توانند مانندش را بیاورند، و اگر چه پشتیبان یکدیگر باشند.

- علی: به معنای استعلائی مجازی و متعلق به محذوف حال از الْإِنْسُ وَالْجِنُّ.

- ب: به معنای تعدیه و متعلق به يَأْتُوا می‌باشد.

- ب: به معنای تعدیه و متعلق به لَا يَأْتُونَ است.

- ل: به معنای ملک و استحقاق و متعلق به كَانَ می‌باشد.

۳. الْقُرْآنُ الْكَرِيمُ: فَأَعْرِضْ عَنْ مَنْ تَوَلَّىٰ عَنْ ذِكْرِنَا وَلَمْ يُرِدْ إِلَّا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا (نجم، ۲۹).

ترجمه: بنابراین این از کسانی که از یاد ما روی گردانده‌اند و جز زندگی دنیا را نخواسته‌اند، روی بگردان.

- عَنْ: به معنای مجاوزت مجازی و متعلق به أَعْرِضْ می‌باشد.

- عَنْ: به معنای مجاوزت مجازی و متعلق به تَوَلَّىٰ است.

۴. الرَّسُولُ الْأَعْظَمُ (ص): الدَّاعِي بِإِلَّا عَمَلٍ كَالرَّامِي بِإِلَّا وَتَرٍ (مجلسی، پیشین: ۳۱۲/۹۰).

ترجمه: دعوت کننده بدون عمل مانند تیرانداز بدون تیر است.

- بِ = به معنای تعدیه یا استعانت و متعلق به الدَّاعِي می‌باشد.

- بِ: به معنای تعدیه یا استعانت و متعلق به الرَّامِي است.

۵. الرَّسُولُ الْأَعْظَمُ (ص): إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ لَمْ تَزَلْ قَدَمَا عَبْدٍ حَتَّى يُسْأَلَ عَنِ أَرْبَعٍ، عَنِ عُمَرِهِ فِيْمَ أَفْنَاهُ، وَعَنِ شَبَابِهِ فِيْمَ أَبْلَاهُ، وَعَمَّا اكْتَسَبَهُ مِنْ أَيْنَ اكْتَسَبَهُ وَفِيْمَ أَنْفَقَهُ وَعَنِ حُبِّنَا أَهْلَ الْبَيْتِ (حرانی، پیشین: ۵۶).

ترجمه: چون روز رستاخیز شود پای بنده‌ای نلغزد تا از چهار چیز پرسش شود: از عمرش که در چه گذرانیده، و از جوانیش که در چه آزموده، و از آنچه بدست آورده که از کجا آورده و در چه خرج کرده است، و از دوستی ما خاندان.

- حَتَّى: به معنای استثنا و متعلق به لَمْ تَزَلْ.

- عَنْ: به معنای مجاوزت مجازی و متعلق به يُسْأَلَ.

- عَنْ (دوم): به معنای مجاوزت مجازی و متعلق به يُسْأَلَ.

- فِي: به معنای ظرفیت و متعلق به أَفْنَاهُ.

- عَنْ (سوم): به معنای مجاوزت مجازی و متعلق به يُسْأَلَ.

- فِي: به معنای ظرفیت و متعلق به أَبْلَاهُ.

- عَنْ (عَمَّا): به معنای مجاوزت مجازی و متعلق به يُسْأَلَ.

- مِنْ: به معنای ابتدای غایت مکانی و متعلق به اكْتَسَبَ.

- فِي: به معنای ظرفیت و متعلق به أَنْفَقَهُ.

- عَنْ (پنجم): به معنای مجاوزت مجازی و متعلق به يُسْأَلَ.

۶. الإِمَامُ عَلِيُّ (ع): اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ أَنْ تُحَسِّنَ فِي لَامِعَةِ الْعِيُونِ عَلَانِيَتِي وَتَقْبَحَ فِيْمَا أَبْطُنُ لَكَ سِرِّي، مُحَافِظًا عَلَيَّ رِثَاءَ النَّاسِ مِنْ نَفْسِي بِجَمِيعِ مَا أَنْتَ مُطَّلِعٌ عَلَيْهِ مِنِّي، فَأَبْدِي لِلنَّاسِ حُسْنَ ظَاهِرِي، وَأَفْضِي إِلَيْكَ بِسُوءِ عَمَلِي، تَقْرُبًا إِلَى عِبَادِكَ

وَتَبَاعُدًا مِنْ مَرَضَاتِكَ (نهج البلاغه، حکمت ۲۷۶).

ترجمه: خدایا به تو پناه می‌برم که ظاهر من در برابر دیده‌ها نیکو، و درونم در آنچه که از تو پنهان می‌دارم، زشت باشد، و بخواهم با اعمال و رفتاری که تو از آن آگاهی، توجه مردم را به خود جلب نمایم، و چهره ظاهرم را زیبا نشان داده با اعمال نادرستی که درونم را زشت کرده به سوی تو آیم، تا به بندگانت نزدیک، و از خشنودی تو دور گردم.

- ب: به معنای تعدیه یا الصاق مجازی و متعلق به أَعُوذُ است.

- مین: مین ابتدائیه و متعلق به تُحَسِّنَ می‌باشد.

- فی: معنای ظرفیت را دارد و متعلق به تُحَسِّنَ است.

- فی (فِيَمَا): معنای ظرفیت را دارد و متعلق به تُقَبِّحَ می‌باشد.

- ل: معنای اختصاص یا تعدیه دارد و متعلق به أَبْطِنُ است.

- عَلِي: به معنای استعلای مجازی است و متعلق به مُحَافِظًا می‌باشد.

- مین: مین ابتدائیه و متعلق به رِثَاء است.

- ب: معنای سببیت دارد و متعلق به مُطَّلِعٌ می‌باشد.

- عَلِي: به معنای استعلای مجازی و متعلق به مُطَّلِعٌ است.

- مین (مِئِي): می‌تواند به معنای ابتدای غایت باشد و متعلق به مُطَّلِعٌ می‌باشد.

- ل: لام اختصاص یا تعدیه و متعلق به أُبْدِي است.

- اِلي: به معنی انتهای غایت و متعلق به أَفْضِي می‌باشد.

- ب: حرف تعدیه و متعلق به أَفْضِي است.

- اِلي: به معنی تعدیه یا انتهای غایت و متعلق به نَقَرُبًا می‌باشد.

- مین: معنای ابتدای غایت دارد و متعلق به تَبَاعُدًا است.

۷. الإِمَامُ عَلِيٌّ (ع): رَبُّ مَفْتُونٍ بِحُسْنِ الْقَوْلِ فِيهِ (نهج البلاغه، حکمت ۴۶۲).

ترجمه: چه بسا کسانی که با ستایش دیگران فریب خوردند.

- رُبَّ: به معنای تکثیر و متعلق ندارد؛ چون حرف شبه زائد است و حروف شبه زائد

متعلق نمی‌خواهد.

۸. الإمامُ عَلِيٌّ (ع): إِذَا ابْتَلَى اللَّهُ عَبْدًا أَسْقَطَ عَنْهُ مِنَ الذُّنُوبِ بِقَدْرِ عِلَّتِهِ (مجلسی، پیشین: ۱۷۶/۷۸).

ترجمه: زمانی که خداوند بنده‌ای را گرفتار کند به اندازه‌ی گرفتایش گناهانش را می‌برد.
- عَن: معنای مجاوزت دارد و متعلق به أَسْقَطَ است.

- مِن: می‌تواند به معنای بعض، تبعیض یا مِن بیانیه باشد و متعلق به أَسْقَطَ است.

- بِ: به معنای تعدیه و متعلق به أَسْقَطَ است.

۹. الإمامُ الصَّادِقُ (ع): «بُنِيَ الْإِسْلَامُ عَلَى خَمْسَةِ أَشْيَاءٍ: عَلَى الصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَالْحَجِّ وَالصَّوْمِ وَالْوَلَايَةِ» قَالَ زُرَّارَةُ: فَقُلْتُ: وَأَيُّ شَيْءٍ مِنْ ذَلِكَ أَفْضَلُ؟ فَقَالَ: «الْوَلَايَةُ أَفْضَلُ لِأَنَّهَا مِفْتَاحُهَا وَالْوَالِي هُوَ الدَّلِيلُ عَلَيْهِنَّ» (کلینی، ۱۳۸۸: ۱۶/۲).

ترجمه: اسلام بر ۵ چیز بنا شده: نماز و زکات و حج و روزه و ولایت. زرارہ گفت: (به حضرت) گفتم: کدام یک از آنها با فضیلت‌تر است؟ گفت: ولایت برتر است، برای اینکه ولایت کلید آنهاست و والی دلیل آنهاست.

- عَلِيٌّ: به معنای استعلائیة و متعلق به بُنِيَ است.

- مِن: به معنای بیانیه و متعلق به أَفْضَلُ می‌باشد.

- ل: لام تعلیل و متعلق به أَفْضَلُ می‌باشد.

- عَلِيٌّ (عَلَيْهِنَّ) به معنای استعلاء و متعلق به الدَّلِيلُ است.

۱۰. الإمامُ العسْكَرِيُّ (ع): جُرْأَةُ الْوَالِدِ عَلَى وَالِدِهِ فِي صِبْغِهِ تَدْعُو إِلَى الْعُقُوقِ فِي

كِبَرِهِ (حرانی، پیشین: ۴۸۹).

ترجمه: جسارت فرزند به والدین در کوچکی موجب عاق او در بزرگی می‌شود.

- عَلِيٌّ: به معنای استعلاء و متعلق به جُرْأَةُ می‌باشد.

- فِي: به معنای ظرفیت و متعلق به عامل محذوف است.

- إِلَى: به معنای انتهای غایت و متعلق به فعل تَدْعُو می‌باشد.

- فِي: به معنای ظرفیت و متعلق به عامل محذوف است.

۱۱. الْأَرْبُ مَوْلُودٍ وَلَيْسَ لَهُ أَبٌ-----وَذِي وَلَدٍ لَمْ يَلِدْهُ أَبُوتَانِ (ابن هشام، پیشین: ۱۷۴/۳).

ترجمه: هان، چه بسا فرزندی که پدری ندارد، و چه بسا صاحب فرزندی که پدر و مادر او را نزاده‌اند.

- رُبٌّ: به معنای تکثیر و متعلق ندارد؛ چون حرف شبه زائد است و حروف شبه زائد متعلق نمی‌خواهد.

تمرین ۲. أَجِبْ عَلَى الْأَسْئَلَةِ الْإِعْرَابِيَّةِ الْقُرْآنِيَّةِ التَّالِيَةِ:

سؤالات اعرابی قرآنی زیر را جواب بده.

۱. قِيلَ فِي مَعْنَى (مِنْ) فِي الْآيَةِ «مِنَ الْجَنَّةِ وَالنَّاسِ» (الناس، ۶) ثَلَاثَةٌ مَعَانَ: بَيَانِيَّةٌ، ابْتِدَائِيَّةٌ وَتَبْعِيضِيَّةٌ، وَصَّحَ مَعْنَى الْآيَةِ فِي الْحَالَاتِ الثَّلَاثِ.

ترجمه: در معنی مِنْ در آیهی «مِنَ الْجَنَّةِ وَالنَّاسِ» ۳ معنی گفته شده: بیانیه، ابتدائیه و تبعیضیه، معنای آیه را در سه حالت توضیح بده.

- بیانیه: در اینصورت مِنْ الْجَنَّةِ متعلق به يُوسُوفُ است که بیان کرده مراد از الَّذِي يُوسُوفُ را، که مراد از آن جن و انس است.

- ابتدائیه: در اینصورت مِنْ الْجَنَّةِ متعلق به عامل مقدر که آن عامل مقدر حال است: الَّذِي يُوسُوفُ فِي صُدُورِ النَّاسِ حَالَ كَوْنِهِ مِنْ جِهَتِ الْجَنَّةِ وَمِنْ جِهَةِ النَّاسِ، در حالی که آغاز این وسوسه یا از جانب جن است یا از جانب انس.

- تبعیضیه: در اینصورت الَّذِي يُوسُوفُ فِي صُدُورِ النَّاسِ كَائِنًا مِنَ الْجَنَّةِ وَمِنَ النَّاسِ (کسی که وسوسه می‌کند در سینه‌های مردم بعضی از جن و بعضی از انس است.) که مِنْ الْجَنَّةِ متعلق به كَائِنًا که معنی بعضی را داراست.

۲. مَا هُوَ مَعْنَى (مِنْ) فِي الْآيَةِ «كَمَا أَنْشَأَكُمْ مِنْ ذُرِّيَّةِ قَوْمٍ آخَرِينَ» (انعام، ۱۳۳).

ترجمه: معنی مِنْ در آیهی «كَمَا أَنْشَأَكُمْ مِنْ ذُرِّيَّةِ قَوْمٍ آخَرِينَ» چیست؟

- سه احتمال وجود دارد:

۱- ابتدائیه باشد، یعنی كَمَا ابْتَدَأَ أَنْشَأَكُمْ مِنْ ذُرِّيَّةِ قَوْمٍ آخَرِينَ، همچنان که آغاز کرد

آفرینش شما را از نسل قوم دیگر.

حلّ تمرین‌های مبادی‌العربیة جلد ۴ (ویرایش حمید محمدی، بخش نحو) / ۳۰۳

۲- تبعیضیه باشد، کَمَا أَنْشَأَكُمْ مِنْ بَعْضِ ذُرِّيَّةِ قَوْمِ آخِرِينَ، همچنان که آفرینش شما را از بعضی از نسل قوم دیگر قرار داد.

۳- بدل باشد، کَمَا أَنْشَأَكُمْ بَدَلَ ذُرِّيَّةِ قَوْمِ آخِرِينَ، به جای گروه دیگر شما را آفرید. البته این احتمال ضعیف است.

۳. دَقَّقَ فِي الْآيَتَيْنِ «وَيْلٌ لِكُلِّ هُمَزَةٍ لُْمَزَةٍ*الَّذِي جَمَعَ مَالًا وَعَدَّدَهُ» (همزه، ۱ و ۲) وَأَجِب:

ترجمه: در این ۲ آیه «وَيْلٌ لِكُلِّ هُمَزَةٍ لُْمَزَةٍ*الَّذِي جَمَعَ مَالًا وَعَدَّدَهُ» دقت کن و به سؤالات جواب بده.

أ. بَيِّنْ عَلْتِي جَرَّ «لُْمَزَةٍ».

ترجمه: ۲ علت جر لُْمَزَةٍ را بیان کن.

۱- لُْمَزَةٍ بدل از هُمَزَةٍ باشد، بدل کل.

۲- لُْمَزَةٍ تأکید لفظی هُمَزَةٍ باشد. تأکید مرادف لفظ.

۳- لُْمَزَةٍ نعت از هُمَزَةٍ باشد.

ب. كَلِمَةُ «الَّذِي» يُمَكِّنُ أَنْ تَكُونَ مَجْرُورًا مَحَلًّا، وَمَنْصُوبًا أَيْضًا، أَكْثَبَ عَلَّةَ ذَلِكَ فِي كُلِّ حَالَةٍ.

ترجمه: کلمه‌ی «الَّذِي» ممکن است محلاً مجرور یا محلاً منصوب باشد، علت این جر و نصب را بنویس.

اینکه محلاً مجرور باشد، ۲ علت دارد:

۱- الّذی نعت از لُْمَزَةٍ هُمَزَةٍ لُْمَزَةٍ.

۲- الّذی بدل از لُْمَزَةٍ.

اینکه محلاً منصوب باشد:

- بنا بر مذمت الّذی را قطع از تابعیت کنیم و مفعولاً به برای فعل أَعْنَى قرار دهیم.

حروف قسم

تمرین ۱. عَيِّنْ أَحْرَفَ الْقَسَمِ وَجَوَابَهَا:

حروف قسم و جوابشان را معین کن.

۱. الْقُرْآنُ الْكَرِيمِ: وَالزَّيْتُونِ وَالزُّيْتُونِ* وَطُورِ سَيْنِينَ* وَهَذَا الْبَلَدِ الْأَمِينِ* لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ (تین، ۱-۴).

ترجمه: سوگند به انجیر و زیتون* و به طور سینا* و به این شهر امن* که ما انسان را در نیکوترین نظم و اعتدال آفریدیم.

- و: حرف قسم.

- لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ: جواب قسم.

چون جواب قسم جمله‌ی فعلیه‌ای است که فعل آن ماضی مثبت است ل+قَدْ برسر جواب قسم آمده.

۲. الْقُرْآنُ الْكَرِيمِ: قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لَاغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ (ص، ۸۲).

ترجمه: گفت: به عزّت سوگند همه‌ی آنان را گمراه می‌کنم.

- ب: حرف قسم.

- لَاغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ: جواب قسم.

- چون جواب قسم جمله‌ی فعلیه‌ای است که فعل آن ماضی مثبت و ل بر سر آن آمده.

۳. الْقُرْآنُ الْكَرِيمِ: وَالْفَجْرِ* وَلَيَالٍ عَشْرٍ* وَالشَّفْعِ وَالْوَتْرِ* وَاللَّيْلِ إِذَا يَسْرِ* هَلْ فِي ذَلِكَ قَسَمٌ لِّذِي حِجْرٍ (فجر، ۱-۵).

ترجمه: سوگند به سپیده دم* و به شب‌های ده‌گانه* و به زوج و فرد* و به شب هنگامی که می‌گذرد.* آیا در آنچه گفته شد، سوگندی برای خردمند هست؟

- و: حرف قسم.

- هَلْ فِي ذَلِكَ قَسَمٌ لِّذِي حِجْرٍ: جواب قسم.

۴. الْقُرْآنُ الْكَرِيمِ: وَالْعَصْرِ* إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ (عصر، ۱ و ۲).

ترجمه: سوگند به عصر [ظهور پیامبر اسلام]* [که] بی‌تردید انسان در زیان‌کاری بزرگی است.

- و: حرف قسم.

- إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ: جواب قسم.

چون جواب قسم جمله‌ی اسمیه‌ی مثبت است، که مقرون به إِنَّ...+... لّ شده است.
۵. الإِمَامُ عَلِيُّ (ع): وَاللَّهِ لَا يُعَذِّبُ اللَّهَ سُبْحَانَهُ مُؤْمِنًا إِلَّا بِسُوءِ ظَنِّهِ وَسُوءِ خُلُقِهِ (تمیمی، پیشین: ۷۸۷).

ترجمه: به خدا قسم خداوند سبحان مؤمنی را عذاب نمی‌کند مگر به خاطر سوء ظن و اخلاقش.

- وَ: حرف قسم.

- لَا يُعَذِّبُ اللَّهَ سُبْحَانَهُ مُؤْمِنًا: جواب قسم.

۶. الإِمَامُ عَلِيُّ (ع): وَالَّذِي بَعَثَ بِالْحَقِّ نَبِيًّا لَتُبْلِلُنَّ بِلْبَلَةٍ وَلَتَغْرُبَنَّ غَرْبَةً وَلَتَسَاطُنَّ سَوَاطِنَ الْقَدْرِ حَتَّى يَعْلُوَ أَسْفَلُكُمْ أَعْلَاكُمْ وَأَعْلَاكُمْ أَسْفَلُكُمْ وَلَيَسِقَنَّ سَابِقُونَ كَانُوا قَصْرًا وَلَيَقْصُرَنَّ سَابِقُونَ كَانُوا سَبْقًا (تمیمی، پیشین: ۷۸۷).

ترجمه: سوگند به آنکه پیامبر را به حق مبعوث کرد که حتماً مخلوط خواهید شد، مخلوط شدنی و غربال خواهید شد، غربال شدنی و به هم زده می‌شوید تا اینکه بالا و پایین روید و هرآینه گذشتگانی که کوتاهی کرده بودند پیش خواهند افتاد و آن‌ها که پیش افتاده بودند کوتاهی خواهند کرد.

- وَ: حرف قسم.

- لَتُبْلِلُنَّ بِلْبَلَةٍ: جواب قسم.

چون جواب قسم جمله‌ی فعلیه و مضارع مثبت است که مقرون به لّ جواب قسم شده است.

- لَتَغْرُبَنَّ غَرْبَةً: عطف بر جمله‌ی لَتُبْلِلُنَّ بِلْبَلَةٍ، جواب قسم.

چون جواب قسم جمله‌ی فعلیه مضارع مثبت است که مقرون به لّ جواب قسم شده.

- لَتَسَاطُنَّ سَوَاطِنَ الْقَدْرِ: جواب قسم.

چون جواب قسم جمله‌ی فعلیه مضارع مثبت است که مقرون به لّ جواب قسم شده.

- لَيَسِقَنَّ سَابِقُونَ: جواب قسم.

چون جواب قسم جمله‌ی فعلیه مضارع مثبت است که مقرون به لّ جواب قسم شده.

لِيُقَصِّرَنَّ سَابِقُونَ: جواب قسم.

چون جواب قسم جمله‌ی فعلیه‌ی مضارع مثبت است که مقرون به لّ جواب قسم شده.

۷. وَاللَّهِ لَوْلَا حَيْدَرٌ مَا كَانَتْ ----- الدُّنْيَا وَلَا جَمْعُ الْبَرِيَّةِ مَجْمَعُ (ابن ابی

الحديد، بی تا: ۴۲).

ترجمه: به خدا سوگند اگر حیدر (امیرالمؤمنین) نبود، دنیا و تمام مخلوقات نبودند.

- وَ: حرف قسم.

- مَا كَانَتْ الدُّنْيَا: جواب قسم.

- لَا جَمْعُ الْبَرِيَّةِ مَجْمَعُ: عطف بر مَا كَانَتْ الدُّنْيَا: جواب قسم.

۸. تَأَلَّلَهُ لَا أُنْسَى الْحُسَيْنَ وَشِلْوَهُ --- تَحْتَ السَّنَائِكِ بِالْعَرَاءِ مُوَزَّعٌ (همان: ۱۴۶).

ترجمه: به خدا قسم حسین و اندام و اعضاء بدنش را که زیر سم اسبان در بیابان پراکنده

شده بود فراموش نمی‌کنم.

- تَ: حرف قسم.

- لَا أُنْسَى الْحُسَيْنَ وَشِلْوَهُ تَحْتَ السَّنَائِكِ بِالْعَرَاءِ مُوَزَّعٌ: جواب قسم.

حروف عطف

تمرین ۱. عَيْنَ الْعَاطِفِ وَالْمَعْطُوفِ عَلَيْهِ وَاذْكُرْ مَعَانِيهَا فِي الْجُمْلِ التَّالِيَةِ:

عاطف و معطوفّ عليه را معین کن و معانی عاطف را در جمله‌های زیر بیان کن.

۱. الْقُرْآنُ الْكَرِيمُ: تُسَبِّحُ لَهُ السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَا كَيْنَ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ إِنَّهُ كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا (اسراء، ۴۴).

ترجمه: آسمان‌های هفتگانه و زمین و هر کس که در آن‌هاست، او را تسبیح می‌گویند، و هیچ چیزی نیست مگر اینکه همراه با ستایش، تسبیح او می‌گوید، ولی شما تسبیح آن‌ها را نمی‌فهمید، یقیناً او بردبار و بسیار آمرزنده است.

- الأَرْضُ: معطوف ----- السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ: معطوفّ عليه.

- مَنْ فِيهِنَّ: معطوف ----- السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ: معطوفّ عليه.

- لَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ: معطوف

تُسَبِّحُ لَهُ السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ: معطوفّ عليه.

۲. الْقُرْآنُ الْكَرِيمُ: بَلْ قَالُوا أَضْغَاثُ أَحْلَامٍ بَلِ افْتَرَاهُ بَلْ هُوَ شَاعِرٌ فَلْيَأْتِنَا بِآيَةٍ كَمَا أُرْسِلَ الْأَوْلُونَ (انبیاء، ۵).

ترجمه: [مشرکان] گفتند: [نه، قرآن سحر نیست] بلکه خواب‌هایی آشفته و پریشان است، [نه] بلکه آن را به دروغ بر بافته، [نه] بلکه او شاعر [خیال‌پردازی] است، [اگر فرستاده خداست] باید برای ما معجزه‌ای بیاورد مانند معجزه‌هایی که پیامبران گذشته را [با آن‌ها] فرستادند.

- افْتَرَاهُ: معطوف ----- أَضْغَاثُ أَحْلَامٍ: معطوفّ عليه.

- هُوَ شَاعِرٌ: معطوف ----- افْتَرَاهُ: معطوفّ عليه.

۳. الْقُرْآنُ الْكَرِيمُ: أَفَمَنْ يَمْشِي مُكِبًّا عَلَى وَجْهِهِ أَهْدَى أَمَّنْ يَمْشِي سَوِيًّا عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (ملک، ۲۲).

ترجمه: آیا کسی که نگونسار و به صورت افتاده حرکت می‌کند، هدایت یافته‌تر است یا آنکه راست قامت بر راه راست می‌رود؟

- اَمَّنْ يَمْشِي سَوِيًّا: معطوف ----- اَفَمَنْ يَمْشِي مُكِبًّا: معطوف عليه.
 ۴. القرآن الكريم: إِنَّهُ فَكَّرَ وَقَدَّرَ *فَقَتَّلَ كَيْفَ قَدَّرَ* ثُمَّ قَتَلَ كَيْفَ قَدَّرَ *ثُمَّ نَظَرَ* ثُمَّ عَبَسَ
 وَبَسَرَ *ثُمَّ أَدْبَرَ* وَاسْتَكْبَرَ (مدثر، ۱۸-۲۳).

ترجمه: او [برای باطل کردن دعوت قرآن] اندیشید و [آن را] سنجید* پس مرگ بر او باد، چگونه سنجید؟* باز هم مرگ بر او باد، چگونه سنجید؟* آن گاه نظر کرد* سپس چهره درهم کشید و قیافه‌ی نفرت‌آمیز به خود گرفت* آن گاه [از قرآن] روی گردانید و تکبر ورزید.

- قَدَّرَ: معطوف ----- فَكَّرَ: معطوف عليه.

- قُتِلَ: معطوف ----- جمله إِنَّهُ فَكَّرَ وَ قَدَّرَ: معطوف عليه.

- قُتِلَ كَيْفَ قَدَّرَ: معطوف ----- جمله قبل (قُتِلَ كَيْفَ قَدَّرَ) معطوف عليه.

- نَظَرَ: معطوف ----- قَدَّرَ: معطوف عليه.

- عَبَسَ: معطوف ----- نَظَرَ: معطوف عليه.

- بَسَرَ: معطوف ----- عَبَسَ: معطوف عليه.

- أَدْبَرَ: معطوف ----- بَسَرَ: معطوف عليه.

- اسْتَكْبَرَ: معطوف ----- أَدْبَرَ: معطوف عليه.

۵. القرآن الكريم: سَيَقُولُ الَّذِينَ أَشْرَكُوا لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكْنَا وَلَا آبَاؤُنَا وَلَا حَرَمْنَا
 مِنْ شَيْءٍ (انعام، ۱۴۸)...

ترجمه: کسانی که برای خدا شریک و هم‌تا قرار دادند به زودی خواهند گفت: اگر خدا می‌خواست نه ما شرک می‌ورزیدیم و نه پدرانمان، و نه چیزی [از حلال خدا را خودسرانه] حرام می‌کردیم.

- ءَابَاؤُنَا: معطوف ----- ضمیر نَا در أَشْرَكْنَا: معطوف عليه.

- حَرَمْنَا: معطوف ----- أَشْرَكْنَا: معطوف عليه.

۶. الرَّسُولُ الْأَعْظَمُ (ص): يَا أَبَاذَرِّ لَا تَكُنْ عَيَابًا وَلَا مَدَّاحًا وَلَا طَعَانًا وَلَا مُمَارِيًا
 (مجلسی، پیشین: ۸۵/۷۴).

ترجمه: ای اباذر! عیبجو و مدح‌کننده و طعنه‌زننده و جدال‌کننده هم مباش.

- مَدَّاحًا: معطوف ----- عَيَابًا: معطوف عليه.

- طَعَانًا: معطوف ----- عَيَابًا: معطوفٌ علیه.

- مُمَارِيًا: معطوف ----- عَيَابًا: معطوفٌ علیه.

۷. الرَّسُولُ الْأَعْظَمُ (ص): إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ حَتَّى التَّمَلَّةِ فِي جُحْرِهَا وَحَتَّى الْحَوْتِ فِي الْبَحْرِ يُصَلُّونَ عَلَى مُعَلِّمِ النَّاسِ الْخَيْرِ (متقی، پیشین: الخبر ۲۸۷۳۶).

ترجمه: به درستی که خداوند و ملائکه‌اش، حتی مورچه‌ای که در لانه‌اش است و حتی ماهی بزرگی که در دریاست برای کسی که خیر و خوبی را به مردم می‌آموزد، دعا می‌کنند.

- مَلَائِكَةً: معطوف ----- اللّهُ: معطوفٌ علیه.

- التَّمَلَّةَ: معطوف ----- مَلَائِكَةً: معطوفٌ علیه.

- الحوتَ: معطوف ----- التَّمَلَّةَ: معطوفٌ علیه.

- حَتَّى الْحَوْتِ فِي الْبَحْرِ يُصَلُّونَ عَلَى مُعَلِّمِ النَّاسِ الْخَيْرِ: معطوف

إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ حَتَّى التَّمَلَّةِ فِي جُحْرِهَا: معطوفٌ علیه.

۸. الإِمَامُ الصَّادِقُ (ع): لَسْتُ أَحَبُّ أَنْ رَأَى الشَّابَّ مِنْكُمْ إِلَّا غَادِيًا فِي حَالِيْنِ: إِمَّا

عَالِمًا أَوْ مُتَعَلِّمًا، فَإِنْ لَمْ يَفْعَلْ فَرَطَ فَإِنْ فَرَطَ ضَيَّعَ أَثِمَ، وَإِنْ أَثِمَ سَكَنَ النَّارَ وَالَّذِي بَعَثَ مُحَمَّدًا بِالْحَقِّ (مجلسی، پیشین: ۱/۱۷۰).

ترجمه: دوست ندارم جوانی از شما (شیعیان) را ببینم مگر در ۲ حال: یا آگاه به تکالیفش باشد یا اینکه دانش طلب باشد. اگر غیر از این ۲ حال باشد تفریط کرده، و اگر تفریط کند ضایع کرده (تکالیفش را) و اگر ضایع کند قطعاً گناه کرده، و اگر گناه کند ساکن آتش می‌شود، قسم به خدایی که محمد را به حق فرستاد.

- مُتَعَلِّمًا: معطوف ----- عَالِمًا: معطوفٌ علیه.

- إِنْ لَمْ يَفْعَلْ فَرَطَ: معطوف ----- عَالِمًا أَوْ مُتَعَلِّمًا: معطوفٌ علیه.

- إِنْ فَرَطَ ضَيَّعَ أَثِمَ: معطوف ----- إِنْ لَمْ يَفْعَلْ فَرَطَ: معطوفٌ علیه.

- إِنْ أَثِمَ سَكَنَ النَّارَ: معطوف ----- إِنْ فَرَطَ ضَيَّعَ أَثِمَ: معطوفٌ علیه.

۹. النَّبِيُّ عِيسَى (ع): يَا صَاحِبَ الْعِلْمِ عَظَّمَ الْعُلَمَاءَ لِعِلْمِهِمْ وَدَعَّ مُنَازَعَتَهُمْ وَصَغَّرَ الْجُهَّالَ لِجِلْبِهِمْ وَلَا تَطْرُدْهُمْ وَلَكِنْ قَرِّبْهُمْ وَعَلِّمْهُمْ (محمدی ری شهری، پیشین: ۱/۵۴۵).

ترجمه: ای صاحب دانش! علماء را به خاطر علمشان بزرگ بدار، و نزاع‌های آن‌ها را رها کن و جاهلان را به خاطر جهلشان کوچک شمار، اما آنها را طرد نکن، لکن آن‌ها را (به خودت) نزدیک کن و آموزششان بده.

- دَعَّ مُنَازَعَتَهُمْ: معطوف ----- عَظَّمَ: معطوفٌ علیه.
- صَغَّرَ الْجُهَّالَ: معطوف ----- عَظَّمَ الْعُلَمَاءَ: معطوفٌ علیه.
- لَا تَطْرُدْهُمْ: معطوف ----- صَغَّرَ الْجُهَّالَ: معطوفٌ علیه.
- قَرِّبْهُمْ: معطوف ----- لَا تَطْرُدْهُمْ: معطوفٌ علیه.
- عَلِّمْهُمْ: معطوف ----- قَرِّبْهُمْ: معطوفٌ علیه.

حروف استفهام و جواب و نفی و ردع و استفتاح

تمرین ۱. بَيْنَ مَعَانِي الْحُرُوفِ الَّتِي دَرَسْتَهَا حَتَّى الْآنَ وَاضْبُطِ الْكَلِمَاتِ الَّتِي تَحْتَهَا حَظًا:

معانی حروفی که تا کنون فرا گرفته‌ای را بیان کن و کلماتی که زیر آن خط کشیده شده را حرکت‌گذاری کن.

۱. الْقُرْآنُ الْكَرِيمُ: يَحْسَبُ أَنَّ مَالَهُ أَخْلَدَهُ * كَلَّا لِيُنْبَذَنَّ فِي الْحُطَمَةِ (همزه، ۳ و ۴).
ترجمه: گمان می‌کند که ثروتش او را جاودانه خواهد کرد. این چنین نیست، بی‌تردید او را در آتش شکننده اندازند.

لِيُنْبَذَنَّ: فعل مضارع موکد به ل + ن.

- كَلَّا: حرف ردع یعنی انکار ما قبل.

- ل: حرف تأکید.

- فی: حرف جر که معنای ظرفیت دارد.

۲. الْقُرْآنُ الْكَرِيمُ: إِذْ نَقُولُ لِلْمُؤْمِنِينَ أَلَنْ يَكْفِيَكُمْ أَنْ يُمَدَّكُمْ رَبُّكُمْ بِثَلَاثَةِ آفِ مِّنَ الْمَلَائِكَةِ مُنَزَّلِينَ * بَلَىٰ إِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا وَيَأْتُوكُم مِّن فَوْرِهِمْ هَذَا يُمَدِّدْكُمْ رَبُّكُمْ بِخَمْسَةِ آفِ مِّنَ الْمَلَائِكَةِ مُسَوِّمِينَ * وَمَا جَعَلَهُ اللَّهُ إِلَّا بُشْرَىٰ لَكُمْ وَلِتَطْمَئِنَّ قُلُوبُكُم بِهِ وَمَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ (آل عمران، ۱۲۴-۱۲۶).

ترجمه: آن هنگام که به مؤمنان می‌گفتی: آیا شما را بس نیست که پروردگارتان به ۳۰۰۰ فرشته نازل شده شما را یاری دهد؟ * آری، اگر شکیبایی ورزید و پرهیزکاری کنید و دشمنان در همین لحظه، جوشان و خروشان بر شما بتازند، پروردگارتان شما را با ۵۰۰۰ فرشته نشان‌دار یاری می‌دهد. * و خدا وعده [یاری و پیروزی] را جز بشارتی برای شما و برای آنکه دل‌هایتان به آن آرامش یابد قرار نداد؛ و یاری و نصرت جز از سوی خدای توانای شکست‌ناپذیر و حکیم نیست.

ءالاف: مضاف الیه و مجرور.

قُلُوبُ: فاعل و مرفوع.

كُـم: مضافٌ اليه و محلاً مجرور.

التَّصْرُ: مبتدا و مرفوع.

- ل: حرف جر به معنای تبلیغ است.

- أ: همزه استفهام انکاری.

- ب: باء سببیت.

- مین: برای بیان جنس است.

- بلی: حرف جواب.

- و: حرف عطف.

- و: حرف عطف.

- مین: حرف تعدیه است.

- ب: باء سببیت.

- مین: برای بیان جنس است.

- ل: حرف جر به معنای اختصاص.

- ل: حرف جر به معنای تعلیل.

- و: حرف عطف.

- مین: حرف جر.

۳. القرآن الكريم: قَالَ نَعَمْ وَإِنَّكُمْ لَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ (اعراف، ۱۱۴).

ترجمه: گفت: آری، و یقیناً از مقربان خواهید بود.

نَعَمْ: حرف جواب.

- إِنْ: از حروف مشبهة بالفعل.

- ل: لام تأکید.

- مین: حرف جر و معنای تبعیضی دارد.

۴. القرآن الكريم: بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي تَكْذِيبٍ * وَاللَّهُ مِنْ وَرَائِهِمْ مُحِيطٌ * بَلْ هُوَ قُرْءَانٌ

مَجِيدٌ (بروج، ۱۹-۲۱).

ترجمه: [فقط آنان تکذیب‌گر نبودند] بلکه کافران در تکذیبی سخت‌ترند* و خدا از همه

سو برآنان احاطه دارد.* [چنین نیست که درباره قرآن می‌پندارند] بلکه آن، قرآنی با عظمت و بلند مرتبه است.

مُحِيطٌ: خبر و مرفوع.

مَحِيْدٌ: صفت برای قرآن.

- بَل: حرف ابتدا.

- وَ: حرف عطف.

- مِین: حرف جر.

۵. الْقُرْآنُ الْكَرِيمُ: إِنْ كُلُّ نَفْسٍ لَمَّا عَلَيْهَا حَافِظٌ (طارق، ۴).

ترجمه: هیچ کس نیست مگر اینکه بر او نگهداری است.

كُلُّ: مبتدا و مرفوع.

حَافِظٌ: خبر و مرفوع.

- إِنْ: حرف نفی.

- لَمَّا: حرف استثناء به معنی إِلَّا.

- عَلَى: حرف جر به معنی استعلاء مجازی.

۶. الرَّسُولُ الْأَعْظَمُ (ص): أَلَا أُنبئُكُمْ بِشِرَارِ النَّاسِ قَالُوا: بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: مَنْ نَزَلَ وَحْدَهُ وَمَنْعَ رَفْدِهِ وَجَلَدَ عَبْدَهُ. أَلَا أُنبئُكُمْ بِشَرِّ مِنْ ذَلِكَ، قَالُوا: بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: مَنْ لَا يُقِيلُ عَثْرَةَ وَلَا يَقْبَلُ مَعْدِرَةً (حرانی، پیشین: ۲۷).

ترجمه: آیا بدترین مردم را به شما معرفی نکنم؟ گفتند: چرا ای رسول خدا. فرمود: کسی که تنها منزل گزیند و آنکه از کمک به خلق خدا خودداری کند و غلامش را تازیانه بزند. آیا بدتر از او را به شما معرفی نکنم؟ گفتند: چرا ای رسول خدا. فرمود: کسی که خطای دیگران را نگذرد و معذرت آن‌ها را نپذیرد.

رَسُولٌ: منادای مضاف و منصوب.

وَحَدَهُ: حال از فاعل نَزَلَ.

رَفْدَهُ: مفعول به و منصوب.

لَا يُقِيلُ: فعل مضارع و مرفوع.

عَثْرَةٌ: مفعولٌ به و منصوب.

- أ: همزه استفهام.

- لَا: حرف نفی.

- ب: حرف جر و به معنای تعدیه است.

- بلی: حرف جواب.

- یا: حرف ندا.

- وَ: حرف عطف.

- أ: همزه استفهام.

- لَا: حرف نفی.

- ب: حرف جر و به معنای تعدیه است.

- بلی: حرف جواب.

- یا: حرف ندا.

- لَا: حرف نفی.

- وَ: حرف عطف.

- لَا: حرف نفی.

۷. الإمام علیّ (ع): لَمْ يَخْلُقْكُمْ اللَّهُ سُبْحَانَهُ عَبَثًا وَلَمْ يَتْرُكْكُمْ سُدىً وَلَمْ يَدْعِكُمْ فِي

ضَلَالَةٍ وَلَا عَمَى (تمیمی، پیشین: ۶۰۱).

ترجمه: خداوند سبحان شما را بیهوده نیافریده و سرخود هم رهاپتان نساخته و در ضلالت

و بی‌بصیرتی هم واگذارتان نساخته است.

سُبْحَانَهُ: مفعول مطلق.

سُدىً: حال از مفعول يَتْرُكْكُمْ (كُم).

يَدْعِكُمْ: معطوف به فعل يَتْرُكْكُمْ و فعل مضارعی است که به وسیله لَمْ مجزوم شده است.

عَمَى: عطف به ضَلَالَةٍ تقدیراً مجرور.

- لَمْ: حرف جحد که فعل مضارع را از نظر معنی قلب به ماضی می‌کند و در ماضی نفی می‌کند.

- وَ: حرف عطف.

- فی: حرف جر که معنای ظرفیت را دارد.

۸. الإمام علیّ (ع): أَلَا وَإِنِّي لَمَ أَرُ كَالْجَنَّةِ نَامَ طَالِبُهَا وَلَا كَالنَّارِ نَامَ هَارِبُهَا (تمیمی،

پیشین: ۱۶۱).

ترجمه: آگاه باشید که من ندیدم مثل بهشت که طالب آن خواب و نه مانند جهنم که فرار

کننده از آن هم خواب باشد.

طالِبُ: فاعل و مرفوع.

ها: مضافٌ الیه و محلاً مجرور.

- أَلَا: حرف تنبیه و استفتاح.

- وَ: حرف ابتدائیة.

- لَمَ: حرف جزم که مفید معنای جحد است.

- كَ: حرف جر که معنای آن تشبیه است.

- وَ: حرف عطف.

- لَا: حرف زائده برای تأکید نفی که در لَمَ آر است.

۹. الإمام علیّ (ع): لَنْ يُدْرِكَ النَّجَاةَ مَنْ لَمْ يَعْمَلْ بِالْحَقِّ (همان: ۵۹۱).

ترجمه: کسی که به حق عمل نکند، هرگز رستگاری را درک نمی‌کند.

النَّجَاةَ: مفعولٌ به برای فعل يُدْرِكُ و منصوب.

- لَنْ: حرف نفی که فعل مضارع را در مستقبل نفی می‌کند و فعل مضارع را لفظاً نصب می‌دهد.

- لَمَ: حرف جزم که مفید معنای جحد است.

- بَ: حرف جر به معنای تعدیه.

۱۰. الإمام علیّ (ع): هَلْ مِنْ خَلَاصٍ أَوْ مَنَاصٍ أَوْ مَلَاذٍ أَوْ مَعَاذٍ أَوْ قَرَارٍ أَوْ مَجَارٍ

(تمیمی، پیشین: ۷۹۳).

ترجمه: آیا رهایی و فراری و پناهی و امیدی و آرامشی و رفتنی است جز لطف خدا؟

خَلَاصٍ: مجرور به حرف جر، لفظاً مجرور و محلاً مرفوع به عنوان مبتدا.

مَنَاصٍ: معطوف به خَلَاصٍ.

- هَل: حرف استفهام که در اینجا استفهام انکاری است.

- مِین: مین زانده، چون بعد از استفهام انکاری آمده است.

- أَوْ: حرف عطف.

۱۱. يَا كَرْبَلَاءُ أَفِيكَ يُقْتَلُ جَهْرَةً ----- سِبْطُ الْمُطَهَّرِ إِنَّ ذَا لَعَجِيبٌ (حیدری،

پیشین: ۴۲۲).

ترجمه: ای کربلا آیا در تو آشکارا فرزند پاک پیغمبر کشته می‌شود، که این چیز عجیبی

است.

كَرْبَلَاءُ: منادای مفرد معرفه، مبنی بر ضم و محلاً منصوب.

جَهْرَةً: حال (مؤول جَاهِرًا) از نائب فاعل يُقْتَلُ که سِبْطُ الْمُطَهَّرِ است.

- يَا: حرف ندا.

- أ: همزه استفهام که مفید معنای تعجب است.

- فِي: حرف جر که معنای ظرفیت را دارد.

- إِنَّ: از حروف مشبهة بالفعل.

- ل: لام مزحلقه.

۱۲. أَمَا وَالَّذِي أَبْكِي وَأَضْحَكَ وَالَّذِي ----- أَمَاتَ وَأَحْيَا وَالَّذِي أَمْرُهُ الْأَمْرُ

(سیوطی، بی تا، ۱/۱۶۹).

ترجمه: آگاه باش، قسم به کسی که گریاننده و خنداننده و کسی که میراننده و زنده کرده و

کسی که حکم او محقق است.

الْأَمْرُ: مبتدای مؤخّر و مرفوع.

- أَمَا: حرف تنبيه.

- وَ: واو قسم.

- وَ: حرف عطف.

- وَ: واو قسم.

- وَ: حرف عطف.

- و: واو قسم.

۱۳. مَا كُلُّ مَا يَمْتَنِي الْمَرْءُ يُدْرِكُهُ ----- تَأْتِي الرِّيحُ بِمَا لَا تَشْتَهِي السُّفُنُ
(هاشمی، پیشین: ۱۷۶).

ترجمه: اینگونه نیست که تمام آنچه انسان آرزوی آن را دارد درک کند، بادها به جهت می‌وزد که کشتی‌ها تمایل ندارند.

يَمْتَنِي: فعل مضارع مرفوع و صله برای اسم موصول ما.

- ما: حرف نفی.

- ب: حرف جر.

- لا: حرف نفی.

۱۴. أَلَا طَعَانَ أَلَا فُرْسَانَ عَادِيَةً ----- إِلَّا تَجَشُّوْكُمْ حَوْلَ التَّنَائِيرِ.

ترجمه: آیا نیزه زننده‌ای بین شما نیست؟ آیا سوارانی چابک در بین شما وجود ندارد، مگر آروغ زدن شما در اطراف تنورها.

طَعَانَ: اسم لای نفی جنس مبنی بر فتح، محلاً منصوب.

- أ: حرف استفهام.

- لا: لای نفی جنس.

- إلا: حرف استثناء.

حروف تنبیه و تحضیض

تمرین ۱. بَیِّن مَعَانِيَ الحُرُوفِ فِي الجُمَلِ التَّالِيَةِ:

معانی حروف را در جملات زیر بیان کن.

۱. القرآنُ الكَرِيمُ: وَأَنْفَقُوا مِنْ مَّا رَزَقْنَاكُمْ مِّن قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ فَيَقُولَ رَبِّ لَوْلَا أَخَّرْتَنِي إِلَىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ فَأَصَّدَّقَ وَأَكُن مِّنَ الصَّالِحِينَ (منافقون، ۱۰).

ترجمه: و از آنچه روزی شما کرده‌ایم انفاق کنید، پیش از آنکه یکی از شما را مرگ در رسد و بگوید: چرا مرا تا مدتی نزدیک مهلت ندادی تا صدقه دهم و از شایستگان باشم؟

- وَ: حرف عطف.

- مِّن: حرف بعضیت.

- مَّا: اسم موصول.

- مِّن: حرف جر، معنای ابتدائیت زمان دارد.

- أَنْ: ناصبه مصدریه.

- فَ: حرف عطف و می‌تواند معنای سببیت داشته باشد.

- لَوْ: حرف تحضیض، معنای توبیخ دارد.

- لَا: حرف نفی.

- إِلَى: حرف جر به معنای انتهای غایت.

- فَ: حرف سببیت.

- وَ: حرف عطف.

- مِّن: حرف بعضیت.

۲. القرآنُ الكَرِيمُ: قَالَ يَاقَوْمِ لِمَ تَسْتَعْجِلُونَ بِالسَّيِّئَةِ قَبْلَ الْحَسَنَةِ لَوْلَا تَسْتَغْفِرُونَ اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ (نمل، ۴۶).

ترجمه: گفت: ای قوم من! چرا بر عذاب و هلاکت پیش از توبه و ایمان شتاب می‌کنید؟! چرا از خدا درخواست آمرزش نمی‌کنید تا مورد رحمت قرار گیرید؟

- يَا: حرف ندا.

- لِمَ: حرف جر + مَّا: حرف استفهام؛ چون مجرور به حرف جر ل شده الف آن افتاده.

- ب: حرف جر به معنای الصاق مجازی و یا تعدیه است.

- لَوْلَا: حرف تحضیض به معنای طلب شدید.

- لَعَلَّ: از حروف مشبّهة بالفعل به معنای ترجی.

۳. الْقُرْآنُ الْكَرِيمُ: أَفِيهَاذَا الْحَدِيثِ أَنْتُمْ مُدْهِنُونَ؟ (واقعہ، ۸۱)

ترجمه: آیا شما نسبت به این گفتار سهل‌انگاری می‌کنید [و آن را قابل اعتنا نمی‌دانید؟]

- أ: حرف استفهام توییخی.

- ف: حرف عطف.

- ب: حرف جر و به معنای تعدیه.

۴. الْقُرْآنُ الْكَرِيمُ: فَلَمَّا جَاءَتْ قَيْلَ أَهْكَذَا عَرْشِكِ قَالَتْ كَأَنَّهُ هُوَ وَأُوتِينَا الْعِلْمَ مِنْ

قَبْلِهَا وَكُنَّا مُسْلِمِينَ (نمل، ۴۲).

ترجمه: پس زمانی که [ملکه سبا] آمد، گفتند: آیا تخت تو نیز این‌گونه است؟ گفت: گویا

این همان است! و ما را پیش از این [به حقانیت و قدرت سلیمان] آگاه کردند و [همان زمان]

تسلیم شدیم.

- ف: حرف عاطفه. عطف به محذوف.

- لَمَّا: لَمَّا تَوْقِيتِهِ.

- أ: به معنای استفهام تقریری است.

- ة: حرف تنبیه.

- كَ: دَرَكَانَ: حرف جر.

- وَ: حرف عطف. عطف به محذوف.

- مِنْ: حرف جر، معنای ابتدائیت زمان دارد.

- وَ: حرف عطف.

۵. الْقُرْآنُ الْكَرِيمُ: يَتَوَارَى مِنَ الْقَوْمِ مِنْ سُوءِ مَا بُشِّرَ بِهِ يُمَسِكُهُ عَلَى هُونٍ أَمْ يَدُسُّهُ

فِي التُّرَابِ أَلْأَسَاءَ مَا يَحْكُمُونَ (نحل، ۵۹).

ترجمه: به سبب مژده‌ی بدی که به او داده‌اند، از قوم و قبیله‌اش [در جایی که او را نینند]

پنهان می‌شود [و نسبت به این پیش‌آمد در اندیشه‌ای سخت فرو می‌رود که] آیا آن دختر را با خواری نگه دارد یا به زور، زنده به گورش کند؟! آگاه باشید! [نسبت به دختران] بد داوری می‌کنند.

- مین: حرف جر، معنای ابتدائیت زمان دارد.

- مین: حرف جر، معنای تعلیل دارد.

- ب: حرف جر.

- أ: به معنای استفهام است.

- عَلَی: حرف جر به معنای استعلاّی مجازی.

- أم: أم معادل أ، به معنای طلب.

- فی: حرف جر به معنای ظرفیت مکانی.

- أَلَا: حرف تنبیه.

۶. الإِمَامُ عَلِيُّ (ع): أَبْصَرَ رَسُولُ اللَّهِ رَجُلًا لَهُ وَلَدَانِ فَقَبَّلَ أَحَدَهُمَا وَتَرَكَ الْآخَرَ فَقَالَ (ع) فَهَلَّا وَاسَيْتَ بَيْنَهُمَا (مجلسی، پیشین: ۸۴/۷۱).

ترجمه: رسول خدا مردی را دید که ۲ فرزند داشت که یکی از آنها را بوسید و دیگری را نبوسید پس گفت چرا مساوات را بین آنها رعایت نکردی؟

- ف: حرف عطف.

- وَ: حرف عطف.

- ف: حرف عطف به معنای تبلیغ.

- هَلَّا: حرف تحضیض به معنای توبیخ.

۷. الإِمَامُ عَلِيُّ (ع): أَلَا لَا يَسْتَفِيحَنَّ مَنْ سُئِلَ عَمَّا لَا يَعْلَمُ أَنْ يَقُولَ لَا أَعْلَمُ (تمیمی، پیشین: ۱۶۶).

ترجمه: آگاه باش! کسی که در مورد آنچه نمی‌داند از او سؤال شود، زشت نداند که بگوید: نمی‌دانم.

- أَلَا: حرف تنبیه.

- لَا: حرف نفی.

- عَن: حرف جر به معنای مجاوزت و برای تعدی آمده است.

- لا: حرف نفی.

- اَن: حرف نصب.

- لا: حرف نفی.

۸. يَا أَيُّهَا الرَّجُلُ الْمُعَلَّمُ غَيْرَهُ ----- هَلَّا لِنَفْسِكَ كَانَ ذَا التَّعْلِيمِ.

ترجمه: ای مردی که معلم غیر خود هستی! چرا خودت را تعلیم و آموزش نمی‌دهی؟

- يَا: حرف ندا.

- هَا: حرف تنبیه.

- هَلَّا: حرف تحصیض به معنای توبیخ.

- لِ: حرف جر.

۹. أَلَا أَقْوَمَ الدَّهْرَ فِي الكَيْوَلِ ----- أَضْرِبِ بِسَيْفِ اللّٰهِ وَالرَّسُولِ.

ترجمه: اینکه من به پا نمی‌دارم روزگار را در انسان ترسو (به خاطر این است که انسان ترسو نمی‌تواند مردم را زنده نگه دارد. اما اگر به خودم روزگار را قائم می‌دانم به خاطر این است که:) من انسان ترسو نیستم و انسان شجاعی هستم که با شمشیر خدا و پیامبر می‌جنگم.

- أَلَا: متشکل از ۲ حرف اَن + لَا ----- اَن: حرف ناصبه. ----- لَا: حرف نفی.

- فِي: حرف جر. به معنای ظرفیت.

- بِ: حرف جر به معنای استعانت.

- وَ: حرف عطف.

۱۰. قَامَ يَوْمَ الغَدِيرِ يَدْعُو، أَلَا مَنْ ----- كُنْتُ مَوْلَى لَهُ فَذَا مَوْلَاهُ.

ترجمه: (پیامبر) در روز غدیر ایستاد در حالیکه می‌خواند، آگاه باشید هر کس که من مولای او بودم پس (علی) مولای اوست.

- أَلَا: حرف تنبیه و استفتاح است.

- لَ: حرف جر به معنای اختصاص.

- فَ: حرف عطف.

۱۱. أَلَا يَا عَيْنُ وَيَحْكُ أَسْعِدِينَا ----- أَلَا فَا بَكِي أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ.

ترجمه: آگاه باش ای چشم وای بر تو کمک کن ما را، آگاه باش ای چشم گریان باش بر

مصیبت امیرالمؤمنین.

- أَلَا: حرف تنبیه.

- يَا: حرف ندا.

- وَ: حرف عطف.

- أَلَا: حرف عرض.

- فَ: حرف عطف.

۱۲. أَمَا مِنْ ظَهِيرٍ يَعْضُدُ الْحَقَّ عَزْمُهُ ----- فَقَدْ جُعِلَتْ أَرْكَانُهُ تَتَزَلَزَلُ.

ترجمه: آیا کمک کننده‌ای نیست که اراده‌اش کمک کند حق را، که ارکان حق رو به تزلزل

می‌رود.

- أَمَا: حرف استفهام.

- مَا: حرف نفی.

- مِنْ: حرف زائد است.

- فَ: حرف عاطفه، می‌تواند معنای سبب هم داشته باشد.

حروف شرط و تفصیل و مصدر

تمرین ۱. بَيْنَ مَعَانِي الْحُرُوفِ وَاضْبُطِ الْجُمَلِ بِالشَّكْلِ الْكَامِلِ:

معانی حروف را بیان کن و جملات را به طور کامل اعراب گذاری کن.

۱. الْقُرْآنُ الْكَرِيمُ: وَلَوْ بَسَطَ اللَّهُ الرِّزْقَ لِعِبَادِهِ لَبَغَوْا فِي الْأَرْضِ وَلَكِنْ يُنَزِّلُ بِقَدَرٍ مَّا يَشَاءُ إِنَّهُ بِعِبَادِهِ خَبِيرٌ بَصِيرٌ (شوری، ۲۷).

ترجمه: و اگر خدا روزی را بر بندگانش وسعت دهد، در زمین سرکشی و ستم کنند، ولی آنچه را بخواهد به اندازه نازل می‌کند؛ یقیناً او به بندگانش آگاه و بیناست.

- واو: حرف استیناف.

- لو: لو شرطی.

- ل: حرف جر به معنی شبه تملیک.

- ل: لام جواب شرط.

- فی: حرف جر.

- و: حرف عطف.

- لکن: حرف ابتدا به معنای استدراک.

- ب: باء تعدیه.

- ما: مای موصول.

- إن: از حروف مشبهة بالفعل.

ب: باء تعدی.

۲. الْقُرْآنُ الْكَرِيمُ: لِيُحِقَّ الْحَقَّ وَيُبْطِلَ الْبَاطِلَ وَلَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ (انفال، ۸).

ترجمه: تا حق را ثابت [و پا برجاست] و استوار نماید] و باطل را نابود سازد، هر چند مجرمان خوش نداشته باشند.

- ل: حرف جر به معنای تعلیل.

- أن: حرف ناصب که در تقدیر است و بر سر فعل يُحِقُّ آمده.

- و: حرف عطف.

- وَ: واو حالیه.

- لَوْ: حرف شرط.

۳. الْقُرْآنُ الْكَرِيمُ: وَدُّوا لَوْ تَدَهِنُ فَيُدْهِنُونَ (قلم، ۹).

ترجمه: دوست دارند نرمی کنی تا نرمی کنند.

- لَوْ: حرف مصدری، چون بعد از ماده وَدَّ که مفید ماده محبت است آمده.

- فَ: حرف عطف.

(چنانچه لَوْ را حرف شرط بدانیم، فاء جواب شرط است.)

۴. الْقُرْآنُ الْكَرِيمُ: وَجَعَلَنِي مُبَارَكًا أَيْنَ مَا كُنْتُ وَأَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ مَا دُمْتُ

حَيًّا (مریم، ۳۱).

ترجمه: و هر جا که باشم بسیار با برکت و سودمندم ساخته، و مرا تا زنده‌ام به نماز و زکات

سفارش کرده است.

- وَ: حرف عطف.

- أَيْنَمَا: اسم شرط جازم و بنابر ظرفیت محلاً منصوب.

- وَ: حرف عطف.

- بِ: باء تعدیه.

- وَ: حرف عطف.

- مَا: مصدریه ظرفیه.

۵. الْإِمَامُ عَلِيُّ (ع): إِنَّ زُهْدَ الرَّاهِدِ فِي هَذِهِ الدُّنْيَا لَا يَنْقُضُهُ مِمَّا قَسَمَ اللَّهُ لَهُ عَزَّوَجَلَّ

فِيهَا وَإِنْ زَهَدٌ، وَإِنَّ حِرْصَ الْحَرِيصِ عَلَى عَاجِلِ زَهْرَةِ الدُّنْيَا لَا يَزِيدُهُ فِيهَا وَإِنْ حَرِصَ،

فَالْمَغْبُوبُ مِنْ حَرَمِ حَظُّهُ مِنَ الْآخِرَةِ (مجلسی، پیشین: ۵۲/۷۰).

ترجمه: به راستی که زاهد در این دنیا چیزی از آنچه خداوند برایش مشخص کرده کم

نمی‌کند گرچه آن زاهد زهد بورزد و به درستی که حرص ورزیدن حریص بر زینت‌های

زودگذر دنیا چیزی را برایش در دنیا زیاد نمی‌کند گرچه آن شخص حرص بورزد و زیان دیده

کسی است که از نصیبتش در آخرت محروم شود.

- إِنَّ: از حروف مشبهة بالفعل.

- فی: حرف جر.
 - لا: حرف نفی.
 - من: حرف جر.
 - ل: حرف جر، معنای شبه ملک دارد.
 - و: حرف عطف.
 - فی: حرف جر.
 - و: حرف عطف.
 - إن: حرف شرط.
 - إنَّ: از حروف مشبّهة بالفعل.
 - عَلَی: حرف جر.
 - لا: حرف نفی.
 - فی: حرف جر. متعلق به یَزِيدُهُ و حال از مفعول یَزِيدُهُ (ع).
 - إن: حرف شرط.
 - ف: فاء نتیجه.
 - من: حرف جر.
۶. الإِمامُ عَلِيُّ (ع): اَللّهُمَّ بَلِّی! لَا تَخْلُو الْأَرْضَ مِنْ قَائِمٍ لِلّهِ بِحُجَّةٍ، إِمَّا ظَاهِرًا مَشْهُورًا، وَإِمَّا خَائِفًا مَغْمُورًا، لِئَلَّا تَبْطَلَ حُجُجُ اللَّهِ وَبَيِّنَاتُهُ (نهج البلاغه، حکمت ۱۴۷).
- ترجمه: خداوند! زمین هیچ‌گاه از حجت الهی خالی نیست، که برای خدا با برهان روشن قیام کند، یا آشکار و شناخته شده، یا بيمناک و پنهان، تا حجت خدا باطل نشود، و نشانه‌هایشان از میان نرود.
- یا: حرف ندا. (اَللّهُمَّ متشکل از ۲ کلمه یا و الله بوده که حرف ندای یا حذف شده در عوض میم مشدد به آخر الله اضافه شده.)
 - بَلِّی: حرف جواب.
 - لا: حرف نفی.

- مِن: حرف جر. مِن تعدیه.

- لِ: حرف جر.

- بِ: باء سببیه.

- وَ: حرف عطف.

- لِ: حرف تعلیل.

- أَنْ: حرف ناصبه.

- لَا: حرف نفی.

- وَ: حرف عطف.

۷. وَإِنْ ضَاقَ رِزْقُ الْيَوْمِ فَاصْبِرْ إِلَىٰ غَدٍ ----- عَسَىٰ نَكِبَاتُ الدَّهْرِ عَنكَ تَزُولُ
(حیدری، پیشین: ۵۴۵).

ترجمه: و اگر روزی امروز تنگ شد پس تا فردا صبر کن امید است که سختی‌های روزگار از تو برداشته شود.

- وَ: حرف عطف.

- إِنْ: حرف شرط.

- فَ: فاء جواب شرط.

- إِلَىٰ: حرف جر.

- عَنْ: حرف جر.

۸. وَلَمْ أَرَ كَالْمَعْرُوفِ أَمَّا مَذَاقُهُ ----- فَحَلَوٌ وَأَمَّا وَجْهُهُ فَجَمِيلٌ.

ترجمه: من مانند نیکی و معروف ندیدم اما طعم و مزه‌اش شیرین و چهره‌اش زیبا است.

- وَ: حرف عطف.

- لَمْ: حرف جحد.

- كَ: حرف جر.

- أَمَّا: حرف تفصیلیه شرطیه.

- فَ: فاء جواب.

- وَ: حرف عطف.

حلّ تمرین‌های مبادی‌العربیة جلد ۴ (ویرایش حمید محمدی، بخش نحو) / ۳۲۷

- أمّا: حرف تفصیلی شرطی.

- ف: فاء جواب.

۹. أَلَا كُلُّ شَيْءٍ مَا خَلَا اللَّهَ بَاطِلٌ ----- وَكُلُّ نَعِيمٍ لَا مُحَالَةَ زَائِلٌ (سیوطی،

پیشین: ۳۹۲/۱).

ترجمه: آگاه باش که هر چیزی جز خدا باطل و هر نعمتی به ناچار از بین رفتنی است.

- ألا: حرف تنبیه.

- ما خلا: از ادوات استثناء.

- و: حرف عطف.

- لا: لای نفی جنس.

حروف تفسیر و مفاجأة و استقبال

تمرین ۱. عَيْنَ الحُرُوفِ الَّتِي دَرَسْتَهَا حَتَّى الْآنَ:

حروفی را که تا به حال فرا گرفته‌ای معین کن.

۱. الْقُرْآنُ الْكَرِيمُ: * أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ بَيْنِيْ أَدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ (یس، ۶۰).

ترجمه: ای فرزندان آدم! آیا با شما عهد نکردم که شیطان را مپرستید که او بی‌تردید دشمن آشکاری برای شماست؟

- أَلَمْ: أ + لَمْ -----: همزه استفهام انکاری است. ----- لَمْ: حرف جحد است.

- إِلَى: حرف جر.

- يَا: حرف ندا.

- أَنْ: أَنْ تفسیریه.

- لَا: حرف نهی.

- إِنَّ: از حروف مشبهة بالفعل.

- لَمْ: لام شبه ملک.

۲. الْقُرْآنُ الْكَرِيمُ: وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى (ضحی، ۵).

ترجمه: و به زودی پروردگارت بخششی به تو خواهد کرد تا خشنود شوی.

- وَ: ۲ احتمال وجود دارد:

احتمال اول اینکه: عاطفه باشد و لام، لام ابتدایی باشد که مفید تأکید است.

احتمال دوم اینکه: واو قسم باشد که لفظ قسم حذف شده و لام برای جواب قسم باشد.

مثلاً وَاللَّهِ.

- لَمْ: حرف ابتدا.

- فَ: حرف عطف که تَرْضَى را بر يُعْطِيكَ عطف کرده است.

۳. الرَّسُولُ الْأَعْظَمُ: يَا عَلِيُّ ثَلَاثٌ مُّوْبِقَاتٌ وَثَلَاثٌ مُّنْجِيَاتٌ فَأَمَّا الْمُوْبِقَاتُ فَهَوَى

مُتَّبِعٌ وَشُحٌّ مُّطَاعٌ وَإِعْجَابُ الْمَرْءِ بِنَفْسِهِ وَأَمَّا الْمُنْجِيَاتُ فَالْعَدْلُ فِي الرِّضَا وَالْغَضَبِ وَالْقَصْدُ فِي الْغِنَى وَالْفَقْرُ وَخَوْفُ اللَّهِ فِي السِّرِّ وَالْعَلَانِيَةِ كَأَنَّكَ تَرَاهُ فَإِنْ لَمْ تَكُنْ تَرَاهُ فَإِنَّهُ

یراک (حرانی، پیشین: ۸).

ترجمه: ای علی، ۳ چیز هلاک کننده و ۳ چیز نجات دهنده است، پس آن چیزهایی که هلاک کننده است، هوی و هوس است که از آن پیروی شود و بخلی که از آن اطاعت شود و اینکه انسان به خود مغرور شود و اما چیزهایی که نجات دهنده است، عدالت در حال رضا و غضب و میانه روی در فقر و غنا و خوف خدا در پنهان و آشکار که گویا او را می‌بینی، پس اگر تو او را نمی‌بینی او تو را می‌بیند.

- یا: حرف ندا.

- و: حرف عطف.

- ف: حرف عطف.

- أمّا: حرف تفصیل.

- ف: فاء جواب شرط.

- و: حرف عطف.

- و: حرف عطف.

- ب: حرف جر.

- و: حرف عطف.

- أمّا: حرف تفصیل.

- ف: فاء جواب شرط.

- فی: حرف جر.

- و: حرف عطف.

- و: حرف عطف.

- فی: حرف جر.

- و: حرف عطف.

- و: حرف عطف.

- فی: حرف جر.

- وَ: حرف عطف.

- كَأَنَّ: از حروف مشبّهة بالفعل.

- فَ: فاء نتیجه.

- إِنَّ: حرف شرط.

- لَمْ: حرف جزم.

- فَ: فاء جواب شرط.

- إِنَّ: از حروف مشبّهة بالفعل.

۴. الإمام علیّ (ع): لَوْ كُنَّا لَا نَرْجُو جَنَّةَ وَلَا نَخْشَى نَارًا وَلَا ثَوَابًا وَلَا عِقَابًا، لَكَانَ يَنْبَغِي لَنَا أَنْ نَطْلُبَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ فَإِنَّهَا مِمَّا تَدُلُّ عَلَى سَبِيلِ النَّجَاحِ (نوری، پیشین: ۲۸۳/۲).

ترجمه: اگر اینگونه بودیم که امید به بهشت نداشتیم و از جهنم نمی‌ترسیدیم و امید به ثواب نداشتیم و از عقاب هراس نداشتیم، ولو اینکه بهشت و جهنم را قبول نداشته باشیم سزاوار است بر ما که مکارم الاخلاق را طلب کنیم، زیرا مکارم الاخلاق از چیزهایی است که راه سعادت را به ما می‌نمایاند.

- لَوْ: حرف شرط.

- لَا: حرف نفی، معنی نفی دارد ولی عمل نفی ندارد و برای تأکید است.

- وَ: حرف عطف.

- لَا: حرف نفی برای تأکید.

- وَ: حرف عطف.

- لَا: حرف نفی برای تأکید.

- وَ: حرف عطف.

- لَا: حرف نفی برای تأکید.

- لَ: لام جواب شرط.

- لَ: حرف جر.

- أَنْ: آن مصدریه و ناصب فعل مضارع، حرف ناصبه.

- فَ: حرف نتیجه.

- إنَّ: از حروف مشبهة بالفعل.

- مِن: حرف جر.

- مَا: مای موصول.

۵. وَإِنَّ الَّذِي يَغْتَرُّ بِاللَّهِ ضَائِعٌ ----- وَلَكِنْ سَيُنَجِّي اللَّهُ مَنْ يَتَوَكَّلُ (الصابری التستری، ۱۳۷۳: ۸۰/۲).

ترجمه: همانا کسی که مغرور می‌شود به خداوند، نابود می‌شود؛ ولی خداوند به زودی نجات می‌دهد کسی را که به او توکل کند.

- وَ: هم می‌تواند استیناف و هم عطف باشد.

- إنَّ: از حروف مشبهة بالفعل.

- ب: حرف تعدیه.

- وَ: حرف عطف.

- لَكِنْ: حرف ابتدائیه و استدراجیه.

- س: حرف تنفیس.

۶. فَإِنْ يَنْقُطِعْ مِنْكَ الرَّجَاءُ فَإِنَّهُ ----- سَيَبْقَى عَلَيْكَ الْحُزْنُ مَا بَقِيَ الدَّهْرُ (هاشمی، پیشین: ۶۵).

ترجمه: اگر امید از تو جدا شود به زودی اندوه بر تو باقی می‌ماند تا زمانی که روزگار باقی است.

- ف: حرف عطف.

- إِنْ: حرف شرط.

- مِن: حرف جر.

- ف: فاء جواب شرط.

- إنَّ: از حروف مشبهة بالفعل.

- س: حرف تنفیس.

- عَلَيَّ: حرف جر.

- مَا: مصدریه توقيتیه.

حرف توقع و لامات و حروف زائد

تمرین ۱. بَيْنَ مَعَانِي الْحُرُوفِ وَاضْبُطِ الْجُمَلِ بِالشَّكْلِ الْكَامِلِ:

معانی حروف را بیان کن و جملات را به شکل کامل اعراب‌گذاری کن.

۱. الْقُرْآنُ الْكَرِيمُ: وَلَقَدْ أَنْذَرَهُمْ بَطْشَتَنَا فَتَمَارَوْا بِاللُّذْرِ* وَلَقَدْ رَاوَدُوهُ عَنِ ضَيْفِهِ فَطَمَسْنَا أَعْيُنَهُمْ فَذُوقُوا عَذَابِي وَنُذِرْ* وَلَقَدْ صَبَّحَهُمْ بُكْرَةً عَذَابٌ مُسْتَقِرٌّ* فَذُوقُوا عَذَابِي وَنُذِرْ* وَلَقَدْ يَسْرَنَّا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدْكِرٍ (قمر، ۳۶-۴۰).

ترجمه: به راستی لوط آنان را به مؤاخذه سخت ما بیم داده بود، ولی [آنان با وی] در بیم‌ها و هشدارها [ایش] سرسختانه مجادله و ستیزه کردند.* و از میهمانانش [که در حقیقت فرشتگان ما بودند] کام‌جویی خواستند، در نتیجه دیدگان‌شان را محو و نابینا کردیم؛ پس [گفتیم: طعم] عذاب و هشدارهایم را بچشید.* به یقین در سپیده دم عذابی پیگیر و پایدار به آنان رسید.* پس [گفتیم: طعم] عذاب و هشدارهایم را بچشید.* و یقیناً ما قرآن را برای پند گرفتن آسان کردیم، پس آیا پندگیرنده‌ای هست؟

به ترتیب معنای حروف عبارتند از:

- وَ: حرف عطف.

- لَ: جواب قسم محذوف است، قسمی که در اینجا حذف شده.

- قَدْ: حرف توقع و تحقیق.

- فَ: حرف عطف و می‌تواند معنای سببیت یا نتیجه را داشته باشد.

- بَ: حرف جر، هم می‌تواند معنی تعدیه و هم معنای الصاق غیر حقیقی داشته باشد.

- وَ: حرف عطف.

- لَ: جواب قسم محذوف است، قسمی که در اینجا حذف شده.

- قَدْ: حرف توقع و تحقیق.

- عَنِ: معنی مجاوزت مجازی. متعلق به رَاوَدُوهُ.

- فَ: حرف عطف و معنی سببیت دارد.

- فَ: حرف عطف و معنی سببیت دارد.

- وَ: حرف عطف.

- وَ: حرف عطف.
 - لَ: جواب قسم محذوف است.
 - قَدْ: حرف توقّع و تحقیق.
 - فَ: حرف عطف و معنی سببیت دارد.
 - وَ: حرف عطف.
 - وَ: حرف عطف.
 - لَ: جواب قسم محذوف است.
 - قَدْ: حرف توقّع و تحقیق.
 - لَ: حرف جر می‌تواند معنی تعلیل داشته باشد.
 - فَ: حرف عطف.
 - هَل: حرف استفهام.
 - مِنْ: حرف زائد، چون هَل استفهام انکاری است.
۲. الْقُرْآنُ الْكَرِيمُ: كِتَابٌ أَنْزَلَ إِلَيْكَ فَلَا يَكُنْ فِي صَدْرِكَ حَرَجٌ مِّنْهُ لِتُنذِرَ بِهِ وَذَكَرَىٰ لِلْمُؤْمِنِينَ (اعراف، ۲).
- ترجمه: این کتابی [با عظمت] است که به سوی تو نازل شده است؛ پس نباید در سینه‌ات از ناحیه [تبلیغ] آن تنگی و فشار باشد، تا به وسیله آن مردم را بیم دهی، و برای مؤمنان [مایه] تذکر و پند باشد.
- إِلَى: به معنای انتهای غایت.
 - فَ: حرف عاطفه که معنای سببیت هم می‌تواند داشته باشد.
 - لَا: حرف نفی.
 - فِي: معنای ظرفیت دارد.
 - مِنْ: معنای ابتدائیت دارد.
 - لَ: حرف تعلیل.
 - بِ: حرف استعانت.

- وَ: حرف عاطفه.

- لِ: حرف تعلیل.

۳. الْقُرْآنَ الْكَرِيمِ: وَلَوْ لَا أَنْ كَتَبَ اللَّهُ عَلَيْهِمُ الْجَلَاءَ لَعَذَّبَهُمْ فِي الدُّنْيَا وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابُ النَّارِ (حشر، ۳).

ترجمه: اگر خدا فرمان ترك وطن را بر آنان لازم و مقرر نكرده بود، قطعاً در همین دنیا عذابشان می‌کرد و برای آنان در آخرت عذاب آتش است.

- وَ: حرف عطف یا استینافیه.

- لَوْلَا: لولای امتناعیه.

- أَنْ: أَنْ مصدریه.

- عَلَيَّ: حرف جر.

- لَ: لام جواب لولا.

- فِي: حرف جر.

- وَ: حرف استیناف.

- لَ: حرف جر.

- فِي: معنای ظرفیت دارد.

۴. الْقُرْآنِ الْكَرِيمِ: وَإِنَّهُ لَقَسَمٌ لَوْ تَعْلَمُونَ عَظِيمٌ * إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ (واقعہ، ۷۶ و ۷۷).

ترجمه: واگر بدانید، بی‌تردید این سوگندی بزرگ است. * که یقیناً این قرآن، قرآنی ارجمند و با ارزش است.

- وَ: حرف استیناف.

- لَ: لام مزحلقه یا لام ابتدائیه که برسر خبر أَنْ درآمد.

- لَوْ: لَو شرطیه.

- إِنَّ: از حروف مشبّهة بالفعل.

- لَ: حرف تحقیق.

حلّ تمرین‌های مبادی‌العربیة جلد ۴ (ویرایش حمید محمدی، بخش نحو) / ۳۳۵

۵. الْقُرْآنُ الْكَرِيمُ: بَلْ نَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْبَاطِلِ فَيَدْمَغُهُ فَإِذَا هُوَ زَاهِقٌ وَلَكُمُ الْوَيْلُ مِمَّا تَصِفُونَ (انبیاء ۱۸).

ترجمه: نه، بلکه [شأن ما این است که] با حق بر باطل می‌کوبیم تا آن را درهم شکنند [و از هم بپاشد] پس ناگهان باطل نابود شود؛ و وای بر شما از آنچه [درباره خدا و مخلوقات او به ناحق] توصیف می‌کنید.

- بَل: حرف ابتدائی است به معنای اضراب ابطالی.

- ب: باء تعدیه.

- عَلَى: حرف استعلاء مجازی.

- فَ: حرف عطف سببیه.

- إِذَا: إذا فجائیة.

- وَ: حرف استینافیه.

- لَ: حرف جر.

- مِنْ: حرف ابتدا.

- مَا: مای موصوله یا مصدریه.

۶. الرَّسُولُ الْأَعْظَمُ (ص): إِنَّ اللَّهَ لَيَغْضَبُ لِعِصَابِ فَاطِمَةَ، وَيَرْضَى لِرِضَاهَا (مجلسی، پیشین: ۱۹/۴۳).

ترجمه: به درستی که خداوند به خاطر غضب فاطمه غضبناک و به خاطر رضای او راضی می‌شود.

- إِنَّ: از حروف مشبّهة بالفعل.

- لَ: لام مزحلقة یا لام ابتدائیة که بر سر خبر إِنَّ در آمده است.

- لَ: لام تعلیل.

- وَ: حرف عطف.

- لَ: حرف تعلیل.

۷. الإمام علیّ (ع): مَا خَيْرٌ بِخَيْرٍ بَعْدَهُ النَّارُ، وَمَا شَرٌّ بِشَرٍّ بَعْدَهُ الْجَنَّةُ (نهج البلاغه، حکمت ۳۸۷).

ترجمه: خیری که بعد از آن خیری نباشد آتش است، و شری که در پی آن بهشت باشد، دیگر شر نخواهد بود.

- مَا: مای شبیه به لیس.

- بِ: حرف جر.

- وَ: حرف عطف.

- مَا: مای شبیه به لیس.

- بِ: حرف جر.

۸. الإمام علیّ (ع): أَلَا وَإِنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ أَبْوَابُ الْحِلْمِ وَأَنْوَارُ الظُّلَمِ وَضِيَاءُ الْأُمَمِ (تمیمی، پیشین: ۱۶۵).

ترجمه: آگاه باشید که ما اهل بیت درهای بردباری و نورهای تاریکی و روشنی بخش امت‌ها هستیم.

- أَلَا: حرف تنبیه.

- وَ: حرف استینافیه.

- إِنْ: از حروف مشبّهة بالفعل.

- وَ: حرف عطف.

- وَ: حرف عطف.

۹. وَإِنِّي لَصَبَّارٌ عَلَى مَا يُؤْتِينِي ----- وَحَسْبُكَ أَنَّ اللَّهَ أَتَى عَلَى الصَّبْرِ (هاشمی، پیشین: ۶۷).

ترجمه: به درستی که من صبر کننده‌ام به آنچه که به من اصابت می‌کند و خداوند تو را کافی است که ثنا کرده بر صبر نمودن.

- وَ: حرف استینافیه.

- إِنْ: از حروف مشبّهة بالفعل.

- لَ: لام مزحلقة یا لام ابتدائیه که بر سر خبر آن در آمده.

- عَلَى: حرف جر.

- مَا: مجرور و متعلق به صَبَّار، حرف استعلاء مجازی.

- وَ: حرف استینافیه.

- أَنْ: از حروف مشبّهة بالفعل.

- عَلَى: حرف جر.

۱۰. وَقَدْ يُدْرِكُ الْإِنْسَانَ رَحْمَةً رَبِّهِ ----- وَلَوْ كَانَ تَحْتَ الْأَرْضِ سِتِّينَ وَادِيًا

(مجلسی، پیشین: ۱۳۳/۱۵).

ترجمه: درک می‌کند انسان رحمت پروردگارش را گرچه در زیر زمین ۶۰ وادی باشد.

- وَ: حرف استیناف یا حرف عطف.

- قَدْ: حرف تقلیل.

- وَ: حرف عطف.

- لَوْ: لو شرطیه.

ملحقات نحو

جمله

سؤال‌های عمومی

تمرین ۱. أَجِبْ عَلَى الْأَسْئَلَةِ الْإِعْرَابِيَّةِ الْقُرْآنِيَّةِ التَّالِيَةِ:

به سؤال‌های اعرابی قرآنی جواب بده.

۱. جُمْلَةٌ «تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ» فِي الْآيَةِ «وَنَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غَلٍّ

تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ» (اعراف، ۴۳) مَا هُوَ مَحَلُّهَا مِنَ الْإِعْرَابِ؟

ترجمه: جمله‌ی: «تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ» در آیه‌ی «وَنَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ

غَلٍّ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ» چه محلی از اعراب دارد؟

- محلاً منصوب و جمله‌ی فعلیه و حال برای ضمیر هم در صُدُورِهِمْ.

۲. جُمْلَةٌ «لَا نُكَلِّفُ نَفْسًا» فِي الْآيَةِ «... لَا نُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا أُولَئِكَ أَصْحَابُ

الْجَنَّةِ...» (اعراف، ۴۲) هَلْ لَهَا مَحَلٌّ مِنَ الْإِعْرَابِ؟ وَضِّحْ ذَلِكَ.

ترجمه: جمله‌ی: «لَا نُكَلِّفُ نَفْسًا» در آیه‌ی «... لَا نُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا أُولَئِكَ

أَصْحَابُ الْجَنَّةِ...» چه محلی از اعراب دارد؟ آن را توضیح بده.

- آیه‌ی شریفه این است: وَ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَا نُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا

أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ...

وَ: حرف استیناف.

الَّذِينَ: مبتدا و محلاً مرفوع.

آمَنُوا: صلّه‌الَّذِينَ.

وَ: حرف عطف.

عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ: عطف بر آمَنُوا.

أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ: خبر برای الَّذِينَ.

جمله‌ی لَا نُكَلِّفُ نَفْسًا جمله‌ی اعتراضیه است، بین مبتدا و خبر لذا محلی از اعراب

ندارد.

حلّ تمرین‌های مبادی‌العربیة جلد ۴ (ویرایش حمید محمدی، بخش نحو) / ۳۳۹

۳. جمله «وَلَهَا كِتَابٌ مَّعْلُومٌ» فی الآیة «وَمَا أَهْلَكْنَا مِنْ قَرْيَةٍ إِلَّا وَ لَهَا كِتَابٌ مَّعْلُومٌ» (حجر، ۴) مَا هُوَ مَحَلُّهَا مِنَ الْإِعْرَابِ؟

ترجمه: جمله‌ی: «وَلَهَا كِتَابٌ مَّعْلُومٌ» در آیه‌ی «وَمَا أَهْلَكْنَا مِنْ قَرْيَةٍ إِلَّا وَ لَهَا كِتَابٌ مَّعْلُومٌ» چه محلی از اعراب دارد؟
- دو نظر وجود دارد:

۱. اینکه واو حالیه بعد از إِلَّا استثنائیه در جمله ایجابیه و اثباتیه واقع می‌شود.
 ۲. اینکه واو حالیه بعد از إِلَّا استثنائیه در جمله ایجابیه و اثباتیه واقع نمی‌شود.
- در صورت پذیرفتن نظر اول واو حالیه و لَهَا خبر مقدم و كِتَابٌ مبتدای مؤخر و مَّعْلُومٌ صفت برای كِتَابٌ و جمله‌ی لَهَا كِتَابٌ مَّعْلُومٌ جمله‌ی حالیه و محلاً منصوب است.
- در صورت پذیرفتن نظر دوم واو زائده و برای تأکید صفت برای موصوف است.
- بهترین نظر، نظر اول و بهترین دلیل آن وجود آن در قرآن و در همین آیه است.
۴. مَا هُوَ مَعْنَى (مِنْ) فِي الْآيَةِ «...كَمَا أَنْشَأَكُمْ مِّنْ ذُرِّيَّةٍ قَوْمٍ ءآخِرِينَ...» (انعام، ۱۳۳)
ترجمه: معنی (مِنْ) در آیه‌ی «...كَمَا أَنْشَأَكُمْ مِّنْ ذُرِّيَّةٍ قَوْمٍ ءآخِرِينَ...» چیست؟
- ۳ احتمال در مِنْ وجود دارد:

۱. معنای ابتدای غایت که معنای آن چنین است: «إِبْتِدَاءُ إِنْشَاءِكُمْ مِنْ ذُرِّيَّةٍ قَوْمٍ آخِرِينَ»
۲. معنای بعضیت که معنای آن چنین است: شما را از بعضی از نسل آن قوم آفرید.
۳. به معنای بدل که معنای آن چنین است: «أَنْشَأَكُمْ بَدَلَ ذُرِّيَّةٍ قَوْمٍ آخِرِينَ» شما را به جای آن قوم آفرید.

احتمال سوم ضعیف است.

تمرین ۲. صَعَّ هَذِهِ الْعَلَامَةُ (√) أَمَامَ الْجَوَابِ الصَّحِيحِ:

ترجمه: این علامت (√) را جلوی جواب صحیح قرار بده.

۱. أَدَاةٌ «لَمَّا»:

- أ. تَقَلَّبَ مَعْنَى الْمُضَارِعِ مَاضِيًا مُتَّصِلًا بِالْحَالِ. ج. تَقَلَّبَ مَعْنَى الْمُضَارِعِ حَالًا.
- ب. تَقَلَّبَ مَعْنَى الْمَاضِيِ مُضَارِعًا. ----- د. تَنَفَّى الْفِعْلُ فِي الْمَاضِيِ مُطْلَقًا.

٢. المُرَادُ مِنْ «شِبْهِهِ» فِي جُمْلَةٍ «الْفَاعِلُ إِسْمٌ مَرْفُوعٌ قَدَّمَ عَلَيْهِ فِعْلٌ تَامٌ مَعْلُومٌ أَوْ شِبْهُهُ»:

- أ. إِسْمُ الْمَفْعُولِ وَالْمُضَافِ.
 - ب. الْمَصْدَرُ، إِسْمُ الْفَاعِلِ وَأَمْثَلَةُ الْمُبَالَغَةِ.
 - ج. الْمَصْدَرُ، إِسْمُ الْفَاعِلِ، أَفْعَلُ التَّفْضِيلِ وَالْمُضَافِ.
 - د. الصِّفَةُ الْمُشَبَّهَةُ، أَمْثَلَةُ الْمُبَالَغَةِ، إِسْمُ الْفِعْلِ وَالْإِسْمُ الْمَفْعُولِ.
٣. أَسْمَاءُ الشَّرْطِ وَالْإِسْتِفْهَامِ:
- أ. كُلُّهَا مَبْنِيَّةٌ. ----- √ ج. كُلُّهَا مَبْنِيَّةٌ مَا عَدَا «أَي».
 - ب. كُلُّهَا مُعْرَبَةٌ. ----- د. كُلُّهَا مُعْرَبَةٌ مَا عَدَا «أَي»
٤. الْفَاعِلُ فِي جُمْلَةٍ «أَعَانَ مُوسَى عَيْسَى»:
- أ. مُوسَى. ----- ج. الضَّمِيرُ فِي «أَعَانَ».
 - ب. عَيْسَى. ----- د. أَوْج.
٥. لِمَاذَا قُدِّمَ الْمَفْعُولُ عَلَى الْفَاعِلِ فِي جُمْلَةٍ «إِبْتَلَى إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ»:
- أ. لِأَنَّ الْمَفْعُولَ إِسْمٌ ظَاهِرٌ. ----- ج. لِأَنَّ الْفَاعِلَ ضَمِيرٌ بَارِزٌ
 - ب. لِعَوْدِ الضَّمِيرِ إِلَى الْمُتَأَخَّرِ لَفْظًا وَرُتْبَةً. ----- د. أَوْج.
٦. قَدْ يَأْتِي الْخَبْرُ مَعْرِفَةً:
- أ. إِذَا كَانَ الْخَبْرُ ظَرْفًا أَوْ مَجْرُورًا. ----- √ ج. إِذَا كَانَ الْمُبْتَدَأُ مَعْرِفَةً
 - ب. إِذَا كَانَ الْخَبْرُ وَصْفًا لِلْمُبْتَدَأِ. ----- د. إِذَا كَانَ الْمُبْتَدَأُ نَكْرَةً.
٧. يُحذفُ الْمُبْتَدَأُ وَجُوبًا:
- أ. مَتَى كَانَ جَوَابُ الْقَسَمِ سَادًا مَسَدَّهُ. ----- √ ج. إِذَا دَلَّتْ عَلَى تَعْيِينِهِ قَرِينَةٌ.
 - ب. فِي جَوَابِ الْإِسْتِفْهَامِ. ----- د. فِي جَوَابِ الْقَسَمِ الصَّرِيحِ.
٨. «هُم» فِي جُمْلَةٍ «أَوْلَيْكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» يُؤْتَى بِهِ:
- أ. لِقَصْرِ الْمُسْنَدِ عَلَى الْمُسْنَدِ إِلَيْهِ. ----- ج. لِلتَّوَكِيدِ.
 - ب. لِتَمَيُّزِ الْخَبَرِ مِنَ النَّعْتِ. ----- √ د. لِلْأَعْرَاضِ الثَّلَاثَةِ الْمَذْكُورَةِ.
٩. الْأَحْرُفُ الْمُشَبَّهَةُ بِالْفِعْلِ سُمِّيَتْ هَكَذَا:

- أ. لِأَنَّهَا بِمَعْنَى الْأَمْرِ وَالْمُضَارِعِ. --- ج. لِأَنَّهَا مَبْنِيَّةُ الْأَوَاخِرِ عَلَى الْفَتْحِ كَالْمَاضِي.
- ب. لِوُجُودِ مَعْنَى الْفِعْلِ فِي كُلِّ مِنْهَا. ----- √ د. ب و ج.
۱۰. يَجِبُ فَتْحُ هَمْزَةِ «أَنْ» إِذَا وَقَعَتْ:
- √ أ. فِي مَوْضِعِ الْفَاعِلِ أَوْ نَائِيهِ وَ الْمَفْعُولِ بِهِ. ----- ج. فِي مَوْضِعِ الْحَالِ.
- ب. فِي مَوْضِعِ التَّعْلِيلِ وَ بَعْدَ فَاءِ الْجَزَاءِ. ----- د. خَبْرًا عَنْ مُبْتَدَأٍ.
۱۱. «إِنْ» فِي الْآيَةِ الشَّرِيفَةِ «فَذَكَّرْ إِنْ نَفَعَتِ الذِّكْرَى»:
- أ. نَافِيَةٌ. ----- √ ج. شَرْطِيَّةٌ.
- ب. مُخَفَّفَةٌ. ----- د. زَائِدَةٌ.
۱۲. «الْبَاءُ» فِي الْآيَةِ الشَّرِيفَةِ «أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى» يَكُونُ:
- أ. لِلتَّعْدِيَةِ. ----- √ ج. زَائِدَةٌ لِتَأْكِيدِ الْمَنْفَى.
- ب. زَائِدَةٌ لِتَأْكِيدِ النَّفْيِ. ----- د. لِلسَّبَبِيَّةِ.
۱۳. «عَنْ» فِي قَوْلِهِ تَعَالَى «الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ» يَكُونُ:
- أ. بِمَعْنَى الْبَاءِ. ----- ج. بِمَعْنَى الْمَجَاوِزَةِ الْحَقِيقِيَّةِ.
- √ ب. بِمَعْنَى الْمَجَاوِزَةِ الْمَجَازِيَّةِ. ----- د. بِمَعْنَى الْبَدَلِ.
۱۴. «عَلَى» فِي جُمْلَةٍ «تَوَكَّلْتُ عَلَى الْحَيِّ الَّذِي لَا يَمُوتُ» يَكُونُ:
- أ. لِلْمُصَاحَبَةِ. ----- ج. لِلظَّرْفِيَّةِ.
- √ ب. لِلإِسْتِعْلَاءِ مَجَازًا. ----- د. بِمَعْنَى الْبَاءِ.
۱۵. «مِنْ» فِي الْآيَةِ الشَّرِيفَةِ: «وَمَا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ إِلَّا يَعْلَمُهَا»:
- أ. بِمَعْنَى التَّبَعِيضِ. ----- ج. لِتَبْيَانِ الْجِنْسِ.
- √ ب. زَائِدَةٌ. ----- د. ابْتِدَاءُ الْغَايَةِ الْمَكَائِيَّةِ.
۱۶. «إِلَى» فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: «ثُمَّ إِنَّ مَرْجِعَهُمْ لِإِلَى الْجَحِيمِ» يَكُونُ:
- أ. لِلتَّبْيِينِ. ----- √ ج. لِانْتِهَاءِ الْغَايَةِ الْمَكَائِيَّةِ.
- ب. بِمَعْنَى اللَّامِ. ----- د. لِانْتِهَاءِ الْغَايَةِ الزَّمَانِيَّةِ.

١٧. مَعْنَى اللَّامِ الْمَكْسُورَةِ فِي الْآيَةِ الشَّرِيفَةِ: «وَلِلَّهِ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»:

أ. التَّقْوِيَّة. ----- ج. التَّبْلِيغ.

ب. التَّبْيِين. ----- د. الْمَلِك.

١٨. «لَوْ» فِي جُمْلَةٍ: «تَصَدَّقْ وَلَوْ بِدِرْهَمٍ» يَكُونُ:

أ. لِلتَّقْلِيلِ. ----- ج. شَرْطِيَّة.

ب. لِلعَرَضِ وَالتَّمْنَى. ----- د. مَصْدَرِيَّة.

١٩. «أَوْ» فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: «أَفْإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ»:

أ. لِلتَّسْوِيَةِ. ----- ج. لِلإِضْرَابِ

ب. لِلتَّقْسِيمِ. ----- د. لِنَصْبِ الْمُضَارِعِ.

اعراب

تمرین ۱. أَحِبَّ عَنِ الْأَسْئَلَةِ الْإِعْرَابِيَّةِ الْقُرْآنِيَّةِ التَّالِيَةِ:

به سؤال‌های اعرابی قرآنی جواب بده.

۱. (مَا) فِي الْآيَةِ «فَأَصْدَعُ بِمَا تُؤْمَرُ...» (حجر، ۹۴) يُمَكِّنُ أَنْ تَكُونَ مَوْصُولَةً وَ كَذَلِكَ مَصْدَرِيَّةً، أَكْتُبْ تَقْدِيرَ الْآيَةِ عَلَى أَى حَالٍ.

ترجمه: مَا در آیهی «فَأَصْدَعُ بِمَا تُؤْمَرُ...» ممکن است موصوله یا مصدریه باشد، در هر صورت تقدیر آیه را بنویس.

۱- اینکه مَا موصوله باشد: آنچه به آن مأموری اظهار کن.

۲- اینکه مَا مصدریه باشد: پس مأموریتت را اظهار کن.

۲. أَذْكَرُ احْتِمَالَيْنِ فِي مَا يَتَعَلَّقُ بِ (مَا) فِي الْآيَةِ «لَا أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ» (كافرون، ۲).

ترجمه: دو احتمال موجود در متعلق به (مَا) در آیهی «لَا أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ» را ذکر کن.

۱- اینکه مَا موصوله باشد: آنچه را که شما عبادت می‌کنید، من نمی‌پرستم.

۲- اینکه مَا مصدریه باشد: معبود شما را عبادت نمی‌کنم.

۳. قِيلَ فِي إِعْرَابِ (مَا) فِي الْآيَةِ «وَمَا كَسَبَ» أَنَّهَا يُمَكِّنُ أَنْ تَكُونَ مَصْدَرِيَّةً وَ كَذَلِكَ مَوْصُولَةً وَ اسْتِفْهَامِيَّةً أَيْضاً، بَيِّنْ مَعْنَى وَتَقْدِيرَ الْآيَةِ فِي الْحَالَاتِ الثَّلَاثِ.

ترجمه: در اعراب (مَا) در آیهی «وَمَا كَسَبَ» ممکن است مصدریه یا موصولی یا

استفهامی باشد، معنی و تقدیر آیه را در سه حالت بیان کن.

۱- اینکه مَا مصدریه باشد: کسب کردن او.

۲- اینکه مَا موصوله باشد: آنچه کسب کرد.

۳- اینکه مَا استفهامیه باشد: چه چیزی کسب نمود.

۴. دَقِّقْ فِي الْآيَةِ «وَيْلٌ لِّكُلِّ هُمَزَةٍ لُّمَزَةٍ * الَّذِي جَمَعَ مَالًا وَ عَدَّه» (همزة، ۱ و ۲)

وَ أَحِبَّ:

ترجمه: در آیهی «وَيْلٌ لِّكُلِّ هُمَزَةٍ لُّمَزَةٍ * الَّذِي جَمَعَ مَالًا وَ عَدَّه» دقت کن و جواب بده.

أ. وَصَّحَ سَبَبَ جَرٍّ (لمزة) بِنَاءِ عَلَيَّ وَجَهَيْنِ.

ترجمه: سبب جرّ (لمزة) را بنا بر ۲ وجه توضیح بده.

۱- بدل و مجرور است.

۲- صفت برای هُمَزَّة و مجرور است.

۳- هر دو (هُمَزَّة و لُمَزَّة) مضافٌ الیه برای کُلّ هستند.

ب. (الَّذِي) يُمَكِّنُ أَنْ يَكُونَ مَجْرُوراً مَحَلًّا وَ كَذَلِكَ مَنْصُوباً، أَكْتُبُ السَّبَبَ فِي

الْحَالَتَيْنِ.

ترجمه: (الَّذِي) ممکن است محلاً مجرور یا منصوب باشد، علت را در این دو حالت

بنویس.

مجرور است به دلیل اینکه: الَّذِي بدل است برای هُمَزَّة و لُمَزَّة.

منصوب است به دلیل اینکه: ۱- مفعولٌ به برای اسم فعل وِيلٌ. ۲- مفعولٌ به برای فعل

محذوف.

تمرین‌های عمومی

تمرین ۱. عَيْنِ الْمَرْفُوعَاتِ وَ الْمَنْصُوبَاتِ وَ الْمَجْزُومَاتِ وَ الْمَجْرُورَاتِ مِنَ الْأَفْعَالِ وَ الْأَسْمَاءِ مَعَ ذِكْرِ دَلِيلِ الرَّفْعِ وَ النَّصْبِ وَ الْجَزْمِ وَ الْجَزْرِ:

ترجمه: از فعل‌ها و اسم‌ها، مرفوعات و منصوبات و مجزومات و مجرورات را با ذکر دلیل رفع و نصب و جزم و جر معین کن.

هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئاً مَّذْكُوراً * إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ نُّطْفَةٍ أَمْشَاجٍ نَّبْتَلِيهِ فَجَعَلْنَاهُ سَمِيعاً بَصِيراً * إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِراً وَ إِمَّا كَفُوراً * إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ سَلَاسِلاً وَ أَغْلَالاً وَ سَعِيراً * إِنَّ الْأَبْرَارَ يَشْرَبُونَ مِنْ كَأْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُوراً * عَيْنَا يَشْرَبُ بِهَا عِبَادُ اللَّهِ يُفَجِّرُونَهَا تَفْجِيراً * يُوفُونَ بِالنَّذْرِ وَ يَخَافُونَ يَوْماً كَانَ شَرُّهُ مُسْتَطِيراً * وَ يُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مِسْكِيناً وَ يَتِيماً وَ أَسِيراً * إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَ لَا شُكُوراً * إِنَّا نَخَافُ مِنْ رَبِّنَا يَوْماً عَبُوساً قَمْطَرِيراً * فَوَقَّعَهُمُ اللَّهُ شَرَّ ذَٰلِكَ الْيَوْمِ وَ لَقَّعَهُمْ نَصْرَهُ وَ سُرُوراً * وَ جَزَاهُمْ بِمَا صَبَرُوا جَنَّةً وَ حَرِيراً * مُتَكَبِّرِينَ فِيهَا عَلَى الْأَرَائِكِ لَا يَرُونَ فِيهَا شَمْساً وَ لَا زَمْهَرِيراً * وَ دَانِيَةً عَلَيْهِمْ ظِلَالُهَا وَ ذُلَّتْ قُطُوفُهَا تَذَلُّلاً * وَ يُطَافُ عَلَيْهِمْ بِآنِيَةٍ مِّنْ فِضَّةٍ وَ أَكْوَابٍ كَانَتْ قَوَارِيرَا * قَوَارِيرَا مِنْ فِضَّةٍ قَدَّرُوهَا تَقْدِيراً * وَ يَسْقُونَ فِيهَا كَأْسًا كَانَ مِزَاجُهَا زَنْجَبِيلاً * عَيْنَا فِيهَا تُسَمَّى سَلْسِيباً * وَ يَطُوفُ عَلَيْهِمْ وِلْدَانٌ مُّخَلَّدُونَ إِذَا رَأَيْتَهُمْ حَسِبْتَهُمْ لُؤْلُؤًا مَّنشُوراً * وَ إِذَا رَأَيْتَ نَعِيماً وَ مُلْكاً كَبِيراً * عَلَيْهِمْ ثِيَابٌ سُنْدُسٍ حُضْرٌ وَ إِسْتَبْرَقٌ وَ حُلُوءٌ أَسَاوِرَ مِنْ فِضَّةٍ وَ سَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَاباً طَهُوراً * إِنَّ هَٰذَا كَانَ لَكُمْ جَزَاءً وَ كَانَ سَعْيُكُمْ مَّشْكُوراً * إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ أَنْ تَنْزِيلاً (انسان، ۱-۲۳).

ترجمه: آیا بر انسان زمانی از روزگار گذشت که چیزی در خور ذکر نبود؟ * ما انسان را از نطفه‌ی آمیخته و مختلطی [از مواد و عناصر] آفریدیم و او را از حالتی به حالتی و شکلی به شکلی [از نطفه به علقه، از علقه به مضغه، از مضغه به استخوان تا طفلی کامل] درآوردیم، پس او را شنوا و بینا قرار دادیم. * ما راه را به او نشان دادیم یا سپاس‌گزار خواهد بود یا ناسپاس. * ما برای کافران زنجیرها و بندها و آتش فروزان آماده کرده‌ایم. * همانا نیکان همواره از جامی

می‌نوشند که نوشیدنی‌اش آمیخته به کافور [آن ماده سرد، سپید و معطر] است. * آن جام از چشمه‌ای است که همواره بندگان خدا از آن می‌نوشند و آن را به دلخواهشان هرگونه که بخواهند جاری می‌نمایند. * [همانان که] همواره نذرشان را وفا می‌کنند، و از روزی که آسیب و گزندش گسترده است، می‌ترسند * و غذا را در عین دوست داشتنش به مسکین و یتیم و اسیر انفاق می‌کنند. * [و می‌گویند:] ما شما را فقط برای خشنودی خدا اطعام می‌کنیم و انتظار هیچ پاداش و سپاسی را از شما نداریم. * ما از پروردگاران در روزی که روز عبوس و بسیار هولناکی است می‌ترسیم. * پس خدا نگه‌دار آنان از آسیب و گزند آن روز است و شادابی و شادمانی به آنان عطا می‌کند. * و آنان را برای اینکه [در برابر تکالیف دینی و حوادث روزگار] شکیبایی ورزیدند، بهشتی [عنبرسروش] و لباسی ابریشمین پاداش می‌دهد. * در آنجا بر تخت‌ها تکیه می‌زنند، در حالی که آفتابی [که از گرمایش ناراحت شوند] و سرمایی [که از سختی‌اش به زحمت افتند] نمی‌بینند * و سایه‌های درختان به آنان نزدیک و میوه‌هایش به آسانی در دسترس است * و ظرف‌هایی از نقره فام، و قدح‌هایی بلورین [که پر از غذا و نوشیدنی است] پیرامون آنان می‌گردانند * جام‌هایی از نقره که آن‌ها را به اندازه‌ی مناسب اندازه‌گیری کرده‌اند * و در آنجا جامی که نوشیدنی‌اش آمیخته به زنجبیل است، به آنان می‌نوشانند * از چشمه‌ای در آنجا که «سلسبیل» نامیده شود * و پیرامونشان نوحوانانی جاودانی [برای پذیرایی از آنان] می‌گردند، که چون آنان را ببینی پنداری مرواریدی پراکنده‌اند * و چون آنجا را ببینی، نعمتی فراوان و کشوری بزرگ بینی * بر اندامشان جامه‌هایی از حریر نازک و سبز رنگ و دیبای ستبر است و با دستبندهایی از نقره آراسته شده‌اند، و پروردگارشان باده‌ی طهور به آنان می‌نوشانند. * [به آنان گوید:] یقیناً این [نعمت‌ها] پاداش شماست و تلاشتان مقبول افتاده است * به راستی ما قرآن را به تدریج بر تو نازل کردیم.

- أتی: فعل ماضی، مبنی بر فتح.

- الإِنْسَانِ: مجرور به حرف جر.

- عَلَی الإِنْسَانِ: مفعول برای فعل أتی و محلاً منصوب.

- حِینٌ: فاعل برای أتی و مرفوع.

- الدَّهْرِ: مجرور به حرف جر.

- یَكُنْ: فعل مجزوم و جزم آن به حذف حرف عله.
- شَيْئاً: خبر یَكُنْ و منصوب.
- مَذْكُوراً: صفت برای شَيْئاً و منصوب.
- لَمْ یَكُنْ شَيْئاً مَذْكُوراً: ۲ احتمال است: ۱- حال برای الْإِنْسَانِ و جمله‌ی حالیه محلاً منصوب. ۲- نعت برای حَیْنٌ که رابط بین نعت و منعوت حذف شده.
- ضمیر نا در إنا: اسم إنَّ و محلاً منصوب.
- ضمیر بارز نا در خَلَقْنَا: فاعل و محلاً مرفوع.
- خَلَقْنَا: خبر برای إنَّ و محلاً مرفوع.
- الْإِنْسَانَ: مفعولٌ به و منصوب.
- نُطْفَةٍ: مجرور به حرف جر.
- أَمْشَاجٍ: صفت برای نُطْفَةٍ و مجرور.
- نَبْتَلِي: فعل و فاعل آن ضمیر مستتر نَحْنُ، محلاً مرفوع.
- ضمیر و در نَبْتَلِيهِ: مفعولٌ به و محلاً منصوب.
- نَبْتَلِيهِ: جمله‌ی حالیه از ضمیر نا در خَلَقْنَا، محلاً منصوب.
- ضمیر بارز نا در فَجَعَلْنَاهُ: فاعل و محلاً مرفوع.
- ضمیر هُ در فَجَعَلْنَاهُ: مفعولٌ به اول و محلاً منصوب.
- سَمِيعاً: مفعولٌ به دوم و منصوب.
- بَصِيرًا: صفت برای سَمِيعاً و منصوب.
- ضمیر نا در إنا: اسم إنَّ و محلاً منصوب.
- ضمیر بارز نا در هَدَيْنَاهُ: فاعل و محلاً مرفوع.
- ضمیر هُ در هَدَيْنَاهُ: مفعولٌ به اول و محلاً منصوب.
- السَّبِيلَ: مفعولٌ به دوم و منصوب.
- هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ: خبر إنَّ و محلاً مرفوع.

- شَاكِرًا: حال برای ضمیر هُ در هَدَيْنَاهُ و منصوب.
- كَفُورًا: عطف بر شَاكِرًا و منصوب.
- ضمیر نَا در إِنَّا: اسمِ إِنَّ و محلاً منصوب.
- ضمیر بارز نَا در أَعْتَدْنَا: فاعل و محلاً مرفوع.
- أَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ: خبرِ إِنَّ محلاً مرفوع.
- كَافِرِينَ: مجرور به حرف جر و جر آن با (ی) نشان داده شده.
- لِلْكَافِرِينَ: مفعول به واسطه و محلاً منصوب.
- سَلَا سِلًا: مفعول به اول برای أَعْتَدْنَا و منصوب. (سَلَا سِلًا غیر منصرف است ولی به دلیل رعایت تناسب تنوین گرفته).
- أَغْلَا لًا: عطف بر سَلَا سِلًا و منصوب.
- سَعِيرًا: عطف بر سَلَا سِلًا و منصوب.
- الْأَبْرَارَ: اسمِ إِنَّ و منصوب.
- يَشْرَبُونَ مِنْ كَأْسٍ: خبرِ إِنَّ محلاً مرفوع.
- ضمیر بارز واو در يَشْرَبُونَ: فاعل و محلاً مرفوع.
- كَأْسٍ: مجرور به حرف جر.
- مِرَاجٍ: اسمِ كَانِ و مرفوع.
- ضمیر هَا در مِرَاجِهَا: مضاف الیه و محلاً مجرور.
- كَافُورًا: خبرِ إِنَّ و منصوب.
- كَانِ مِرَاجِهَا كَافُورًا: صفت برای كَأْسٍ و محلاً مجرور.
- عَيْنًا: بدل از كَافُورًا و منصوب و یا اینکه بنا بر اختصاص منصوب شده.
- يَشْرَبُ: فعل مضارع مرفوع.
- ضمیر هَا در بِهَا: محلاً مجرور به حرف جر.
- عِبَادُ: فاعل برای يَشْرَبُ و مرفوع.
- اللّهِ: مضاف الیه و مجرور.
- يَشْرَبُ بِهَا عِبَادُ اللّهِ: نعت برای عَيْنًا و محلاً منصوب.

- ضمیر بارز واو در **يُفَجِّرُونَهَا**: فاعل و محلاً مرفوع.
- ضمیر ها در **يُفَجِّرُونَهَا**: مفعول به و محلاً منصوب.
- **تَفَجِيرًا**: مفعول مطلق و منصوب.
- **يُفَجِّرُونَهَا تَفَجِيرًا**: حال برای **عِبَادٌ** و محلاً منصوب.
- ضمیر بارز واو در **يُؤْفُونَ**: فاعل و محلاً مرفوع.
- **التَّنْذِرِ**: مجرور به حرف جر.
- ضمیر بارز واو در **يَخَافُونَ**: فاعل و محلاً مرفوع.
- **يَوْمًا**: مفعول به و منصوب.
- **شَرٌّ**: اسم **كَانَ** و مرفوع.
- ضمیره در **شَرٌّ**: مضاف الیه و محلاً مجرور.
- **مُسْتَطِيرًا**: خبر **كَانَ** و منصوب.
- **كَانَ شَرٌّ مُسْتَطِيرًا**: نعت برای **يَوْمًا** و محلاً منصوب.
- ضمیر بارز واو در **يُطْعِمُونَ**: فاعل و محلاً مرفوع.
- **الطَّعَامَ**: مفعول به و منصوب.
- **حُبٌّ**: مجرور به حرف جر.
- ضمیر و در **حُبِّهِ**: مضاف الیه و مجرور.
- **عَلَى حُبِّهِ**: حال برای فاعل **يُطْعِمُونَ** و محلاً منصوب.
- **مِسْكِينًا**: مفعول به دوم برای **يُطْعِمُونَ** و منصوب.
- **يَتِيمًا**: عطف بر **مِسْكِينًا** و منصوب.
- **أَسِيرًا**: عطف بر **مِسْكِينًا** و منصوب.
- ضمیر مستتر **نَحْنُ** در **نُطْعِمُ**: فاعل و محلاً مرفوع.
- ضمیر **كُمُ**: مفعول به و محلاً منصوب.
- **نُطْعِمُكُمُ**: مقول قول برای قولی که حذف شده و حال بوده است از فاعل **نُطْعِمُ** و محلاً منصوب.

- وَجِهٍ: مجرور به حرف جر.
- اللّٰه: مضافٌ الیه و مجرور.
- لا تُریدُ: حال است از فاعل نُطِعِمُ و محلاً منصوب.
- ضمیر مستتر نَحْنُ در تُریدُ: فاعل و محلاً مرفوع.
- ضمیر کُم: محلاً مجرور به حرف جر.
- مِنْكُمْ: مفعول تُریدُ و محلاً منصوب.
- جَزَاءً: مفعولٌ به و منصوب.
- شُكُوراً: عطف بر جَزَاءً و منصوب.
- ضمیر نا در إِنَّا: اسمِ إِنَّ و محلاً منصوب.
- ضمیر مستتر نَحْنُ در نَخَافُ: فاعل و محلاً مرفوع.
- نَخَافُ مِنْ رَبَّنَا: خبر برای إِنَّ و محلاً مرفوع.
- رَبِّ: مجرور به حرف جر.
- مِنْ رَبَّنَا: مفعولٌ به واسطه و محلاً منصوب.
- یوماً: مفعولٌ به برای نَخَافُ.
- عَبَساً: صفت برای یوماً و منصوب.
- قَمَطِرٍ یوماً: صفت دوم برای یوماً و منصوب.
- ضمیر هُم: مفعولٌ به اول برای وَفَى، محلاً منصوب.
- اللّٰه: فاعل وَفَى و مرفوع.
- شَرّاً: مفعولٌ به دوم برای وَفَى و منصوب.
- ذَلِکَ: مضافٌ الیه و محلاً مجرور.
- الیوم: بدل از ذَلِکَ و مجرور.
- ضمیر مستتر هُوَ: فاعل برای لَقِی و محلاً مرفوع.
- ضمیر هُم: مفعولٌ به اول برای لَقِی و محلاً منصوب.
- نَصْرَةً: مفعولٌ به دوم برای لَقِی و منصوب.
- سُرُوراً: صفت برای نَصْرَةً و منصوب.

- ضمیر هُوَ مستتر: فاعل برای جَزَا و محلاً مرفوع.
- ضمیر هُم: مفعول به اول برای جَزَا و محلاً منصوب.
- مَا: مجرور به حرف جر و محلاً مجرور.
- ضمیر بارز واو در صَبَرُوا: فاعل و محلاً مرفوع.
- جَنَّةٌ: مفعول به دوم برای فعل جَزَا و منصوب.
- حَرِيراً: معطوف به جَنَّةٌ و منصوب.
- مُتَكَيِّنٌ: حال برای ضمیر هُم در فعل جَزَاهُمْ و منصوب به ی.
- ضمیر هَا در فِيهَا: مجرور به حرف جر و محلاً مجرور.
- الْأَرَائِكِ: مجرور به حرف جر.
- ضمیر بارز واو در لَايِرُونَ: فاعل و محلاً مرفوع.
- ضمیر هَا در فِيهَا: مجرور به حرف جر و محلاً مجرور.
- شَمْساً: مفعول به برای فعل لَايِرُونَ و منصوب.
- زَمَهْريراً: معطوف به شَمْساً و منصوب.
- دَانِيَةً: حال برای فاعل فعل لَايِرُونَ و منصوب.
- ضمیر هِم در عَلَيْهِم: مجرور به حرف جر و محلاً مجرور.
- ظِلَالٌ: فاعل برای دَانِيَةً و مرفوع.
- ضمیر هَا در ظِلَالِهَا: مضاف الیه و محلاً مجرور.
- قُطُوفٌ: نائب فاعل برای فعل ذُلِّلَتْ و مرفوع.
- ضمیر هَا در قُطُوفِهَا: مضاف الیه و محلاً مجرور.
- تَدْلِيلاً: مفعول مطلق و منصوب.
- هُوَ مستتر در يُطَافُ: نائب فاعل و محلاً مرفوع.
- ضمیر هِم در عَلَيْهِم: مجرور به حرف جر و محلاً مجرور.
- آنِيَةً: مجرور به حرف جر.
- فِصْبَةً: مجرور به حرف جر.

- اَكْوَابٍ: معطوف به اَنِيَّةٍ و مجرور.
- ضمير هِيَ مستتر در كَانَتْ: اسم كَانَتْ و محلاً مرفوع.
- قَوَارِيرًا اول: خبر كَان و منصوب.
- قَوَارِيرًا دوم: بدل از قَوَارِيرًا و منصوب.
- فَضْئَةً: مجرور به حرف جر.
- ضمير بارز واو در فعل قَدَّرُوا: فاعل و محلاً مرفوع.
- ضمير هَا در قَدَّرُوها: مفعول به و منصوب.
- تَقْدِيرًا: مفعول مطلق و منصوب.
- ضمير بارز واو در فعل يُسْقَوْنَ: نائب فاعل و محلاً مرفوع.
- ضمير هَا در فِيها: مجرور به حرف جر و محلاً مجرور.
- كَأْسًا: مفعول به برای فعل يُسْقَوْنَ و منصوب.
- مِرْأَجٌ: اسم كَان و مرفوع.
- ضمير هَا در مِرْأَجُها: مضاف اليه و محلاً مجرور.
- زَنْجَبِيلًا: خبر كَان و منصوب.
- عَيْنًا: بدل از زَنْجَبِيلًا و منصوب.
- ضمير هَا در فِيها: مجرور به حرف جر و محلاً مجرور.
- ضمير مستتر هِيَ در تُسَمَّى: نائب فاعل و محلاً مرفوع.
- سَلْسِيْلًا: مفعول به برای فعل تُسَمَّى و منصوب.
- وِلْدَانٌ: فاعل برای فعل يَطُوفُ و مرفوع.
- ضمير هِم در عَلَيْهِم: مجرور به حرف جر و محلاً مجرور.
- مُخَلَّدُونَ: صفت برای وِلْدَانٌ و مرفوع با واو.
- ضمير بارز تَ در رَأَيْتَ: فاعل و محلاً مرفوع.
- ضمير هُم در رَأَيْتَهُم: مفعول به و محلاً منصوب.
- ضمير بارز تَ در حَسِبْتَ: فاعل و محلاً مرفوع.
- ضمير هُم در حَسِبْتَهُم: مفعول به اول و محلاً منصوب.

- لَوْلُواً: مفعولٌ به دوم برای فعل حَسِبْتَ و منصوب.
- مَنثورًا: صفت برای لَوْلُواً و منصوب.
- ضمیر بارز تَ در رَأَيْتَ: فاعل و محلاً مرفوع.
- نَعِيمًا: مفعولٌ به برای فعل رَأَيْتَ و منصوب.
- مُلکًا: معطوف به نَعِيمًا و منصوب.
- کَبِيرًا: صفت برای مُلکًا و منصوب.
- عَالِي: حال برای وِلْدَانٍ و منصوب.
- ضمیر هُم در عَالِيَهُم: مضافٌ الیه و محلاً مجرور.
- ثِيَابٌ: فاعل برای عَالِي و مرفوع.
- سُنْدُسٍ: مضافٌ الیه و مجرور.
- خُضْرٌ: صفت برای ثِيَابٌ و مرفوع.
- اِسْتَبْرَقٌ: معطوف به ثِيَابٌ.
- ضمیر بارز واو در حُلُوا: نائب فاعل و محلاً مرفوع.
- اَسَاوِرٌ: مفعولٌ به برای فعل حُلُوا و منصوب.
- فِصَّةٌ: مجرور به حرف جر.
- ضمیر هُم در سَقَاهُمْ: مفعولٌ به اول و محلاً منصوب.
- رَبٌّ: فاعل برای فعل سَقَى و مرفوع.
- ضمیر هُم در رَبُّهُمْ: مضافٌ الیه و محلاً مجرور.
- شَرَابًا: مفعولٌ به دوم برای فعل سَقَى و منصوب.
- طَهورًا: صفت برای شَرَابًا و منصوب.
- هَذَا: اسمٌ اِنَّ و محلاً منصوب.
- ضمیر مستتر هُوَ در فعل كَانَ: اسمٌ كَانَ و محلاً مرفوع.
- ضمیر کُم در لَکُم: مجرور به حرف جر و محلاً مجرور.
- جَزَاءً: خبرِ كَانَ و منصوب.

- كَانْ لَكُمْ جَزَاءً: خبر إِنَّ و محلاً مرفوع.
 - سَعَى: اسم كان و مرفوع.
 - ضمير كُمْ در سَعَيْكُمْ: مضاف اليه و محلاً مجرور.
 - مَشْكُورًا: خبر كان و منصوب.
 - ضمير نَا در إِنَّا: اسم إِنَّ و محلاً منصوب.
 - ضمير نَا در نَزَلْنَا: فاعل و محلاً مرفوع.
 - ضمير كَ در عَلَيْكَ: مجرور به حرف جر و محلاً مجرور.
 - الْقُرْآنَ: مفعولٌ به برای فعل نَزَلْنَا و منصوب.
 - تَنْزِيلاً: مفعول مطلق و منصوب.
 - نَزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ تَنْزِيلاً: خبر إِنَّ و محلاً مرفوع.
- تمرین ۲. وَضَحَ الْجُمْلَ التَّالِيَةَ تَوْضِيحًا وَافِيًا مَعَ ذِكْرِ أَمْثَلَةٍ:
 جملات را با توضیح فراوان همراه با مثال شرح بده.

۱. شرط وُجُوبِ حَذْفِ خَبَرِ الْمُبْتَدَأِ أَنْ يَكُونَ الْخَبَرُ دَالًّا عَلَى وُجُودِ مُطْلَقِ فَإِذَا دَلَّ عَلَى وُجُودِ مُقَيَّدِ بِصِفَةٍ وَجِبَ إِثْبَاتُهُ.

خبر مبتداً و جوباً حذف می‌شود، زمانی که بر افعال عموم دلالت کند، اما هرگاه بر وجود مقید دلالت کند حتماً باید خبر ذکر شود. مثال برای وجوب حذف خبر مبتدا: لَوْلَا الْعَدْلُ لَفَسَدَتِ الرَّعِيَّةُ. در این مثال خبر موجودٌ محذوف است، چون موجودٌ دلالت بر عموم می‌کند. مثال برای وجوب ذکر خبر مبتدا: لَوْلَا الْأَمِيرُ وَاقِفٌ لَجَلَسْتُ. در این مثال واقفٌ دلالت بر افعال خاص می‌کند.

۲. لَيْسَ لِضَمِيرِ الْعِمَادِ مَحَلٌّ مِنَ الْإِعْرَابِ لِأَنَّهُ إِنَّمَا يُؤْتَى بِهِ لِْمَجْرَدِ الْفَصْلِ دُونَ الْإِسْنَادِ وَلَا يُغَيَّرُ حُكْمَ الْخَبَرِ الْمَنْصُوبِ بِالتَّاسِخِ فَيَقِي عَلَى نَصْبِهِ وَلَا يَتَغَيَّرُ عَنْ صِيغَةِ الْمَرْفُوعِ وَلَوْ وَقَعَ بَعْدَ مَنْصُوبٍ.

ضمیر عماد (ضمیر فصل) در جمله نقش ندارد و فقط برای تشخیص خبر از صفت آورده می‌شود، یعنی بعد از ضمیر عماد حتماً خبر است نه صفت. ضمیر فصل، اعراب کلمه بعد را تغییر نمی‌دهد. مثال: كَانَ الْعَالَمُ هُوَ الْمَرْجِعَ. (الْمَرْجِعَ مَنْصُوبٌ است بنا بر خبر كَانَ بودن)،

و ضمیر فصل در اعراب خبر بعد از خود دخالتی ندارد. مثال: **إِنَّكَ أَنْتَ الْخَطِيبُ**. (الخطیب مرفوع است بنا بر خبر **إِنَّ** بودن).

۳. **يُفَارِقُ ضَمِيرُ الشَّانِ سَائِرَ الضَّمَائِرِ بِأُمُورٍ، مِنْهَا: أَنَّهُ يَعُودُ إِلَى مَا بَعْدَهُ عَلَى خِلَافِ الْأَصْلِ، وَأَنَّهُ يَكُونُ لِمُفَسِّرِهِ مَحَلٌّ مِنَ الْإِعْرَابِ بِخِلَافِ سَائِرِ الْمُفَسَّرَاتِ**.

ضمیر شأن با سایر ضمایر تفاوت دارد، تفاوت‌هایی چون: ۱- ضمایر دیگر به مابعد بر نمی‌گردند یعنی عود ضمیر به متأخر در ضمایر جایز نیست به جز ضمیر شأن. در ضمیر شأن، ضمیر به ما بعد خود نیز بر می‌گردد بر خلاف اصل. مثال: **هُوَ اللَّهُ الرَّحِيمُ**. ۲- ضمیر شأن همیشه مفرد است و مثنی و جمع ندارد. ۳- ضمیر شأن فقط غائب است و مخاطب و متکلم ندارد. ۴- خبر ضمیر شأن بر خود ضمیر مقدم نمی‌شود. ۵- مفسّر آن محلی از اعراب دارد. در مثال **هُوَ اللَّهُ رَحِيمٌ، رَحِيمٌ** مفسّر است و خبر برای الله.

۴. **مَتَى قَصِدَ الثُّبُوتِ بِاسْمِ الْفَاعِلِ مِنَ اللَّازِمِ وَاسْمِ الْمَفْعُولِ مِنَ الْمُتَعَدِّي إِلَى وَاحِدٍ يُنَزَّلُ كُلٌّ مِنْهُمَا مَنْزِلَةَ الصِّفَةِ الْمُشَبَّهَةِ وَ يُسَمَّى مَرْفُوعَ اسْمِ الْمَفْعُولِ فِي مِثْلِ هَذَا الْحَالِ فَاعِلًا لَا نَائِبَ فَاعِلٍ**.

هرگاه با اسم فاعل از فعل لازم و اسم مفعول از فعل متعدی برای هر یک قصد ثبوت شود، هر یک از آن دو به منزله‌ی صفت مشبّه می‌باشند. (صفت مشبّه صفتی پایدار است) مثال: **زَيْدٌ صَادِقٌ، الصَّادِقُ وَعَدُهُ**. زید راستگو است (وعده‌اش راستین شده). در این مثال، اسم مرفوع، مفعول است نه نائب فاعل.

۵. **لَا يَحْسَنُ الْعَطْفُ عَلَى الضَّمِيرِ الْمَرْفُوعِ الْمُتَّصِلِ بَارِزًا كَانَ أَمْ مُسْتَتِرًا إِلَّا بَعْدَ تَوْكِيدِهِ بِالضَّمِيرِ الْمَرْفُوعِ الْمُنْفَصِلِ أَوْ بَعْدَ أَنْ يُفْصَلَ بَيْنَ الْمَعْطُوفِ وَالْمَعْطُوفِ عَلَيْهِ فَاصِلًا أَيًّا كَانَ**.

جایز نیست که بر ضمیر متصل مرفوع بارز یا ضمیر مستتر کلمه‌ای عطف شود. مثال: **قُمْتُ وَ أَحْوَكٌ** نادرست است؛ چون **أَحْوَكٌ** بر ضمیر بارز **تُ** عطف شده. تذکر: البته به شرطی می‌توان کلمه‌ای را بر ضمیر متصل معطوف کرد که: ۱- ما بین ضمیر متصل و کلمه‌ی معطوف ضمیری منفصل خودش بیاید. مثال: **قُمْتُ أَنَا وَ أَحْوَكٌ**. ضمیر متناسب با **تُ**، **أَنَا** است. ۲- بین معطوف و معطوف‌علیه باید کلمه فاصله بیاندازد. مثال: **سَافَرْتُ الْيَوْمَ وَ الْخَادِمُ**.

۶. الْجُمْلَةُ النَّعْتِيَّةُ يَكُونُ لَهَا مَحَلٌّ مِنَ الْإِعْرَابِ بِحَسَبِ مَا قَبْلَهَا.

جمله‌ی وصفیه (صفت از نوع جمله) جمله‌ای است که درباره‌ی یک اسم نکره توضیح بدهد. جمله‌ی وصفیه نقش دارد و اعرابش تابع موصوف می‌باشد. مثال: رَأَيْتُ طَائِرًا يَصِيحُ. در این مثال طَائِرًا مفعولُ به و موصوف است برای جمله‌ی وصفیه‌ی يَصِيحُ. (يَصِيحُ: جمله‌ی وصفیه و صفت برای طَائِرًا). سَلَّمْتُ عَلَى مُعَلِّمٍ يَدْرُسُ. مُعَلِّمٌ مجرور به حرف جر است و موصوف، جمله‌ی فعلیه‌ی يَدْرُسُ هم به عنوان جمله‌ی وصفیه صفت است برای يَدْرُسُ.

۷. يَشْتَرِي لِيَصِحَّةِ الْعَطْفِ أَنْ يَصِحَّ تَوَجُّهُ الْعَامِلِ إِلَى الْمَعْطُوفِ أَوْ إِلَى مَا هُوَ بِمَعْنَاهُ. شرط صحیح بودن عطف نسق آن است که بتوان عامل را از معطوف علیه به سمت معطوف یا چیزی که در معنای معطوف است سوق داد. مثال: (ذَهَبَ الْأَمِيرُ وَ خَادِمُهُ) (قَامَ يَوْسُفُ وَ أَنَا).

۸. قَدْ تَأْتِي «أَم» لِلْإِضْرَابِ بِمَعْنَى «بَل» وَ تُسَمَّى الْمُتَنْقِطَةَ.

گاهی «أَم» به معنای اضراب (روی گرداندن از چیزی پس از توجه کردن به آن) است، مانند بَل.

تمرین ۳. أَعْرِبِ الْجُمْلَةَ التَّالِيَةَ:

جملات زیر را ترکیب کن.

۱. الْقُرْآنُ الْكَرِيمُ: هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (حدید، ۳).

ترجمه: اوست اول و آخر و ظاهر و باطن، و او به همه چیز داناست.

هُوَ: مبتدا و محلاً مرفوع.

الْأَوَّلُ: خبر و مرفوع.

الْآخِرُ: معطوف به الْأَوَّلُ و مرفوع.

الظَّاهِرُ: معطوف به الْأَوَّلُ و مرفوع.

الْبَاطِنُ: معطوف به الْأَوَّلُ و مرفوع.

وَ: حرف استیناف.

هُوَ: مبتدا و محلاً مرفوع.

بِكُلِّ: جار و مجرور.

شَيْءٍ: مضافٌ الیه و مجرور.

عَلِيمٌ: خبر و مرفوع.

حلّ تمرین‌های مبادی‌العربیة جلد ۴ (ویرایش حمید محمدی، بخش نحو) / ۳۵۷

۲. الْقُرْآنُ الْكَرِيمُ: لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ (حدید، ۵).

ترجمه: مالکیت و فرمانروایی آسمان‌ها و زمین فقط در سیطره‌ی اوست، و همه‌ی امور به خدا باز گردانده می‌شود.

لَهُ: خبر مقدم و محلاً مرفوع.

مُلْكُ: مبتدای مؤخّر و مرفوع.

السَّمَاوَاتِ: مضاف‌الیه و مجرور.

وَ: حرف عطف.

الْأَرْضِ: معطوف به السَّمَاوَاتِ و مجرور.

وَ: حرف استیناف.

إِلَى اللَّهِ: جار و مجرور.

تُرْجَعُ: فعل مضارع مجهول.

الْأُمُورُ: نائب فاعل و مرفوع.

۳. الْقُرْآنُ الْكَرِيمُ: قُلْنَا لَا تَخَفْ إِنَّكَ أَنْتَ الْأَعْلَى (طه، ۶۸).

ترجمه: گفتیم: مترس که بی‌تردید تو برتری.

قُلْنَا: فعل ماضی و فاعل آن ضمیر بارز نا، محلاً مرفوع.

لَا تَخَفْ: فعل نهی و فاعل آن ضمیر مستتر أَنْتَ، محلاً مرفوع و مفعول‌به برای فعل قُلْنَا.

إِنَّ: از حروف مشبّهة بالفعل.

ضمیر كَ: اسم إِنَّ و محلاً منصوب.

أَنْتَ: تأکید است برای ضمیر كَ.

الْأَعْلَى: خبر إِنَّ و تقدیراً مرفوع.

۴. الْإِمَامُ عَلِيٌّ (ع): لَوْ صَحَّ يَقِينُكَ لَمَا اسْتَبَدَلْتَ الْبَاقِيَ بِالْفَانِي وَلَا بَعَثَ السَّنِيَّ

بِالدُّنْيَا (تمیمی، پیشین: ۶۰۴).

ترجمه: اگر یقینت درست می‌کردی هیچ وقت چیز جاودان را به فانی تبدیل نمی‌کردی و

بالرزش را به بی‌ارزش نمی‌فروختی.

لَو: از ادوات شرط.

صَحَّ: فعل شرط ماضی.

يَقِينُ: فاعل برای فعل صَحَّ و مرفوع.

ضمیر ک: مضاف‌الیه و محلاً مجرور.

لَمَّا: لام تأکید و حرف نفی.

اسْتَبَدَلْتُ: فعل و فاعل آن ضمیر بارز ت و محلاً مرفوع.

الباقی: مفعول به برای استبدلت و منصوب.

بِ: حرف جر.

الفانی: تقدیراً مجرور به حرف جر.

وَ: حرف عطف.

لاِبِعْت: فعل نفی و فاعل آن ضمیر بارز ت، محلاً مرفوع.

السَّيِّئِ: مفعول به و منصوب.

بِ: حرف جر.

الدَّيْنِ: مجرور به حرف جر.

۵. الإمام علی (ع): لَمْ يَخْلُقْكُمْ اللَّهُ سُبْحَانَهُ عَبَثًا وَلَمْ يَتْرُكْكُمْ سُدىً (تمیمی،

پیشین: ۶۰۱).

ترجمه: خداوند شما را بیهوده خلق نکرده است، و به حال خود رهایتان نساخته.

لَمْ يَخْلُقْ: فعل مضارع مجزوم.

ضمیر کُم: مفعول به و محلاً منصوب.

اللَّهُ: فاعل و مرفوع.

سُبْحَانَ: مفعول مطلق و منصوب.

ضمیر هُ: مضاف‌الیه و محلاً مجرور.

عَبَثًا: حال و منصوب.

وَ: حرف عطف.

لَمْ يَتْرُكْ: فعل مضارع مجزوم.

حلّ تمرین‌های مبادئ العربیة جلد ۴ (ویرایش حمید محمدی، بخش نحو) / ۳۵۹

ضمیر کُم: مفعولُ به و محلاً منصوب.

سُدی: حال و تقدیراً منصوب

منابع و مأخذ

قرآن کریم.

نهج البلاغه.

- ۱- آیینهنوند، صادق، (۱۳۸۰ ش)، الأدب السياسی فی الإسلام، تهران: سمت، پنجم.
- ۲- ابن أبی الحدید، (بی تا)، الروضة، بی جا: مؤسسه تحقیقات و نشر معارف اهل البيت.
- ۳- ابن ابی فراس، ورام، (بی تا)، تنبيه الخواطر و نزهة الظواهر، قم: مکتبه فقیه، اول.
- ۴- ابن عقیل، عبدالله بن عبدالرحمن، (۱۳۸۴ ش)، شرح ابن عقیل علی ألفیه ابن مالک، تهران: استقلال، سو.

- ۵- ابن منظور، محمدبن مکرم، (۱۴۰۵ ق)، لسان العرب، قم: ادب الحوزه.
- ۶- ابن هشام، عبدالله بن یوسف، (۱۳۴۱ ش)، مغنی اللیب عن کتب الأعراب، بیروت، لبنان.
- ۷- بیهقی، احمدبن علی، (۱۳۷۵ ش)، تاج المصادر، تهران: هادی عالم زاده.
- ۸- تمیمی آمدی، عبدالواحد بن محمد، (۱۴۱۰ ق)، غررالحکم و دررالکلم، به کوشش: سیدمهدی رجائی، قم: دارالکتب الإسلامی، اول.

- ۹- جر، خلیل، (۱۳۷۶ ش)، فرهنگ لاروس، ترجمه سید حمید طیبیان، تهران: امیرکبیر،

هشتم.

- ۱۰- حاجی خانی، علی، اعراب القرآن الکریم، تهران، سمت، پنجم، ۱۳۹۲ ش.
- ۱۱- حرعاملی، محمدبن حسن، (۱۴۰۹ ق)، وسائل الشیعة إلى تحصیل مسائل الشریعة، قم: مؤسسه آل بیت (ع)، اول.

- ۱۲- حرانی، ابن شعبه، (۱۴۰۱ ش)، تحف العقول عن آل الرسول (ص)، قم: انتشارات

جامعه مدرسین، دوم.

- ۱۳- حسینی، سید محمد، قواعد عربی ۱، تهران، سمت، اول، ۱۳۸۲ ش.
- ۱۴- حسینی، طیبه سادات، (۱۳۸۸ ش)، حل تمرینات مبادئ العربية جلد ۴ (نحو)، قم:

دارالعلم، اول.

۱۵- حکیمی، محمد رضا، محمد و علی حکیمی، الحیاه، ترجمه: احمد آرام، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۸۰ ش.

۱۶- حیدری، محمد، (۱۴۱۷ ق)، قطوف مختارة، قم: دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه، دوم.

۱۷- خرسندی، محمود، مسجدسرای، حمید، (۱۳۸۸ ش)، ترجمه و شرح مبادئ العربية، قم: حقوق اسلامی، دوم.

۱۸- خوانساری، محمد، صرف و نحو و اصول تجزیه و ترکیب، تهران، ابوریحان، بی تا.

۱۹- دهخدا، علی اکبر، (۱۳۷۷ ش)، لغت نامه، تهران: دانشگاه تهران، دوم.

۲۰- رستاخیز، عباس، (۱۳۸۱ ش)، المنتخب الأشعار فی مناقب الأبرار، تهران: عرفان.

۲۱- رسمی، سکینه، رسمی، عاتکه، صرف و نحو عربی، تهران، باز، اول، ۱۳۸۹ ش..

۲۲- رضایی، ابوالفضل، ضیغمی، علی، دلیل المبادئ، تهران، زوار، اول، ۱۳۹۱ ش.

۲۳- سیاح، احمد، (۱۳۷۵ ش)، فرهنگ بزرگ جامع نوین سیاح، تهران: اسلام، هیجدهم.

۲۴- سیوطی، جلال الدین، (۱۴۱۶ ق)، الشواهد المنتخبة، قم: اسماعیلیان، هشتم.

۲۵- سیوطی، عبدالرحمن ابن ابی بکر، (بی تا)، شرح شواهد المغنی، بیروت: دارالمکتبة الحیاء.

۲۶- شبر، جواد، (۱۴۲۲ ق)، أدب الطف أو شعراء الحسین (ع) من القرن الأول الهجرى

حتى القرن الرابع العشر، بیروت: بی تا.

۲۷- شرتونی، رشید، (۱۳۹۱ ش)، مبادئ العربية، بخش نحو، ج ۳، ترجمه سید علی

حسینی، قم: دارالعلم، نهم.

۲۸- شرتونی، رشید، (۱۳۸۴ ش)، مبادئ العربية، بخش نحو، ج ۴، ترجمه سید علی

حسینی، قم: دارالعلم، یازدهم.

۲۹- شرتونی، رشید، (۱۳۸۳ ش)، مبادئ العربية، (صرف و نحو)، ج ۴، قم: دارالعلم، نهم.

۳۰- _____، مبادئ العربية (بخش نحو)، ج ۴، تنقیح و إعداد حمید

محمدی، قم: دار الذکر، بیست یکم، ۱۳۷۹ ش.

منابع و مأخذ / ۳۶۳

- ۳۱- شریعت، محمدجواد، ترجمه و راهنمای مبادئ العربیة، تهران، اساطیر، سوم، ۱۳۷۲ ش.
- ۳۲- الصابری التستری، سلطان علی، (۱۳۷۳ ش)، دیوان الفرزدق، قم: مدین.
- ۳۳- صافی، محمود ابن عبدالرحیم، (۱۴۱۸ ق)، الجدول فی إعراب القرآن و صرفه و بیانه مع فوائد نحویة هامة، دمشق: دارالرشد مؤسسة الإیمان، چهارم.
- ۳۴- صدوق، محمد بن علی، النخصال، مصحح: علی اکبر غفاری، قم، انتشارات جامعه مدرسین، اول، ۱۳۶۲ ش.
- ۳۵- الصمدیة، حدیقة الأولى إلى الرابعة، (بی تا)، ترجمه کتاب صمدیة، بی جا، بی نا.
- ۳۶- طباطبایی، محمد رضا، صرف سادہ به ضمیمه صرف مقدماتی، قم، دار العلم، چهل پنجم، ۱۳۸۴ ش.
- ۳۷- ظهیری، عباس، تجزیه و ترکیب بلاغت قرآن، قم، بوستان کتاب، سوم، ۱۳۸۷ ش.
- ۳۸- عبدالرحیم، محمد، (۱۴۱۲ ق)، دیوان الحسین بن علی (ع)، بیروت: دارالمختارات العربیة.
- ۳۹- عرب خرسانی، علی، درسنامه صرف، قم، مرکزین المللی ترجمه و نشر المصطفی، دوم، ۱۳۸۹ ش..
- ۴۰- عربی، موسی، محمدی مزرعه شاهی، مجتبی، عباسزاده، میترا، (۱۳۹۰ ش)، جامع الدروس العربیة ۱ صرف و نحو، تهران: پوران پژوهش، اول.
- ۴۱- علی بن الحسین (ع)، (۱۳۸۶ ش)، الصحیفة السجادیة، مشهد: شرکت به نشر.
- ۴۲- عمید، حسن، (۱۳۷۴ ش)، فرهنگ عمید، تهران: امیرکبیر، پنجم.
- ۴۳- فیروزآبادی، محمد بن یعقوب، (۱۳۷۸ ش)، القاموس المحیط، تهران: بی نا، چهارم.
- ۴۴- قمی، عباس، (۱۳۸۷ ش)، مفاتیح الجنان، ترجمه الهی قمشہای، قم: انتشارات شهاب، چهاردهم.
- ۴۵- کلینی، محمد بن یعقوب، (۱۳۸۸ ش)، اصول کافی، تهران: دارالکتب الإسلامیة، سوم.

۳۶۴ / حلّ تمرین‌های مبادئ العربية جلد ۴ (ویرایش حمید محمدی، بخش نحو)

۴۶- کلینی، محمد بن یعقوب، (۱۳۸۸ ش)، فروع الکافی، تهران: دارالکتب الإسلامية، سوم.

۴۷- الممتقی، علی بن حسام الدین، (۱۴۰۵ ق)، کنز العمال فی سنن الأقوال والأفعال، بیروت: شارع سوریا.

۴۸- مجلسی، محمدباقر بن محمدتقی، (بی‌تا)، بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار، تهران: دارالکتب الإسلامية.

۴۹- محمدی ری‌شهری، محمد، (۱۳۸۶ ش)، میزان الحکمة، قم: سازمان چاپ و نشر دارالحديث، هشتم.

۵۰- محمدی، حمید، (۱۳۷۴ ش)، زبان قرآن- علم صرف، قم: قدس، سی و هفتم.

۵۱- معروف، یحیی، (۱۳۸۲ ش)، فن ترجمه، اصول نظری و عملی ترجمه از عربی به فارسی و فارسی به عربی، تهران: سمت، سوم.

۵۲- معین، محمد، (۱۳۸۷ ش)، فرهنگ فارسی، تهران: بهزاد، دوم.

۵۳- میدانی، احمدبن محمد، (۱۹۹۷ م)، نزهة الطرف فی علم الصرف، قاهره: یسریه.

۵۴- نوری، حسین بن محمد، (۱۴۰۸ ق)، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، قم: مؤسسة آل البيت (ع)، اول.

۵۵- هاشمی، احمد، (۱۳۷۷ ش)، جواهر البلاغة فی المعانی و البیان و البديع، تهران:

الهام.

کتاب «مبادئ العربية جلد ۴» تألیف رشید الشرتونی ویرایش حمید محمدی، بخش نحو» در راستای یادگیری و تعمیق مطالب علم نحو، تمرین‌های فراوانی آورده است تا به دانش‌پژوهان در امر یادگیری مطالب یاری رساند. برای این که مخاطبان بتوانند برای آشنایی بیشتر با نحو و نمونه‌های آن منبعی داشته باشند، به حل تمرین‌های «مبادئ العربية جلد ۴» ویرایش حمید محمدی، بخش نحو» پرداخته شد. این کتاب دارای نمونه‌هایی از قرآن و حدیث می‌باشد که علاوه بر تفهیم و تعمیق مباحث نحو، آشنایی دانش‌پژوهان را با منابع دینی، افزایش داده و ایشان را از اهمیت فراوانی که فراگیری مباحث ادبیات عرب در جهت درک و تفهیم بهتر منابع دینی دارد آگاه می‌سازد.



ISBN : 978-622-6653-82-2



9 786228 653822